منشور جاوید

نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی

نگارش
استاد جعفر سبحانی

جلد سوم

مؤسسه امام صادق (ع)
قم - ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

منشور جاوید

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

دار القرآن الکریم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

منشور جاوید جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه:سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدیدآور:منشور جاوید / نگارش جعفر سبحانی.

مشخصات نشر:قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۳ -

مشخصات ظاهری:۱۴ج.

شابک:دوره ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۱-۰ : ؛ ۳۰۰۰۰ ریال : ج.۲ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۳-۷ : ؛ ۳۸۰۰۰ ریال : ج.۳ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۴-۵ : ؛ ۲۹۰۰۰ ریال : ج.۴ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۵-۳ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال : ج.۵ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۶-۱ : ؛ ج.۶، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۱-۷ : ؛ ج.۷، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۲-۴ : ؛ ۲۲۰۰۰ ریال : ج.۹ : ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۸-۸ ؛ ج.۱۱، چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۳-۱ : ؛ ج.۱۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۴-۸

یادداشت:فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۸۳.

یادداشت:ج. ۲ - ۵ و ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۳).

یادداشت:ج.۶ (چاپ دوم: ۱۴۳۰ق.= ۱۳۸۸).

یادداشت:این کتاب تحت عنوان "منشور جاوید قرآن" در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت نیز منتشر شده است.

یادداشت:ج.۷ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت:ج.۱۱و ۱۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۸).

یادداشت:عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت:بالای عنوان: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت:کتابنامه.

مندرجات:.- ج. ۲. تجزیه و تحلیلی از اسماء و صفات خدا در قرآن.- ج.۳. درباره پیامبران " نبوت عامه".- ج.۴. عصمت پیامبران و امامان در قرآن.- ج.۶. پیامبر در قرآن.- ج.۵. ضرورت معاد ، پاسخ به شبهات منکران، ارائه نمونه هایی از احیا، و کیفیت معاد.- ج.۷. تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبر اکرم (ص).- ج.۹. منافقان در قرآن وشناخت انسان.- ج.۱۱. تجزیه و

تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت آدم تا حضرت یوسف (ع)

عنوان روی جلد:منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

عنوان دیگر:نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

موضوع:تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده:موسسه امام صادق (ع)

رده بندی کنگره:BP۹۸/س ۲م ۸ ۱۳۰۰ی ث

رده بندی دیویی:۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی:۱۲۳۱۷۶۲

ص:۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

مصلحان بزرگ بشر

در بازار آشفته جهان بشریت که أنانیّت و خود خواهی، از هر سوی آن به چشم می خورد، و بشر پیوسته قربانی تنگ نظری ها و تصادم منافع بوده است، انسان هایی در افق اجتماع پدید آمده اند، که خود و زندگی خویش را وقف اصلاح انسان ها نموده، و راه سعادت را به آنان نمایانده اند. این گروه نه تنها از صفات زشت خودخواهی «وغیر خود نخواهی» پیراسته بوده اند، بلکه جامعه بشری را به تهذیب نفس و پاکیزگی روح و نوع دوستی، و ضعیف پروری، دعوت نموده، و آتش فتنه ها وجنگ ها و خودکامگی ها را تا حدی خاموش ساخته اند، و چه بسا خود را فدای راه و دعوت خود نموده، و در این فداکاری خوشحال و شادمان بوده اند.

مصلحان، همگی درموارد یاد شده شریک و سهیم بودند، ولی از یک نظر با هم تفاوت داشتند و در حقیقت این تفاوت، مایه تقسیم آنها به دو گروه «مصلحان الهی» و «مصلحان بشری» شده است:

کتابی که هم اکنون به حضور خوانندگان گرامی تقدیم می گردد، جلد سوم از کتاب تفسیر موضوعی «منشور جاوید» است که پیرامون خصوصیات مصلحان الهی و آسمانی از دیدگاه قرآن، سخن می گوید.

در باره مصلحان الهی به دو نوع می توان سخن گفت:

۱. بحث های کلی مربوط به نوع پیامبران، مانند لزوم بعثت پیامبران، اهداف

آنان در این بعثت، وسیله ارتباط آنان با جهان غیب، وظایف پیامبران نسبت به یکدیگر، شرایط و خصوصیات مصلحان الهی، و پایه آگاهی های آنان، و وسیله شناسایی آنان از متنبّیان دروغگو، روش آنان در تبلیغ، واکنش مردم در برابر دعوت های آنان ، و... که همگی می توانند یک رشته بحث های کلی را در باره پیامبران تشکیل دهند.

۲. تبیین زندگی پیامبران، که پیوسته به نام قصص انبیا مطرح بوده و بخشی از آیات قرآن را به خود اختصاص داده است.

کتاب حاضر، قسمت اول را بر عهده گرفته، و قسمت دوم بر عهده اجزای آینده این فرهنگ قرآنی است که امید است در پرتو الطاف الهی به تحریر آن نیز توفیق یابیم.

هم اکنون، مؤلف، خدا را سپاسگزار است که پس از یک تلاش ممتد و طولانی توانسته است مجموعه ای چهارده جلدی را در اختیار شیفتگان حقایق قرآن، قرار دهد که قسمت اعظم آن را مسایل عقیدتی از توحید تا معاد و قسمت کمی از آن مربوط به بحث های اخلاقی واجتماعی قرآن است، وما تکامل خود را رهین تشویق ها،انتقادهای سالم و سازنده خواندگان می دانیم، و امید است این مجموعه که به عنوان نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی منتشر می شود، بسان مجموعه ای دیگر در همین رابطه که به زبان عربی «مفاهیم القرآن» منتشر می گردد، موجب قرب الهی، و وسیله هدایت بندگان باشد.

و در پایان از مساعدت های ارزنده جناب حجه الاسلام آقای حاج شیخ علی ربّانی که در تألیف این کتاب، مؤلِّفِ ناتوان را کمک نموده، صمیمانه تشکر می نمایم.

قم. مؤسسه امام صادق (علیه السلام)

جعفر سبحانی

۲۹/۷/۷۰

امکان بعثت پیامبران الهی و بررسی دلایل منکران

اشاره

امکان بعثت پیامبران الهی و بررسی دلایل منکران (۱)

آیات موضوع

۱.(فَقالَ المَلأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَومِهِ ما نَریکَ إِلّابَشَراً مِثْلَنا...) (هود/۲۷).

۲.(وَقالَ الْمَلأُ مِنْ قَومِهِ الَّذِینَ کَفرُوا وَکَذَّبُوا بِلِقاءِالآخِرَهِوَأَتْرَفْناهُمْفِیالحَیوهِ الدُّنْیا ما هذا إِلّابَشَرٌ مِثْلُکُمْ یَأکُلُ مِمّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَیَشْرَبُ مِمّا تَشْرَبُون* وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَکُمْ إِنَّکُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ)(مؤمنون/۳۳_۳۴).

۳.(وَقالَ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقائَنا لَوْلا أُنْزِلَ عَلَیْنَا الْمَلائِکَهُ...) (فرقان/۲۱).

۱- [۱] شایسته بود قبل از ورود به این بحث، واژه «نبی» و «نبوت» به صورت روشن تعریف و تفسیر شود، ولی با توجه به آنچه در آغاز مقدمه یادآور شدیم (در جامعه بشری دو گروه مصلح وجود داشته است) و نیز با توجه به بحثی که در باره واژه های نبوت در قرآن خواهیم نمود، تفسیر نبی ونبوت را به آینده واگذار نمودیم.

۴.(فَلَولا أَلْقِیَ عَلَیْهِ أَسْوِرَهٌ مِنْ ذَهَب أَوْ جاءَمَعَهُ الْمَلائِکَهُ مُقْتَرِنینَ) (زخرف/۵۳).

۵.(...أَوْ تَأْتِیَ بِاللّهِ وَالْمَلائِکَهِ قَبِیلًا)(اسراء/۹۲).

ترجمه آیات

۱.«بزرگان قوم نوح که به شریعت او کفر ورزیده بودند، به او می گفتند تو بشری مانند ما هستی».

۲.«بزرگانی از قوم آن پیامبر که به آیین خدا کفر ورزیده و لقای خدا در سرای دیگر را تکذیب نموده بودند و در زندگی دنیا از نعمت های فراوانی برخوردارشان کرده بودیم، گفتند که این پیامبر بشری است مانند شما از آنچه که شما می خورید و می نوشید او نیز می خورد و می نوشد و اگر بشری مثل خود را اطاعت کنید، زیانکار خواهید بود».

۳.«آنان که به روز رستاخیز امید نداشتند گفتند چرا بر خود ما فرشته نازل نمی گردد؟».

۴. «اگر راست می گوید، چرا دستبندهای طلا به او داده نشده است و چرا با او فرشتگان نازل نشده اند» .

۵.«خدا و فرشتگان را باید به ما بنمایانی».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

بر خلاف اتفاق نظر پیروان تمام شرایع آسمانی، گروهی به نام «براهمه» بعثت پیامبران را از جانب خدا امری غیر ممکن و محال دانسته و دلایل موهون آنان در کتاب های ملل و نحل[(۱)] و علم کلام مذکور است و ما به طور اجمال به

۱- [۱] ملل و نحل شهرستانی ۱: ۲۵۸_۲۵۹.

نقل و نقد آنها می پردازیم:

دلیل اوّل:

«برنامه پیامبران درمقایسه با داوری های عقل از دو حالت بیرون نیست:

الف. موافق با داوری های خرد است.

ب. مخالف با داوری های عقل است.

در صورت نخست، نیازی به بعثت آنان نیست، و در حقیقت بعثت پیامبران، کاری لغو و بیهوده به شمار می رود.

و در صورت دوم، برنامه های آنان قابل پذیرش نمی باشد».

پاسخ این استدلال بسیار روشن است، زیرا برنامه پیامبران قطعاً با داوری های عقل (آنجا که عقل داوری دارد) موافق می باشد، ولی آنچه را عقل در مورد آن، داوری دارد یک رشته قضایای کلی است بدون اینکه جزئیات و مصادیق آن را بیان کند، مثلاً خرد می گوید: باید به دنبال کارهای مفید و سودمند رفت، و از کارهای زیانبار دوری جست، امّا این که کدام کار مفید، و کدام کار مضر است، عقل در این باره نظر روشنی ندارد و غالباً دچار شک وتردید می گردد.

آگاهی خرد تا آن حد گسترده نیست که علاوه بر تبیین ضابطه کلی، صغریات و موضوعات را نیز بدون کم و زیاد بیان کند، و از طرفی علم بشر نیز نمی تواند پاسخگوی این مشکل باشد. زیرا، اوّلاً مطالعات علمی بشر غالباً محدود به سود و زیان های جسمی است، و ثانیاً برد معرفت علمی در این قلمرو نیز محدود است. و ما در این باره در فصل دلایل قرآنی بر لزوم بعثت

پیامبران بحث خواهیم کرد.

خلاصه: اعزام پیامبران برای تبیین موضوعات آن ضابطه کلی است که عقل پیوسته به آن دعوت می کند، تو گویی پیامبران بسان پزشکانی هستند که به بیماران می گویند:از آن غذا بخور که مفید است و از غذای دیگر بپرهیز که مضر است.

به عبارت دیگر: سعادتمندی انسان در بعد نظری، در گرو دو مطلب است:

۱. بیان ضوابط کلی و معیارهای ثابت خوب و بد (حسن و قبح).

۲. بیان مصادیق و موارد آن ضوابط کلی.

مخالفان لزوم بعثت پیامبران در بخش نخست همان «براهمه» هستند که به قضاوت های عقلی استناد می کنند و می گویند: فرد انسانی در تبیین این ضوابط کار آمد است و پاسخ آن این است که داده های شرع و ارمغان های رسالت، اگر چه با قضاوت های عقل هماهنگ است ولی در این مورد، خرد، با دو نوع نارسایی مواجه است: یکی درمورد بیان مصادیق و دیگری محدودیت داوری های عقل در زمینه ضوابط ومعیارهای کلی.

ومخالفان لزوم اعزام رجال الهی، در بخش دوم به کاوش های علمی استناد می جویند. ولی مطالعات و کاوش های علمی نیز با مشکل مهمی روبرو هستند و آن محدودیت قلمرو مباحث علمی و ره نیافتن آن به حقایق روحی و سود و زیان های فکری و معنوی است با آن که بخش اصیل شخصیت انسان را روح و خواص روحی تشکیل می دهند.

به دیگر سخن: ریشه اشتباه در این استدلال آن است که برنامه های

پیامبران در دو نوع (موافق خرد و مخالف آن) خلاصه شده است در صورتی که «ره آورد» وحی می تواند چیزی غیر از این دو باشد یعنی امکان دارد پیامبران در پرتو وحی برنامه ای را عرضه کنند که مرغ اندیشه هیچ دانشمندی هر چه هم بلند پرواز باشد، به آشیان آن نرسد، و با مراجعه به برنامه های شرایع پیامبران روشن می شود که آنان روی موضوعاتی فشار می آورده اند که مردم آن روز دچار اشتباه و گمراهی بودند آنان به یکتا پرستی و خدا پرستی دعوت می کردند در حالی که بشر در منجلاب بت پرستی و شرک فرو رفته بود، بشر آن روز بازگشت انسان را به حیات جدید امری محال یا مستبعد تلقی می کرد، در حالی که تمام پیامبران پس از توحید، معاد را رکن شریعت خود معرفی نموده، و دین را بدون اعتقاد به معاد، کاملاً عقیم و بی ثمر می اندیشیدند.

علاوه بر این، آن دسته از تعالیم پیامبران که ارشاد به حکم عقل می باشد نیز عبث و بی فایده نخواهد بود، زیرا موجب تقویت و تأیید احکام و آرای عقلی می باشد هم چنان که بر یک مطلب نخست دلیل عقلی اقامه می گردد، آنگاه برای تأیید و تحکیم آن دلایل عقلی دیگری نیز آورده می شود، بدون شک هیچ متفکری تعدد دلایل عقلی بر یک مطلب (و به ویژه مطلب مهم و حیاتی) را عبث و بیهوده ندانسته، بلکه آن را مفید و سودمند می شمارد.

دلیل دوم:

اشاره

«در شرایع آسمانی دستورهایی وارد شده است که فاقد نفع و فایده می باشند، و یا از برخی کارهای مفید برای بشر نهی گردیده است، مثل این که رو به کعبه بایستیم و نماز بخوانیم و دور آن طواف کنیم، و سنگی را استلام

ص : ۹

کنیم، و احیاناً از خوردن و نوشیدن برخی آشامیدنی ها و نوشیدنی ها نهی کرده است».

این سخن در صورتی می توانـد در صـحت این تعالیم شک و تردیـد ایجاد کند که ما بدانیم در این موارد مصـلحت و سودی نیست، در حالی که نه تنها چنین نیست، بلکه نفع و سود آنها کاملاً روشن است مثلًا اگر برخی از غذاها حرام گردیده است به خـاطر زیانبـار بودن آنها است، و خوشـبختانه خود بشـر به مرور زمان در پرتو علم و تجربه، به زیانبار بودن آنها پی برده است، دانش بشـر امروز از مفاسد و مضار مرده خواری واسـتفاده از گوشت خوک و نوشـیدن شراب پرده برداشته است، و بسیاری از مرگ و میرهای زودرس و یا رشد جنایت در جامعه را معلول اسـتفاده از این غذاها می داند، اگر دسـتور داده است که به نقطه واحـد متـوجه شـویم به خـاطر این است که وحـدت پیروان آیین را از این جهت حفـظ کنـد تـا همگی به نقطه واحـدی متوجه گردند. اسـتلام حجر به خاطر تجدید میثاق با ابراهیم خلیل و بت شـکن است که از جاده توحید منحرف نشویم، درست ما نند تعظیم در برابر پرچم کشور است که به ظاهر یک پارچه چند سانتی متری است ولی در واقع مظهر اسـتقلال کشور به شمار می رود و خضوع در برابر آن احترام به کشور و استقلال آن است. و خوشبختانه پیشوایان بزرگ اسلام از روز نخست به پیروی از قرآن بخشی به نام «علل الشرایع» گشوده اند که پاسخگوی این نوع پرسش ها است.

تا این جا با دلایل عمده برهمن ها آشنا شدیم البته شبهات آنان منحصر به آنچه که در این جا یادآورد شد نیست و قاضی عبد الجبار شبهات متعددی از آنان نقل کرده که نقل و نقد آنها مایه گستردگی سخن است و علاقمندان

می توانند به کتاب های مفصل کلامی مراجعه کنند.(۱)

هم چنان که منکران امکان بعثت پیامبران منحصر به این گروه نبوده، بلکه دو گروه دیگر نیز در طول تاریخ بشریت منکر اعزام آنان شده اند این دو گروه عبارتند از دهریه و نافیان تکلیف.

۱. دهریه:

عقیده دهریّه (بر خلاف آنچه که امروز از آن تبادر می کند: منکران خدا) این است که خدا فقط علم به کلیات دارد و عالم به امور متغیّر و جزئی نیست و طبعاً نزول وحی از جانب خدا بر پیامبران از امور جزئی است نه کلی.

پاسخ این است که هیچ مانعی در مورد آگاهی خدا نسبت به جزئیات نیست تنها بهانه ای که مخالفان دارند این است که جزئیات در دست دگرگونی است و اگر خدا علم به جزئیات داشته باشد; مستلزم تغیر در مقام ذات الهی خواهد بود.

پاسخ می دهیم که تغیر و دگرگونی در ناحیه معلوم است نه در ناحیه عالم، و به دیگر سخن: علم خدا نسبت به جزئیات علم حضوری است نه حصولی و هرگز مانند بشر نیست که صورتی جانشین صورت دیگر گردد و در این صورت دگرگونی در معلوم مایه دگرگونی در عالم نخواهد بود.(۲)

۱- [۱] المغنی۱۵: ۱۰۹_۱۴۶.

۲- [۲] یکی از اتهامات غزالی به فلاسفه همین است که تصور نموده است که فلاسفه منکر علم خدا به جزئیات می باشند، در حالی که یک چنین نسبت به آنان از دانشمندی مانند غزالی بسیار بعید است در این مورد به شرح هدایه اثیری صدر المتألهین: ۳۳۳ رجوع شود.

۲. نافیان تکلیف:

آنان گروهی هستند که تکلیف بر بشر را، امری عبث و بیهوده می انگارند زیرا تکالیف یک رشته دستورات مشقت آور برای بندگان است، و نه تنها برای آنان نافع نیست، بلکه مستلزم زیان و مشقت آنان است و از طرفی معقول نیست که فایده تکالیف به خداوند متوجه گردد زیرا خدا از هر نوع نفع و فایده ای از غیر خود بی نیاز است.(۱)

این گروه از فواید دنیوی و اخروی تکلیف، غفلت ورزیده و آن را عبث و لغو اندیشیده اند، در حالی که تکالیف، ضامن سعادت دنیوی انسان و مایه اجر و پاداش اخروی او است.

این گروه سخن دیگری نیز دارند و آن این که: تکالیف، مایه بازداری عقل از تفکر در مقام ربوبی است. ولی این گفتار جز سفسطه چیزی نیست زیرا بسیاری از تکالیف، مایه یاد خدا است، چگونه می توان انکار نمود که نماز و روزه، مایه یاد خدا می باشد.

به راستی باید گفت این گروه خواهان آزادی در عمل از نظر اشباع غرایز خود می باشند، و تکالیف را مزاحم آمال و خواسته های نفسانی خود می بینند، از این جهت به یک رشته مغالطه دست زده تا خود را از بار تکلیف برهانند، و هر نوع مانع را در برابر غرایز نفسانی برطرف نمایند.

چه بسا این گروه پس از غرق در فساد، و کسب آزادی مطلق در عمل،

۱- [۱] شرح مقاصد۲: ۱۷۵.

به این گونه سفسطه ها پرداخته و عملاً ثابت می کنند که مادیگری اخلاقی منتهی به مادیگری فلسفی است و انسان اگر یک عمر در فساد و گناه به سر برد کار او به جایی منتهی می شود که به اصل شریعت انکار میورزد، و کسانی که می کوشند مادیگری اخلاقی را از مادیگری فلسفی جدا سازند، تلاشی بی فایده می نمایند. ما، در زندگی کوتاه خود افرادی را مشاهده نموده ایم که در آغاز زندگی، از افراد معتقد بوده ولی به خاطر گرایش به فساد و فرو افتادن در ورطه تبهکاری و گناه، کارشان به جایی منتهی شده که اصل دین و ماورای طبیعت را انکار کردند.(۱)

منطق مشرکان در باره رسالت رسولان

در این میان گروه مشرکان به شیوه دیگری به نفی رسالت پیامبران پرداخته و رسالت بشر را از جانب خدا انکار می نمودند و به دیگر سخن: اصل رسالت را می پذیرفتند ولی معتقد بودند که این مقام رفیع از آنِ یک موجود ملکوتی به نام فرشته است که از هر نظر منزه می باشد، نه انسان مادی که از جهاتی آن طهارت و پاکیزگی را فاقد است.

قرآن این شبهه را در موارد متعددی از مشرکان عصر رسالت و غیر آنان نقل می کند که به نقل برخی می پردازیم:

درباره امت نوح یادآور می شود که یکی از انتقادهای آنان از «نوح» این

۱- [۱] نویسنده کتاب «بیست و سه سال» از این افراد است که فساد اخلاق، او را به انکار تمام مقدسات واداشت تا آنجا که در آن کتاب، خدا و سرای دیگر را نیز انکار نمود.

بود که می گفتند: تو جز بشری بسان ما نیستی چنان که می فرماید:

(فَقالَ المَلأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَومِهِ ما نَریکَ إلاّ بَشَراً مِثْلَنا...) (۱).

«بزرگان قوم نوح که به شریعت او کفر ورزیده بودند، به او می گفتند تو بشری مانند ما هستی».

باز قرآن از اقوام پس از نوح همین شبهه را یادآور می شود و می فرماید:

(وَقالَ الْمَلأُ مِنْ قَومِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِلِقاءِ الآخِرَهِ وَأَتْرَفْناهُمْ فِی الحَیاهِ الدُّنْیا ما هذا إلاّبَشَرٌ مِثْلُکُمْ یَأکُلُ مِمّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَیَشْرَبُ مِمّا تَشْرَبُونَ* وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَکُمْ إنَّکُمْ إذاً لَخاسِرُونَ) (۲).

«بزرگانی از قوم آن پیامبر که به آیین خدا کفر ورزیده و لقای خدا در سرای دیگر را تکذیب نموده بودند و در زندگی دنیا از نعمت های فراوانی برخوردارشان کرده بودیم، گفتند که این پیامبر بشری است مانند شما از آنچه که شما می خورید و می نوشید او نیز می خورد و می نوشد و اگر بشری مثل خود را اطاعت کنید، زیانکار خواهید بود».

این آیات می رساند که این شبهه که رسول باید فوق انسان باشد، شبهه ای دیر پا بوده، و این سخن سینه به سینه تا عهد رسول کشیده شده بود، و همین اعتراض را مشرکان زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز به او می نمودند، آنان در طرح این شبهه به صورت های مختلفی سخن می گفتند که به عنوان نمونه یادآور می شویم:

۱. گاهی می گفتند: باید فرشته بر خود ما نازل گردد چنان که

۱- [۱] هود/۲۷.

۲- [۲] مؤمنون/۳۳_۳۴.

می فرماید:

(وَقالَ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقائَنا لَوْلا أُنْزِلَ عَلَیْنَا الْمَلائِکَهُ...)(1) .

«آنان که به روز رستاخیز امید نداشتند گفتند چرا بر خود ما فرشته نازل نمی گردد؟» و به همین مضمون است آیه (۱۴) سوره فصلت.

۲. گاهی می گفتند که باید همراه پیامبر فرشته ای نیز فرود آید، و او را تصدیق کند چنان که می فرماید:

(فَلَولا أُلْقِیَ عَلَیْهِ أَسْوِرَهٌ مِنْ ذَهَب أَوْ جاءَ مَعَهُ الْمَلائِکَهُ مُقْتَرِنینَ)(2).

«اگر راست می گوید، چرا دستبندهای طلا به او داده نشده است و چرا با او فرشتگان نازل نشده اند» و به همین مضمون است آیه (۷) سوره فرقان.

۳. و بار سوم تقاضای دیدن فرشته را می کردند زیرا پیامبر مدعی بود که فرشته وحی بر من نازل می شود، آنان می گفتند: ما هم مثل تو بشریم اگر راست می گویی فرشته را به ما نشان بده.

(...أَوْ تَأْتِیَ بِاللّهِ وَالْمَلائِکَهِ قَبِیلًا) (3).

«خدا و فرشتگان را باید به ما بنمایانی».

پاسخ این شبهه با توجه به دو مطلب روشن است:

الف. دو آیه ای را که از سوره مؤمنون نقل کردیم انگیزه این انکارها را روشن می سازد و آن این که چون این گروه قبلًا به خدا کفر ورزیده و آخرت را

۱- [۱] فرقان /۲۱.

۲- [۲] زخرف/۵۳.

۳- [۳] اسراء /۹۲.

انکار کرده اند، و غرق در نعمت های مادی می باشند، از این جهت به انکار نبوت بشر برخاسته، زیرا شریعت را مزاحم آمال و اهداف مادی خود می اندیشیدند و اگر فاقد انگیزه های قبلی بودند چه بسا بر این شبهات دامن نمی زدند.

ب. نزول فرشته از جانب خدا به دو صورت می تواند انجام گیرد، یا به صورت بشر تمثل پیدا کند، در این صورت او را بشر انگاشته و رسالت او را رد خواهند کرد، و یا به صورت واقعی فرشته که از نظر مراتب وجود در درجه بالاتر از ماده قرار گرفته است تجلی نماید. در این صورت این گروه توانایی دیدن او را نخواهند داشت مگر این که لباس ماده را از چهره نفس برکنند، و از جهان ماده رخت بربندند، و در این صورت سرنوشتی جز مرگ و انتقال به سرای دیگر، نخواهد بود، و این با هدف اعزام پیامبران کاملاً مخالف است، آنان آمده اند که بشر را در این جهان تربیت کنند، نه این که قبل از تربیت، او را به جهان دیگر منتقل سازند و ما در این باره در بخش شیوه های مخالفت دشمنان پیامبران نیز مجدداً بحث خواهیم کرد.

بعثت پیامبران از دیدگاه متکلمان وحکیمان

اشاره

قبل از آن که به بررسی دلایل لزوم بعثت پیامبران از دیدگاه قرآن بپردازیم، لازم است به طور فشرده دلایل متکلمان و حکیمان را در این باره مورد ارزیابی قرار دهیم:

متکلمان و بعثت پیامبران

مقصود از متکلمان در این بحث، متکلمان عقل گرا است که به حسن و

قبح عقلی معتقدند ولی آن دسته از متکلمان اسلامی (اهل حدیث و اشاعره) که عقل را ناتوان تر از این می دانند که در زمینه معارف دینی به طور مستقل داوری و اظهار نظر نماید، در این بحث مورد نظر نمی باشند.

متکلمان گروه نخست در مسئله نبوت دو مطلب را از هم جدا نموده، و پیرامون آنها بحث نموده اند:

الف. حسن بعثت.

ب. وجوب بعثت.

وطبعاً مطلب نخست، مقدمه مطلب دوم به شمار می رود قاضی «عبد الجبار» پس از آن که به تفصیل درباره حسن بعثت بحث نموده است می گوید:

«بِعْثَةُ الرَّسُولِ مَتی حَسُنَتْ وَجَبَتْ»(۱).

بعثت پیامبر هرگاه حسن و نیکو باشد، واجب و لازم خواهد بود.

محقّق طوسی نیز در «تجرید الاعتقاد» اوّلین مطلبی را که در مبحث نبوت مطرح کرده حسن بعثت است او می گوید:

«البعثه حسنه» آن گاه پس از ذکر وجوه و دلایل حسن آن می گوید: «وهی واجبه...».(۲)

اکنون باید دید دلایل متکلمان بر لزوم بعثت چیست؟ آنان اگر چه در این باره دلائل گوناگون اقامه کرده اند، لکن می توان گفت نقطه محوری و جامع در دلایل آنان همان قاعده «لطف» است که گاهی از آن به رعایت «مصالح بندگان» تعبیر می شود چنان که «عبد الجبار» معتزلی به این مطلب تصریح کرده

۱- [۱] المغنی: ج۱۵، ص ۶۳.

۲- [۲] کشف المراد، ط: قم ، انتشارات مصطفوی، ص ۲۷۳.

می گوید: قوی ترین سخن در این باب که می توان آن را در برابر "براهمه " به کار برد، این است که «بعثت پیامبران لطف به حال بندگان است و این مطلبی است که همه طرفداران بعثت قائل به آن می باشند».(۱) و در جای دیگر می گوید: «همه مشایخ ما وجه و علت وجوب شرایع آسمانی را بیان کرده اند، و آن این که شرایع آسمانی مایه صلاح بندگان خدا است، اگر چه در وجه مصلحت بودن آن اختلاف نظر دارند».(۲)

تقریر قاعده لطف در مسئله نبوت

لازم است یادآور شویم که لطف در اصطلاح متکلمان بر دو نوع است:

۱. لطف محصّل.

۲. لطف مقرّب.

لطف محصل آن است که، غرض از آفرینش یا تکلیف، بدون انجام آن از جانب خدا برآورده نمی شود، ولطف مقرّب آن است که انجام آن از جانب خداوند موجب تقرب بندگان به اطاعت و دوری آنان از نافرمانی و معصیت پروردگار می گردد، بدون آن که با اصل اختیار و آزادی آنان در تصمیم گیری منافات داشته باشد.

وجوب بعثت پیامبران را می توان بر پایه هر دو نوع لطف (محصل و

۱- [۱] اقوی ما یعتمد فی مکالمه البراهمه هو کون بعثتهم لطفاً لأنّه ممّا قد أجازه الجمیع.(المغنی، ط: مصر، ج۱۵، ص ۹۲۱).

۲- [۲] همان مدرک، ص ۴۲.

مقرب) تقریر کرد. امّا لطف «محصِّل» زیرا که هـدف از آفرینش انسان،معرفت خدا و تکامل روحی و معنوی او است و بدیهی است که این اهـداف، بـدون رهـبری و هـدایت پیـامبران الهی امکـان پـذیر نیست، زیرا مشـعل عقـل و فطرت آن چنـان نفوذ و فروغی ندارد که بتواند این راه را به طور کامل و همه جانبه روشن سازد.

ولی عبـارات متکلمان در این مورد غالباً با «لطف مقرب» هماهنگ است و حاصل آن این است که عقل، به طور مسـتقل انسان را به یک رشـته تکالیف و وظایف اخلاقی فرمان می دهد، مثلاً: شکر منعم، رعایت عدل در معاشرت، امانت داری و مانند آن را واجب، و کفران نعمت، ظلم و بی عدالتی، خیانت در امانت و نظایر آن را قبیح و ناروا می شمارد.

بـدون شـک در میـان کارهـای بشـر، یـک رشـته افعال وجود دارد که انجام آنها انسان را به رعایت واجبات عقلی نزدیک می سـازد، و مـوجب مـوفقیت او در این زمینه می گردد، و نیز کارهـایی هست که ترک آنهـا موجب دوری او از قبایـح عقلی می گردد، و از طرفی عقـل بشـر به تنهـایی به همه این کارها آگاهی نـدارد ولی خداونـد بر آنها آگاه است، و می توانـد از طریق بعثت پیامبران، بشر را نسبت به این نوع کارها آگاه سازد، و این همان اصل لطف است که از نظر متکلّمان بر خدا واجب است (یعنی مقتضای حکمت یا رحمت الهی است) بنابر این بعثت پیامبران به حکم این که مصداق روشـنی از «لطف الهی» نسبت به بندگان به شمار می رود، واجب و لازم است.

محقّق طوسی رحمه اللّه این مطلب را درعبارتی کوتاه و گویا، چنین بیان کرده است:

«وهی واجبةٌ لاشتمالها علی اللطف فی التکالیف العقلیّه».(۱)

«بعثت رسولان الهی واجب است زیرا مشتمل بر لطف در تکالیف عقلی است».

قاضی عبد الجبار نیز همین مطلب را با تفصیل بیان کرده و می گوید:

«اصل در این باب (نبوت) این است که بگوییم عقل بر انسان عاقل حکم می کند تا ضرر را از خود دور نماید. و نیز ثابت گردیده است که آنچه انسان را از انجام واجب باز می دارد، و به سوی قبیح سوق می دهد، قبیح و ناروا است».

و از طرفی در میان افعال، کارهایی است که هرگاه آنها را انجام دهیم، ما را به ادای واجبات وترک زشتی ها نزدیک تر می سازد، و نیز در میان افعال، کارهایی است که انجام آنها نتیجه معکوس دارد.

ومعلوم است که درک و شناخت این کارها به صورت مفصل و کامل، در توانایی عقل نیست. بنابر این لازم است که خداوند این کارها را به انسان بشناساند، تا این که موجب نقض غرض خداوند از تکلیف بندگان نگردد، و چون تعریف و شناساندن آن به انسان، جز از طریق بعثت پیامبران ممکن نیست، پس ارسال و بعثت آنان به سوی بشر لازم خواهد بود و به همین جهت مشایخ ما گفته اند:

«هرگاه بعثت انبیا نیکو و پسندیده باشد، لازم و واجب خواهد بود، یعنی

۱- [۱] کشف المراد، ط: قم، مصطفوی، ص ۲۷۳.

اگر واجب نباشد، قبیح و نارواست، ومسئله بعثت از این جهت مانند مسئله ثواب و پاداش است که حسن آن از وجوبش جدا نمی گردد».(۱)

بعثت پیامبران و وجوب تکلیف

متکلمان اسلامی مسئله لزوم نبوت را نه تنها به طور مستقیم بر مبنای قاعده «لطف» استوار نموده اند، بلکه آن را از برخی از مصادیق و فروع قاعده لطف چون مسئله «تکلیف» نیز آن را ثابت نموده اند.

مسئله تکلیف در بحث مربوط به افعال خدا مطرح گردیده و از آن به عنوان یکی از نمونه های تحسین و تقبیح عقلی یاد می شود. آنان تکلیف را حسن و نیکو دانسته و ترک آن را قبیح و ناروا می دانند و از آنجا که آفریدگار حکیم منزه از هر نوع قبح و نقصان است، نتیجه می گیرند که تکلیف بندگان بر خدا واجب است (مقتضای حکمت پروردگار است).

بدیهی است ابلاغ تکالیف الهی به بندگان جز از طریق وحی و بعثت پیامبران امکان پذیر نیست. در این صورت بعثت انبیا به عنوان شرط لازم و مقدمه قطعی برای ابلاغ تکالیف الهی به بندگان است و از نظر عقل، مقدمه واجب نیز بسان خود واجب، لازم و واجب می باشد.

از متکلمانی که به وجوب تکلیف بر وجوب بعثت استدلال کرده است، جمال الدین مقداد سیوری حلی (م/۸۲۶ه_) است چنان که گفته است:

«روش متکلمان در اثبات وجوب بعثت پیامبران این است که نبوت

۱- [۱] شرح اصول خمسه، ط: قاهره، ص ۵۶۴.

مشتمل بر لطف در تکالیف عقلی و نیز شرط در تکالیف سمعی (شرعی) است و آنچه دارای این خصوصیت باشد، واجب است.

بیان صغرای نخست (نبوت مشتمل بر لطف در تکالیف عقلی است) این است که عبادات از پیامبران دریافت می گردد و شکی نیست که مواظبت بر آنها موجب تقویت معرفت معبود می شود که خود واجب عقلی است، بنابر این نبوت، لطف (مقرب) در واجبات عقلی است... و نیز اگر شرط تکلیف واجب نباشد، اخلال و ترک آن جایز خواهد بود، و در نتیجه اخلال به مشروط (تکلیف) نیز جایز خواهد بود و اخلال به واجب بر حکیم قبیح و نارواست».(۱)

لزوم نبوت از دیدگاه حکیمان

راه حکما، راه دیگری است . آنان از طریق لزوم وجود قانون در مجتمع بشری وارد شده اند که مایه حفظ نظام و بقای نسل بشری است و وضع چنین قانون به صورت واقع بینانه و عادلانه کار فرد یا گروهی نیست، زیرا باید قانونگذار دارای شرایطی باشد که جز در خدا جمع نیست، و از آنجا که این برهان در کتاب های فلسفی و احیاناً کلامی به صورت فشرده مطرح شده است ما این برهان را به گونه ای روشن و مشروح مطرح می کنیم ولی در حقیقت لُبّ و روح برهان یکی است. اینک بیان این برهان:

زندگی اجتماعی برای بشر امری اجتناب ناپذیر است. حال سرچشمه آن چیست، فعلاً وارد آن نمی شویم گاهی می گویند: زندگی اجتماعی برای

۱- [۱] اللوامع الالهیه، ط: تبریز، ص۱۶۶_ ۱۶۷.

انسـان یک امر غریزی و طبیعی است و کشـش به چنین زنـد گی، از درون الهام می گیرد چنان که می گوینـد: «الإنْسانُ مَـدَنیٌّ بـالطَّبْع» و برخی معتقدنـد که ریشه این گرایش، غریزه «اسـتخدام طلبی» بشـر است و آن این که همـان گونه که انسان به حکم غریزه از میـوه و شـاخه و برگ و ریشه درخت هـا بهره می گیرد، و یـا از پشم و پـوست وشـیر و حـتی شـاخ حیوانـات به سـود خویش اسـتفاده می کند، به حکم همین غریزه می خواهد از همنوعان خود نیز اسـتفاده کند و این روح استخدام طلبی، او را به زندگی دسته جمعی که اثر بارز آن استفاده متقابل از دسترنج دیگران است، وادار می سازد.

ما فعلاً در تعیین یکی از این دو نظریه، بحثی نـداریم هر چنـد نظر دوم فقط از یک زاویه می تواند صـحیح باشد و آن توجه به جنبه حیوانی و سـفلی انسـان است که پیوسـته می خواهـد همه چیز و همه افراد را به خـدمت بگیرد، در حالی که جنبه علوی و ملکوتی انسـان او را به اجرای عـدالت، بلکه ایثار و خودگذشـتگی دعوت می کنـد. در هر حـال انسان به هر انگیزه ای باشـد، ناچار است که به زندگی اجتماعی تن دهد. این از یک طرف.

و از طرف دیگر زنـدگی اجتمـاعی به شـهادت تجربه ها و آزمون ها بـدون یک برنامه جامع، امکان پـذیر نیست برنامه ای که دارای مزایای زیر باشد:

۱. حدود وظایف افراد را در محیط اجتماع روشن سازد، زیرا تا وظایف افراد وحدود قانونی آن وحقوق انسان ها روشن نباشد، تصـادم و تنـازع از بین نخواهـد رفت، و انسـان هـا هر چه هم ملکوتی باشـند و در درجه والا ـ از کمـال قرار بگیرنـد به خاطر نا آشنایی با وظایف و حدود کار و حقوق خویش از نزاع و درگیری به دور نخواهند بود.

۲. با تعیین کیفرهای مخصوص، به خودکامگی انسان های خودکامه و تعدی طلب خاتمه بخشد و خودخواهی ها را که در غالب افراد به صورت یک سیل بنیان کن و بی حد و مرز جلوه می کند،مهار نماید.

تا این دو مطلب از طریق یک طرح جامع پیاده نشود، زندگی اجتماعی بدون جنگ و نبرد امکان پذیر نخواهد بود.

۳. قانونگذار لازم است که دو شرط زیر را دارا باشد:

الف. انسان شناس کاملی باشد که از اسرار جسمی و روانی و روحی او کاملاًـ آگاه باشد و نسخه طبیب آنگاه که وی از اوضاع و احوال بیمار کاملاً آگاه باشد، می تواند مفید و سودمند گردد.

به دیگر سخن، قانونگذار باید انسان شناس و جامعه شناس کامل باشد و از غرایز و عواطف انسان آگاه بوده تا در تعدیل و هدایت آنها راه خطا نرود.

ب. قانونگذار باید کوچکترین نفعی در تدوین قانون نداشته باشد، زیرا حس خودخواهی که در انسان ریشه دارد، حجاب ضخیمی در برابر دیدگان عقل و خرد او پدید می آورد ومصالح فردی را بر مصالح نوعی مقدم می دارد.

۴. ناگفته پیدا است که قانون جز مرکبی بر برگ نیست و آن در صورتی می تواند به آرمان قانونگذار کمک کند، که ضامن اجرایی نیز برای آن در نظر بگیرد اگر قانون، یک قانون بشری باشد ضامن اجرای آن همان پلیس و دستگاه قضایی است که فقط می تواند از کارشکنی های ظاهری ــ آن هم به شکل محدود ــ جلوگیری نماید، و چه بسا ممکن است خود پلیس و دستگاه قضایی

فریب بخورند و با قانون شکنان همکاری کنند ولی اگر قانون یک قانون الهی و مافوق طبیعی باشد قهراً از قداست بیشتر برخوردار بوده و در پرتو ایمان به خدا و سرای دیگر ضمانت اجرای نیرومندتری خواهد داشت.

چنین طرح جامعی می تواند به زندگی دسته جمعی بشر سر و سامان بخشد، ولی این طرح جامع جز در تشریع الهی وجود ندارد، زیرا قانونگذاران بشری به حکم محدودیت دانش و آگاهی آنان در مورد انسان، انسان شناس و جامعه شناس کاملی نبوده، و هرگز نمی توانند احساسات و عواطف درونی انسان را به طور دقیق اندازه گیری کنند، و از این جهت پیوسته قوانین بشری در مورد تنظیم زندگی انسان با بن بست هایی روبرو شده وشکست می خورد.

گذشته از این، بشر هر چه هم بخواهد خود را پاک و طاهر نگه دارد، باز نمی تواند خود را از چنگال حب ذات نامرئی برهاند، و سود خود و اقوام و بستگان را در نظر نگیرد، و سرانجام گرایش هایی از درون، او را به سودجویی سوق می دهد.

گذشته از این دو مطلب، مطلب سوم که همان ضامن اجرای درونی و برتر است در قوانین بشری به خاطر قدسی نبودن، موجود نیست ولذا روز به روز دستگاه قضایی و پلیس گسترده تر می شود و زندان ها در تمام جهان متمدن توسعه می یابد.

این اصول،حکیمان را معتقد ساخته است که برای تکمیل انسان وحفظ نوع بشری قانونی جامع و کامل لازم است و آن جز در شرایع آسمانی که به وسیله پیامبران عرضه می شود تحقق نمی یابد از این جهت باید از جانب خدا

پیامبرانی اعزام شوند و با تشریع کامل به حفظ نظام و بقای نوع کمک نمایند.(۱)

این بود بیان دو راهی که متکلمان وحکیمان الهی درباره لزوم بعثت پیموده اند و ما به صورت فشرده و در عین حال روشن و گویا نقل کردیم، علاقمندان می توانند برای توضیح بیشتر به مدارک یاد شده در پاورقی مراجعه نمایند.

در پایان این فصل مناسب است روایتی را که از امام صادق (علیه السلام) درباره لزوم بعثت پیامبران نقل گردیده است یادآور شویم که به گونه ای به هر دو شیوه یا دلیل متکلمان وحکیمان در مورد لزوم نبوت اشاره دارد.

هشام بن حکم گوید: زندیقی از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد، که شما از چه راهی نبوت پیامبران را اثبات می کنید؟ امام در پاسخ فرمود: «ما پس از آن که اثبات کردیم که برای ما آفریدگار متعالی است که انسان ها نمی توانند او را مشاهده نمایند، و با او به طور مستقیم تماس جسمی برقرار نمایند، و از طرفی او آفریدگاری حکیم است، نتیجه می گیریم که او فرستادگانی دارد که مصالح و منافع انسان ها و هر کاری را که انجام آن مایه بقای زندگی و ترک آن موجب نابودی می گردد بیان می کنند و این فرستادگان همان پیامبران الهی هستند که مورد تأیید خاص خداوند حکیم و دانا می باشند و با دلایل و معجزات روشن رسالت خود را اثبات نموده اند».(۲)

۱- [۱] اشارات، ج۳، ص ۳۷۱; تلخیص المحصل ط : تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ص ۳۶۳; کشف المراد ط: قم، مصطفوی، ص ۲۷۱; اللوامع الالهیه ط: تبریز، ص ۱۶۷; المغنی ط: مصر، ج۱۵، ص ۱۹_۹۵; شرح اصول خمسه ط: قاهره، ص ۵۶۳ ورسالت جهانی پیامبران، ص ۲۹_۴۳.

۲- [۲] بحار الأنوار، ج۱۱، ص ۲۹_ ۳۰.

۱– لزوم بعثت پیامبران از دیدگاه قرآن

اشاره

(بخش نخست)

۱. تثبیت و تکمیل توحید.

۲. رفع اختلاف ها.

۳. فصل خصومات.

آیات موضوع

الف. آیات مربوط به تثبیت و تکمیل توحید:

۱.(وَلَقَدْ بَعَثْنا فی کُلِّ أُمَّه رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ...) (نحل/۳۶).

۲. (وَإِلی مَدْیَنَ أَخاهُمْ شُعَیْباً فَقالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ وَارْجُوا الیَومَالآخِرَ...)(عنکبوت/۳۶).

۳. (وَإِلی عاد أَخاهُمْ هُوداً قالَ یا قَومِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِله غَیْرُهُ أَفَلا تَتَّقُون)(اعراف/۶۵).

ترجمه آیات

۱. «ما در هر امتی پیامبری برانگیختیم تا به آنان بگویند خدا را بپرستید و از پرستش غیر خدا (طاغوت) خودداری کنید...».

۲.«برادرشان شعیب را به مدین فرستادیم. گفت: ای قوم من خدا را بپرستید و به روز قیامت امیدوار باشید».

۳.«عاد به قوم خود گفت: خدا را بپرستید، برای شما جز او خدایی نیست چرا از مخالفت خدا نمی پرهیزید» .

ب. آیات مربوط به رفع اختلاف ها:

۱. (کانَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعثَ اللّهُ النَّبِیّینَ مُبَشِّرینَ وَمُنْذِرینَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الکِتابَ بِالحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِیهِ إلاّ الَّذینَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ البَیِّناتُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ فَهَدَی اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ مِنَ الحَقِّ بِإذْنِهِ وَ اللّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إلی صِراط مُسْتَقیم)(بقره/۲۱۳).

ترجمه آیه

۱.«مردم یک دسته بیش نبودند(و در میان آنان اختلافی وجود نداشت و آنگاه که در میان آنان اختلاف و دو دستگی پدید آمد) خدا پیامبران نوید دهنده و بیم دهنده خود را برانگیخت و همراه آنان کتاب را به حق فرو فرستاد تا در میان مردم در آنچه که اختلاف کرده بودند داوری کنند(افراد مؤمن، به داوری پیامبران گردن نهاده و آن را پذیرفتند) ولی

ص : ۲۸

گروهی از آنان پس از روشن شدن سیمای حقیقت، به خاطر فتنه گری و تجاوز به حقوق دیگران، اختلاف کردند خدا به اذن و مشیت خود افراد با ایمان را به حقیقت چیزی که در آن اختلاف کرده بودند، هدایت کرد، خدا هرکس را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند».

ج. آیات مربوط به فصل خصومات:

۱. (یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالحَقِّ وَلا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ...) (ص /۲۶).

۲. (...وَآتاهُ اللّهُ الْمُلْکَ وَالْحِکْمَهَ وَعَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ...)(بقره/۲۵۱).

۳. (...فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَوَالْحِکْمَهَ وَآتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً)(نساء/۵۴).

۴. (...وَإِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُقْسِطینَ) (مائده/۴۲).

ترجمه آیات

۱.«ای داوود تو را در روی زمین خلیفه خود قرار دادیم پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوی و هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه می سازد».

۲.«خداوند به داوود ملک (حکومت جامع) و حکمت داد، و از آنچه که می خواست به او آموخت».

۳.«به فرزندان ابراهیم کتاب وحکمت آموختیم و به آنان سلطنت بزرگی دادیم».

۴.«اگر در میان آنان داوری کردی به عدل داوری کن، خدا دادگران را دوست دارد».

انگیزه اوّل : تثبیت توحید و یکتا پرستی

هـدف از آفرینش انسان آشـنایی او با مبـدأ و معاد است و انسان فاقـد معرفت یک انسان ناقص است که در حـد حیوان توقف نموده است موجودات دیگر ماننـد جهـان نبـات و حیوان در پرتو غرایز، به کمـال خود می رسـند ولی انسـان با اینکه با دو قوه نیرومنـد به نـام فطرت و «غریزه» و «عقـل» و خرد مجهز است، نمی توانـد از طریـق این دو ابزار به کمـال مطلوب خود برسـد، و گواه آن تاریخ طولانی بشـر است که پیوسـته در منجلاب انحراف از توحید و معرفت حق دست و پا زده و هنوز هم متجاوز از یک میلیارد انسان با پرسـتش بت های گوناگون از جماد و حیوان دست به گریبان هسـتند و ما اکنون در هنـد (موزه مـذاهب) میلیون ها انسان را می بینیم که به جای خدا گاو را می پرستند، و هنوز در کشور صنعتی ژاپن برای هر نوع رویداد و حادثه ای پیکره ای وجود دارد که آن حادثه به آن نسبت داده می شود.

روی این اسـاس لازم است در هر عصـر و زمـانی که بشـر قابلیت پـذیرش دعوت های الهی را داشـته است پیامبرانی برانگیخته شونـد که آنان را با این هـدف که کمال انسان در آن نهفته است آشـنا سازند و در غیر این صورت هدف آفرینش جامه عمل نپوشیده و انسان به آمال خود نرسیده است. یک رشته آیات

قرآنی به روشنی بر چنین انگیزه دلالت دارند که برخی را در این جا یادآور می شویم:

۱.(وَلَقَدْ بَعَثْنا فی کُلِّ أُمَّه رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ الضَّلالَهُ...).[۱]

«ما در هر امتی پیامبری برانگیختیم تا به آنان بگویند خدا را بپرستید و از پرستش غیر خدا (طاغوت) خودداری کنید گروهی هدایت یافتند و گروه دیگر (از طریق عناد و لجاج) شایسته گمراهی و ضلالت شدند».

۲.و باز می فرماید: (وَإِلی مَدْیَنَ أَخاهُمْ شُعَیْباً فَقالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ وَارْجُوا الیَومَ الآخِرَ...).[۲]

«برادرشان شعیب را به مدین فرستادیم. گفت: ای قوم من خدا را بپرستید و به روز قیامت امیدوار باشید».

و به همین مضمون است آیه ۸۵ از سوره اعراف.

۳. (وَإِلی عاد أَخاهُمْ هُوداً قالَ یا قَومِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِله غَیْرُهُ أَفَلا تَتَّقُون).[۳]

«عاد به قوم خود گفت: خدا را بپرستید، برای شما جز او خدایی نیست چرا از مخالفت خدا نمی پرهیزید» .و به همین مضمون است آیه ۵۰ از سوره هود.

مجموع این آیات گواهی می دهند که یکی از انگیزه های بعثت پیامبران

[۱] نحل / ۳۶.

[۲] عنکبوت / ۳۶ .

[۳] اعراف / ۶۵ .

آشـنایی انسان با مبـدأ و معاد است، به گونه ای که اگر این گروه در میان مردم نبودند هدف یاد شده به ندرت جامه عمل می پوشـید و همان گونه که یادآور شدیم با وجود این تمدن ها و پیشـرفت های علمی، هنوز بشـر دست از بت پرستی بر نداشته و یک میلیارد مسیحی، پیامبری به نام مسیح را خدا می انگارند.

حـال، اگر یـک چنین آموزگـاران الهی در دل اجتمـاع مبعوث نمی شدنـد وضع بشـر از نظر مبـدأ و معاد چگونه بود؟ تو خود حدیث مفصل بخواه از این مجمل.

و در سـخنان پیـامبرو پیشوایـان معصـوم (علیهم السـلام) به چنین انگیزه ای از بعثت اشـاره هـایی وجود دارد اینـک برخی را به عنوان توضیح این انگیزه یادآور می شویم.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ضمن حدیثی می فرماید:

«ولا بعَثَ اللّهُ نَبِیّاً ولا رَسُولاً حتّی یَسْتَکْمِلَ الْعَقْلُ وَیَکُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ أُمَّتِهِ».(۱)

«خداونـد هیچ پیامبر و رسولی را بر نینگیخت جز این که خردها را تکمیل نماید (عقل او به کمال رسد) و از این نظر باید خرد او بالاتر از عقول امت وی باشد».

شکی نیست که تثبیت یکتـاپرستی در جـامعه بشـری از طریق بالاـ بردن خردهـا و بینش هـا صورت می گیرد. انسانی که گوهر خود را نشناخته در برابر سنگ و گِل که به مراتب از او پست ترند خضوع می کند، ولی انسان های والا و

۱- [۱] کافی، ج۱، باب عقل.

خردمند که سرچشمه هستی را به دست آورده اند، خالق این اجسام را سپاس می گویند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) زمان بعثت پیامبر را تشریح می کند که چگونه مردم آن زمان در شناسایی خدا گرفتار چنگال جهل و نادانی بودند، و به جای خدا چه موجوداتی را می پرستیدند و یا این که خدا را به چه مخلوقاتی تشبیه می نمودند که پیامبر برای اصلاح عقیدتی جامعه خود برانگیخته شد چنان که می فرماید:

«إلی أنْ بَعَثَ اللّهُ سُبحانَهُ مُحَمَّداً رسول اللّهِ(صلی الله علیه وآله وسلم) لإنْجازِ عِدَتِهِ وَتَمام نُبُوَّتِهِ... وَأَهْلِ الأَرضِ یَومَئِذ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ وَأَهْواءٌ مُنْتَشِرَةٌ وَطوائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ، بینَ مُشَبِّه للّهِ بِخَلْقِهِ أَو مُلْحِد فی اسْمِهِ أَوْ مُشیر إِلی غیْرِهِ فَهَداهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلالَهِ وَأَنْقَذَهُمْ بِمَکانِهِ مِنَ الجَهالَهِ».(۱)

«خداوند محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) پیامبر خود را بر انگیخت، تا وعده خود را انجام دهد و پیامبری را به وسیله او خاتمه بخشد، و مردم روی زمین در آن روز مذهب های گوناگون وبدعت های زیاد و روش های مختلف داشتند گروهی او را به مخلوق تشبیه می کردند (برای او عضو و مکان قائل بودند) برخی در نام وی تصرف می نمودند، و گروهی به غیر خدا اشاره می کردند (بت ها را می پرستیدند) آنان را از گمراهی به شاهراه توحید هدایت کرد و از چنگال جهالت نجات داد».

در این گفتار مسئله آسیب دیدن توحید و گرایش های انحرافی در مردم، سبب و انگیزه اعزام پیامبر گرامی معرفی شده است تا وی بشر گمراه را از وادی شرک و الحاد به فضای نورانی توحید رهنمون گردد.

۱- [۱] نهج البلاغه، فیض الإسلام، خطبه ۱.

امیر مؤمنان باز در تشریح این انگیزه می فرماید:

«وَلِيَعْقِلَ العِبادُ عَنْ رَبِّهِمْ ما جَهَلُوهُ، فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ ما أَنْكَرُوا، وَيُوَحِّدُوهُ بِالأُلُوهِيَّهِ بَعْدَ ما عَنَدُوا».(۱)

«پیامبران را برانگیخت تا آنچه را که بندگان خدا درباره توحیدو صفات خدا نمی دانند فرا گیرند و به ربوبیت و پروردگاری ویگانگی وی پس از انکار ایمان آورند».

نظیر این از امام صادق (علیه السلام) نیز روایت شده است که فرمودند:

«لِيَعْقِلَ العِبادُ عَنْ رَبِّهِمْ ما جَهَلُوهُ وَعَرَفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ ما أَنْكَرُوا، وَيُوحِّدُوا بِالإِلهِيّهِ بَعْدَ ما أَضَدّوهُ».(۲)

«تا بندگان آنچه را درباره خدا نمی دانستند، بیندیشند و پس از انکار، او را به خدایی بشناسند و پس از شرک او را به یگانگی بپرستند».

انگیزه دوم: رفع اختلاف ها

انگیزه دیگر برای بعثت پیامبران، رفع اختلاف و دو دستگی ها در میان بشر بوده است پیامبران الهی با تعالیم و شرایع خود مبعوث گردیدند تا به دو دستگی ها پایان بخشند، البته این نوع تشریع درباره گروهی مؤثر می افتد که به آن مؤمن و معتقد باشند و امّا گروهی که روح تجاوز و بغی بر آنها حکومت می کند طبعاً به اختلاف دامن زده و آن را تشدید خواهند کردوآیه یاد شده در زیر

۱- [۱] علل الشرایع، ص ۱۱۹، باب علته اثبات الابناء، حدیث ۱.

۲- [۲] بحار الأنوار، ج۱۱، ص ۳۸، به نقل از علل الشرایع، ص ۵۱. و لفظ «اضدوه» از ماده «ضد» به معنی نظیر است.

بر این انگیزه اشاره دارد می فرماید:

(كانَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرينَ وَمُنْذِرينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الكِتابَ بِالحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إلاّ الَّذينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ البَيِّناتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللّهُ يَهْدِی مَنْ يَشاءُ إِلی صِراط مُسْتَقيم).(۱)

«مردم یک دسته بیش نبودند(و در میان آنان اختلافی وجود نداشت و آنگاه که در میان آنان اختلاف و دو دستگی پدید آمد) خدا پیامبران نوید دهنده و بیم دهنده خود را برانگیخت و همراه آنان کتاب را به حق فرو فرستاد تا در میان مردم در آنچه که اختلاف کرده بودند داوری کنند(افراد مؤمن، به داوری پیامبران گردن نهاده و آن را پذیرفتند) ولی گروهی از آنان پس از روشن شدن سیمای حقیقت، به خاطر فتنه گری و تجاوز به حقوق دیگران، اختلاف کردند خدا به اذن و مشیت خود افراد با ایمان را به حقیقت چیزی که در آن اختلاف کرده بودند، هدایت کرد، خدا هرکس را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند».

از این آیه نکات یاد شده در زیر استفاده می شود:

۱. زمانی بر مردم گذشته است که همگی هماهنگ و همفکر بودند (كانَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً) این جمله ناظر به دوران ابتدایی بشر است که هنوز غرایز آنان کاملاً شکوفا نگشته و از نظر عقل و فکر تکامل نیافته بودند آنگاه که به مرور زمان از نظر اندیشه و غریزه پا به تکامل نهادند، و در میان آنان طبقات مختلفی از نظر فکر و درک و یا ثروت ومال پدید آمد، قهراً آمیزش چنین افراد

۱- [۱] بقره/۲۱۳.

مختلف بـدون اختلاف و درگیری نبوده است اینجا است که لازم بود در پرتو تعالیم الهی این اختلاف رفع گردد، این مطلب هر چند در خود آیه به صراحت وارد نشده است ولی از این که جمله (فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ...)با «فاء تفریع» آمده است نشانه وجود چنین اختلافی پیش از برانگیختن پیامبران می باشد زیرا آنچه که بعثت آنان را ایجاب می کند وحدت کلمه یا وحدت نظر نیست، بلکه اختلاف و دودستگی آنان از جهات گوناگون می باشد گویی تقدیر آیه چنین است:

«كانَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً...فَاخْتَلَفُوا... فَبعثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ».

گذشته از این جمله بعدی:(لِيَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ) گواه بر وجود چنین اختلاف قبل از بعثت پیامبران است.

ممکن است علت وحدت کلمه آنان این باشد که آنان زندگی دسته جمعی نداشتند نه این که از نظر فکر واندیشه و یا غرایز و تمایلات درونی به حدّ کمال نرسیده بودند، به گواه این که فرزندان آدم از بشرهای دوره نخستین هستند ولی منطق هابیل(۱)، منطق یک انسان کامل از نظر عقل و اندیشه، و منطق قابیل منطق یک انسان شکوفا از نظر غرایز می باشد بنابر این دلیلی در دست نیست که انسان های نخستین ازنسل آدم از این دو جهت (غریزه و فکر) که هر یک بخشی از شخصیت انسان را تشکیل می دهند، انسان هایی سطحی و نارسا بوده اند، بلکه وحدت کلمه آنان به این جهت بود که به خاطر کم بودن افراد نوع بشر، به صورت پراکنده در نقاط مختلف زندگی می کردند، و تصادم و

۱- [۱] به سوره مائده آیه ۲۷ تا ۳۱ مراجعه شود و در این آیات متن مذاکره هر دو برادر و انگیزه های قتل هابیل بیان شده است.

نزاعی در میان آنان پدید نمی آمد، ولی آنگاه که به زندگی دسته جمعی گرویدند، و مسئله تعاون و همکاری پیش آمد طبعاً تضاد منافع پدید آمد و لازم گردید که با وضع قوانین و مقرراتی، وظایف وحقوق افراد مشخص گردد تا افراد حق بین و واقع گرا، به حق خویش قانع شده و از تعدی به حق دیگران خودداری کنند، و متعدیان نیز تحت پیگرد قانونی قرار گرفته مجازات گردند.

در هر حال قرآن از یک نوع وحدت میان افراد بشر و سپس بروز اختلاف و نیاز به بعثت پیامبران حکایت می کند حالا ملاک این وحدت و سرچشمه اختلاف چه بوده است به صورت جزم، شاهدی در آیه بر آن نیست، و آنچه گفته شد، دو احتمالی است که دقت در مسیر زندگی بشر وجمله های آیه آن را تأیید می کند.

۲. مشیت الهی ایجاب کرد که بار دیگر وحدت، حکمفرما گردد و این جز با اعزام آموزگاران الهی امکان پذیر نبود، آموزگارانی که در حالی که پاداش های الهی را نوید می دادند از عذاب او نیز سخن می گفتند چنان که می فرماید:

(فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ) .

۳. برنامه تشریعی و تعلیمی پیامبران را کتابی تشکیل می داد که می توانست بر هر نوع اختلاف و نزاع پایان بخشد، و در حقیقت، آنان از خود سخن نمی گفتند بلکه مدرک آنان همان کتابی بود که همراه آنان فرو فرستاده شد چنان که می فرماید:

(وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الكِتابَ بِالحَقِّ) .

۴. هدف از اعزام پیامبران رفع نزاع و اختلافی بود که به عللی در میان

آنان رشد کرده بود چنان که می فرماید:

(لِيَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ) .

۵. انتظـار می رفت که بـا وجود داوران الهی و آیین حق، هر نوع نزاع واختلاف ریشه کن شود و بشـر به همـان حالت نخستین خود باز گردد، ولی متأسـفانه مردم در این جا به دو گروه تقسـیم شدند و در حقیقت اختلاف دومی را پدید آوردند یعنی: در برنامه های دینی و تعالیم کتاب الهی که برای ایجاد وحدت و رفع اختلاف نازل گردیده بود، به اختلاف برخاستند و آنان که آتش این اختلاف را بر افروختنـد، انسان های نا آگاه و بی خبر از تعالیم الهی نبودند، بلکه گروهی از عالمان به تعالیم دینی به خاطر روح بغی و تجاوز، به اختلاف دامن زدند چنان که می فرماید:

(وَمَا اخْتَلَفَ فيهِ إِلاّ الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جائَتْهُمُ الْبَيِّناتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ) .

در این جـا از بیـان نکته ای نـاگزیریم و آن این که مقصود از کسـانی که کتاب داده شـده انـد(الّذِينَ أُوتُوهُ)چیست، آیا مطلق پیروان شـرایع پیشـین است که داوری هـای خـدا را نپذیرفتنـد و یـا این که مقصود عالمانی هسـتند که سـر و کار با کتاب الهی داشـتند و حجت بر آنان تمام شـده بود و اگر گروه دیگری نیز گمراه شدند به خاطر پیروی از این عالمان بود که روح «بغی»و تجاوز، آنان را از گردن نهادن به تعالیم خدا باز داشت.

احتمال قریب این است که مقصود همان عالمان به کتاب باشد، زیرا افراد عادی و درس نخوانده و نا آگاه از کتاب نمی توانند مصداق(أُوتُوا الكِتاب)باشند، ویا در باره آنان گفته شود:

(جائَتْهُمُ البَیِّناتُ) این تعبیرها مناسب با کسانی است که با کتاب الهی سر و کار داشته و با بینات و دلیل پیامبران روبرو بودند، امّا روح بغی و تجاوز، آنان را از حاکم قرار دادن کتاب خدا باز داشت.

به همین مضمون است آیه ۱۹ از سوره آل عمران آنجا که می فرماید:

(إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الإِسْلامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ إِلّامِنْ بَعْدِ ما جائَهُمُ العِلْمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ وَمَنْ یَکْفُر بِآیاتِ اللّهِ فَإِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الحِساب) .

«دین (مورد قبول) در نزد خدا اسلام (تسلیم در برابر دستورات خدا) است و افرادی که کتاب داده شده اند اختلاف نکردند مگر پس از شناختن و آگاهی بر حقیقت، آن هم به خاطر تجاوز در میان خود، و هر کس به آیات الهی کفر ورزد خدا سریعالحساب است».(۱)

با مراجعه به آیاتی که در آنها جمله (أُوتُوا الکِتابَ) یا (آتَیْناهُمُ الکِتابَ) وارد شده است به طور قاطع می توان گفت که مقصود مطلق انسان ها اعم از دانا و نادان وعالم و جاهل نیست، بلکه مقصود طبقه دانشمند و به تعبیر قرآن «احبار» و «رهبان» آنان است که با علم به حقیقت، در کتمان آن اصرار میورزیدند، و انگیزه های دنیوی آنان را بر آن می داشت که حق را کتمان کنند چنان که می فرماید:

(الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْنائَهُمْ وَإِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ

۱- [۱] به همین مضمون است آیه ۱۴ سوره شوری و ۱۷ سوره جاثیه، وهمگی عامل اختلاف را مسئله بغی و روح تجاوزگری در کسانی که به آنان کتاب داده شده بود (عالمان) عرفی می کنند.

لَیَکْتُمُونَ الحَقَّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ)(۱) .

«افرادی که به آنـان کتـاب دادیم، پیـامبر را ماننـد فرزنـدان خـود می شناسـند و گروهی از آنـان بـا آنکه می داننـد حق را می پوشانند».

۶. مشیت الهی بر آن تعلق گرفته است که افرادی که خود را در مسیر هـدایت الهی قرار داده انـد با هـدایت مجـدد به راه حق برساند، ولی آنان که گام در چنین مسیر ننهاده و آمادگی دریافت این هدایت را در خود نشان نداده اند، قهراً بر ضلالت خود باقی مانده و خداوند آنان را گمراه می سازد، یعنی از هدایت دوم بهره مند نمی سازد چنان که می فرماید:

(فَهَدَی اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ مِنَ الحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراط مُسْتَقیم).

مقصود از هـدایت در جمله (فَهَـدی اللّهُ) همـان هـدایت دوم است که نخستین آن، آمادگی برای پیروی از حق است، همچنان که مقصود از جمله (یَهْـدِی مَنْ یَشاءُ)همین هـدایت دوم است گویی، هـدایتی، هـدایت دیگری را دنبال می آورد و مقصود از «اختلاف» در جمله (لِمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ مِنَ الحَقِّ) ممکن است اختلاف نخستین باشـد که، پس از وحـدت کلمه رخ داد و در نتیجه مؤمنان به کتاب، به حالت نخست برگشته و همفکر و همنظر شدند در حالیکه کافران اختلاف نخست را دامن زدند.

و ممکن است هر دو اختلاـف را شامـل گردد زیرا در هر دو اختلاـف، تنهـا آنـان مشـمول هـدایت گردیدنـد که به حق ایمان آورده و تسلیم دستورات

۱- [۱] بقره/۱۴۶.

پیامبران گردیدند.

بنابر این می توان گفت: آیه ناظر به همان استدلال حکیمان است که از طریق لزوم وجود قانون در اجتماع بر بعثت پیامبران استدلال نموده اند و مقصود از رفع اختلاف، رفع اختلاف در شئون مختلف زندگی اجتماعی است که جز با سر پنجه قانون عادلانه و اجرای آن حل نمی شود.

ودر آیات دیگر نیز این حقیقت به گونه ای یادآوری شده است چنان که می فرماید:

(لِیُبَیِّنَ لَهُمُ الَّذِی یَخْتَلِفُونَ فیهِ...) .(۱)

«تا درباره آنچه که اختلاف نظر دارند به روشنگری بپردازد».

و در آیه دیگر می فرماید:

(...ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الکِتابَ إِلاّ لِتُبَیِّنَ لَهُمُ الّذِی اخْتَلَفُوا فیهِ...) .(۲)

«قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر این که آنچه را که در باره آن اختلاف کرده اند، بیان نمایی».

و در آیه دیگر می فرماید:

(وَلَمّا جاءَعیسی بِالبَیِّناتِ قالَ قَدْجِئْتُکُمْ بِالحِکْمَهِ وَلأُبَیِّنَ لَکُمْ بعْضَ الَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِیهِ فَاتَّقُوا اللّهَ وَأَطِیعُون)(۳).

«آنگاه که عیسی با بینات آمد گفت: من با حکمت به سوی شما آمدم، تا برخی از آنچه را شما در آن اختلاف دارید، بیان کنم پس تقوا پیشه کنید و از دستوراتم اطاعت کنید».

۱- [۱] نحل/۳۹.

۲- [۲] نحل/۶۴.

۳- [۳] زخرف/۶۳.

امام هشتم (علیه السلام) درباره لزوم شناخت پیامبران چنین می فرماید:

«چون در میان مردم کسی که مصالح بندگان را بشناسد وجود نداشت، و خدا هم بالاتر از آن است که دیده شود، و مردم نیز توانایی ادراک خدا را به صورت حسی ندارند، چاره ای نبود جز این که رسولی اعزام کند، تا امر و نهی خدا را به آنان ابلاغ نماید، و آنان را بر آنچه که ضامن منافع و دفع کننده زیانها است، آشنا سازد. زیرا در میان مردم کسی که این نوع نیازمندی ها را بشناسد، وجود نداشت. اگر معرفت و شناسایی پیامبران و یا اطاعت آنان از نظر عقل واجب نباشد، آمدن پیامبر برای مردم نفعی نخواهد داشت و خلأئی را پر نخواهد کرد، بلکه بر انگیخته شدن او کاری بیهوده و فاقد سود و صلاح است، و این کار از ساحت خداوند حکیم که آفرینش هر موجودی را به اتقان آفریده، دور است».(۱)

انگیزه سوم: فصل خصومات

گروهی از پیامبران علاوه بر تبلیغ و تبیین احکام الهی موفق به تشکیل حکومت الهی شدند و طبعاً هیچ حکومتی نمی تواند بی نیاز از سه قوه و قدرت باشد:

۱. قانون.

۲. مجریان قانون.

۳. داوران در میان مردم که در صورت بروز اختلاف در موضوعات، به عدل، داوری کنند، و از هر سه به نام های :قوّه مقنّنه، قوّه مجریه، قوّه قضائیه تعبیر می شود و تعبیرعام از سه قوه همان تشکیل حکومت می باشد.

۱- [۱] بحار الأنوار ج۱۱، ص ۴۰ به نقل از معانی الأخبار و عیون أخبار الرضا (علیه السلام).

قرآن از برخی از پیـامبران نـام برده است کـه علاوه بر مقـام والای تبلیغ احکـام الهی، اختلافـات مردم را در یـک رشـته از موضوعات، برطرف می کردند، البته این اختلاف، اختلاف در حکم خدا نبود و متخاصمان اصل حکم را پذیرفته ولی از حکم مربوط به مورد نزاع آگـاه نبودنـد، و به پیامبران مراجعه کرده و خواهان بیان حکم الهی در مورد نزاع بودنـد، ودر حقیقت این نیز یکی از انگیزه هـای بعثت پیـامبران است که می توانـد شاخه ای از اصل کلی «برطرف کردن اختلافات» باشـدواینک نمونه هایی از آیات قرآن در این باره:

در باره داوود می فرماید:

(یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالحَقِّ وَلا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ...) .(۱)

«ای داوود تـو را در روی زمین خلیفه خـود قرار دادیم پس در میـان مردم به حق داوری کن و از هوی و هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه می سازد».

در آیه دیگر خداوند او را چنین توصیف می کند:

(...وَآتاهُ اللّهُ الْمُلْکَ وَالْحِکْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ...).(۲)

«خداوند به داوود ملک (حکومت جامع) و حکمت داد، و از آنچه که می خواست به او آموخت».

طبعاً کسانی که زمام رهبری اجتماع را در دست دارنـد، بایـد داور مردم نیز باشـند و این کار را به طور مباشـری و مسـتقیم یا با تعیین و نصب حاکمان و

۱- [۱] ص/۲۶.

۲- [۲] بقره/۲۵۱.

داوران صالح انجام دهند.

و در برخی از آیات شیوه داوری داوود و سلیمان بیان شده است آنگاه آنان را چنین توصیف می کند:

(...وَکُلاًّ آتَیْناهُ حُکْماً وَعِلْماً...) .(۱)

«وهر یک از آن دو را داوری و دانش دادیم».

این نه تنها داوود و سلیمان بودند که با داشتن مقام قضاوت داوری می کردند، بلکه از برخی از آیات استفاده می شود که گروهی از فرزندان ابراهیم نیز دارای چنین مقام شامخی بودند چنان که می فرماید:

(...فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ وَآتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً).(۲)

«به فرزندان ابراهیم کتاب وحکمت آموختیم و به آنان سلطنت بزرگی دادیم».

مسلماً یک سلطنت بزرگ، جدا از داوری در منازعات و خصومات نخواهد بود.

و در باره پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) که خود ازآل ابراهیم است، می فرماید:

(...وَإِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُقْسِطینَ).(۳)

«اگر در میان آنان داوری کردی به عدل داوری کن، خدا دادگران را دوست دارد».

۱- [۱] انبیاء/۷۹.

۲- [۲] نساء/۵۴.

۳- [۳] مائده/۴۲.

و در آیه دیگر می فرماید:

(...فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَل اللّهُ...) .(۱)

وباز می فرماید:

(وَأَنِ احْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَل اللّهُ ...) .(۲)

از مجموع این آیات، و آیاتی که در باره حکم و داوری پیامبران وارد شده است، می توان نتیجه گرفت که یکی از انگیزه های برانگیخته شدن پیامبران، داوری در خصومات و مرافعات، وبه یک معنی رفع اختلاف در موضوعات بوده است با این تفاوت که گاهی پیامبران برای تبیین احکام کلی و رفع اختلاف در این مورد مبعوث شده اند، و گاهی برای رفع اختلاف در موارد جزئی، یعنی مرافعات و منازعات در موضوعات، و سرانجام هر دو نوع اختلاف دو رویه از یک سکه اند که بعثت پیامبران را به دنبال داشته است.

۱- [۱] مائده/۴۸.

۲- [۲] مائده/۴۹.

۲– لزوم بعثت پیامبران از دیدگاه قرآن

اشاره

(بخش دوم)

۱. اجرای قسط در جامعه بشری.

۲. تزکیه و تعدیل غرایز.

۳. تعلیم کتاب و حکمت.

۴. اتمام حجت بر بندگان.

آیات موضوع

الف. آیات مربوط به اجرای قسط در جامعه بشری:

۱. (لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالبَیِّناتِ وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الکتابَ وَالمِیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالقِسْطِ وَأَنْزَلْنا الحَدیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ وَمَنافِعُ لِلنّاسِ...) (حدید/۲۵).

۲. (وَلِکُلِّ أُمَّه رَسُولٌ فَإِذا جاءَرَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالقِسْطِ وَهُمْ لا یُظْلَمُونَ)(یونس/۴۷).

۳. (...یـا قَوم اعْبُـدُوا اللّهَ مـا لَکُمْ مِنْ إِله غَیْرُهُ قَدْ جـائَتْکُمْ بَیِّنَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَأَوفُوا الکَیْـلَ وَالمِیزانَ وَ لاـ تَبْخَسُوا النّـاسَ أَشـیائَهُمْ وَ لاتُفْسِدُوا فِیالأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها...)(اعراف/۸۵).

ترجمه آیات

۱.«ما پیامبران خود را با دلایل روشن اعزام کردیم، و با آنان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا مردم قائم به قسط گردند و آهن را فرو فرستادیم و در آن قدرتی سخت و سودهایی برای مردم است».

۲.«برای هر امتی پیـامبرانی است هر گـاه رسول آنان آمـد، میان آنان به عـدل و قسط داوری می شود و آنان مورد تعـدی واقع نمی شوند».

۳.«ای مردم! خدا را پرستش کنید برای شـما جز او خدایی نیست دلایل روشن کننده ای به سوی شما آمده است، کیل و ترازو را کاملاً رعایت نمایید در مقام داد و ستد کم فروشی نکنید و در روی زمین پس از برقراری صلح فساد ننمایید».

ب. آیات مربوط به تزکیه و تعدیل غرایز:

۱. (رُسُلًا مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلی اللّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ کانَ اللّهُ عَزِیزاً حَکِیماً) (نساء/۱۶۵).

۲. (هُوَ الّـذِی بَعَثَ فِی الأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتابَ وَالحِکْمَهَ وَإِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَـلال مُبین)(جمعه/۲).

ص : ۴۷

۳. (إِنّا خَلَقْنا الإِنْسانَ مِنْ نُطْفَه أَمْشاج نَبْتَليهِ فَجَعَلْناهُ سَميعاً بَصِيراً) (انسان/۲).

۴. (فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلى أَنْ تَزَكّى)(نازعات/۱۸).

۵. (وَهَدَيْناهُ النَّجْدَينِ)(بلد/۱۰).

۶. (وَنَفْس وَما سَوّيها* فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَتَقْويها)(شمس/۷_۸).

ترجمه آيات

۱.«سوگنـد به نفس انسان و خدايی كه او را آفريد، بدی ها و خوبی ها را به او الهام كرد. (و اين همان است كه در كتاب های اخلاق به عنوان ميل به فضايل و نيكی ها، و انزجار از رذايل و بدی ها، بيان می شود)».

۲.«او را به حق و باطل هدايت كرديم».

۳.«انسان را از يک نطفه مخلوط آفريديم، او را آزمايش می نماييم (و به همين جهت) او را شنوا و بينا آفريديم».

۴.«و به او بگو آيا می خواهی پاک و منزّه شوی».

۵.«هموست كه رسولی از ميـان قوم بی كتاب برانگيخت تا آياتش را بر آنها بخوانـد و منزهشان دارد و كتاب وحكمت بر آنها بياموزد، اگر چه پيش از آن در گمراهی آشكار بودند».

۶.«خداوند پيامبرانی را نويد دهنده و بيم دهنده برای هدايت مردم فرستاد، تا آنان در برابر خدا هيچ گونه عذری نداشته باشند، خدا عزيز وحكيم است».

ص : ۴۸

ج. آیات مربوط به تعلیم کتاب و حکمت:

۱. (ذلِکَ ممّا أَوحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الحِکْمَهِ...)(اسراء/۳۹).

۲. (رَبَّنا وَابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَیُعَلِّمُهُم الکِتابَ وَالحِکْمَه...)(بقره/۱۲۹).

۳. (وَما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُول إِلاّبِلِسانِ قَومِهِ لِیُبَیِّنَ لَهُمْ...)(ابراهیم/۴).

۴. (...وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَلَعلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ) (نحل/۴۴).

ترجمه آیات

۱.«این اصول محکم و متقنی است که خدا به تو وحی نموده است».

۲. «خدایا در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برای آنان تلاوت کنند، و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزند و آنان را پاکیزه نمایند حقا که تو عزیز (توانا) وحکیم هستی».

۳.«ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم خود تا (دستورات الهی را) برای آنان بیان کند».

۴.«قرآن را بر تو فرو فرستادیم تا برای مردم آنچه را که برای آنان فرو فرستاده شده است بیان کنی و شاید آنان بیندیشند».

ص : ۴۹

د. آیات مربوط به اتمام حجت بر بندگان:

۱. (رُسُلًا مُبَشِّرینَ وَمُنْذِرینَ لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلی اللّهِ حُجَّه بَعْدَ الرُّسُلِ وَ کانَ اللّهُ عَزیزاً حَکِیماً)(نساء/۱۶۵).

۲. (یا أَهْلَ الکِتابِ قَدْ جاءَکُمْ رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُمْ عَلی فَتْرَه مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشِیر وَ لا نَذِیر فَقَدْ جاءَکُمْ بَشِیرٌ وَنَذِیرٌ وَاللّهُ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ)(مائده/۱۹).

۳. (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنِی آدَمَ أَلاّ تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ* وَأَنِ اعْبُدُونِی هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ)(یس/۶۰_۶۱).

۴. (وَلَوْ أَنّا أَهْلَکْناهُمْ بِعَذاب مِنْ قَبْلِهِ لَقالُوا رَبَّنا لَوْلا أَرْسَلْتَ إِلَیْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آیاتِکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزی)(طه/۱۳۴).

۵. (...وَما کُنّا مُعَذِّبینَ حَتّی نَبْعَثَ رَسُولاً)(اسراء/۱۵).

ترجمه آیات

۱.«پیامبرانی نوید دهنده، و بیم دهنده بر انگیخت، تا مردم پس از آمدن پیامبران بر خدا حجّت و دلیلی نداشته باشند و خدا قدرتمند و حکیم است».

۲.«ای اهل کتاب رسول ما پس از انقطاع بعثت در یک دوره، به سوی شما آمد، و دستورات ما را برای شما بیان می کند، تا این که نگویید برای ما نوید دهنده و بیم دهنده ای نیامده است، این رسولی است که به سوی شما آمده، بشارت و بیم می دهد و خدا بر همه چیز توانا است».

ص : ۵۰

۳.«ای فرزندان آدم آیا خدا از شما پیمان نگرفت که شیطان را نپرستید، او برای شما دشمن آشکار است؟ و مرا بپرستید، که این راه مستقیم است».

۴.«هرگاه ما آنان را قبل از اعزام پیامبران نابود می کردیم، می گفتند چرا به سوی ما رسولی نفرستادی تا پیش از آن که ذلیل و خوار شویم از آیات تو پیروی کنیم».

۵.«شأن ما نیست که افراد را پیش از آن که پیامبری بفرستیم، عذاب کنیم».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

در فصل گذشته با سه انگیزه و دلیل، از انگیزه ها و دلایل لزوم بعثت پیامبران از دیدگاه قرآن آشنا شدیم و در این فصل به بررسی دلایل و انگیزه های دیگر آن می پردازیم:

انگیزه چهارم: اجرای قسط در میان بشر

در برخی از آیات انگیزه بعثت پیامبران و فرو فرستادن کتاب های آسمانی تحقق قسط در میان مردم بیان شده است چنان که می فرماید:

(لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالبَيِّناتِ وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الكتابَ وَالمِيزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنا الحَديدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنافِعُ لِلنّاسِ...).(۱)

«ما پیامبران خود را با دلایل روشن اعزام کردیم، و با آنان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا مردم قائم به قسط گردند و آهن را فرو فرستادیم و در آن قدرتی سخت و سودهایی برای مردم است».

۱- [۱] حدید / ۲۵ .

جمله (لِيَقُومَ النّاسُ بِالقِسْطِ) علت فرستادن پیامبران و نازل نمودن کتب آسمانی است که در آغاز آیه وارد شده است. گویی بسط قسط در جامعه یکی از اهداف اعزام پیامبران و انزال کتب آسمانی می باشد و عجیب اینکه پس از نزول کتاب و میزان، نزول حدید (آهن) را یادآور شده، و از قدرت عجیب آن سخن می گوید و شاید نکته ارتباط این است که در اجرای قسط باید از دو راه وارد شد، یکی راه تعلیم و تبلیغ که برای پاکدلان کارساز است و دیگری راه قدرت و زور در باره گروهی که به منطق گردن ننهاده و سرکشی کنند.

در این آیه اجرای قسط و قیام مردم به عدالت، هدف مجموع پیامبران معرفی شده است و نظیر آن است از نظر کلیت و عمومیت، آیه (۴۷) سوره یونس آنجا که می فرماید:

(وَلِكُلِّ أُمَّه رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالقِسْطِ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ).

«برای هر امتی پیامبرانی است هر گاه رسول آنان آمد، میان آنان به عدل و قسط داوری می شود و آنان مورد تعدی واقع نمی شوند».

در این آیه هر چند صریحاً نامی از داوری کننده برده نشده است، ولی ظاهر این است که داور خدا است و رسول نماینده او در اجرای قسط و عدالت در میان مردم است.

ولی در برخی از آیات افراد معینی از پیامبران صریحاً مردم را به قسط دعوت کردند، چنان که از شعیب نقل می کند که وی پس از دعوت به یکتاپرستی مسئله قسط را مطرح می کرد چنان که می فرماید:

(...يا قَومِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِله غَيْرُهُ قَدْ جائَتْكُمْ بَيِّنَهٌ مِنْ رَبِّكُمْ

فَأَوفُوا الكَيْلَ وَالمِيزانَ وَ لا تَبْخَسُوا النّاسَ أَشيائَهُمْ وَ لاتُفْسِدُوا فِى الأرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها...).(۱)

«ای مردم! خدا را پرستش کنید برای شما جز او خدایی نیست دلایل روشن کننده ای به سوی شما آمده است، کیل و ترازو را کاملاً رعایت نمایید در مقام داد و ستد کم فروشی نکنید و در روی زمین پس از برقراری صلح فساد ننمایید».

قرآن این حقیقت را در سوره های متعددی از زبان شعیب نقل می کند و این مضمون در سوره اعراف آیه ۸۵، هود آیه های ۸۴_ ۸۵، شعراء آیه های ۱۸۱_ ۱۸۳، نقل شده است.

در اینجا بحث دیگری است که آیا مقصود از قسط همان قسط اقتصادی و عدالت در مسائل مربوط به حقوق مردم است، یا معنی وسیعی دارد که به نوعی معادل و هم معنی با عدالت است این خود بحث جداگانه ای است که باید در موضوع «عدل و قسط» در قرآن بررسی شود.

آنچه در این جا می توان گفت این است که تحقق قسط در جامعه در گرو سه عامل است:

۱. یکی این که قانونی باشد که مرزهای قسط و ظلم را روشن سازد، تا در پرتو آن قانون، حق و عدل را از تجاوز و تعدی باز شناسند.

۲. دیگری مجری عادل که متن قانون را در جامعه پیاده کند.

۳. قاضی عادل و دادگر که در جایگاه قضاوت، به قسط داوری کند. و در حقیقت پیامبران گاهی در مسند قضاوت و در قلمرو اجرا اختلاف موجود را رفع می کردند، و گاهی با دستورات خود از اختلاف پیشگیری می نمودند، و

۱- [۱] اعراف/۸۵.

در آیات مربوط به قسط، هدف، پیشگیری از اختلافات است.

انگیزه پنجم: تزکیه یا تعدیل غرایز

برخلاف اندیشه برخی از حکیمان که شخصیت انسان را در تفکر و اندیشه (نفس ناطقه) خلاصه می سازند، نیمی از شخصیت انسان را غرایز و تمایلات فطری او تشکیل می دهد. از آنجا که سر وکار حکیمان با ادراک و تفکر بوده از این دریچه به او نگریسته و او را به عنوان موجود متفکر تعریف کرده اند، در حالی که علمای اخلاق و کسانی که با تزکیه انسان ها سر وکار دارند، بیشتر با غرایز و فطریات او در ارتباطند و به انسان از این نظر که توده ای از غرایز است می نگرند، بنابر این تعریف جامع این است که بگوییم: بخشی از شخصیت او را ادراک و بخشی دیگر را غرایز و تمایلات او تشکیل می دهد.

در نهاد انسان توده ای ازغرایز و فطریات است که کم و بیش با آنها آشنایی داریم. اگر ازمسئله خداجویی بگذریم، که خود نیز از فطریات است، اصولاً ـ میل به فضایل و نیکی ها، و اجتناب از رذایل و ناپاکی ها برای انسان یک امر فطری است. البته مسایل فطری منحصر به اینها نیست. تمایلات جنسی، میل به لذایذ، گرد آوری مال و ثروت، گرایش به منصب و مقام، هر یک در وجود انسان ریشه های تکوینی و طبیعی دارند، و نادیده گرفتن و تعطیل این غرایز، حیات نوین انسانی را به خطر می افکند، همچنان که افراط در آنها به آزادی هوس تبدیل می شود، و آن نیز بسان تفریط، وجود انسان را تحدید می کند از این جهت باید مسئله غرایز، به صورت صحیح تعدیل و رهبری شود و انسان نه به صورت راهب و تارک دنیا درآید که قید هر نوع

تمایلات مادی را بزند و نه به صورت هوسبازی باشد که جز هوس رانی و اشباع تمایلات درونی هدف دیگری ندارد.

وجود انسان بسان نهالی است که بهره برداری از آن به باغبان آگاه نیاز دارد که با برطرف کردن موانع، کمالات درونی او را آشکار سازد، تا میوه های رنگارنگ بر شاخسار آن آویزان گردد یا بسان کوهساری است که در آن معادن گوناگون طبیعی نهفته است که بدون رهبری مهندسان مجرب و کار آزموده بهره برداری از آن ممکن نیست.

اکنون باید دید این گره، یعنی رهبری غرایز به دست چه کسانی گشوده می شود.

ناگفته پیدا است مربی باید انسان شناسی کامل باشد تا از تمام خصوصیات درونی و ریزه کاری های غرایز و عواطف او مطلع گردد و ازلغزش و سهو و خطا مصون باشد، تا رهبری او صورت کامل به خود بگیرد.

شرط دیگر این است که خود رهبر نمونه وکامل ازنظر تربیت باشد، زیرا صفات مربی بیش از هر چیز در نفوس افرادتحت تربیت مؤثر است، و مردم می خواهند پیوسته به رنگ رهبران خود در آیند.

و اگر بخواهیم تربیت و رهبری حالت کاملی به خود بگیرد، باید ضمانت اجرایی نیز در مورد افرادتحت تربیت وجود داشته باشد، تا به خاطر آن ضمانت اجرا، دستورات مربی را در آشکار و نهان بکار بندند.

این سه شرط فقط در رهبران آسمانی تحقق دارد، زیرا آنان در پرتو علم الهی انسان شناس کامل بوده و از تمام ریزه کاری های جسمی و روحی انسان آگاهند، و خود نیز نمونه کامل تربیت می باشند و به آنچه که می گویند، عمل

می کنند. علاوه بر آن در اثر ایجاد اعتقاد به سرای دیگر که افراد در آن به پاداش و کیفر اعمال خود می رسند، برنامه تربیتی خود را تکمیل می کنند.

بنابراین یکی از اهداف پیامبران تعدیل غرایز وتزکیه نفوس و آشنا کردن انسان به اخلاق سازنده می باشد که انحراف در آن مایه بدبختی فرد وجامعه می شود.

در مسیحیت راهبان با دعوت به ترک لذایذ مایه بدبختی گروهی را فراهم می آورند، و با دعوت به تجرد و ترک ازدواج درهای دیگر مفاسد را به روی مردم می گشایند. همچنین در مادیگری اخلاقی جریان بر عکس است، جوانان در اثر دیدن فیلم های جنایی و رمان های محرک به صورت دیوی درمی آیند که می خواهند هر نوع رادع و مانع را از سر راه اشباع غرایز خود بردارند، اینجا است که باید گفت:در تربیت مردم به:

۱. برنامه صحیح و جامع (دور از افراط و تفریط).

۲. مربیان کاردان و دلسوز.

۳. ضامن اجرایی نیرومندی، احتیاج است.

و این در مکتب انبیاء کاملاًتحقق پذیرفته است.

آیاتی که در این قسمت وارد شده برخی ناظر به وجود غرایز در وجود انسان، و برخی دیگر ناظر به لزوم رهبری آن می باشد. درباره بخش اوّل کافی است که آیات زیر را یادآور شویم:

(وَنَفْس وَما سَوّیها* فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَتَقْویها) .(۱)

«سوگند به نفس انسان و خدایی که او را آفرید، بدی ها و خوبی ها را به او الهام کرد».

(و این همان است که در کتاب های اخلاق به عنوان میل به فضایل و

۱- [۱] شمس / ۷ ــ ۸.

نیکی ها، و انزجار از رذایل و بدی ها، بیان می شود).

و در آیه دیگر می فرماید:

(وَهَدَیْناهُ النَّجْدَیْنِ) .(۱)

«او را به حق و باطل هدایت کردیم».

ودر آیه سوم می فرماید:

(إِنّا خَلَقْنا الإِنْسان مِنْ نُطْفَه أَمْشاج نَبْتَلِیهِ فَجَعْلناهُ سَمِیعاً بَصیراً) .(۲)

«انسان را از یک نطفه مخلوط آفریدیم، او را آزمایش می نماییم (و به همین جهت) او را شنوا و بینا آفریدیم».

شاید مقصود از «نطفه مخلوط» همان خلاصه گرایش های خوب و بد باشد که زمینه آن در نطفه انسان موجود است.

این بخش از آیات وجود گرایش ها را در نهاد انسان تأیید می کند، ولی بخشی از آیات ناظر به این است که انبیا برای رهبری این غرایز برانگیخته شده اند.

و در حقیقت مقصود از تزکیه، پاک و پاکیزه کردن درخت وجود انسان، از شاخه های کج و نامطلوب و یا تطهیر سرزمین دل او از علف های هرزه و زیانبار است. و در آیات زیادی تزکیه یکی از اهداف پیامبران معرفی شده است چنان که خدا به موسی (علیه السلام) دستور می دهد که به فرعون بگوید آیا می خواهی راه تزکیه را پیش گیری (فَقُلْ هَلْ لَکَ إِلی أَنْ تَزَکّی) (۳).

ص : ۵۷

۱- [۱] بلد / ۱۰.

۲- [۲] إنسان / ۲.

۳- [۳] نازعات / ۱۸ .

در آیات متعددی یکی از اهداف بعثت پیامبر گرامی تزکیه و پاکیزه نمودن اخلاق مردم معرفی شده است چنان که می فرماید:(وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الکِتابَ وَالحِکْمَهَ) . این جمله در آیات متعددی وارد شده است. البته در این جا نکته ای(۱) است و آن این که آنجا که خدا، اهداف بعثت پیامبر گرامی را مطرح نموده است تزکیه را بر تعلیم و پرورش را بر آموزش مقدم داشته است ولی آنجا که ابراهیم خلیل از خداوند می خواهد تا پیامبری را برای مردم مکه و اطراف آن بفرستد، تعلیم را بر تزکیه مقدم داشته است حال نکته این تقدم وتأخر چیست؟ در آینده یادآور می شویم.

البته این هدف بزرگ گاهی با کلمه «تزکیه» بیان شده، و گاهی با کلمه «تقوی» و «توبه» بیان گردیده است بنابر این آیاتی که در آن دعوت به تقوا و توبه از جانب انبیا نقل شده است همگی ناظر به همین انگیزه است که بیان گردید و همگی تأمین کننده «هدف اخلاقی» بعثت پیامبران می باشند.(۲)

و در برخی از آیات به ضامن اجرای یک چنین رهبری اشاره شده آنجا که می فرماید:

(رُسُلاً مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلی اللّهِ حُجَّهٌ بَعْدَالرُّسُلِ وَ کانَ اللّهُ عَزِیزاً حَکیماً) .(۳)

«خداوند پیامبرانی را نوید دهنده و بیم دهنده برای هدایت مردم فرستاد، تا آنان در برابر خدا هیچ گونه عذری نداشته باشند، خدا عزیز وحکیم است».

ص : ۵۸

۱- [۱] بقره/۱۲۹، ۱۵۱; آل عمران/۱۶۴ و جمعه/۲.

۲- [۲] به آیات ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴/شعراء; ۷۴، ۸۵، ۸۶ اعراف; ۶۱/هود; ۴۶/ نمل و ۳۶ /عنکبوت مراجعه شود.

۳- [۳] نساء/۱۶۵.

جمله (مُبَشِّرينَ وَمُنْذِرينَ) اشاره به پاداش ها و کیفرهایی است که خداوند برای فرمانبرداران و متمردان مقرر فرموده است.

امیر مؤمنان(علیه السلام) در خطبه ای به چنین ضمانت اجرا اشاره کرده و می فرماید:

«بَعَثَ رُسُلَهُ بِما خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ وَحْیِهِ، وَجَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلی خَلْقِهِ، لِئَلاّ تَجِبَ الحُجَّهُ لَهُمْ بِتَرْكِ الإِعْذارِ إِلَیْهِمْ، فَدَعاهُمْ بِلِسانِ الصِّدْقِ إِلی سَبِیلِ الحَقِّ... فَیَكُونُ الثَّوابُ جَزاءً وَالعِقابُ بَواءً».(۱)

«خداوند پیامبرانش را بر انگیخت، و وحی خود را به آنان اختصاص داد و آنها را برای مردم حجّت و راهنما قرار داد، تا مردم در برابرخدا عذری نداشته باشند، همگان را به وسیله پیامبران با زبان راستی به راه حق دعوت کرد، تا ثواب، پاداش اعمال نیک و عذاب، کیفر کردار زشت باشد».

آن حضرت در خطبه ای دیگر اصول تعالیم انبیا را امر فطری دانسته که دست آفرینش در نهاد انسان به ودیعت گذارده است، و مسئولیت انبیا این است که به بارور ساختن این نوع گرایشهای فطری، بپردازند گویی پیامبران یادآورانند نه نوآوران، و آنچه را که آورده اند قبلاً خود انسان در مکتب فطرت آموخته است ولی این گوهرهای گرانبهای فطری نیاز به مهندسانی دارد که به استخراج آنها بپردازند آنجا که می فرماید:

«واصْطَفی سُبْحانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِیاءَ أَخَذَ عَلی الوَحْی مِیثاقَهُمْ، وعَلی تَبْلیغِالرِّسالَهِ أَمانَتَهُم... فَبَعثَ فِیهِمْ رُسُلَهُ، وَ واتَرَ إِلَیْهِمْ أَنْبِیاءَهُ، لِیَسْتَأْدُوهُمْ

۱- [۱] نهج البلاغه،فیض الإسلام، خطبه ۱۴۴.

مِيثاقَ فِطْرَتِهِ، وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْليغِ، وَيُثيرُوا لَهُمْ دَفائِنَ العُقُولِ».(۱)

«آنگاه در میان فرزندان آدم، پیامبرانی برگزید، و ازآنان برای رساندن وحی و تبلیغ پیام های خدا، پیمان گرفت... آنان را فرستاد تا آن پیمان فطری را مطالبه نمایند، ونعمت فراموش شده را یادآوری کنند، و از طریق تبلیغ، حجّت را بر آنان تمام کنند، و گوهرهای خرد را که در فطرت آنان پنهان شده است استخراج نمایند».

تا اینجا بیان این انگیزه به پایان رسید و در حقیقت این انگیزه مرکب از دو مقدمه است:

۱. وجود انسان توده ای از غرایز و تمایلات فطری است.

۲. بهره برداری صحیح از این غرایز، به صورت دور از افراط و تفریط، نیاز به رهبری دارد.

پس تکامل بشر در زندگی نیاز به رهبری دارد که فطریات او را هدایت کند.

و اگر مقدمه ای به این نتیجه اضافه کنیم و آن این که رهبری غرایز در گرو شرایطی در رهبر است که جز در پیامبران، در انسان های دیگر به این صورت کامل نیست، نتیجه این می شود که خدا برای رساندن بشر به کمال اخلاقی ممکن، باید پیامبرانی را اعزام کند تا از طریق «تعدیل غرایز» این هدف را تحقق بخشند.

تا اینجا از طرق گوناگون که همگی از کتاب الهی و در درجه بعد از

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۱.

احادیث اسلامی الهام گرفتیم لزوم بعثت پیامبران ثابت گردید و آن این که مقتضای مشیت حکیمانه الهی این است که بشر را به حال خودوانگذارد، و آموزگارانی برای او بفرستد، ولی می توان گفت این طرق پنجگانه به تحکیم سه اصل و یا تبیین آنها باز می گردد و آن این که پیامبران برای اصلاح سه امر مهم در میان بشر برگزیده شده اند و آن سه اصل عبارتند از:

۱. اصلاح عقیدتی واندیشه های مربوط به مبدأ و معاد (طریق اول).

۲. اصلاح اجتماعی یعنی حفظ نوع انسانی در پرتو تشریع قوانین عادلانه همراه با داوران عادل و مجریان لایق و شایسته (طریق های دوم، سوم و چهارم).

۳. اصلاح اخلاقی و رهبری و تعدیل غرایز و تمایلات باطنی (طریقپنجم).

تا این جا با انگیزه های پنجگانه بعثت و اصول سه گانه آن آشنا شدیم وبرای تکمیل بحث ناچاریم به مطلبی که آن نیز به گونه ای از انگیزه های بعثت است ولی در حقیقت زیر بنای سه اصل مزبور می باشد، اشاره کنیم.

انگیزه ششم: تعلیم کتاب و آموزش حکمت

در بخشی از آیات، هدف از بعثت پیامبران، آموزش کتاب آسمانی و حکمت معرفی شده است البته مقصود از کتاب، کتاب هر پیامبری است که با آن مبعوث شده است مانند «صحف» نسبت به نوح و ابراهیم، و «تورات وانجیل» نسبت به کلیم و مسیح، و «قرآن» نسبت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم).

مقصود از حکمت، آن دستورات حکیمانه است که ضامن سعادت انسان در دوجهان می باشد، نه خصوص حکمت مرادف با فلسفه نظری(در اصطلاح اهل معقول).

به گواه این که قرآن پس از یادآوری یک رشته اصول و معارف(۱) در ابعاد عقیدتی واجتماعی و اخلاقی چنین می فرماید:

(ذلِکَ ممّا أَوحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الحِکْمَه...).(۲)

«این اصول محکم و متقنی است که خدا به تو وحی نموده است».

در این صورت باید گفت : یکی از انگیزه های پیامبران به شهادت این آیات، تعلیم کتاب و حکمت است چه آیه ای روشن تر از این که ابراهیم در دعای خود می گوید:

(رَبَّنا وَابْعَث فِیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَیُعَلِّمُهُم الکِتابَ وَالحِکْمَه...) .(۳)

«خدایا در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برای آنان تلاوت کنند، و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزند و آنان را پاکیزه نمایند حقا که تو عزیز (توانا) وحکیم هستی».

گاهی این حقیقت به تعبیر دیگر بیان شده است چنان که می فرماید:

(وَما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُول إِلاّبِلِسانِ قَومِهِ لِیُبَیِّنَ لَهُمْ...).(۴)

«ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم خود تا (دستورات الهی را) برای آنان بیان کند».

در آیه دیگر می فرماید:

(...وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ) .(۵)

«قرآن را بر تو فرو فرستادیم تا برای مردم آنچه را که برای آنان فرو فرستاده شده است بیان کنی و شاید آنها بیندیشند».

۱- [۱] به سوره اسراء، آیه های ۲۲ تا ۳۹ مراجعه شود.

۲- [۲] اسراء/۳۹.

۳- [۳] بقره/۱۲۹.

۴- [۴] ابراهیم /۴.

۵- [۵] نحل/۴۴.

و از این که می فرماید:

(لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ) می توان حدس زد که وظیفه پیامبر نه تنها تلاوت قرآن بود، بلکه باید مفاهیم بلند و عالی قرآن را برای آنان روشن نماید.

در این جا باید نکته ای را یادآوری نمودو آن این که درست است که تعلیم کتاب وحکمت از انگیزه های بعثت پیامبران است، ولی این انگیزه مقدمه و پایه سه انگیزه پیشین است که به صورت اصول سه گانه مطرح گردید; زیرا تا تعلیم الهی از طریق کتاب و حکمت نباشد، نه اصلاحات عقیدتی صورت می پذیرد، و نه اصلاحات اجتماعی و اخلاقی، بنابر این آموزش کتاب و حکمت قاعده مخروطی است که هرم آن را اصول سه گانه تشکیل می دهد ، و قبلاً نیز آیات مربوط به تعلیم را در بخش تزکیه و پاک کردن روح انسان از گرایش های زشت یادآور شدیم.

در این جا پاسخ سؤالی را که در گذشته مطرح کردیم یادآور می شویم و آن این که در گفتار ابراهیم که از خداوند درخواست می کند که برای تهامه و حجاز پیامبری را برانگیزد، و در این درخواست تعلیم کتاب را بر تزکیه نفوس مقدّم می دارد چنان که می فرماید:

(وَيُعَلِّمُهُمُ الكِتابَ وَالحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ)ولی در سه آیه دیگر که خداوند خود هدف از بعثت پیامبر اسلام را مطرح کرده است تزکیه را بر تعلیم مقدم داشته است.(۱)

ص : ۶۳

۱- [۱] به سوره های بقره / ۱۵۱ ; آل عمران / ۱۶۴ ; جمعه / ۲ رجوع شود. خلاصه آنجا که وظیفه پیامبران را بیان می کند، «تعلیم» را بر «تزکیه» مقدم می دارد مانند آیه ۱۲۹ بقره، و آنجا که هدف از بعثت را مطرح می کند، «تزکیه» را جلو می اندازد مانند آیه های ۱۵۱ بقره، ۱۶۴ آل عمران و ۲ جمعه.

با توجه به آنچه یادآور شدیم که تعلیم کتاب و حکمت زمینه اصلاحات عقیدتی و اجتماعی و اخلاقی است وجه تقدیم تعلیم بر تزکیه در گفتار ابراهیم روشن می شود زیرا تا تعلیم کتاب و حکمت صورت نگیرد و به اصطلاح بشر با برنامه الهی آشنا نگردد چگونه می تواند حالت تزکیه پیدا کند، زیرا تزکیه و طهارت نفس، معلول عمل به دستورات الهی است که در کتاب و حکمت وارد شده است ولی از آنجا که تعلیم کتاب و آموزش حکمت نسبت به اهداف والای بعثت جنبه مقدّمی و ابزاری دارد، گویی در حقیقت بعثت پیامبران و نزول حکمت برای تحقق بخشیدن به آن اهداف سه گانه است که یکی از آنها اصلاح اخلاقی می باشد، در آیاتی که خدا از جانب خود مسئله را مطرح می کند به خاطر اهمیّت هدف، آن را بر مقدّمه، مقدّم داشته و فرموده است:

(هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الکِتابَ وَالحِکْمَةَ وَإِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلال مُبین).

از برخی از آیات استفاده می شود که هدف از بعثت پیامبران اتمام حجت

بر بندگان است آنجا که می فرماید:

(رُسُلًا مُبَشِّرينَ وَمُنْذِرينَ لِئَلّايَكُونَ لِلنّاسِ عَلى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كانَ اللّهُ عَزيزاً حَكيماً) .(۱)

«پیامبرانی نوید دهنده، و بیم دهنده بر انگیخت، تا مردم پس از آمدن پیامبران بر خدا حجّت و دلیلی نداشته باشند و خدا قدرتمند و حکیم است».

وباز می فرماید:

(يا أَهْلَ الكِتابِ قَدْجاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلى فَتْرَه مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشِيرٍوَلا نَذير فَقَدْ جاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌواللّهُ على كُلّ شَيء قَدِيرٌ) .(۲)

«ای اهل کتاب رسول ما پس از انقطاع بعثت در یک دوره، به سوی شما آمد، و دستورات ما را برای شما بیان می کند، تا این که نگویید برای ما نوید دهنده و بیم دهنده ای نیامده است، این رسولی است که به سوی شما آمده، بشارت و بیم می دهد و خدا بر همه چیز توانا است».

درباره توضیح این انگیزه باید گفت خداوند بزرگ یک میثاق فطری از انسان گرفته است که جز او کسی را نپرستد و به این حقیقت در این آیه تصریح می کند چنان که می فرماید:

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِى آدَمَ أَلّا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ* وَأَنِ اعْبُدُونِى هذا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ) .(۳)

«ای فرزندان آدم آیا خدا از شما پیمان نگرفت که شیطان را نپرستید، او برای شما دشمن آشکار است؟ و مرا بپرستید، که این راه مستقیم است».(۴)

۱- [۱] نساء/۱۶۵.

۲- [۲] مائده/۱۹.

۳- [۳] یس/۶۰_۶۱

۴- [۴] به آیاتی که در آن توحید و یکتاپرستی به صورت یک امر فطری قلمداد گردیده است رجوع شود از آن جمله آیه ۱۷۲ اعراف و آیه ۳۰ روم است.

همچنین خـدا از طریق فطرت کارهـای خیر و شـر را به انسان آموخته است و هر انسانی در درون خود گرایش به کارهای خیر ودوری از کارهای زشت و ناهموار را آموخته است چنان که می فرماید:

(وَهَدَیْناهُ النَّجْدَینِ) .(۱)

«او را به خیر و شر هدایت کردیم».

وباز می فرماید:

(فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَتَقْویها) .(۲)

«زشتی ها و خوبی ها را به (نفس انسان) الهام نمودیم».

وباز می فرماید:

(إِنّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ إِمّا شاکِراً وَإِمّا کَفُوراً).(۳)

«ما او را به راه (راست) هدایت کردیم یا شاکر و سپاسگزار است و یا ناسپاس کفر ورز».

ولی این گرایش هـای درونی غالباً محکوم گرایش هـای تعـدیل نیـافته و رهبری نشـده غرایز و تمایلات درونی است که نمی توانـد در زندگی چراغی روشن و فروزان در مسـیر غبار آلود غرایز باشد، از این جهت یک چنین حجت، به خاطر کم فروغی، ملاک سؤال وحساب و کیفر نمی باشـد، ــ لـذا ــ بایـد حجت نیرومند دیگری به حمایت از این حجت باطنی برخیزدتا هر نوع باب عذر و پوزش را به روی بشر ببندد این همان بعثت پیامبران گرامی است که حجت را بر

۱- [۱] بلد/۱۰.

۲- [۲] شمس/۸.

۳- [۳] انسان/۳.

بندگان کامل نموده، و درهای هر نوع عذر و پوزش را می بندد و به این حقیقت علاوه بر آیات گذشته در برخی از آیات دیگر نیز اشاره شده است.

(وَلَوْ أَنّا أَهْلَکْناهُمْ بِعَذاب مِنْ قَبْلِهِ لَقالُوا رَبَّنا لَوْلا أَرْسَلْتَ إِلَیْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آیاتِکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزی) .(۱)

«هرگاه ما آنان را قبل از اعزام پیامبران نابود می کردیم، می گفتند چرا به سوی ما رسولی نفرستادی تا پیش از آن که ذلیل و خوار شویم از آیات تو پیروی کنیم».

وباز می فرماید:

(...وَما کُنّا مُعَذِّبِینَ حَتّی نَبْعَثَ رَسُولاً).(۲)

«شأن ما نیست که افراد را پیش از آن که پیامبری بفرستیم، عذاب کنیم».

و به همین مضمون است آیات ۴۷ و ۵۹ سوره قصص.

بنابر این مشیت حکیمانه وعادلانه الهی ایجاب می کند که برای تحکیم رهبری های فطرت و خرد که چراغ های فروزان درونی هستند، پیامبرانی به عنوان حجّت های خارجی اعزام کند تا در پرتو هدایت این دو، بشر راه مستقیم را بپیماید.

امیر مؤمنان (علیه السلام) درباره این نوع انگیزه بعثت چنین می فرماید:

«بَعَثَ رُسُلَهُ بِما خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ وَحْیِهِ، وَجَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلی خَلْقِهِ، لِئَلّا تَجِبَ الحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْکِ الإِعْذارِ إِلَیْهِمْ».(۳)

۱- [۱] طه/۱۳۴.

۲- [۲] اسراء/۱۵.

۳- [۳] نهج البلاغه،فیض الإسلام، خطبه ۱۴۴.

«خداوند رسولان خود را با وحی به سوی آنان برانگیخت و آنان را حجّت خود بر بندگان قرار داد تا به خاطر نبستن باب عذر بر آنان حجّت به سود آنان تمام نگردد».

و در باره آدم پس از هبوط به زمین چنین می فرماید:

«فَأَهْبَطَهُ بَعْدَ التَّوبَهِ لِيَعْمُرَ أَرْضَهُ بِنَسْلِهِ، ولِيُقِيمَ الحُجَّهَ بِهِ على عِبادِهِ، وَلَمْ يُخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ قَبَضَهُ مِمّا يُؤَكِّدُ عَلَيْهِمْ حُجَّهَ رُبُوبِيَّتِهِ».(۱)

«او را پس از توبه به روی زمین فرود آورد، تا خدا زمین را با فرزندان آدم آباد سازد، و حجت را به وسیله او بر بندگانش تمام کند، و پس از قبض روح او بندگان خود را از آنچه ربوبیت او را تحکیم می کند، رها نکرد».

در پایان یادآور می شویم : در بعثت برخی از پیامبران یک رشته نتایج و پیامدهایی وجود داشته که نمی توان آنها را از انگیزه های کلی بعثت شمرد مثلاً یکی از علل بعثت کلیم (علیه السلام) این بود که بنی اسرائیل را از دست فرعون نجات بخشد. البته این مطلب هر چند هدف و غایت رسالت او بود امّا نمی توان آن را انگیزه کلّی شمرد. مسلماً هر پیامبری که در محیط خاصی مبعوث می گردید، یک نوع دگرگونی هایی در آنجا ایجاد می کرد، و ایجاد عدل و قسط اجتماعی،یا تهذیب اخلاق و نفوس افراد بدون درگیری با ستمگرانی همانند فرعون امکان پذیر نبوده است، بنابر این نجات جامعه از ستمگران هدفی جدا از اهداف یاد شده نمی باشد.

یا درباره پیامبر گرامی می خوانیم: یکی از کارهای او تحلیل طیبات و تحریم خبائث و برداشتن بارهایی بود که بر دوش اهل کتاب سنگینی می کرد و

۱- [۱] نهج البلاغه، فیض الإسلام،خطبه ۹۰.

نیز احکام شاق و دشواری که در شریعت آنان وجود داشت یا احبار یهود در طول زمان، بدعت گذاری کرده بودند به وسیله شریعت خاتم برداشته شد چنان که می فرماید:

(...یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الخَبائِثَ وَیَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلالَ الّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ...) .(۱)

«اشیای پاکیزه را برای آنان حلال و ناپاکی ها را حرام می کند، و بارهای سنگین و غل و زنجیرهایی که بر گردن آنان بود، بر می دارد».

البته مقصود از این بار سنگین و یا غل و زنجیر، احکام شاق و تعهدات سنگینی بود که بسان غل به گردن داشتند، و شریعت سهله و سمحه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) همه را برداشت.

ونیز در باره عیسی می خوانیم که خطاب به بنی اسرائیل فرمود:

(وَلأُحِلَّ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی حُرِّمَ عَلَیْکُمْ...).(۲)

«برخی از حرام ها را برای شما حلال کنم».

بنابر این نمی توان این نوع آیات را در ردیف انگیزه های کلی بعثت پیامبران شمرد، و همچنین گروهی از آیات که متن آیین پیامبران را متذکر است مانند آیات مربوط به پیروی از خدا و مبارزه با طاغوت(۳) و دوری از شیطان(۴) که همگی بیانگر خصوصیات آیین پیامبران است ونباید آنها را جزء انگیزه ها شمرد و همچنین آیاتی که از نتیجه پیروی از پیامبران سخن می گوید و این که پیروی از

۱- [۱] اعراف/۱۵۷.

۲- [۲] آل عمران/۵۰.

۳- [۳] نساء / ۶۰، نحل ۳۶.

۴- [۴] نور/۲۱، فاطر/۶، زخرف/۶۲.

آنان مایه حیات جاودانه است چنان که می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا للّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُمْ) .(۱)

«ای افراد با ایمان دعوت خدا و رسول او را آنگاه که شما را به چیزی که مایه حیات شما است دعوت نمایند پذیرا شوید».

ناگفته پیـدا است در پیروی از دعوت پیامبران دل و جان به نور ایمان زنده شده هم چنان که در کفر و پیروی از هوا و هوس و شیطان مرگ دل فرا می رسد. این نوع آیات مربوط به خصوصیات شریعت است نه انگیزه ها و ما با توجه به این آیات، آنها را در ردیف انگیزه های بعثت به شمار نیاوردیم.

ص : ۷۰

۱- [۱] انفال/۲۴.

۳- آیا لزوم بعثت پیامبران به داوری عقل است یا شرع؟

آیات موضوع

۱.(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَأَنَّکُمْ إِلَیْنا لاتُرْجَعُونَ) (مؤمنون/۱۱۵).

۲.(أَیَحْسَبُ الإِنْسانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدیً)(قیامت/۳۶).

۳.(وَما خَلَقْنَا السَّماءَ وَالأَرْضَ وَما بَیْنَهُما باطِلاً ذلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النّارِ) (ص/۲۷).

۴.(إِنَّ عَلَیْنا لَلْهُدی)(لیل/۱۲).

ترجمه آیات

۱.«آیا می پندارید که ما شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما باز نمی گردید؟».

۲.«آیا انسان می پندارد که ما او را مهمل خواهیم گذاشت».

۳.«ما هرگز آسمان ها و زمین را بی هدف نیافریده ایم این گمان کسانی است که خدا را نشناخته اند و به او کفر ورزیده اند. وای بر کافران از

آتش دوزخ».

۴.«هدایت نمودن (انسان ها و دیگر موجودات به سوی اهدافی که از آفرینش آنها منظور است) بر ما لازم است».

بررسی و تفسیر آیات

با دلایل متکلمان وحکیمان در باره لزوم بعثت آشنا شدیم و روشن شد که هر یک، از راهی بر لزوم اعزام پیامبران استدلال نموده اند، و در بررسی آیات قرآن به این نتیجه رسیدیم که قرآن از طرق سه گانه، بر لزوم بعثت پیامبران استدلال می کند، و آن این که اصلاح عقیدتی و اجتماعی و اخلاقی بشر در گرو بعثت پیامبران است که انسان ها را در قلمروهای سه گانه رهبری کنند، و در غیر این صورت بت پرستی و بی دینی جایگزین خداپرستی شده، و اجتماع بر اثر یک رشته قوانین غیر صحیح و دور از فطرت اجتماع، به لب پرتگاه کشیده می شود و سرانجام اخلاق انسانی، مبدل به یک اخلاق مادی می شود، و توضیح هر یک ازاین دیدگاه های سه گانه در فصل قبل بیان گردید.

اکنون مسئله ای را مطرح می کنیم که در کتاب های کلامی ریشه دیرینه دارد و آن این که آیا این که می گوییم: باید پیامبرانی از جانب خدا مبعوث گردند، گوینده این باید کیست، آیا عقل و خرد است یا این که عقل در این مسئله حق داوری ندارد؟ و تنها شرع است که به عنوان حاکم مالک، بر چنین لزومی داوری می کند؟

ما در این بحث نیاز به گسترده گویی نداریم زیرا دلایل لزوم بعثت، چه

ص : ۷۲

دلایل متکلمان و حکیمان وچه دلایل قرآنی، همگی گواهی می دهند که گوینده این باید، عقل و خرد است و او با توجه به صفاتی که در خدا جمع است، و این که آفریدگار یکتا، حکیم و منزه از هر نوع لغو عبث می باشد، با توجه به این صفات، وجوب و بایدی را که مناسب با مقام ربوبی است کشف می کند، و می گوید: با توجه به این که خدا حکیم است، و کار لغو انجام نمی دهد، باید برای جلوگیری از لغو بودن خلقت و هدر رفتن استعدادها وتوان ها، آموزگارانی از جانب خود ارسال نماید، تا بشر را به اهداف خلقت آشنا سازد و به هرج و مرج در قلمرو معارف و زندگی اجتماعی و بهره گیری از غرایز پایان بخشند.

در این جا متکلمان اشعری آگاهانه و احیاناً ناآگاهانه تصور می کنند که یک چنین «بایدها» و«نبایدها» در مورد خدا یک نوع حکومت و تعیین تکلیف بر خدا است، گویی بشر ناچیز برای خدا تکلیف تعیین می کند، ولی کراراً این نکته را در بحث های معارف خود یادآور شده ایم که این بایدها ونبایدها حکم حاکمانه نیست، بلکه استکشاف یک واقعیت با توجه به مبادی و صفاتی که در خدا وجود دارند می باشد، یعنی یک نوع ملازمه میان حکیم بودن، وبازداری بشر از هدر رفتن استعدادها و توان ها از طریق اعزام انبیا، وجود دارد، و خرد این ملازمه را با توجه به تصور موضوع ومحمول کشف می کند عیناً مانند ملازمه ای که میان زوجیت و انقسام به متساویین در مورد اعداد استکشاف می نماید حتی می توان تمام قواعد عقلی در زمینه معارف و علوم را به صورت «باید» مطرح کرد، مثلاً گفت: سه زاویه مثلث باید با دو زاویه قائمه مساوی باشد،و این باید، یک نوع استکشاف حکم است نه حکم حاکمانه.

ص : ۷۳

سعد الدین تفتازانی در شرح مقاصد پس از نقل دلایل وجوب عقلی بعثت از معتزله و فلاسفه، یادآور می شود که خلاصه گفتار آنان این است که اصلاح حال بشر در دنیا و آخرت فقط با بعثت پیامبران تحقق می یابد، آنگاه می گوید از نظر معتزله یک چنین بعثت لازم و مقتضای قاعده «لطف» است و همچنین از نظر فلاسفه نیز لازم است چون یک خیر گسترده ای است که ترک آن مخالف حکمت خدا است آنگاه یادآور می شود برخی از متکلمان ماوراء النهر به این برهان گرایش نشان داده اند.(۱)

سپس اضافه می کند پذیرش این براهین جز احیای مکتب اعتزال، چیزی نیست زیرا مقصود معتزله از این که می گویند بعثت پیامبران بر خدا لازم است، این است که ترک آن اخلال به حکمت می باشد آنگاه به خاطر این که نسبت به مکتب اشعری وفادار باشد، می گوید: بعثت پیامبران کاری زیبا است ولی ترک آن قبیح نیست.(۲)

ناگفته پیداست پیش داوری، سعد الدین را بر داوری اخیر برانگیخته است و اگر او ریسمان تقلید از مکتب اشعری را از گردن خود می گشود در این جا تسلیم منطق عدلیه شده، وجوب بعثت را به صورت یک وجوب عقلی تلقی می کرد، ولی از این که مبادا مکتب اعتزال بار دیگر ترویج شود به حق ارزش نداده و مکتب را بر حقیقت مقدم داشته است.

۱- [۱] مقصود متکلمان پیرو مکتب ابو منصور ماتریدی است که در سال (۳۳۰) در گذشته است و مکتب وی به مکتب معتزله از مکتب «اشعری» نزدیک تر است و گروهی از اهل سنت پیرو این مکتب کلامی می باشند.

۲- [۲] شرح مقاصد، ج ۲، ث ۱۷۳ _ ۱۷۴ .

چه انسانی می توانـد این مسئله را منکر شود که خـدا بشـر را برای غایت و هـدفی آفریـده است که به خود بشـر بازگشت می کند، و این هدف است که فعل خدا را از بیهودگی مصون می دارد و شـکی نیست که بشـر بدون هدایت رسولان الهی، به آن هـدف نمی رسـد، در این جـا خرد با توجه به این اصول، می گویـد، قطعاً خـدا پیامبرانی را بر می انگیزد، و این حکم قطعی و روشن را با کلمه «باید» تعبیر می کند.

قرآن گاهی انسان ها را به حکم خرد ارشاد کرده و می فرماید:

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ).(۱)

«آیا می پندارید که ما شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما باز نمی گردید؟».

و باز می فرماید:

(أَيَحْسَبُ الإِنْسانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً) .(۲)

«آیا انسان می پندارد که ما او را مهمل خواهیم گذاشت»

و روشن تر از این دو آیه دیگری است که می فرماید:

(وَما خَلَقْنَا السَّماءَ وَالأَرْضَ وَما بَيْنَهُما باطِلاً ذلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النّارِ) .(۳)

«ما هرگز آسـمان ها و زمین را بی هـدف نیافریـده ایم این گمان کسانی است که خـدا را نشـناخته اند و به او کفر ورزیده اند. وای بر کافران از آتش دوزخ».

۱- [۱] مؤمنون / ۱۱۵.

۲- [۲] قیامت / ۳۶ .

۳- [۳] ص / ۲۷ .

از این آیات و نظایر آنها به روشنی استفاده می شود که قرآن به داوری های خرد ارزش نهاده و بایدهای آن را محترم وتعیین کننده دانسته است و امّا این که به کار بردن تعبیر «باید» و «وجوب» در باره خدا تعبیری شایسته و درخور مقام غیر متناهی خداوندی نیست، پاسخ این است که در قرآن کریم این گونه تعبیرها به کار رفته است و شکی نیست که «ادب قرآن» برترین ادب گفتار درباره خداوند است.

چنان که می فرماید:

(إِنَّ عَلَیْنا لَلْهُدی) .(۱)

«هدایت نمودن (انسان ها و دیگر موجودات به سوی اهدافی که از آفرینش آنها منظور است) بر ما لازم است».

ص : ۷۶

۱- [۱] لیل/۱۲.

۴– واژه های قرآنی نبوت

اشاره

(بخش نخست)

۱. واژه نبوت.

۲. واژه رسالت.

۳. واژه بعثت.

آیات موضوع

الف. نمونه هایی از آیات مربوط به واژه نبوت:

۱. (قُلْ هُوَ نَبوءٌ عَظیمٌ)(ص/۶۷).

۲. (وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ نُوح...)(یونس/۷۱).

۳. (أَلَمْ یَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ...)(توبه/۷۰).

۴. (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَأَهُمْ بِالحَقِّ...)(کهف/۱۳).

ص : ۷۷

۵. (وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَىْ آدَمَ بِالحَقِّ...)(مائده/۲۷).

۶. (وَهَلْ أَتاکَ نَبوءُ الخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا المِحْرابَ)(ص/۲۱).

۷.(قالَ هذا فِراقُ بَيْنِی وَبَيْنِکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِيلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً) (کهف/۷۸).

۸. (قالَ لا يَأْتِيکُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلاّ نَبَّأْتُکُما بِتَأْوِيلِهِ...)(يوسف/۳۷).

۹. (قالَ يا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسمائِهِمْ...)(بقره/۳۳).

۱۰. (... إِلَى اللّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (مائده/۱۰۵).

۱۱. (...وَأُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَما تَدَّخِرُونَ فِی بُيُوتِکُمْ...)

(آل عمران/۴۹).

ترجمه آيات

۱.«بگو: اين همان خبر بزرگ است».

۲.«داستان نوح را برای آنها بخوان».

۳.«آيا خبر پيشينيانی چون قوم نوح و... به آنان نرسيد».

۴. «ما داستان آنان را به راستی و درستی برايت بازگو می کنيم».

۵. «داستان دو پسر آدم را طبق واقع برای آنان بخوان».

۶.«آيا خبر مدّعيانی که از ديوار محراب بالا می رفتند به تو رسيده است؟».

۷. «گفت: اکنون زمان جدايی من و توست و تو را ازحقيقت چيزی که نتوانستی در برابرش صبر کنی آگاه می کنم».

ص : ۷۸

۸. «گفت: من پیش از آمدن غذا و تناول آن شما را از تعبیر خوابتان آگاه می سازم».

۹.«خداوند فرمود: ای آدم فرشتگان را به اسامی اینها آگاه کن».

۱۰.«بازگشت همه شما به سوی خداست و شما را از کردارتان آگاه می سازد».

۱۱.«و از آنچه می خورید و در خانه های تان ذخیره می کنید خبر می دهم».

ب. نمونه هایی از آیات مربوط به واژه رسالت:

۱. (...فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنا عَلَيْهِ حاصِباً...)(عنکبوت/۴۰).

۲. (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...)(مائده/۶۷).

۳. (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللّهِ وَيَخْشَوْنَهُ...)(احزاب/۳۹).

۴.(قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلاماً زَكِيًّا) (مریم/۱۹).

۵. (وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصحابَ الْقَرْيَهِ إِذْ جاءَها الْمُرْسَلُونَ) (یس/۱۳).

۶. (...فَلَمّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلى رَبِّكَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَهِ اللّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ...)(یوسف/۵۰).

۷. (وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّه فَناظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ) (نمل/۳۵).

۸. (...إِنَّ رُسُلَنا يَكْتُبُونَ ما تَمْكُرُونَ)(یونس/۲۱).

ترجمه آیات

۱.«برای نابودی برخی طوفان و برای برخی دیگر صیحه آسمانی فرستادیم».

۲.«ای پیامبر آنچه که به تو از جانب پروردگارت فرود آمده است، برسان و اگر انجام ندهی رسالت خود را انجام نداده ای».

۳.«کسانی که پیام هایی از جانب خدا گرفته اند و می رسانند و از او می ترسند...».

۴.«فرشته به مریم گفت: من مأمور پروردگار تو هستم تا به تو فرزند پاکیزه ای را ببخشم».

۵.«برای آنان سرگذشت ساکنان قریه را توصیف کن آنگاه که به سوی آنان فرستادگانی آمدند».

۶.«وقتی نماینده ملک برای دیدار یوسف به زندان آمد تا او را آزاد کند و نزد ملک ببرد یوسف گفت نزد صاحب خود برو و از او بپرس چه شده که آن زنان (موقع خوردن میوه) با کارد دست های خود را بریدند پروردگار من از حیله آنان آگاه است».

۷.«من به سوی آنان هدیه ای را می فرستم آنگاه منتظر می شوم تا ببینم فرستادگان با چه پاسخی بر می گردند».

۸.«رسولان ما(فرشتگان) آنچه را که آنان خدعه میورزند، ضبط می کنند».

ج. نمونه هایی از آیات مربوط به واژه بعث:

۱.(فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيينَ مُبَشِّرينَ وَمُنْذِرينَ...)(بقره/۲۱۳).

۲. (رَبَّنا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِكَ...) (بقره/۱۲۹).

۳. (وَأَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَأَنَّ اللّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِى الْقُبُورِ) (حج/۷).

۴. (ثُمَّ بَعَثْناكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (بقره/۵۶).

۵. (...فَأَماتَهُ اللّهُ مائَةَ عام ثُمَّ بَعَثَهُ...)(بقره/۲۵۹).

۶. (وَهُوَ الَّذِى يَتَوفّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيه...)(انعام/۶۰).

۷. (...فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَماً مِنْ أَهْلِها...)(نساء/۳۵).

۸. (...وَلكِنْ كَرِهَ اللّهُ انْبِعاثَهُمْ...)(توبه/۴۶).

۹. (فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُوليهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولى بَأْس شَديد...)(اسراء/۵).

۱۰. (قُلْ هُوَ القادِرُ عَلى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذاباً مِنْ فَوقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ)(انعام/۶۵).

ترجمه آیات

۱.«خدا پیامبران را نوید بخش و هشدار دهنده بر انگیخت».

۲.«پروردگارا! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تورا برایشان بخواند».

۳.«رستاخیز می آید، در آن شکی نیست و خدا کسانی را که در گورها هستند بر می انگیزد».

۴.«سپس شما را پس از مرگ بر انگیختیم شاید شاکر باشید».

۵.«او را صد ساله میراند، سپس زنده کرد».

۶.«او است که شما را در شب به طور کامل می گیرد، و می داند آنچه را که در روز به دست می آورید سپس شما را در روز می انگیزد».

۷.«داوری از کسان مرد، و داوری از کسان زن انتخاب کنید».

۸. «ولی خدا از حرکت آنان کراهت داشت».

۹.«آنگاه که نخستین وعده از آن دو فرا رسید بندگان قدرتمند خود را برای پیکار شما بر انگیختیم».

۱۰.«بگو او (خدا) تواناست که از بالا و پایین، عذاب را بر شما بر انگیزد».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

قرآن در باره مسائل مربوط به پیامبری و پیامبران کلماتی را به کار برده است مانند واژه های «نبوت»، «رسالت»، «بعث»، و«وحی» اینک به توضیح

مفاد واژه های یاد شده در قرآن می پردازیم:

۱. واژه نبوت:

لفظ «نبی» از نظر ادبی صفت مشبهه است ولی در ریشه اشتقاقی آن دو نظر وجود دارد: برخی بر این عقیده اند که لفظ «نبی» ناقص واوی است و از «نبوت» و «نباوت» مشتق است و معنی آن ارتفاع و بلندی است و اگر پیامبران را «نبی» و «انبیا» می نامند به خاطر رفعت درجه ای است که دارا می باشند.

برخی دیگر آن را مشتق از «نبأ» مهموز می دانند و نبأ به معنی خبر است در این صورت «نبی» به یکی از دو معنا خواهد بود، اگر متعدی باشد به معنی «خبر دهنده»، و اگر آن را لازم بدانیم به معنی «خبردار» می باشد و در هر حال پیامبران هم گزارش گرانند، و هم گزارش داران، ولی بیشتر دانشمندان نظر دوم را تأیید می کنند به گواه این که این واژه در همه جا با همزه به کار می رود مانند «نبأ» و «تنبأ» و «متنبیء» و از این قبیل است الفاظ: «ذریه» ، «بریه» و«خابیه» که در لهجه تهامه و مکه بدون همزه تلفظ می شود بر خلاف دیگر لهجه ها.(۱)

چیزی که باید در این جا از آن سخن گفت، این است که لفظ نبأ همیشه یا غالباً در مواردی به کار می رود که مضمون خبر حائز اهمیت باشد، و یا این که خبر دادن از چیزی در وقت خاصی امر قابل توجهی تلقی گردد و بررسی کاربرد لفظ «نبأ» در قرآن این حقیقت را روشن می سازد زیرا واژه «نبأ» به صورت مفرد و جمع و به صورت مضاف و غیر مضاف در قرآن در (۲۵) مورد آمده

ص : ۸۳

۱- [۱] نهایه، ابن اثیر، ماده«نبأ» برای تفصیل به مفاهیم القرآن ، ج۴ رجوع شود.

است، و همگی حاکی از آن است که متن گزارش امر مهمی بوده است که به صورت اشاره یادآور می شویم:

۱. قیامت و روز رستاخیز.(۱)

۲. سرگذشت پیامبران(۲)، ۳. سرگذشت هولناک امت های پیشین(۳)، ۴.سرگذشت اصحاب کهف(۴)، ۵. سرگذشت فرزندان آدم(۵)، ۶. سؤال دو متخاصم از داوود (علیه السلام) (۶)، ۷. گزارش مصاحب موسی از راز کارهای به ظاهر عجیب خود(۷)، ۸. گزارش یوسف ازواقعیت خواب دو زندانی خود(۸)، ۹.اخبار آدم از اسمای خداوند(۹)، ۱۰. انباء الهی در قیامت از کارهای بندگان(۱۰)، ۱۱.گزارش دادن از کارهای پنهانی.(۱۱)

در این موارد همین طور که ملاحظه می فرمایید، موضوع گزارش، امر بس خطیری است، چه خبر خطیری بالاتر از خبر قیامت و برپایی رستاخیز و یا

ص : ۸۴

۱- [۱] ص/۶۷، نبأ/۲.

۲- [۲] یونس/۷۱، شعراء/۶۹، قصص/۳۲، هود/۱۲۰.

۳- [۳] توبه/۷۰، تغابن/۵، هود/۱۰۰، طه/۹۹، قمر/۴.

۴- [۴] کهف/۱۳(نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَأَهُمْ بِالحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْیَهٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْناهُمْ هُدیً) .

۵- [۵] مائده/۲۷ (وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحدِهِما...) .

۶- [۶] ص/۲۱ (وَهَلْ أَتاکَ نَبَؤُا الْخَصْمِ إِذْتَسَوَّرُوا المِحْرابَ).

۷- [۷] کهف/۷۸(قالَ هذا فِراقُ بَیْنِی وَبَیْنَکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِیلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً) .

۸- [۸] یوسف/۳۷ (قالَ لا یَأْتِیکُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلاّ نَبَّأْتُکُما بِتَأْوِیلِهِ...) .

۹- [۹] بقره/۳۳(قالَ یا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسمائِهِمْ...) .

۱۰- [۱۰] مائده/۱۰۵، انعام/۶۰ و آیات بسیار دیگر.

۱۱- [۱۱] آل عمران/۴۹، تحریم/۳.

سرگـذشت پیامبرانی که برای امت هاییماننـد عاد و ثمود و یا بنی اسـرائیل برانگیخته شده بودند؟ چه اهمیتی بالاتر از این که گروهی سـیصد و اندی سال در غار در حال خواب به سـر برده پس از آن بیدار شده و زندگی را از سر گیرند و همچنین امت های پیشین که به خاطر عناد و عصیان گرفتار قهر الهی شدند؟

قرآن خود در مورد خبر مربوط به قیامت، آن را به عظمت توصیف کرده ومی فرماید:

(قُلْ هُوَ نَبَؤٌا عَظِیمٌ* أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ).(۱)

«بگو: این همان خبر بزرگ است و شما از آن روی گردانید».

وباز می فرماید:

(عَمَّ یَتَساءَلُونَ * عَنِ النَّبَأِ الْعَظِیمِ).(۲)

«از چه سؤال می کنند، آیا از خبر بزرگ می پرسند؟».

گـاهی ممکن است متن خبر از اهمیت فوق العـاده ای برخوردار نباشـد امّـا کیفیت خبر حائز اهمیت باشـد مثل این که فردی از جزئیات درون خانه دیگری بـدون آن که از نزدیک دیـده باشد، گزارش کند چنانکه درباره کار مسـیح جریان این گونه بوده است او می فرماید:

(...وَأُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ...).(۳)

«از آنچه که می خورید و در خانه های تان ذخیره می نمایید گزارش می دهم».

۱- [۱] ص/۶۷ _ ۶۸.
۲- [۲] نبأ/۱_۲.
۳- [۳] آل عمران/۴۹.

در این جا به خاطر اهمیتی که شیوه گزارش دارد، از فعلی کمک گرفته شده که از ماده «نبأ» مشتق است و همچنین است آیه مربوط به گزارش پیامبر از تصمیم برخی از همسرانش بدون این که آن دو نفر، راز خود را به کسی بازگو کرده باشند، چنان که می فرماید:

(...قالَتْ مَنْ أَنْبَأَکَ هذا قالَ نَبَّأَنِی العَلِیمُ الخَبِیرُ) .(۱)

«همسر پیامبر به او گفت چه کسی از این راز تو را مطلع ساخته است؟ فرمود: خدای آگاه مرا با خبر ساخته است».

این نه تنها «نبأ» است که از چنین خصوصیت برخوردار است، بلکه طبعاً مشتقات آن نیز دارای این خصوصیت می باشد، و اگر در موارد نادری هم در لغت عرب بر خلاف آن دیده شود قابل توجیه است.

تا این جا با ریشه واژه «نبی» و خصوصیت آن آشنا شدیم و در ضمن یادآور می شویم با توجه به این که «نبأ» به معنی خبر پر اهمیت، و «نبی» به معنی دارنده خبر بزرگ یا گزارش کننده آن می باشد طبعاً می بایست بتوان هر کسی که از خبر با اهمیتی آگاه باشد، یا گزارش کند، او را نبی نامید ولی بر خلاف این اندیشه، لفظ «نبی» وجمع آن فقط درباره انسان هایی به کار می رودکه دارای سمتی از جانب خدا بوده و حامل پیامی از او برای هدایت مردم باشند، و قرآن کلمه «نبی» را به صورت مفرد و جمع،و مضاف وغیر مضاف، و معرفه و نکره (۷۹) بار آورده است، در همگی مقصود از آن انسان والاـ مقامی است که از جانب خدا برای هدایت مردم برانگیخته شده است و یک چنین

۱- [۱] تحریم /۳.

اختصاصی یا پیش از قرآن در لغت عرب وجود داشته و یا قرآن این اختصاص را به آن داده است، در حالی که در لفظ رسول یک نوع وسعتی در استعمال است که بیان خواهد شد.

روی این اساس می توان نبوت و نبی را چنین تعریف کرد:

نبوت عبارت از تلقی و گرفتن خبر از جانب خدا به منظور هدایت مردم است.

ونبی آن انسان والا مقامی است که از جانب خدا برای هدایت مردم بر انگیخته می شود.(۱)

۲. واژه رسالت:

رسول در لغت عرب حاکی از «رفق» و نرمی است. راغب در مفردات می گوید:«اصل "الرسل" (بر وزن کبر) هو الانبعاث علی التؤده یقال ناقه

۱- [۱] « النَّبیّ هُوَ الإنْسانُ المَبْعُوثُ مِنَ الحَقِّ إلی الخَلْقِ» شرح تجرید قوشچی، ص ۴۶۱ و شایسته است که جمله دیگری بر آن افزوده شود:«لِهِدایَتِهِمْ إلی ما فیهِ خَیْرُهُمْ وَصَلاحُهُمْ فِی الدّارَیْنِ». فاضل مقداد نبی را این گونه تعریف کرده است: «النَّبِیُّ هُو الإنْسانُ المَأْمُورُ مِنَ السَّماء بِاصْلاحِ النّاس فی مَعاشِهِمْ وَمَعادِهِمْ ، العالِمُ بِکَیْفیَّةِ ذلِکَ، المُسْتَغْنی فی عِلْمِهِ عَنْ وساطَهِ البَشر»: پیامبر انسانی است مأمور از جانب خدا برای اصلاح معاش و معاد مردم، که به نحوه ایفای رسالت خویش آگاه است و در این آگاهی از انسان های دیگر بی نیاز است آنگاه می گوید: در این تعریف قیودی به کار رفته و فایده آنها این است که اولاً فرشتگان را شامل نمی شود، زیرا فرشته اگر چه مأمور الهی است ولی بشر نیست، ثانیاً، اوامر و معجزات این پیامبر از جانب خداوند است و نظر گروهی از فلاسفه را که تعالیم و معجزات او را نشأت یافته از صفات نفسانی و ارتباط او با عالم مجردات می دانند و نه اوامر الهی، شامل نمی گردد و ثالثاً شامل امام هم نمی گردد زیرا امام نیز مانند پیامبر مأمور الهی و سماوی است برای اصلاح بشر لکن به واسطه بشر یعنی پیامبر.(اللوامع الالهیه، ص ۱۶۵). قاضی عبد الجبار در مغنی ، ج۱۵، ص۱۴ در حالی که به اختصاص «نبی» به انسان گزارشگر از جانب خدا تصریح می کند ولی بر خلاف عقیده ما نبی را از نبوت و نباوت که به معنی رفعت است، مشتق می داند و این بر خلاف چیزی است که از مجموع مشتقات این کلمه از اسم و فعل به دست می آید.

مرسله سهله المسیر و منه الرسول المنبعث».

رسل، بر انگیختگی با تأنی و احتیاط است عرب می گوید: ناقه مرسله یعنی شتر راهوار، و رسول آن بر انگیخته ای است که در انجام مأموریت خود ازنرمی کمک می گیرد.

البته وجود یک چنین معنی در اصل ریشه رسول شاید قابل انکار نباشد، ولی گاهی در برخی از مشتقات آن این خصوصیت ملاحظه نمی شود، و خدا نزول عذاب را در مواردی با کلمه «أرسل» بیان کرده است چنان که می فرماید:

(...فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنا عَلَيْهِ حاصِباً وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَهُ...) .(۱)

«برای نابودی برخی طوفان و برای برخی دیگر صیحه آسمانی فرستادیم».

ولی آنچه که می توان از ماده این کلمه در مجموع قرآن بهره گرفت، این است که رسالت، تحمل یک نوع مأموریت از جانب کسی است خواه به صورت ابلاغ پیامی از او به دیگران، یا تحقق بخشیدن به کاری در خارج. و با

۱- [۱] عنکبوت/۴۰.

مراجعه به قرآن این حقیقت روشن می شود.

کلمه «رسول» به صورت های مختلف اعم از معرفه و نکره و مضاف و غیر مضاف مفرد و تثنیه و جمع و مرفوع و منصوب (۳۲۸) بار در قرآن به کار رفته است و از بررسی مجموع این آیات نتایج زیر به دست می آید:

۱. در تمام موارد، رسول موجودی است که وظیفه ای را بر عهده دارد.

۲. گاهی این وظیفه،ابلاغ پیام است مانند:

(یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَوَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ...) .(۱)

«ای پیامبر آنچه که به تو از جانب پروردگارت فرود آمده است، برسان و اگر انجام ندهی رسالت خود را انجام نداده ای».

ومانند: (الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللّهِ وَیَخْشَونَهُ...).(۲)

«کسانی که پیام هایی از جانب خدا گرفته اند و می رسانند و از او می ترسند...».

و غالب موارد کاربرد آن معنای مزبور است.

و گاهی رسالت و مأموریت، انجام عمل است مانند:

(قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِیاً) .(۳)

«فرشته به مریم گفت: من مأمور پروردگار تو هستم تا به تو فرزند پاکیزه ای را ببخشم».

حال، این فرشته چگونه در بارور شدن مریم مؤثر افتاد موضوع دیگری است که از بحث ما بیرون است.

۱- [۱] مائده/۶۷.

۲- [۲] احزاب /۳۹.

۳- [۳] مریم/۱۹.

۳. دارنده رسالت گاهی از جانب خدا مبعوث می شود، و بیشترین کاربرد رسول در قرآن همین معناست و آیات گذشته نمونه هایی از همین معنا می باشد.

و گاهی از جانب پیامبر مأموریت پیدا می کند چنان که درباره مبعوثان از جانب حضرت مسیح کلمه «مرسلون» به کار رفته است:

(وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحابَ الْقَرْيَهِ إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ).(۱)

«برای آنان سرگذشت ساکنان قریه را توصیف کن آنگاه که به سوی آنان فرستادگانی آمدند».

مفسّران به اتّفاق کلمه می گویند مقصود تلامیذ مسیح است که از جانب او به سوی انطاکیه یا غیر آن فرستاده شدند.

و گاهی از جانب فرد عادی مأموریت پیدا می کند که پیامی را برساند یا کاری را انجام دهد چنان که می فرماید:

(...فَلَمّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلى رَبِّکَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَهِ اللاّتِی قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّی بِکَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ) .(۲)

«وقتی نماینده ملک برای دیدار یوسف به زندان آمد تا او را آزاد کند و نزد ملک ببرد یوسف گفت نزد صاحب خود برو و از او بپرس چه شده بود که آن زنان (موقع خوردن میوه) با کارد دست های خود را بریدند پروردگار من از حیله آنان آگاه است».

در این جا مقصود از رسول، یک فرد قبطی است که از جانب فرمانروای

۱- [۱] یس/۱۳.

۲- [۲] یوسف/۵۰.

مصر برای انجام مأموریتی که آزاد کردن یوسف از زندان است، آمده بود.

و در داستان ملکه «سبا» در باره کسانی که به سوی سلیمان فرستاده شده بودند لفظ «مرسل» به کار رفته است چنان که می فرماید:

(وَإِنِّی مُرْسِلَهٌ إِلَیْهِمْ بِهَدِیَّه فَناظِرَهٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ).(۱)

«من به سوی آنان هدیه ای را می فرستم آنگاه منتظر می شوم تا ببینم فرستادگان با چه پاسخی بر می گردند».

در این آیه ملکه سبا خود را «مرسله» و مأموران خود را «مرسلون» نامیده است.

در واژه رسول از نظر دیگر نیز گستردگی و شمول هست که در لفظ «نبی» نیست و آن این که لفظ نبی فقط در مورد انسان به کار می رود، در حالی که لفظ «رسول» هم در انسان و هم در فرشته به کار رفته است چنان که می فرماید:

(...إِنَّ رُسُلَنا یَکْتُبُونَ ما تَمْکُرُونَ) .(۲)

«رسولان ما(فرشتگان) آنچه را که آنان خدعه میورزند، ضبط می کنند».(۳)

با توجه به این بیان، روشن می شود که لفظ رسول از عمومیت خاصی برخوردار است که در لفظ «نبی» موجود نیست:

الف. نبی تنها آن فرستاده ای است که از جانب خدا مبعوث شود بر خلاف رسول که چنین خصوصیتی در آن نیست و ممکن است مبعوث از طرف

۱- [۱] نمل/۳۵.

۲- [۲] یونس/۲۱.

۳- [۳] به سوره هود، آیه ۸۱، حج/۸۵، انعام/۶۱ نیز مراجعه شود.

غیر خدا باشد.

ب. نبی آن انسان والایی است که برای هدایت مردم برانگیخته شود بر خلاف رسول که ممکن است فرشته باشد و یا انسان عادی.

در اینجا از یادآوری نکته ای ناگزیریم و آن این که گاهی خدا، انزال نعمت و نقمت را به کلمه «ارسال» تعبیر نموده است مثلاً درباره باد و باران(۱) و پرندگان نابود کننده اصحاب فیل(۲) و یا طوفان، جانوران و حشرات عذاب دهنده بنی اسرائیل(۳) کلمه «ارسل» به کار برده است، در این موارد هر چند به این عوامل ناآگاه کلمه «رسول» اطلاق نشده است امّا لبّاً وحقیقتاً آنها نیز رسولان الهی هستند که مأموریتی را بر عهده می گیرند، زیرا واژه «ارسل» و نظایر آن به کار برده شده است.

و حتی گاهی در مورد شیاطین(۴) نیز کلمه «ارسل» به کار رفته است آن هم به خاطر این که مأموریت های خاصی را انجام می دهند.

در پایان از تذکر نکته ای ناگزیریم و آن این که تفاوت هایی که میان نبی و رسول گفته شد، مربوط به معانی لغوی وکاربرد قرآنی آنها است ولی در این جا بحث دیگری است و آن این که اگر قرائن دلالت کرد بر این که مقصود از رسول همان پیامبران الهی است در این صورت بحث دیگری مطرح می شود که آیا میان نبی و رسول آنگاه که مقصود از دومی پیامبر باشد، تفاوتی وجود دارد یا نه

۱- [۱] احزاب/۹، فرقان/۴۸، حجر/۲۲، نوح/۱۱، انعام/۶.

۲- [۲] فیل/۳.

۳- [۳] اعراف/۱۳۳.

۴- [۴] مریم/۸۳.

و آیا این دو مترادفند یا به گونه ای اختلاف دارند؟ این یک بحث دیگری است که از قلمرو بحث کنونی ما بیرون است و در جای دیگر پیرامون آن بحث کرده ایم.(۱)

۳. واژه بعثت :

قرآن کلمه بعثت را به صورت های مختلف در (۶۶) مورد به کار برده است که به طور فهرست این موارد را یادآور می شویم:

۱. بر انگیختن پیامبران برای هدایت انسان ها در (۱۴) مورد، به عنوان نمونه:

(...فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرينَ وَمُنْذِرينَ).(۲)

(رَبَّنا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِكَ...).(۳)

۲. برانگیخته شدن مردگان برای حیات مجدد در (۳۳) مورد(۴) به عنوان

۱- [۱] به کتاب «خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل» و «مفاهیم القرآن» ج۴، ص ۳۱۷ الی ۳۷۰ مراجعه شود.

۲- [۲] بقره/۲۱۳.

۳- [۳] بقره/۱۲۹، به سوره های آل عمران/۱۶۴، اعراف/۱۰۳، یونس/۷۴_۷۵، نحل/۳۶، اسراء/۱۵و۹۴، فرقان/۴۱، قصص/۵۹، غافر/۳۴و جمعه/۲ مراجعه شود.

۴- [۴] انعام/۲۹و ۳۶، اعراف/۱۴، هود/۷، حجر/۳۶، نحل/۲۱و۳۸، اسراء/۴۹و ۹۸، مریم/۳۳ و ۵۱، حج/۵، مؤمنون/۱۶،۳۷، ۸۲و ۱۰۰، شعراء/۸۷، نمل/۶۵، روم/۵۶، لقمان/۲۸، یس/۵۲، صافات/۱۶و ۱۴۴، ص /۷۹، واقعه/۴۷، مجادله/۶_ ۱۸، تغابن/۷، جنّ/۷ و مطففین/۴.

نمونه:

(وَأَنَّ السّاعَهَ آتِیَهٌ لا رَیْبَ فِیها وَأَنَّ اللّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ) .(۱)

«رستاخیز می آید، در آن شکی نیست و خدا کسانی را که در گورها هستند بر می انگیزد».

و گاهی قرآن این واژه را در زندگی پس از مرگ هر چند در این جهان رخ بدهد به کار برده است چنان که درباره بنی اسرائیل آنگاه که به خاطر عنادها و لجاج ها با عذاب الهی هلاک شدند سپس خدا آنان را زنده کرد می فرماید:

(ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ) .(۲)

«سپس شما را پس از مرگ بر انگیختیم شاید شاکر باشید».

و در باره عزیر که پس از مرگ صد ساله بار دیگر او را زنده کرد چنین می فرماید:

(...فَأَماتَهُ اللّهُ مِائَهَ عام ثُمَّ بَعَثَهُ...).(۳)

«او را صد ساله میراند، سپس زنده کرد».

و در رابطه با این موارد به آیات یاد شده در پاورقی مراجعه نمایید.(۴)

۳. برخاستن از خواب:

چنان که می فرماید:

(وَهُوَ الَّذِی یَتَوَفّاکُمْ بِاللَّیْلِ وَیَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ فِیه...).(۵)

۱- [۱] حج/۷.

۲- [۲] بقره/۵۶.

۳- [۳] بقره/۲۵۹.

۴- [۴] به سوره کهف آیه ۱۲و۲۹ که مربوط به بیدار شدن اصحاب کهف پس از یک خواب طولانی است مراجعه شود.

۵- [۵] انعام/۶۰.

«او است که شما را در شب به طور کامل می گیرد، و می داند آنچه را که در روز به دست می آورید سپس شما را در روز می انگیزد».

۴. مأموریت یا انجام کار بزرگ:

درباره رفع اختلاف زوجین می فرماید:

(...فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ أَهْلِهِ وَحَکَماً مِنْ أَهْلِها...).(۱)

وباز در مورد درخواست بنی اسرائیل از پیامبر خود که فرمانده لایقی را برگزینند تا زیر پرچم او در راه خدا نبرد کنند می فرماید:

(...إِذْ قالُوا لِنَبِیّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنا مَلِکاً نُقاتِلْ فِی سَبیلِ اللّهِ...) .(۲)

در این مورد به آیات یاد شده در پاورقی رجوع نمایید.(۳)

۵. حرکت به سوی جهاد:

در قرآن در باره منافقان آمده است که خدا دوست ندارد که آنان بسان مؤمنان به سوی جهاد بشتابند چنان که می فرماید:

(...وَلکِنْ کَرِهَ اللّهُ انْبِعاثَهُمْ...) .(۴)

و در باره بنی اسرائیل پس از انجام دو فساد و تباهی در روی زمین می فرماید: خدا بندگان شایسته و قدرتمند خود را برای خاموش کردن فساد و

۱- [۱] نساء/۳۵.

۲- [۲] بقره/۲۴۶.

۳- [۳] مائده/۱۲و۱۳، انعام/۶۵، کهف/۱۹، شعراء/۳۶، شمس/۱۲و اسراء/۷۵.

۴- [۴] توبه/۴۶.

شکستن برتری طلبی آنان بر انگیخت چنان که می فرماید:

(فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولیهُما بَعَثْنا عَلَیْکُمْ عِباداً لَنا أُولی بَأْس شَدید...) .(۱)

«آنگاه که نخستین وعده از آن دو فرا رسید بندگان قدرتمند خود را برای پیکار شما بر انگیختیم».

از مجموع این آیات می توان به معنی واقعی «بعث» پی برد و آن یک نوع اعزامی است که همراه با هدایت و توجیه باشد(۲) و در تمام این موارد که از قرآن یادآور شدیم این خصوصیت موجود است.

و اگر در قرآن می فرماید:

(قُلْ هُوَ القادِرُ عَلی أَنْ یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذاباً مِنْ فَوقِکُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ...) .(۳)

«بگو او (خدا) تواناست که از بالا و پایین، عذاب را بر شما بر انگیزد».

گویی عذاب در پرتو هدایت های الهی راه خود را می پیماید و به هدف می رسد. بنابر این «بعثت» هر نوع ارسال و فرستادن بی هدف و بدون توجیه به سوی هدف نیست، بلکه در محدوده ای به کار می رود که با هدف گیری و هدایت و توجیه همراه باشد.

۱- [۱] اسراء/۵.

۲- [۲] راغب می گوید: «البَعْثُ إثارَهُ الشیءِ وَتَوجیهه» (مفردات ماده بعث).

۳- [۳] انعام/۶۵.

۵- وحی و اقسام آن در قرآن

اشاره

۱. هدایت های تکوینی.

۲. ادراک غریزی.

۳. القاء بر روح و روان.

۴. امدادهای غیبی.

۵. وحی تشریعی.

آیات موضوع

الف. آیات مربوط به هدایت های تکوینی

۱.(فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماوات فی یَوْمَیْنِ وَأَوحی فِی کُلِّ سَماء أَمْرَها...)(فصلت/۱۲).

۲. (یَوْمَئِذ تُحَدِّثُ أَخْبارَها* بِأَنَّ رَبَّکَ أَوحی لَها)(زلزله/۴_۵).

ص : ۹۷

ترجمه آیات

۱.«آنها را در دو روز(دوره) به صورت هفت آسـمان در آورد، و وظیفه هر آسـمانی را به آن القاء کرد، و ما آسمان پایین را با چراغ هایی زینت بخشـیدیم، و(به وسیله شهاب ها) از استراق سمع شیاطین مصونیت بخشیدیم این است تقدیر خداوند مقتدر و دانا».

۲.«آنگاه که زمین به گونه ای خاصّ بلرزد وآنچه در درون دارد بیرون افکنـد، انسان با خود می گویـد: زمین را چه می شود؟ در چنین روزی زمین خبرهای خود را گزارش می دهد».

ب. آیات مربوط به ادراک غریزی

۱. (وَأَوحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذی مِنَ الجِبالِ بُیُوتاً وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمّا یَعْرُشُونَ *ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلاً..)(نحل/۶۸_۶۹).

۲. (وَحَرَّمْنا عَلَیْهِ المَراضِعَ مِنْ قَبْلُ...)(قصص/۱۲).

ترجمه آیات

۱.«خـدای تو به زنبور عسـل وحی کرد که از کوه هـا و درختان و از نقاط مرتفع لانه بگزین، آنگاه دسـتور داد از انواع میوه ها بخور، و راه پروردگارت را با هموراری بپیما».

۲.«ما قبلاً بهره گیری از پستان دایگان را بر او تحریم کردیم» .

ص : ۹۸

ج. آیات مربوط به القاء بر روح

۱. (وَأَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعیهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَیهِ فَأَلْقِیهِ فِیالیَمِّ وَلا تَخافِی وَلا تَحْزَنی إِنّا رادُّوهُ إِلَیْکِ وَجاعِلُوهُ مِنَ المُرسَلِینَ) (قصص/۷).

۲. (وَإِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الحَوارِیِّینَ أَنْ آمِنُوا بِی وَبِرَسُولی...) (مائده/۱۱۱).

۳.(...وَأَوْحَیْنا إِلَیْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَهُمْ لا یَشْعُرُونَ) (یوسف/۱۵).

۴. (إِذْ یُوحی رَبُّکَ إِلَی المَلائِکَهِ أَنِّی مَعَکُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِینَ آمَنُوا...) (انفال/۱۲).

۵. (...وَإِنَّ الشَّیاطِینَ لَیُوحُونَ إِلی أَولِیائِهِمْ لِیُجادِلُوکُمْ...) (انعام/۱۲۱).

۶.(وَکَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیّ عَدُوّاً شَیاطِین الإِنْسِ وَ الجِنِّ یُوحی بَعَضُهُمْ إِلی بَعْض زُخْرُفَ القَولِ غُرُوراً...)(انعام/۱۱۲).

ترجمه آیات

۱.«آنگاه که به یاران نزدیک مسیح وحی کردیم که به من و رسول من ایمان بیاورید آنان نیز گفتند ایمان آوردیم، شاهد باش که ما مسلمان هستیم».

۲.«همچنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیطان های جن و انس قرار دادیم این دو نوع شیطان، سخنان بس فریبنده ای را به یکدیگر القا می کنند».

۳.«ما به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده و آنگاه که ترسیدی او را به دریا بیفکن و نترس و اندوهگین مباش، ما او را به سوی تو باز می گردانیم و از پیامبران قرار می دهیم».

۴.«به او وحی کردیم که آنها نمی دانند چگونه در آینده از نتیجه این کار آگاهشان کرد».

۵.«آنگاه که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شما هستم مؤمنان را استوار و ثابت قدم سازید».

۶.«شیاطین به پیروان خود القا می کنند تا با شما به مجادله بپردازند و اگر شما از آنان پیروی کنید مشرکید».

د. آیه مربوط به امدادهای غیبی

(وَأَوحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الخَیْراتِ وَإِقامَ الصَّلاهِ وَإِیتاءَ الزَّکاهِ وَکانُوا لَنا عابِدینَ)(انبیاء/۷۳).

ترجمه آیه

۱.«به آنان انجام کارهای خیر را وحی کردیم همچنین برپایی نماز و دادن زکات را و قبلاً نیز ما را پرستش می کردند».

هـ. آیات مربوط به وحی تشریعی

۱. (أَکانَ لِلنّاسِ عَجَباً أَنْ أَوحَیْنا إِلی رَجُل مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْق عِنْدَ رَبِّهِمْ ...)(یونس/۲).

۲. (کَذلِکَ أَرْسَلْناکَ فی أَمَّه قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِها أَمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَیْهِمُ الَّذِی أَوحَیْنا إِلَیْکَ...)(رعد/۳۰).

۳. (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِینُ* عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ المُنْذِرینَ) (شعراء/۱۹۳_۱۹۴).

ترجمه آیات

۱.«جبرئیل آن را بر قلب تو نازل کرده تا از فرستادگان باشی (افرادی که برای هدایت انسان ها مبعوث می شوند)».

۲.«آیا برای مردم مایه شگفت است که به مردی از خود آنان وحی کردیم (و به او گفتیم که) مردم را (از عذاب خدا) بیم ده، و افراد با ایمان را بشارت ده که برای آنان، نزد پروردگار خود پاداش های نیکی است؟».

۳.«همچنین تو را در میان گروهی فرستادیم که قبلاًـ از آنها جمعیت هایی بوده اند تا آنچه که به تو وحی کردیم بر آنان تلاوت نمایی».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

از واژه هایی که قرآن در مورد پیامبران به کار برده است، واژه «وحی» است و ما به هنگام بحث درباره راه ارتباط پیامبران با خدا، درباره حقیقت وحی تشریعی سخن خواهیم گفت آنچه در این جا مطرح است بررسی واژه «وحی» و کاربرد آن در قرآن است که به گونه ای اقسام دیگر وحی (غیر از وحی تشریعی) را نیز تبیین و تشریح خواهیم کرد قبلًا لازم است واژه وحی را در لغت عرب،

بررسی کنیم.

ابن فارس در مقاییس می گوید:

«وحی تعلیم به صورت پنهان است».(۱)

راغب می گوید: «وحی اشاره سریع است و به خاطر سرعتی که در واژه وحی نهفته است گاهی به مطالب رمزی و تعریض «وحی» می گویند».(۲)

ابن منظور می گوید:

«وحی اشاره، نوشتن، الهام، سخن پنهانی و آنچه که به دیگری القا می گردد، می باشد».(۳)

با توجه به سخنان این گروه از لغت شناسان عرب می توان حدس زد که وحی آن القای به غیر است که در آن دو عنصر وجود داشته باشد، یکی : خفا و پنهانی، دومی: سرعت و تندی و اگر به ارتباطی که پیامبران با خدا برقرار می کنند و تعالیم و احکام الهی را دریافت می نمایند، وحی می گویند از این نظر است که این یک نوع آموزش غیر عادی و پنهانی است و به سرعت صورت می گیرد.

مرحوم شیخ مفید، مقوّم و عنصر لازم در به کار بردن لفظ «وحی» را خفای آموزش می داند در حالی که سرعت نیز بسان خفا، در آن دخالت دارد.

اکنون که با معنای لغوی وحی آشنا شدیم به بررسی کاربرد آن در قرآن

۱- [۱] معجم مقاییس اللغه، ج۶، ص۹۳.

۲- [۲] مفردات، ص ۵۱۵.

۳- [۳] لسان العرب، ج۱۵، ص ۳۷۹.

می پردازیم.

شکی نیست که قرآن در به کار بردن واژه وحی، اصطلاح خاصی ندارد بلکه هر جا این لفظ را به کار می برد ریشه لغوی آن را رعایت می نماید ولی در عین حال ممکن است موارد تازه ای را نشان دهد که به خاطر محدودیت های دانش بشر، به کار بردن لفظ «وحی» در آنها معمول نبوده است، ولی چون قرآن از یک افق بالاتر بر جهان هستی می نگرد، و عالم هستی را جهان آگاه و بینا و شنوا قلمداد می نماید، در مورد حیوانات و جمادات نیز این واژه را به کار برده است به خاطر این که در همگی، آموزش مخفی و سریع وجود دارد، کار قرآن در این جا ارائه مصادیق جدید و تازه است نه تغییر معنی «وحی» اینک موارد کاربرد لفظ وحی در قرآن را بررسی می کنیم:

۱. هدایت های تکوینی یا قانونمندی جهان آفرینش

از مواردی که قرآن کلمه وحی را به کار برده است همان مورد آسمان ها است. شکی نیست که جهان بالا در پرتو نظام ویژه و قانونمندی خاصی برپاست و اگر این اصول و سنن از آن گرفته شود، نظام آن فرو ریخته و خلقت نابود می شود قرآن در مورد جهان بالا چنین می گوید:

(فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماوات فی یَوْمَیْنِ وَأَوحی فِی کُلِّ سَماء أَمْرَها وَزَیَّنّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابیحَ وَحِفْظاً ذلِکَ تَقْدِیرُ العَزِیزِ العَلِیمِ) (۱).

«آنها را در دو روز(دوره) به صورت هفت آسمان در آورد، و وظیفه هر آسمانی را به آن القا

ص : ۱۰۳

۱- [۱] فصلت / ۱۲.

کرد، و ما آسمان پایین را با چراغ هایی زینت بخشیدیم، و(به وسیله شهاب ها) از استراق سمع شیاطین مصونیت بخشیدیم این است تقدیر خداوند مقتدر و دانا».

اکنون باید دید مقصود از وحی در این آیه چیست؟ در این جا می توان دوگونه سخن گفت که هر یک می تواند مکمل دیگری باشد.

۱. مقصود از وحی در آسمان ها پدید آوردن سنن و قوانینی در آن است که به طور خودکار وظایف خود را انجام دهد، به گواه این که در آخر آیه می گوید:(ذلِکَ تَقْدِیرُ العَزِیزِ العَلیمِ):« این است اندازه گیری خداوند قدرتمند و دانا».

به طور مسلم اسم اشاره(ذلک) به مجموع سه جمله (وحی به آسمان ها، زینت دادن آسمان ها با ستارگان، حفظ آسمان ها به وسیله شهاب از استراق سمع شیاطین) که یکی از آنها همان وحی به آسمان ها است، بر می گردد، در این صورت حقیقت وحی در آسمان ها این است که جهان بالا را به گونه ای اندازه گیری کرده و در آن نظم و قانون خاصی پدید آورده که در پرتو آن سنن و قوانین پایدار و باقی است ابتکار قرآن در به کار بردن لفظ وحی در این است که این مورد را برای ما کشف کرده و آن را مناسب این دانسته که لفظ وحی در آن به کار رود، گویی این جهان ناآگاه در پرتو تقدیر عالمانه و قدرتمندانه آفریدگار، به گونه ای آفریده شده است که بسان جهان آگاه، هر موجودی وظیفه و مأموریت ویژه ای را بر دوش گرفته و انجام می دهد.

۲. ممکن است در این جا نظر دیگری را مطرح کرد که بالا-تر از نظر پیشین باشد و آن این که جهان محسوس به طور مطلق آگاه و بینا و شنوا است. این ما هستیم که آنها را ناآگاه و نابینا و ناشنوا می اندیشیم به گواه این که

می گوید:

(...وَإِنْ مِنْ شَیْء إِلّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلکِنْ لاتَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ...).(۱)

«هیچ موجودی نیست مگر این که خدا را با ستایش از هر نقص و عیب، تنزیه می کند ولی شما، تسبیح آنها را نمی فهمید».

بنابر این، جهان آگاه و بینا و شنوا با آموزش مخفی و سریع، تکالیف لازم را از غیب گرفته و انجام وظیفه می کند. در این صورت، ابتکار قرآن در این است که نمونه هایی از هستی ها را ارائه می کند که از نظر او آگاه و بینا است، هر چند از نظر انسان، فاقد درک و شعور است.(۲)

عین این بیان را می توان در آیه های مربوط به زمین در روز رستاخیز مطرح کرد. آنجا که می فرماید:

(إِذا زُلْزِلَتِ الارْضُ زِلْزالَها* وَأَخْرَجَتِ الأَرْضُ أَثْقالَها *وَقالَ الإِنْسانُ ما لَها* یَوْمَئِذ تُحَدِّثُ أَخْبارَها* بِأَنَّ رَبَّکَ أَوحی لَها).(۳)

«آنگاه که زمین به گونه ای خاصّ بلرزد وآنچه در درون دارد بیرون افکند، انسان با خود می گوید: زمین را چه می شود؟ در چنین روزی زمین خبرهای خود را گزارش می دهد».

۱- [۱] اسراء/۴۴.

۲- [۲] تفاوت این دو نظریه این است که استعمال لفظ وحی در صورت اول یک نوع استعمال مجازی ولی استعمال دوم آن، استعمال حقیقی است، زیرا وحی در لغت عرب به معنای آموزش آگاهانه است و در نظر نخست آموزش آگاهانه نیست، بلکه تقدیر خلقت است که او را تسخیر نموده است مانند حرکت های مکانیکی که معلول اندازه گیریهای مهندسین است در حالی که در نظریه دوم حرکت از نوعی آگاهی و شعور سرچشمه می گیرد.

۳- [۳] زلزله /۱_۵.

۱. زمین از اموری که در آن انجام گرفته است گزارش می دهد.

۲. علت این گزارش این است که خداوند به آن وحی نموده است.

از آنجا که آیه، مربوط به روز قیامت وجهان جزا و پاداش و کیفر اعمال است، مقصود از اخبار زمین، کارهای نیک و بدی است که انسان ها روی آن انجام داده اند و زمین این گزارش ها را از طریق وحی آموخته است.

اگر بخواهیم ظاهر آیه را حفظ کنیم، این آیات با نظر دوم بیشتر تطبیق می کند، و ارتباطی به مسئله تقدیر آفرینش ومسئله نظم و سنن تکوینی و تسخیری ندارد، و آن این که خداوند همه جهان را از نوعی درک و شعور برخوردار نموده که می تواند چیزهایی را درک کند، و از آن جمله اعمال و افعال انسان می باشد و آگاهی آن از اعمال انسان، در پرتو آموزش خاصی به نام وحی بوده است، گویی خدا زمین را به نوعی آفریده است که این اخبار را به تدریج در خود ضبط کرده تا روزی تحویل دهد، و مصحح و مجوز به کار بردن لفظ وحی همان پنهان بودن آموزش و سرعت آن می باشد.

۲. ادراک غریزی

زندگی قسمت اعظم جانداران خصوصاً جانوران بر پایه فعالیت های غریزی استوار است تا آنجا که علم و دانش از آن گزارش می دهد، فعالیت های شگفت انگیز زنبور عسل و لانه تنیدن عنکبوت و غیره همگی برخاسته از ندایی است که از درون وجود آنها بر می خیزد، و آنها را در زندگی کمک می کند، و به تعبیر دیگر: به صورت خودکار، و بدون آموزش از بیرون و بدون داشتن مسیر دومی جز همان مسیر، راه زندگی را می پیمایند شکی نیست که رفتار یک جانور و پدید آوردن کارهای شگفت آوری که بشر بر انجام آن قادر وتوانا نیست،

ص : ۱۰۶

بـدون علت نخواهـد بود، از طرف دیگر نمی توان گفت آنها از طریق فکر و اندیشه و محاسـبات سود و زیان و پیش بینی های متفکرانه دست به این کار می زنند پس چاره ای جز این نیست که یکی از دو راه یاد شده در زیر را انتخاب کنیم:

الـف. در آفرینش جـانوران قـوه ای به ودیعت نهـاده شـده که آن قوه به طور نـاخود آگـاه جـانوران را به سوی اهـداف معینی رهبری می کنـد، به طور مسـلم یک چنین قوه نمی تواند قوّه مادی باشد بلکه یک نوع قوه مجردی متناسب با وجود این حیوان است که هماهنگ با جسم او می باشد.

ب. الهام های غیبی است که این جانور را بر فعالیت های روزانه هـدایت می کند و چه بسا او گیرنده۳ این الهامات باشد، ولی توجّه به ادراک خود نداشـته باشـد. و به تعبیری که دربـاره انسان به کار می رود، ادراک داشـته باشـد، امّا علم به ادراک خود نداشته باشد.

هر یـک از این دو نظریه با کلمه «وحی» مناسب است زیرا یک نوع آموزش مخفی و رمزی است که به موجود جانـدار القا می گردد قرآن در این باره می فرماید:

(وَأَوحى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذى مِنَ الجِبالِ بُيُوتاً وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمّا يَعْرِشُونَ *ثُمَّ كُلِى مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُكى سُبُلَ رَبِّكِ ذُللًا...).(۱)

«خـدای تو به زنبور عسـل وحی کرد که از کوه هـا و درختـان و از نقـاط مرتفع لانـه بگزین، آنگاه دسـتور داد از انواع میوه ها بخور، و راه پروردگارت را با هموارى بپيما».

ص : ۱۰۷

۱- [۱] نحل/۶۸ _ ۶۹

بنـابر این کـار لانـه سـازی با آن هنـدسه شـگفت آور و اداره وحراست آن از ورود زنبورهای متعفن، سـپس تلاش های شـبانه روزی آنان در گلزارها و باغ ها و مکیـدن شـیره درختان،و تبـدیل آن به عسل، و قالب سازی ها وبسـته بنـدی های مخصوص، همگی کارهای غریزی است که به یکی از دو صورت یاد شده در آفرینش او به ودیعت نهاده شده است.

قرآن درباره حضرت کلیم آنگاه که در دامن آسیه همسر فرعون قرار گرفت چنین می فرماید:

(وَحَرَّمْنا عَلَيْهِ المَراضِعَ مِنْ قَبْلُ...) .(۱)

«ما قبلاً بهره گیری از پسـتان دایگان را بر او تحریم کردیم » و هر زن شیر داری می آمد تا او را تغذیه کند او هیچ پستانی را به دهن نمی گرفت وهمه را عقب می زد.

این تحریم یک تحریم تشـریعی نیست زیرا شـرایط تکلیف در کودک یکی دو روزه موجود نبود، بلکه به قدرت حق یک نوع بی رغبتی و بی میلی نسبت به همه مرضـعهها در او بوجود آمـده بود که به هیچ پسـتانی رغبت نداشت و این یک نوع آگاهی بود که می توان از آن به وحی تکوینی(قسم اول) و یا وحی بسان وحی جانداران (قسم دوم) نام برد.

در مـورد ایـن آیـه احتمـال سـومی نیز وجـود دارد و آن ایـن که آفرینش این کـودک بسـان آفرینش حضـرت مسـیح بـا دیگر کودکان تفاوت داشت، از این جهت بی میلی و بی رغبتی او بسان سخن گفتن حضرت عیسی در گهواره از یک

۱- [۱] قصص/۱۲.

نوع آگاهی برتر از نوع آگاهی حیوانی، سرچشمه می گرفت.

۳. الهام بر قلب

گاهی وحی درباره القای بر روح و روان به کار رفته است، یعنی طرف بدون این که القا کننده را ببیند یا تحت آموزش قرار گیرد مطلبی را از بیرون دریافت می کند این دریافت معلول دو چیز است:

۱. گاهی نفس به خاطر طهارت و پاکی و نورانیت معنوی به مقامی می رسد که شایستگی آن را پیدا می کند که از معلمان نورانی و موجودات برتر، وحتی از مقام ربوبی حقایق را دریافت نماید.

در این جا علو و برتری روح سبب دریافت چنین الهاماتی می شود.

۲. گاهی نفس از نظر دنائت و پستی و ظلمت و تاریکی به جایی می رسد که با موجوداتی هم سنخ خود ارتباط یافته و سخنان بی اساس و فریبنده ای به او القا می شود.

و اگر در هر مورد کلمه وحی به کار رفته است ملاک آن خفا و پنهانی و سرعت و تندی چنین آموزشی است و بهتر است از قسم نخست به «الهام و اشراق» نام برده و از دیگری به «وسوسه شیطانی» یاد کنیم.

و این نوع انتقال به مطلوب به دو صورت انجام می گیرد.

۱. گاهی مسئله در قلمرو فکر و اندیشه انسان قرار می گیرد امّا به خاطر فراهم نبودن مقدمات نتیجه بخش، متحیر و سرگردان می باشد، ناگهان در همین حالت بدون این که مقدمات را تنظیم نماید، به اندیشه ای منتقل می گردد.

۲. گاهی انسان مشغول کارهای روزانه است و هیچ مسئله ای در قلمرو فکر و اندیشه او نیست ویا در وادی خاصی فکر می کند که اصلاً با مسئله ای که به او القا می گردد ارتباط ندارد.

شکی نیست که هیچ پدیده ای بدون علت و پدید آورنده نیست در این موقع سؤال می شود علت القا و فرود این فکر بر صفحه قلب چیست، نفس که خود واجد چنین اندیشه ای نبوده تا از آن ریزش کند، و فرد دیگری هم از خارج با انسان در این موضوع گفتگو نکرده است تا معلول این مذاکره باشد و مفروض این است که از طریق مطالعه و مانند آن هم حاصل نشده است.

قهراً یک فاعل غیبی دارد که این اندیشه را بر دل می افکند، وبر انسان الهام می کند حال نام این را حدس بگذاریم یا الهام، تأثیری در حقیقت مسئله ندارد آنچه مهم است این است که عامل غیبی پدید آورنده این اندیشه است نه نفس، زیرا فرض این است که نفس یا در آن موضوع فکر نمی کرد، و یا اگر هم می اندیشید بدون هیچ مقدمه ای به آن منتقل شده است، ونفس به تنهائی نمی تواند زاینده این اندیشه باشد، زیرا فرض این است که نفس واجد این صورت فکری نبوده و فاقد کمال نمی تواند معطی آن باشد.

قرآن در این موارد کلمه وحی را به کار برده می فرماید:

(وَأَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعيهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَيهِ فَأَلْقِيهِ فِى اليَمِّ وَلا تَخافِى وَلا تَحْزَنى إِنّا رادُّوهُ إِلَيْكِ وَجاعِلُوهُ مِنَ المُرسَلِينَ).(۱)

«ما به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده و آنگاه که ترسیدی او را به دریا بیفکن و نترس و اندوهگین مباش، ما او را به سوی تو باز می گردانیم و از پیامبران قرار می دهیم».

ص : ۱۱۰

۱- [۱] قصص/۷.

این اندیشه های پنجگانه: ۱. شیر دادن فرزند، ۲. به دریا فکنـدن او، ۳. ترسان و نگران نبودن از سـرنوشت فرزند، ۴. بازگشت حتمی کودک، ۵. پیـامبری و رسـالت او. که بر قلب مادر موسـی وارد شـد زاییـده نفس او نبوده بلکه یک عامل غیبی او را بر آنها آگاه ساخته است ولی چون این آموزش به صورت پنهانی و به سرعت انجام گرفته است، کلمه«وحی» به کار رفته است.

از این بیان،مفاد آیات دیگری که در آنها نیز لفظ وحی به کار رفته است روشن می گردد چنان که می فرماید:

(وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الحَوارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولي قالُوا آمَنّا وَاشْهَدْ بِأَنّنا مُسْلِمُونَ) .(۱)

«آنگاه که به یاران نزدیک مسیح وحی کردیم که به من و رسول من ایمان بیاوریـد آنان نیز گفتنـد ایمان آوردیم، شاهد باش که ما مسلمان هستیم».

مقصود از وحی یک نوع آموزش غیبی و القا از عالم بالا بوده که فقط حواریون از آن مطلع گردیدنـد و نه دیگران و به همین مناسبت لفظ وحی به کار رفته است.

و نیز آنگـاه که حضـرت یوسف در درون چـاه قرار گرفت خـدا به او تفهیم کرد که به زودی تو آنـان را از این جنـایت آگـاه خواهی ساخت و این آموزش غیبی را با کلمه «وحی» بیان کرده می فرماید:

(...وَأَوْحَيْنا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ).(۲)

۱- [۱] مائده / ۱۱۱ .

۲- [۲] یوسف / ۱۵ .

در این جـا ملاـک به کـار بردن این واژه همـان آموزش مخفی بود که برادران یوسف از آن مطلع نبودنـد و تنها یوسف بر آن آگاه گردید.

«وحی» در آیه یاد شده در زیر در مورد فرشتگان نیز، همین معناست:

(إِذْ یُوحی رَبُّکَ إِلَی المَلائِکَهِ أَنِّی مَعَکُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِینَ آمَنُوا...).(۱)

«آنگاه که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شما هستم مؤمنان را استوار و ثابت قدم سازید».

در قرآن مورد دیگری برای معنای یاد شـده از «وحی» نیز آمـده است که مربوط به شـیاطین می باشد و تنها تفاوت آن با موارد یاد شده از نظر مورد است و نه در حقیقت وحی چنان که می فرماید:

(...وَإِنَّ الشَّیاطینَ لَیُوحُونَ إِلی أَولِیائِهِمْ لِیُجادِلُوکُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّکُمْ لَمُشْرِکُونَ) .(۲)

«شیاطین به پیروان خود القا می کنند تا با شما به مجادله بپردازند و اگر شما از آنان پیروی کنید مشرکید».

از آنجا که وحی کننده، شـیاطین و طرف وحی مشـرکانند طبعاً این آموزش به صورت القای در قلب خواهد بود، نه به صورت نجوی و گفتگوی آهسته(در گوشی) و این همان است که در برخی از آیات از آن به وسوسه شیطان در

۱- [۱] انفال/۱۲.

۲- [۲] انعام/۱۲۱.

سینه ها(۱) یاد شده است، و در آیه دیگر می فرماید:

(وَکَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیّ عَدُوّاً شَیاطِینَ الإِنْسِ وَ الجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلی بَعْض زُخْرُفَ القَولِ غُرُوراً) .(۲)

«همچنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیطان های جن و انس قرار دادیم این دو نوع شیطان، سخنان بس فریبنده ای را به یکدیگر القا می کنند».

در این آیه دو احتمال وجود دارد:

۱. القای مطلب در دل به خصوص در مواردی که القا کننده «جن» باشد.

۲. سخن گفتن سری و در گوشی آنگاه که القا کننده «انسان» باشد.

۴. امدادها و نیروهای غیبی

خدا درباره گروهی از پیامبران یادآور می شود که ما آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما انسان ها را هدایت می کنند سپس آنها را چنین توصیف می کند:

(...وَأَوحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الخَیْراتِ وَإِقامَ الصَّلاهِ وَإِیتاءَ الزَّکاهِ وَکانُوا لَنا عابِدینَ) .(۳)

«به آنان انجام کارهای خیر را وحی کردیم همچنین برپایی نماز و دادن زکات را و قبلاً نیز ما را پرستش می کردند».

۱- [۱] (...الوَسْواسُ الخَنّاس* الَّذِی یُوسْوِسُ فِی صُدُور النّاسِ)(ناس/۴ـ۵).

۲- [۲] انعام/۱۱۲.

۳- [۳] انبیاء/۷۳.

اکنون باید دید وحی در این آیه به چه معنی است؟ غالب مفسـران گفته اند: مقصود از این وحی همان وحی تشریعی است که بر همه پیامبران نازل می شود و وظایف خود و بندگان را در بر دارد بنابر این آیه فوق ناظر به وحی خاصـی جز وحی تشـریعی که بعـداً دربـاره آن بحث خواهیم کرد نیست ولی در این جا از یادآوری نکته ای ناگزیریم و آن این که قرآن در موارد مشابه این آیه به جای مصدر (فعل الخیرات) از فعل امر استفاده کرده می فرماید:

۱. (وَأَوحى رَبُّکَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذى مِنَ الجِبالِ بُيُوتاً...).(۱)

۲. (وَأَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعِيهِ...).(۲)

۳. (وَلَقَدْ أَوحَيْنا إِلى مُوسى أَنْ أَسْرِ بِعَبادِی...) .(۳)

۴. (وَأَوحَيْنا إِلى مُوسى وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا...).(۴)

۵. (فَأَوْحَيْنا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَع الفُلْکَ...).(۵)

اکنون سؤال می شود علت این اختلاـف در تعبیر چیست؟ در این جـا اسـتاد علم بلاـغت عبـد القـاهر جرجـانی در کتاب دلائل الاعجاز(۶) نکته ای را یادآور شده است که به نقل آن می پردازیم و آن این که هرگاه مکلف و مأمور مسـبوق به کار نبوده و به واسطه همین خطاب مأمور به کاری می گردد در این

۱- [۱] نحل/۶۸.

۲- [۲] قصص/۷.

۳- [۳] طه/۷۷.

۴- [۴] یونس/۸۷.

۵- [۵] مؤمنون/۲۷.و گـاهی نیز از خود فعل بهره گرفته شـده است بـدون آن که با لفظ امر همراه باشـدماننـد:(...وَأَوْحَيْنا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا...)(یوسف/۱۵).

۶- [۶] المیزان، ج۱۴، ص۳۰۵ نقل از دلائل الاعجاز.

صورت از شیوه دوم بهره می گیرند، و مورد آیات فوق از این قبیل است ولی اگر قبلاً ـ به انجام کار مأمور گردیده و آن را انجام می داد در این جا به جای بهره گیری از شیوه دوم، از مصدر بهره می گیرند و می گویند «فعل الخیرات» و در این صورت مفاد آیه این است که این پیامبران الهی در پرتو تشریع پیشین، کار خیر انجام می دادند ولی برای ادامه این کار، انجام این کار نیز بر آنان وحی شد، حالا مقصود از این وحی چیست؟ یادآور می شویم:

گواه بر این که این کارها قبلاً تشریع شده و آنان بر انجام آن اشتغال داشته اند، ذیل آیه است که می فرماید:

(وَكانُوا لَنا عابِدينَ) :«ما را عبادت می کردند».

اکنون باید توجه نمود مقصود از این وحی چیست؟ قطعاً مقصود وحی تشریعی نیست زیرا مفروض این است که قبلاً از تشریع آن آگاه بودند و بر انجام آن اشتغال داشتند از این جهت می توان گفت مقصود از این وحی یک نوع امداد غیبی بود که آنان را به سوی این عمل سوق می داد، وچون تأثیر این عمل غیبی بسیار پنهان و مخفی بود، به کار بردن لفظ وحی در آن تعبیری صحیح و بلکه بلیغ می باشد و یک چنین وحی که بشر تحت تأثیر نیروهای غیبی قرار گیرد، و او را به سوی کمال رهبری کند، برتری ویژه ای نسبت به اقسام دیگر آن دارد.

۵. وحی تشریعی

انسان های عادی از طریق حس و تجربه و یا تفکر و استدلال به نتایجی می رسند ولی هرگاه انسانی از ابزار شناختی بهره گرفت که مربوط به این دو نوع معرفت نیست، بلکه یک نوع آگاهی سوم باشد که از عالم بالا بر نفس او فرود آید و هدف آن، هدایت اجتماع بشری به سوی کمال باشد در این صورت به

چنین آگاهی «وحی تشریعی» گفته می شود در حقیقت، وحی تشریعی از نظر ماهیت وحقیقت با برخی از اقسام پیشین، تفاوت ومباینت ندارد، چیزی که هست در وحی تشریعی مسئله هدایت انسان ها به سوی مبدأ و معاد، به عنوان قید لازم اخذ گردیده است چنان که می فرماید:

(نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ* عَلى قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ المُنْذِرينَ).(۱)

«جبرئیل آن را بر قلب تو نازل کرده تا از فرستادگان باشی (افرادی که برای هدایت انسان ها مبعوث می شوند».

بنابر این پیامبران اگر چه از ابزار حس وعقل بهره می گیرند ولی شریعت آنان معلول این دو نوع ابزار معرفت نیست، بلکه همگی مربوط به جهان بالا است که به امر الهی بر روح و روان آنان فرود می آید و در گرفتن وحی، و ضبط و حفظ آن و یا ابلاغ و بیان آن کوچک ترین اشتباهی نمی کنند بنابر این کسانی که بخواهند برنامه های پیامبران را در قلمرو هدایت، محصول حس وعقل یا استعداد و نبوغ آنان بدانند کژ راهه را پیموده اند و هرگز به هدف نمی رسند و چون این گروه به جهان بالاتر از طبیعت اعتقاد ندارند ناچارند تمام حوادث را رنگ مادّی و بشری بخشند و برای آن علل مادی بیندیشند.

مشروح این بحث را در بخش مربوط به وسیله ارتباط پیامبران با خدا خواهیم آورد.

اینک برخی از مواردی که واژه «وحی» در این قسم به کار رفته است:

۱. (أَکانَ لِلنّاسِ عَجَباً أَنْ أَوحَيْنا إِلى رَجُل مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النّاسَ وَبَشِّرِ

ص : ۱۱۶

۱- [۱] شعراء/۱۹۳_۱۹۴.

الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْق عِنْدَ رَبِّهِمْ ...) .(۱)

«آیا برای مردم مایه شگفت است که به مردی از خود آنان وحی کردیم (و به او گفتیم که) مردم را (از عذاب خدا) بیم ده، و افراد با ایمان را بشارت ده که برای آنان، نزد پروردگار خود پاداش های نیکی است؟».

۲. (کَذلِکَ أَرْسَلْناکَ فی أُمَّه قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِها أُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَیْهِمُ الَّذِی أَوحَیْنا إِلَیْکَ...) .(۲)

«همچنین تو را در میان گروهی فرستادیم که قبلاً از آنها جمعیت هایی بوده انـد تا آنچه که به تو وحی کردیم بر آنان تلاوت نمایی».(۳)

با توجه به مطالب یاد شـده می توان گفت: وحی یک معنی بیش نـدارد و در قرآن نیز کلمه وحی در همان معنی واحد به کار رفته است چیزی که هست متعلق های آن مختلف است، و در مجموع، یک ملاک، مجوز همه این استعمال ها می باشـد و آن این که:

در همه موارد، این آموزش یـک نوع آموزش مخفی و پنهـان همراه بـا سـرعت می باشـد خواه طرف آموزش انسان باشـد و یا سایر جانـداران وجمادات، و خواه آموزش، مربوط به هـدایت انسان ها باشـد و یا غیر آن، خواه آموزش دهنـده خدا باشد و یا غیر او.

۱- [۱] یونس/۲.

۲- [۲] رعد/۳۰.

۳- [۳] آیات مربوط به وحی تشریعی بسیار است و منحصر به موارد یاد شده نیست، به سوره های : انعام/۱۹و ۱۴۵، اسراء/۳۹، ۷۳ و ۸۶، نحل/۱۲۳، فاطر/۳۱، شوری /۱۳ ، مراجعه نمایید.

۶- آیا در میان تمام انسان ها پیامبرانی برانگیخته شده اند؟

آیات موضوع

۱. (...وَلِکُلِّ قَوْم هاد)(رعد/۷).

۲. (...وَإِنْ مِنْ أُمَّه إِلّا خَلا فِیها نَذیرٌ)(فاطر/۲۴).

۳. (وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّه رَسُولاً...)(نحل/۳۶).

۴. (یا بَنی آدَمَ قَدْأَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُوارِی سَوْءاتِکُمْ وَرِیشاً وَلِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیرٌ...)(اعراف/۲۶).

۵. (یا بَنِی آدَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ کَما أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ الجَنَّهِ یَنْزِعُ عَنْهُما لِباسهُما...)(اعراف/۲۷).

ص : ۱۱۸

۶. (یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِد وَکُلُوا وَاشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُوا...)(اعراف/۳۱).

۷. (یا بَنِی آدَمَ إِمّا یَأْتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتِی فَمَنِ اتَّقی وَأَصْلَحَ فَلا خَوفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ)(اعراف/۳۵).

۸. (قالَ اهْبِطا مِنْها جَمِیعاً بَعْضُکُمْ لِبَعْض عَدُوٌّ فَإِمّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنّی هُدیً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَلا یَشْقی)(طه/۱۲۳).

۹. (یا مَعْشَرَ الجِنِّ وَالإِنْسِ أَلَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتِی وَیُنْذِرُونَکُمْ لِقاءَ یَومِکُمْ هذا...)(انعام/۱۳۰).

۱۰. (...ما أَنَا بِباسِط یَدِیَ إِلَیْکَ لأَقْتُلَکَ إِنِّی أَخافُ اللّهَ رَبَّ العالَمِینَ) (مائده /۲۸).

۱۱. (وَرُسُلاً قَدْقَصَصْناهُمْ عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ...)(نساء/۱۶۴).

۱۲. (...مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنا عَلَیْکَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَیْکَ...) (غافر/۷۸).

ترجمه آیات

۱.«برای هر گروهی هادی و راهنمایی است».

۲.«هیچ گروهی نبود مگر این که در میان آنان بیم دهنده ای وجود داشت».

ص : ۱۱۹

۳.«در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم تا خدا را بپرستند و از پرستش طاغوت اجتناب ورزند».

۴.«ای فرزندان آدم برای پوشاندن مواضع ناخوشایند شما جامه و ساز و برگ آن را فرو فرستادیم (آفریدیم).

۵. «ای فرزندان آدم شیطان شما را فریب ندهد، همانطور که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد لباسهای آنان را از بدن آنان کند».

۶.«ای فرزندان آدم زینت خود را نزد هر پرستشگاهی برگیرید، بخورید و بیاشامید واسراف نکنید خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد».

۷.«ای فرزندان آدم هرگاه پیامبرانی از شما به سوی شما آمدند و آیات مرا بر شما خواندند، آنان که تقوا پیشه سازند و کار نیک به جای آورند، در روز رستاخیز مطمئناً ترس و اندوهی برای آنان نیست».

۸.«خطاب آمد، همگی از بهشت به زمین فرود آیید، در حالی که برخی دشمن برخی دیگر هستید اگر از جانب من هدایتی (پیامبری) به سوی شما آمد، هرکس از هدایت من پیروی کند نه گمراه می شود و نه بدبخت».

۹.«ای انبوه انس وجن، آیا پیامبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند تا آیات مرا بر شما فرو خوانند و شما را از (عذاب) امروز (قیامت) بیم دهند؟ در پاسخ می گویند، ما به زبان خود گواهی می دهیم، زندگی دنیا آنان را فریب داد وعلیه خود گواهی دادند که کافر بودند».

۱۰.«من هرگز دست به قتل تو دراز نمی کنم من از پروردگار جهانیان بیمناکم (اکنون که تو بر قتل من تصمیم گرفته ای) می خواهم با گناه قتل من و گناه خود به سوی خدا باز گردی و از ملازمان آتش (اهل دوزخ) باشی و آن جزای ستمگران است».

۱۱.«پیامبرانی که سرگذشت آنها را بازگو کردیم و پیامبرانی که خصوصیات آنان را بیان نکردیم».

۱۲.«زندگی برخی از آنان را بیان کردیم و برخی را بیان نکردیم».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

قضاوت در باره تاریخ دیرینه بشر و برداشتن حجاب های غلیظ که تاریخ امم را پوشانیده است کار بسیار دشوار و سنگینی است و داوری های مبتنی بر حدس و تخمین نیز اطمینان بخش نمی باشد و یکی از این مسائل، گسترش نبوت در میان تمام امم و ادوار زندگی انسان هاست و این که از زمان آدم تا ظهور پیامبر خاتم پیوسته در میان تمام قبایل شرق و غرب و در تمام دو نیمکره، پیامبرانی از جانب خدا مبعوث گردیده رسالت الهی خود را انجام داده اند ولی بحث ما یک بحث تاریخی نیست تا به کند وکاو تاریخی گرفتار شده و از تحقیقات دانشمندان در باره پیدایش بشر و اجتماع های کوچک و بزرگ و پدید آمدن تمدن ها بهره بگیریم بلکه بحث ما یک بحث قرآنی و عقلی است که می تواند به صورت کلی در این جا مطرح شود، بدون این که نیاز داشته باشیم به این جا و آن جا دست اندازی کنیم، هر چند یک چنین بحث قرآنی وعقلی اگر از جنبه تاریخی نیز تکمیل شود بر ارزش آن خواهد افزود اینک ما بحث را از هر دو نظر (عقل و نقل) مطرح می کنیم:

۱. از نظر عقل:

از نظر عقلی لزوم بعثت پیامبران ثابت گردید و تکیه گاه عقل در برهان خود بر این بود که اگر باب چنین فیضی بر روی بشر بسته شود آفرینش انسان لغو و بی ثمر خواهد بود و به دیگر سخن آفرینش در صورتی حکیمانه و شایسته مقام ربوبی خواهد بود که هدفی داشته باشد و آن هدف کمال علمی وعملی فردی و اجتماعی انسان ها است که در سایه اعزام پیامبران تأمین می گردد، پس

باید برای تأمین این هدف، پیامبرانی را مبعوث کند.

هرگاه تکیه گاه ما در لزوم بعثت، این برهان عقلی باشد، این برهان برای خود حد و مرزی از نظر زمان و مکان نمی شناسد، و در هر کجا که زمینه نزول این فیض الهی فراهم بوده است قطعاً نازل گردیده است.

۲. عمومیت بعثت از نظر آیات:

از نظر آیات قرآنی نیز می توان گفت که فیض نبوت یک فیض عمومی و جهانی بوده و هر کجا که «امت» وجمعیتی در کار بوده است، آموزگاران الهی به سوی آنان مبعوث گردیده اند. و این را می توان از دو گروه از آیات استفاده کرد:

الف. آیاتی که به روشنی می گوید: برای هر قومی و گروهی هادی و راهنما بوده و یا برای هر امتی بیم دهنده وجود داشته است چنان که می فرماید:

(...وَلِکُلِّ قَوْم هاد) .(۱)

«برای هر گروهی هادی و راهنمایی است».

و باز می فرماید:

(...وَإِنْ مِنْ أُمَّه إِلّا خَلا فِیها نَذِیرٌ) .(۲)

«هیچ گروهی نبود مگر این که در میان آنان بیم دهنده ای وجود داشت».

و روشن تر از همه، آیه سوم است که می فرماید:

(وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّه رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ...) .(۳)

۱- [۱] رعد / ۷ .

۲- [۲] فاطر / ۲۴.

۳- [۳] نحل / ۳۶ .

«در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم تا خدا را بپرستند و از پرستش طاغوت اجتناب ورزند».

این آیات ، به روشنی وجود امت ها و اقوام را با هادی، ونذیر، و رسول مرتبط و همراه دانسته و می رساند که هر کجا انسان هایی به صورت «قوم» ویا به عنوان «امت» زندگی می کردند از فیض نبوت بی بهره نبودند.

ولی اگر فرض شود در برهه ای از زمان، انسان ها به صورت فردی یا جتماع های بسیار کوچک و کم رنگ زندگی می کردند در این صورت آیات یاد شده ناظر به این برهه و مقطع تاریخی نخواهد بود.

ب. آیاتی که متضمن نداهای آغاز آفرینش انسان است به گونه ای حاکی از گستردگی این فیض است و این آیات در سوره اعراف، آیات ۲۶ تا ۳۵ آمده است یعنی آنگاه که آدم وحوا به خاطر ترک اولی از بهشت بیرون آمدند و در روی زمین سکنی گزیدند، خدا فرزندان آدم را با یک رشته خطا بهای تکان دهنده مخاطب می سازد که در اصطلاح، آنها را خطاب های «آغاز خلقت» می نامند و ظاهر آیات این است که فرزندان آدم بدون فترت تحت پوشش این خطابات قرار گرفته، خطاباتی که حاکی از وجود رسول و نذیر می باشد اینک ما به این آیات اشاره می کنیم:

۱.(یا بَنی آدَمَ قَدْأَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُوارِی سَوْءاتِکُمْ وَرِیشاً وَلِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیرٌ ذلِکَ مِنْ آیاتِ اللّهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَرُونَ) .(۱)

«ای فرزندان آدم برای پوشاندن مواضع ناخوشایند شما جامه و ساز وبرگ آن را فرو

۱- [۱] اعراف/۲۶.

فرستادیم،(آفریدیم) آنها نشانه های وجود و کمالات حق است شاید آنان (انسان ها) یادآور نعمت های الهی گردند».

۲. (یا بَنِی آدَمَ لا ـ یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ کَما أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ الجَنَّهِ یَنْزِعُ عَنْهُما لِباسهُما لِیُرِیَهُما سَوءاتِهِما إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَقَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُمْ إِنّا جَعلْنَا الشَّیاطینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ) .(۱)

«ای فرزندان آدم شیطان شماها را فریب ندهد، همان طور که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد لباس های آنان را از بدن آنان کند تا مواضع ناخوشایند را آشکار سازد، او و یاران او شماها را می بینند در حالی که شما آنها را نمی بینید، ما شیطان ها را دوستان کسانی که ایمان نمی آورند، قرار دادیم».

۳. (یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِد وَکُلُوا وَاشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفینَ) .(۲)

«ای فرزندان آدم زینت خود را نزد هر پرستشگاهی برگیرید، بخورید و بیاشامید واسراف نکنید خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد».

۴. (یا بَنِی آدَمَ إِمّا یَأْتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتِی فَمَنِ اتَّقی وَأَصْلَحَ فَلا خَوفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ) .(۳)

«ای فرزندان آدم هرگاه پیامبرانی از شما به سوی شما آمدند و آیات مرا بر شما خواندند، آنان که تقوا پیشه سازند و کار نیک به جای آورند، در روز رستاخیز مطمئناً ترس و اندوهی برای آنان نیست».

۱- [۱] اعراف/۲۷.

۲- [۲] اعراف/۳۱.

۳- [۳] اعراف/۳۵.

و در سوره دیگر می فرماید:

(قالَ اهْبِطا مِنْها جَمِیعاً بَعْضُکُمْ لِبَعْض عَدُوٌّ فَإِمّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنّی هُدیً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَلا یَشْقی) .(۱)

«خطاب آمد، همگی از بهشت به زمین فرود آیید، در حالی که برخی دشمن برخی دیگر هستید اگر از جانب من هدایتی (پیامبری) به سوی شما آمد، هرکس از هدایت من پیروی کند نه گمراه می شود و نه بدبخت».

و باز می فرماید:

(یا مَعْشَرَ الجِنِّ وَالإِنْسِ أَلَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتِی وَیُنْذِرُونَکُمْ لِقاءَ یَومِکُمْ هذا قالُوا شَهِدْنا عَلی أَنْفُسِنا وَغَرَّتْهُمُ الحَیاةُ الدُّنْیا وَشَهِدُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کانُوا کافِرینَ).(۲)

«ای انبوه انس وجن، آیا پیامبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند تا آیات مرا بر شما فرو خوانند و شما را از (عذاب) امروز (قیامت) بیم دهند؟ در پاسخ می گویند، ما به زبان خود گواهی می دهیم، زندگی دنیا آنان را فریب داد وعلیه خود گواهی دادند که کافر بودند».

این آیات، همگی حاکی از اخطارها وانذارهای الهی نسبت به فرزندان آدم است که آنان را به پیروی از انبیا و دوری از شیطان دعوت می نمایند و در این صورت هرگاه بگوییم پس از صدور این خطابات قرن هایی بر انسان ها گذشته که از جانب خدا برای آنها رسول و نذیری نیامده است، بلکه پس از مدتی طولانی باب بعثت پیامبران به روی بشر گشوده شده است سخنی مخالف با ظاهر این آیات گفته ایم.

۱- [۱] طه/۱۲۳.

۲- [۲] انعام/۱۳۰.

فرض کنید پدری از فرزند خود نافرمانی دید، آنگاه یک رشته قوانین و ضوابط کلی برای اداره خانه خود تنظیم کرد معنی آن این است کـه از ایـن لحظه هر نـوع فرزنـدی که در قلمرو این خـانواده قرار گیرد مشـمول این حکم است، نه این که برخی از فرزندان از آن قانون معاف بوده و بعدها فرزندان دیگر محکوم آن ضوابط باشند.

از مذاکره فرزندان آدم (هابیل و قابیل) و عمل ناروایی که یکی از آن دو مرتکب گردید، استفاده می شود که فرزندان آدم از همـان روز نخست از یک نوع کمالی برخوردار بودنـد که می توانسـتند تحت تربیت پیامبران قرار گیرنـد، و لـذا وقتی یکی از آنان برادر دیگر را تهدید به قتل کرد او در پاسخ گفت:

(مـا أَنَا بِباسِـطٍ يَدِىَ إِلَيْـكَ لأَقْتُلَـكَ إِنِّى أَخـافُ اللّهَ رَبَّ العالَمينَ* إِنِّى أُرِيـدُ أَنْ تَبُوأَ بِإِثْمِى وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصـحابِ النّارِ وَذلِكَ جَزاءُ الظّالِمينَ) .(۱)

«من هرگز دست به قتـل تو دراز نمی کنم من از پروردگـار جهانیـان بیمنـاکم (اکنون که تو بر قتـل من تصـمیم گرفته ای) می خواهم با گناه قتل من و گناه خود به سوی خدا باز گردی و از ملازمان آتش (اهل دوزخ) باشی و آن جزای ستمگران است».

این منطق، منطق کسـانی است که به بهشت و دوزخ اذعـان داشـته و سـرنوشت عادلاـن و سـتمگران را از هم بـاز می شناسـند، وکسی که ازنظر تفکر در این حد باشد، قهراً شایستگی پذیرش هدایت های پیامبران را خواهد داشت.

تصور این که انسان های بعـدی از این درک و بینش پایین تر بوده و از نظر تفکر در حـدّی بودند که شایسـتگی بهره گیری از تعالیم انبیا را نداشتند نیاز به

۱- [۱] مائده / ۲۸ _ ۲۹ .

دلیل دارد.

و اگر ما مجموع این آیات را با توجه به برخی از روایات در نظر بگیریم باید بگوییم که فیض نبوت با فیض آفرینش بشر از آدم وحوا همراه بوده است.

و به دیگر سخن، ملاک هایی که برای لزوم بعثت پیامبران، از خود آیات قرآن استفاده کردیم از روز نخست در میان بشر وجود داشته است، این ملاکها مربوط به اصلاح عقیدتی و اجتماعی و اخلاقی بشر بوده و منازعه و کشمکش این دو برادر و منطق آنان حاکی از آن است که در بشر آن روز استعداد و شایستگی برای دعوت به توحید و تثبیت و تکمیل عقیده یکتاپرستی و زمینه پدید آمدن نزاع ها و اختلاف ها و اعمال غرایز (حسد و بخل) وجود داشته است، از این جهت، لازم بود برای اصلاح و تکمیل هر سه بخش پیامبرانی مبعوث گردند، و در مکالمه دو برادر هر چند درباره انحراف از اصل توحید سخنی به میان نیامده، ولی دو ملاک دیگر که از عوامل بعثت پیامبران است، در گفتگوی آنان به روشنی وجود دارد و آن منازعه و کشمکش (اختلافات) و پیروی نسنجیده و نامقبول از غرایز (حسد و بخل) است.

پاسخ به یک پرسش

در این جا سؤالی مطرح است و آن این که هرگاه زندگی بشر جدا از آموزگاران الهی نبوده است، پس نام و خصوصیات پیامبرانی که در آن نقاط دور دست زندگی کرده اند و رسالت الهی را به دوش کشیده اند چیست؟

در پاسخ یادآور می شویم که قرآن به روشنی می گوید که فقط سرگذشت قسمتی از پیامبران را بازگو نموده و از بازگویی سرگذشت گروه دیگر صرفنظر

نموده است چنان که می فرماید:

(وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَيْک مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ...).(۱)

«پیامبرانی که سرگذشت آنها را بازگو کردیم و پیامبرانی که خصوصیات آنان را بیان نکردیم».

وباز می فرماید:

(...مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ...) .(۲)

«زندگی برخی از آنان را بیان کردیم و برخی را بیان نکردیم».

بنابر این انتظار این که اسامی و خصوصیات زندگی همگان در قرآن آمده باشد، انتظار بی موردی است و تعداد پیامبرانی که اخبار از آن گواهی می دهد می تواند مصحح یک چنین اندیشه باشد، زیرا وجود پیامبران در حد: ۱۲۴۰۰۰ نفر تنها در خاورمیانه و خاور نزدیک، دور از اعتبار است وباید برخی از آنان مربوط به نقاط دوردست باشد.

استدلال به روایات

امیر مؤمنان (علیه السلام) پس از آن که وظیفه رسولان را در قلمرو تبلیغ روشن کرده ویادآور می شود که آنان آمده اند تا اندیشه های فطری انسان را بیدار سازند، درباره آنان چنین می فرماید:

۱. «وَلَمْ يُخْلِ اللّهُ سُبْحانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِی مُرْسَل، أَوْ كِتاب مُنزَل، أو حُجَّه لازِمَه، أَوْ مَحَجَّه قائِمه، رُسُلٌ لا تُقَصِّرُ بِهِمْ قِلَّهُ عَدَدِهِمْ، ولا كَثْرَهُ الْمُكَذِّبينَ لَهُمْ: مِنْ

۱- [۱] نساء/۱۶۴.

۲- [۲] غافر/۷۸.

سابِق سُمِّی لَهُ مَنْ بَعْده أَو غابِر عَرَّفَهُ مَنْ قَبْلَهُ عَلی ذلِکَ نُسِلَتِ الْقُرُونُ، وَمَضَتِ الدُّهُورُ، وَسَلَفَتِ الآباءُ، وَخَلَفَتِ الأ بْناءُ». (۱)

«خدا هرگز بندگان خود را از اعزام پیامبر مرسل، و کتاب فرود آمده از سوی او، یا دلیل و حجت الزام آور و ارائه راه روشن و استوار، خالی نساخته است پیامبرانی که نه کمی پیروان و نه فزونی تکـذیب کنندگان، آنان را از انجام وظیفه باز نداشت، گاه پیامبر بعـدی برای قبلی معرفی گردیـده و گاه پیامبر قبلی، پیامبر بعـدی را معرفی نموده، و بر این اساس، امت ها پدیـد آمـده و زمان ها سپری گشته و پدران در گذشته اند و فرزندان جانشین آنان گردیده اند».

۲. باز امیر مؤمنان (علیه السلام) پس از گفتگو درباره آدم و هبوط او بر زمین چنین می فرماید:

«فَأَهْبَطَهُ بَعْـدَ التَّوبَهِ لِیَعْمُرَ أَرْضَهُ بِنَسْـلِهِ، ولِیُقیمَ الحُجَّهَ بِهِ علی عِبـادِهِ، ولَمْ یُخْلِهِمْ بعْـدَ أَنْ قَبَضَهُ، مِمّـا یُؤکّـدُ عَلَیْهِمْ حُجَّهَ رُبُوبِیَّتِهِ، وَیَصِـل بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ مَعْرِفَتِهِ، بَلْ تَعاهَـدَهُمْ بِالحُجَـج عَلی أَلْسُنِ الخِیَرَهِ مِنْ أَنْبِیائِهِ وَمُتَحَمِّلِی وَدائع رِسالاتِهِ قَرْناً فَقَرْناً حَتّی تَمّتْ بِنَبِیّنا مُحَمَّد (صلی الله علیه وآله وسلم) حُجَّتُهُ وَبَلَغَ الْمَقْطَعَ عُذْرُهُ وَنُذْرُهُ». (۲)

«او را پس از توبه به روی زمین فرود آورد تا با فرزندان (نسل) خود روی زمین را آباد کند وحجت را به وسیله او بر بندگانش تمام سازد آنگاه او را قبض روح کرد مردم را از آنچه حجت پروردگاری خـدا را تأکیـد نمایند و آنان را به معرفت آفریدگار متصـل و مرتبـط سازنـد، خـالی نگـذارد. تنهـا چنین نکرد، بلکه آنـان را بـا حجت هـای روشن که از زبان بهترین مخلوقات، و حاملان رسالت او، بیان می گردیـد، زمان به زمان، موردعنایت، قرار داد حجّت های خـدا به وسـیله پیامبر ما محمّـد (صـلی الله علیه وآله وسلم) پایان یافت و دلایل و وسایل بیم آنان به آخرین نقطه رسید».

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در جای دیگر می فرماید که: زمین هیچ گاه از حجت خالی نبوده، چیزی که هست گاهی آن حجّت آشکار و روشن و گاهی مخفی و پنهان بوده اند و خدا پیوسته به وسیله آنان بر بندگان اتمام حجت می نمود، آنجا که در گفتگوی خود با کمیل می فرماید:

«اللّهمّ بَلی! لا تَخْلُوا الأَرْضُ مِنْ قائِم للّه بِحُجَّه، إمّا ظاهراً مَشْهُوراً، وَإمّا خائِفاً مَغْمُوراً، لِئَلّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللّهِ وَبَیِّناتُهُ. وَکَمْ ذا وَأینَ أُولئِکَ؟أُولئِکَ ـ وَ اللّه ـ الأَقَلّون عَدَداً والأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللّه قَدْراً. یَحْفَظُ اللّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَیِّناتِهِ، حَتّی یُودِعُوها نُظراءَهُمْ، وَیَزْرعُوها فی قُلُوبِ أَشباهِهِم».(۱)

«خدا شاهد است که زمین از بر پا کنندگان حجت های خدا خالی نبوده است این حجت، گاهی آشکار است و گاهی از بیم مردم مخفی و پنهان، تا دلایل خدا باطل نگردد، و اینها چقدر بودند وکجا هستند؟ به خدا سوگند آنان (نسبت به سایر انسان ها) گروه اندکی هستند ولی نزد خدا بالاترین مقام را دارا می باشند خدا به وسیله آنان دلایل خود را حفظ می کند تا آنان حجت های خدا را در قلوب همتاهای خود به ودیعت نهند و آن را در دل های همانندهای خود بکارند».

از مجموع سخنان امیر مؤمنان (علیه السلام) همان استفاده می شود که از آیات استفاده می شد، وشاید پیشوای پرهیزگاران این اندیشه ها را از آیات قرآن استفاده کرده و در این قالب ها ریخته است و همگی به صورت هماهنگ بر یک نکته تأکید دارند که خدا پس از پدید آوردن آدم بر روی زمین، فرزندان او را رها نکرد و پیوسته حجت را به وسیله پیامبران تمام کرد ودرهای عذر را بر روی آنان بست حالا این حجت ها چه کسانی بودند، در این جا دو احتمال وجود دارد:

۱. مقصود ازحجت ها که بیان کنندگان دلایل روشن توحید و ربوبیت

۱- [۱] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۴۷.

خـدا بودنـد، جز پیامبران کسان دیگری نبوده اند واین حقیقت از گفتار اول و دوم امیر مؤمنان (علیه السـلام) و خصوصاً گفتار دوم به روشـنی اسـتفاده می شود چیزی که هست گروهی از آنان پایه گذار شـریعت و گروهی مروجان شرایع آنان بوده اند و گاهی در دو زمان قرار می گرفتنـد و گاهی در یک زمان مثلاً پیامبران بنی اسـرائیل پس از کلیم همگی مروج شـریعت تورات بوده و پس از او گام به عصر هستی نهادند در حالی که حضرت لوط در زمان ابراهیم بود و از شریعت او پیروی می نمود.

۲. احتمال دیگر این که اگر اکثریت این گروه را انبیا تشکیل می دادند ولی در دوره های فترت، جانشینان آنان حقایق را برای مردم بیـان و حجّت را بر آنـان تمام می کردنـد هر چنـد خود، نبی و پیامبر نبودنـد چنان که پس از صـعود مسـیح تا ظهور نبی خاتم، حجّت های خـدا به صورت جانشـینان مسـیح یکی پس از دیگری ظهور می کردند و شاید گفتار سوم امیر مؤمنان (علیه السـلام) ناظر به این جهت باشد خصوصاً که مصاحب موسـی که داستان او در سوره کهف آمده است از حجت های مخفی و پنهان خدا بوده (خائفاًمغموراً) و در عین حال طبق برخی از روایات نبی و پیامبر نبوده است.

لقمان حکیم از حجت های خدا و روشنگران راه او بود، در عظمت اندیشه های او کافی است که قرآن سخنان او را در ردیف سخنـان خود و پنـد و انـدرز رسولاـن قرار داده و سوره ای به نام او اختصاص یافته است و طبق روایات، جزء پیامبران نبود و از طریق تزکیه نفس به این مقام رسـیده بود و در هر حال آنچه از این بحث اسـتفاده می شود این است که فیض هـدایت از طریق پیامبران و اوصیای آنان، در هر زمان به مردم می رسید و تمام مکان ها و زمان ها

ص : ۱۳۱

که وجود بشر را می پوشانید از فیض هدایت الهی بهره مند بودند این مطلبی است که از آیات و روایات گذشته به روشنی می توان استفاده کرد.

در این جا ممکن است نظریّه دیگری نیز مطرح گردد و آن این که شرط بهره برداری از فیض نبوت، آمادگی فکری و روحی وجسمی مردم و ضرورت های ایجاب کننده بعث آنها است و اگر این شرط منتفی شد دلیلی بر لزوم بعثت وجود ندارد.

از نظر برخی، انسان های نخستین از نظر فکری و روحی در آن حد نبودند که از فیض نبوت بهره بگیرند بلکه انسان هایی بودند که از نظر فکری با حیوانات فاصله چندانی نداشتند، البته نه به این معنا که حیوان انسان نما بودند، بلکه انسان هایی بودند بسان انسان های صحرا گرد و بیابان نشین نقاط دور جهان که از نظر جامعه شناسان بقایای همان انسان ها به شمار می روند و فکر آنها در حدی بسیط و ابتدایی است، که آخرین عددی که می توانند بشمارند از تعداد انگشتان تجاوز نمی کند.

از طرف دیگر زندگی آنان یک زندگی کاملاً اجتماعی نبود، بلکه در غارها و شکاف کوه ها وسایه درختان با اجتماع کوچکی زندگی می کردند و از برگ و میوه درختان جنگلی بهره می بردند در این صورت در میان آنان نزاع و درگیری نبود که بعثت پیامبران را ایجاب کند ولی در عین حال برای این که مسئله لغویت در آفرینش پیش نیاید فطرت های دست نخورده و خردهای بسیط آنان در ارشاد این انسان ها به مبدأ و معاد واقامه عدل به معنی عدم تجاوز به حقوق دیگران (در شکل بسیار محدود) کافی بود، نتیجه این که عوامل لزوم بعثت در برخی از نقاط جهان و در برخی از برهه های تاریخ وجود نداشت و

برای رسیدن به هدف خلقت، نداهای درونی و روشنگری های باطنی کافی بود، از این جهت فیض هدایت، در همین قالب برای آنان فرود آمده و از خارج نوید و بیم دهی بر آنان مبعوث نگردید.

هرگاه این نظر را تصدیق کنیم، قهراً باید بگوییم که آن آیات و روایات ناظر به اجتماعات چشمگیر انسان هاست که شایستگی دریافت و بهره گیری از این فیض را داشته و عوامل ایجاب کننده بعثت در آنان موجود بوده است.

البته تمدن شناسان و کسانی که در زندگی اقوام پیشین به کاوش و جستجو پرداخته اند، از طریق حفاری ها، به این نتیجه رسیده اند که قدیمی ترین و دیرینه ترین اندیشه در بشر، اندیشه توجه به خدا و پرستش او (خواه خدای واقعی وخواه خدایان دروغین) بوده است ولی این اندیشه همین طور که می تواند مولود دعوت های بیرونی باشد می تواند نتیجه دعوت های فطری و درونی به شمار رود، و در هر حال نظریّه نخست، از نظر آیات و روایات، روشن تر است.

۷– پیامبران و پیمان های الهی

آیات موضوع

۱.(وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتاب وَحِکْمَه ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قالَ ءَ أَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلی ذلِکُمْ إِصْری قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا وَانَا مَعَکُمْ مِنَ الشّاهِدین) (آل عمران/۸۱).

۲. (وَمُبَشِّراً بِرَسُول یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحَمَدُ فَلَمّا جاءَهُمْ بِالبَیِّناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبینٌ) (صف/۶).

۳. (الَّذِینَ آتَیناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْنائَهُمْ وَإِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الحَقَّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ)(بقره/۱۴۶).

۴. (وَأَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَمُهَیْمِناً عَلَیهِ...)(مائده/۴۸).

۵. (وَالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ مِنَ الْکِتابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ إِنَّ اللّهَ بِعِبادِهِ لَخَبِیرٌ بَصِیرٌ) (فاطر/۳۱).

ص : ۱۳۴

۶. (كَذَّبَتْ قَومُ نُوح الْمُرْسَلِينَ* إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلا تَتَّقُونَ) (شعراء/۱۰۵_۱۰۶).

۷.(وَإِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوح وَإِبْراهِيمَ وَمُوسى وَعِيسَى ابنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً)(احزاب/۷).

۸. (عالِمُ الغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً *إِلّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُول فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْن يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً *لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَأَحاطَ بِما لَدَيْهِمْ وَأَحْصى كُلَّ شَيْء عَدَداً) (جن/۲۶_ ۲۸).

ترجمه آيات

۱.«به يادا ور ميثاق پيامبران را آنگاه كه به آنان كتاب و حكمت داديم، سپس رسولى آمد كه آنچه را كه با شما بود تصديق نمود (و از شما پيمان گرفت) كه به او ايمان آوريد و او را كمك كنيد(آنگاه خداوند به پيامبران) گفت:آيا به اين پيمان اعتراف نموديد (و از امت هاى خود نيز بر اين امر پيمان گرفتيد؟) همگى گفتند: آرى اعتراف نموديم خدا فرمود: گواه باشيد، و من نيز از شاهدان بر آن هستم».

۲.«مسيح به بنى اسرائيل گفت: من نويد دهنده ام به پيامبرى به نام احمد كه بعد از من مى آيد ولى آنان اين سخن را سحر آشكار خواندند».

۳.«آنان را كه كتاب داديم، پيامبر را بسان فرزندان خود مى شناسند، گروهى از آنان حق را در حالى كه مى دانند، كتمان مى كنند».

۴.«كتاب (قرآن) را بر تو به حق نازل كرديم كه تصديق كننده كتاب پيشين و حاكم بر او است (در موارد اختلاف، اين كتاب حجت است)».

۵.«آنچه از کتاب بر تو وحی کردیم، حق است و تصدیق کننده کتاب قبلی است خداوند آگاه و بینا است».

۶.«آنگاه که نوح به قوم خود گفت چرا از گناهان اجتناب نمی کنید (پرهیزگار نمی شوید) قوم او پیامبران را تکذیب کردند».

۷.«آنگاه که میثاق مربوط به پیامبران را از آنان گرفتیم و نیز از تو و از نوح و ابراهیم و موسی وعیسی بن مریم از همگی پیمان شدید گرفتیم».

۸.«خداوند، دانا به غیب (وحی) است (علم و آگاهی به غیب بالذات مخصوص خدا است) پس بر حقایق غیبی خود، کسی را مسلط نمی کند، مگر رسولی را که برگزیده است، زیرا خداوند از پیش رو و پشت سر او نگهبانی را بر او قرار می دهد، تا محقق گردد که آن پیامبران و رسولان، رسالت های الهی را به خوبی ابلاغ نموده اند، و خداوند بر آنچه در برابر آنان است احاطه علمی دارد وشماره هر چیزی را می داند».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

از بررسی آیات قرآن استفاده می شود که از پیامبران الهی سه نوع پیمان گرفته شده است و هر یک با دیگری به نوعی متمایز می باشد، اینک ما این پیمان ها را با توجه به آیات وارد پیرامون آنها مورد بحث قرار می دهیم.

۱. ایمان و نصرت نسبت به پیامبران بعدی

از برخی از آیات استفاده می شود که خدا با تأکید خاصی از پیامبران

ص : ۱۳۶

پیشین میثاق گرفته است که هرگاه پیامبری پس از آنان بیاید و تصدیق کننده شریعت آنان باشد حتماً به او ایمان بیاورند و او را کمک کنند چنان که می فرماید:

(وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتاب وَحِكْمَه ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قالَ ءَ أَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلى ذلِكُمْ إِصْرِى قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا وَانَا مَعَكُمْ مِنَ الشّاهِدينَ).(۱)

«به یادا ور میثاق پیامبران را آنگاه که به آنان کتاب و حکمت دادیم، سپس رسولی آمد که آنچه را که با شما بود تصدیق نمود (و از شما پیمان گرفت) که به او ایمان آورید و او را کمک کنید(آنگاه خداوند به پیامبران) گفت: آیا به این پیمان اعتراف نمودید (و از امت های خود نیز بر این امر پیمان گرفتید؟) همگی گفتند: آری اعتراف نمودیم خدا فرمود: گواه باشید، و من نیز از شاهدان بر آن هستم».

خدا چگونه از پیامبران و امت های آنان برای تصدیق پیامبر بعدی و کمک به او پیمان گرفته است؟ لازم است به تفسیر قسمت های مختلف آیه بپردازیم:

۱. (وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ) مقصود از «تبیین» پیامبرانی هستند که از آنان پیمان گرفته شده است نه پیامبرانی که برای آنان اخذ میثاق شده است به گواه این که در ذیل آیه می فرماید:

(ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلى ذلِكُمْ إِصْرِى...) .

«آیا اعتراف نمودید و از امت خود بر این امر، پیمان گرفتید؟ ».

۱- [۱] آل عمران / ۸۱ .

بنـابر این پیـامبری که در آغاز سلسـله قرار گرفته، پیامبری است که از او اخـذ میثاق شـده، و هرگز برای او پیمانی گرفته نشـده است و پیامبری که در آخر سلسله قرار گرفته برای او فقط اخذ میثاق شده، ولی از او برای کسی اخذ میثاق نشده است.

امّا پیامبرانی که در وسط سلسـله قرار گرفته انـد از آنان برای پیامبران دیگر پیمان گرفته شـده است و هم از دیگران برای آنان اخذ میثاق شده است.

علت این که به این تفصـیل قائـل شـده ایم این است که قرآن فرمـوده است: از هر پیـامبری دو پیمـان، یـا در مـورد دو امر یک پیمان مرکب گرفته شده است:

۱. پیمان ایمان (لتؤمنُنَّ به) .

۲. پیمان نصرت(لَتَنْصُرنّه) .

و این دو پیمـان یا یک پیمان مرکب در مورد پیامبرانی متصور است که در وسط سلسـله قرار دارنـد، نه در آغاز یا پایان آن، و در این صورت هرگاه پیامبر واقع در وسط سلسـله در زمان حیات پیامبر قبلی مبعوث گردد، وظیفه پیامبر قبلی این است که قبلاً از امت خود برای ایمـان و نصـرت او پیمـان بگیرد، و در نتیجه پس از بعثت او بر امت پیـامبر پیشـین، لازم است که به او ایمان آورده و یاریش دهند.

بنابر مفاد آیه مورد بحث، از تمام پیامبران پیشـین و امت آنان نسـبت به پیامبران بعدی پیمان ایمان و کمک گرفته شده است و در نتیجه از تمام پیامبران و امت های آنان نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین میثاقی اخذ شده است.

در سخنان امیر مؤمنان (علیه السلام) به چنین اخذ میثاق گسترده ای تصریح شده

ص : ۱۳۸

است آنجا که می فرماید:

«بَعَثَ اللّهُ سُبحانَهُ مُحَمَّداً (صلی الله علیه وآله وسلم) رَسُولَ اللّهِ لِإنجازِ عِدَتِهِ وَاِتمامِ نُبُوَّتِهِ، مَأْخوذاً علی النبِيِّينَ مِيثاقُهُ مَشْهُورَةً سِماتُهُ، كَرِيماً مِيلادُه».(۱)

«خداوند سبحان حضرت محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) را بر انگیخت تا به وعده خود جامه عمل بپوشاند و سلسله نبوت را به پایان برساند در حالی که از همه پیامبران نسبت به او پیمان گرفته شده بود، نشانه های او معروف و میلادش کریم و گرامی بود».

۲. (ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلی ذلِكُمْ إِصْرِی...)این جمله حاکی است که نه تنها از پیامبران پیمان ایمان و نصرت گرفته شده، بلکه از امت های آنان نیز چنین پیمانی گرفته شده است به گواهی جمله (وَأَخَذْتُمْ عَلی ذلِكُمْ إِصْری) .

۳. (قالُوا أَقْرَرْنا) ولی در پاسخ، تنها اقرار پیامبران یادآوری شده است نه اخذ پیمان از امت های خود و به اصطلاح به یکی از دو جزء پیمان توجه شده نه جزء دیگر.

حالا نکته آن چیست؟ شاید بتوان گفت که جمله بعدی که هم اکنون یادآور می شویم از ذکر آن بی نیاز ساخته است.

۴. (قالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشّاهِدین)هرگاه خدا و پیامبران همگی شاهد و گواهند ناچار باید مشهود علیهم نیز در کار باشد که پیامبران و پیمان آنان گواهی دهند و آن جز امت هر پیامبر، کسی نیست و اگر از امت، چنین پیمانی اخذ نشده بود همگی «شاهد بدون مشهود علیه»خواهند بود.

تا اینجا با مفاد بخش های مختلف آیه آشنا شدیم که شامل پیامبر خاتم

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۱.

نیز می گردد و روشن شد که پیمان مأخوذ از پیامبران در این آیه، یک پیمان کلی است، اینک لازم است با برخی از آیاتی که حاکی از سفارش پیامبران پیشین نسبت به پیامبر خاتم است، آشنا شویم:

قرآن به روشنی نوید مسیح را نسبت به پیامبر خاتم یادآور شده می فرماید:

(وَمُبَشِّراً بِرَسُول يَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّا جاءَهُمْ بِالبَيِّناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِينٌ) .(۱)

«مسیح به بنی اسرائیل گفت: من نوید دهنده ام به پیامبری به نام احمد که بعد از من می آید ولی آنان این سخن را سحر آشکار خواندند».

از آیه دیگر استفاده می شود که تبلیغ پیامبران پیشین درباره پیامبر خاتم به حدی بود که اهل کتاب خصوصیات جسمی پیامبر را مانند فرزندان خود می شناختند چنان که می فرماید:

(الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) .(۲)

«آنان را که کتاب دادیم، پیامبر را بسان فرزندان خود می شناسند، گروهی از آنان حق را در حالی که می دانند، کتمان می کنند».

ضمیر در جمله (يَعْرِفُونَهُ) به حکم سیاق آیات به پیامبر بر می گردد نه به کتاب، زیرا مقتضای تشبیه معرفت، به شناخت فرزندان، این است که پیامبر را مثل فرزندان خود می شناختند نه کتاب را، زیرا متداول نیست که گفته

۱- [۱] صف/۶.

۲- [۲] بقره/۱۴۶.

شود من فلان کتاب یا فلان خانه را مثل فرزندم می شناسم، بلکه می گویند شناخت من نسبت به فلان انسان مانند شناختم نسبت به فرزندم می باشد.

از مجموع آیات استفاده میشود که خدا از پیامبران خود سه پیمان گرفته است:

۲. اخذ پیمان از پیامبران پیشین به پسین

نتیجه این که تمام پیامبران پیشین نسبت به پیامبر بعدی هم ابراز ایمان می کردند و هم کمک و اگر خود دیده از جهان می بستند، امت خود را نسبت به هر دو مطلب دعوت می نمودند و در خصوص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)علاوه بر این پیمان عمومی، پیمان خصوصی هم گرفته شده است چنان که آیات آن را یادآور شدیم.

در این جا احتمال دیگری هست و آن این که مقصود از جمله (ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ)شخص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می باشد نه مطلق پیامبرانی که دروسط سلسله انبیا قرار گرفته اند، گویی خداوند منان از روز نخست، پیمان ایمان و نصرت نسبت به شخص رسول گرامی گرفته و امت ها را نسبت به ایمان و نصرت او دعوت نموده است هر چند این قضیه را به صورت کلی (رسول) بیان کرده است.

این نظریه از برخی از روایات نیز استفاده می شود:

۱. امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید:

«إنّ اللّهَ أَخَذَ المِيثاقَ عَلى الأنْبياءِ قَبْلَ نَبِيّنا أَنْ يُخْبِرُوا أُمَمَهُمْ بِمَبْعَثِهِ وَرفْعَتِهِ وَيُبَشِّرُوهُمْ بِهِ وَيَأْمُرُوهُمْ بِتَصْدِيقِهِ».(۱)

۱- [۱] مجمع البیان، ط : صیدا، ج ۲، ص ۴۶۸ .

«خداونـد پیش از بعثت پیـامبر اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) از پیامبران پیمان گرفته است که امت های خویش را از مکان بعثت و مقام او آگاه سازند و به آمدن او بشارت دهند و امت خود را به تصدیق او فرمان دهند».

۲. طبری و سیوطی از امیر مؤمنان (علیه السـلام) نقل کرده انـد که: خـدا هیچ پیامبری را از زمان آدم به بعد، بر نینگیخت مگر این که از او درباره محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) پیمان گرفت که اگر او در حال حیات وی مبعوث شود، به او ایمان آورد و او را یاری کند و به او دستور داد که از امت خود برای او پیمان بگیرد.

امـام (علیـه السـلام) ایـن جملـه را گفـت آنگـاه ایـن آیـه را تلاـوت کرد:(وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتـاب وَحِکْمَه...).(۱)

۳. اخذ پیمان ایمان از پیامبران پسین به پیشین

پیمان و میثاقی که قبلاً مورد بحث بود دارای دو ویژگی بود:

۱. از پیامبران پیشین برای پیامبران پسین بود.

۲. مورد پیمان دو چیز بود یکی ایمان و دیگری نصرت وکمک.

ولی میثـاق و پیمـانی که اکنون مورد بحث است از هر دو جهت بـا میثـاق قبلی متفـاوت است، زیرا اوّلاً از پیامبران پسـین برای پیـامبران پیشـین است و ثانیـاً مورد پیمـان یـک چیز است وآن ایمـان و اعتقـاد به نبوت آنـان است، یعنی از همه پیامبران پیمان گرفته شده است که هر یک از آنان به پیامبران قبل از خود ایمان آورده و به کتاب و شـریعت آنان مانند کتاب و شریعت خود احترام بگذارند، و

۱- [۱] تفسیر طبری، ج۳، ص ۲۳۷، در المنثور، ج۲، ص ۲۷، فخر رازی ایـن حـدیث را در مفاتیـح الغیب، ج۲، ص ۵۰۷ و طبرسی در مجمع البیان، ج۲، ص ۴۲۸ آورده است.

راز این پیمان نیز در وحدت جوهر وحقیقت وحی و شرایع آسمانی و هدف پیامبران الهی نهفته است که در بخش بعدی درباره آن سخن خواهیم گفت.

این نوع از پیمان نیز از برخی از آیات قرآن استفاده می شود که از نظر می گذرانیم:

۱. حضرت مسیح آنگاه که برای هدایت بنی اسرائیل مبعوث شد ایمان خود را نسبت به پیامبر پیشین ابراز داشت و یادآور شد که من تصدیق کننده کتاب آسمانی پیشین هستم چنان که می فرماید:

(...مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوراهِ...) .(۱)

۲. درباره پیامبر گرامی می فرماید:

(وَأَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَمُهَیْمِناً عَلَیْهِ...) .(۲)

«کتاب (قرآن) را بر تو به حق نازل کردیم که تصدیق کننده کتاب پیشین و حاکم بر او است (در موارد اختلاف، این کتاب حجت است)».

وباز می فرماید:

(وَالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ مِنَ الْکِتابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ إِنَّ اللّهَ بِعِبادِهِ لَخَبِیرٌ بَصِیرٌ).(۳)

«آنچه از کتاب بر تو وحی کردیم، حق است و تصدیق کننده کتاب قبلی است خداوند

۱- [۱] صف/۶; و به همین مضمون است آیه ۵۰ سوره آل عمران و ۴۶ مائده.

۲- [۲] مائده/۴۸.

۳- [۳] فاطر/۳۱.

آگاه و بینا است».(۱)

البته این آیات هر چند درباره حضرت مسیح و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وارد شده است که هر یک از آنان تصدیق کننده پیامبران پشین بودند ولی به حکم این که خصوصیتی ازاین نظر در مورد این دو پیامبر در کار نیست می توان گفت از تمام پیامبران بعدی نسبت به پیامبران قبلی پیمان گرفته شده است که آنان را تصدیق نمایند.

شاید حکمت این که تمام پیامبران باید به یکدیگر ایمان آورده و همه تصدیق کننده یکدیگر باشند این است که تحقق اهداف الهی در گرو هماهنگی ووحدت کلمه آنان امکان پذیر است و به خاطر پیوستگی در تبلیغ و هماهنگی در هدف، قرآن تکذیب یک پیامبر را تکذیب همگان تلقی می کند، مثلاً قوم نوح که فقط پیامبر خود را تکذیب کرده بودن، آنان را تکذیب کننده تمام انبیاء به شمار آورده است چنان که می فرماید:

(کَذَّبَتْ قَومُ نُوح الْمُرْسَلِینَ* إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلا تَتَّقُون).(۲)

«آنگاه که نوح به قوم خود گفت چرا از گناهان اجتناب نمی کنید (پرهیزگار نمی شوید) قوم او پیامبران را تکذیب کردند».

۴. پیمان امانت در ابلاغ وحی

در این جا پیمان سومی نیز از پیامبران گرفته شده است و آن این که باید

۱- [۱] و به همین مضمون است آیه ۳۰ سوره احقاف آنجا که می فرماید:(...إِنّا سَمِعْنا کِتاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسی مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ...) (نیز به آیات ۹۷ بقره و ۳ آل عمران مراجعه شود).

۲- [۲] شعراء/۱۰۵_۱۰۶.

این آموزگاران الهی پس از تلقی و دریافت وحی، آن را به خوبی حفظ کرده و به مردم ابلاغ کننـد این مطلب نیز از برخی از آیات قرآن به دست می آید چنان که می فرماید:

(وَإِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوح وَإِبْراهِيمَ وَمُوسى وَعِيسى ابنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً).(۱)

«آنگـاه که میثاق مربوط به پیامبران را از آنان گرفتیم و نیز از تو و از نوح و ابراهیم و موسـی وعیسـی بن مریم از همگی پیمان شدید گرفتیم».

در این آیه هر چند متعلق میثاق بیان نشده است، ولی احتمال دارد که مقصود ابلاغ رسالت الهی و سعی و کوشش در گسترش آن و عدم تصـرف در مفاد آن باشد و علت این که فقط پنج پیامبر را پس از میان تمام پیامبران نام برده است اهمیت و عظمت رسالت آنان و علو مقام و منزلت آنان است.

البته در اینجـا احتمـال دیگری نیز هست و آن این که این آیه مربوط به پیمـان ایمان (دومین پیمان) باشـد، لکن با توجه به این که میثاق به طور مطلق ذکر گردیده و متعلق آن بیان نشده است بهتر این است که آن را بر هر دو معنی حمل کنیم، یعنی پیمان ایمان و پیمان امانت در ابلاغ وحی.

در آیه دیگر می فرماید:

(عالِمُ الغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً* إِلاّ مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُول فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْن يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً *لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَأَحاطَ

ص : ۱۴۵

۱- [۱] احزاب/۷.

بِما لَدَیْهِمْ وَأَحْصی کُلَّ شَیْء عَدَداً) .(۱)

«خداونـد، دانا به غیب (وحی) است (علم و آگاهی به غیب بالـذات مخصوص خـدا است) پس بر حقایق غیبی خود، کسـی را مسـلط نمی کنـد، مگر رسولی را که برگزیـده است، زیرا خداونـد از پیش رو و پشت سـر او نگهبانی را بر او قرار می دهـد، تا محقق گردد که آن پیـامبران و رسولان، رسالت های الهی را به خوبی ابلاغ نموده انـد، و خداونـد بر آنچه در برابر آنان است احاطه علمی دارد وشماره هر چیزی را می داند».

اگر چه در این آیه کلمه میثـاق نیامـده است ولی واقعیت آن به روشـنی بیـان گردیـده است و با توجه به اطلاق «میثاق» در آیه قبـل، دلاـلت آن بر مـدعا تمـام و روشـن اسـت و در هر حـال نکته دیگری که به روشـنی از این آیه اسـتفاده می شـود، مسـئله عصمت پیامبران در مرحله ابلاغ وحی است که در آینده به طور جداگانه درباره آن بحث خواهیم کرد.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در مورد این پیمان الهی از پیامبران چنین می فرماید:

«واصْطَفی سُبْحانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِیاءَ، أَخَذَ عَلی الوَحی مِیثاقَهُمْ وَعَلی تَبْلیغِالرِّسالَهِ أَمانَتَهُمْ».(۲)

«خداوند از فرزندان آدم پیامبرانی را برگزید، و بر دریافت وحی و تبلیغ رسالت الهی از آنان پیمان امانت گرفت».

۱- [۱] جن/۲۶_۲۸.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۱.

۸- لزوم ایمان به همه پیامبران

آیات موضوع

۱. (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّهِ الإِسْلامُ...) (آل عمران/۱۹).

۲. (ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيّاً وَلا نَصْرانِيّاً وَلكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ)(آل عمران/۶۷).

۳. (وَوَصّى بِها إِبْراهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يا بَنِيَّ إِنَّ اللّهَ اصْطَفى لَكُمُ الدِّينَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلاّ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ)(بقره/۱۳۲).

۴. (وَجَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِى عَقِبِه لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)(زخرف/۲۸).

۵. (وَقالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاّمَنْ كانَ هُوداً أَوْ نَصارى تِلْكَ أَمانِيُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ)(بقره/۱۱۱).

۶. (وقالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصارى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً...) (بقره/۱۳۵).

۷.(بَلی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ...) (بقره/۱۱۲).

۸. (قُولُوا آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلی إِبْراهیمَ وَإِسماعِیلَ وَإِسْحاقَ وَیَعقُوبَ...وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ)(بقره/۱۳۶).

۹. (لَیْسَ البِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلكِنَّ البِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالیَومِ الآخِرِ وَالمَلائِكَةِ وَالكِتابِ وَالنَّبِیِّینَ...) (بقره/۱۷۷).

۱۰. (آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّهِوَمَلائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَد مِنْ رُسُلِهِ ...) (بقره/۲۸۵).

ترجمه آیات

۱.«دین نزد خدا همان اسلام است».

۲.«ابراهیم هرگز نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه او مسلمانی بود که از آیین توحید پیروی می کرد و هرگز مشرک نبود».

۳.«ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را به طریقه ابراهیم سفارش کردند و یعقوب به فرزندان خود گفت : خدا دین خود را برای شما برگزیده، بکوشیدکه بدون اسلام از دنیا نروید».

۴.«او (ابراهیم) کلمه توحید را به عنوان یک سنت ماندگار در نسل خود قرار داد شاید آنان به خدا بازگردند».

۵.«یهود و نصاری گفتند: هرگز کسی داخل بهشت نخواهد شد مگر آن کس که یهودی و یا نصرانی باشد ».

۶.«یهود و نصاری گفتند، یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت گردید».

۷.«آری پاداش کسی که نیکوکار و در برابر خدا تسلیم باشد نزد پروردگارش محفوظ است».

۸.(«شما ای پیامبر و ای مسلمانان، به یهود و نصاری) بگویید: ما به خدا و آنچه که بر ما نازل گردیده (قرآن) و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و به آنچه به موسی و عیسی و سایر پیامبران الهی داده شده، ایمان داریم،میان آن پیامبران (از نظر ایمان) فرقی قائل نیستیم و ما تسلیم امر پروردگار می باشیم پس

اگر آنان (یهود و نصاری) به آنچه که شما ایمان آورده اید، ایمان آورند، هدایت گردیده و اگر روی برتابند پس آنان با شما در نزاع وجنگ خواهند بود و به زودی خداوند، شما را از شر آنان کفایت خواهد کرد (شما را بر آنان غالب می گرداند) و او شنوا و دانا است».

۹.«بر و نیکی این نیست که به سوی شرق یا غرب روی آورید بلکه نیکی (نیکو کار) کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران الهی، ایمان آورده است».

۱۰.«رسول خاتم به آنچه از جانب خدا بر او نازل گردیده است ایمان آورده، و همه مؤمنان (پیروان او) به خدا و فرشتگان و کتاب ها و رسولان الهی ایمان آورده اند، (آنان می گویند) ما (در مورد ایمان به پیامبران) هیچ گونه فرقی میان آنان قائل نیستیم(و به همگی ایمان داریم».

بررسی و تفسیر آیات

مشیت حکیمانه خداوند بزرگ بر این تعلق گرفته است که برای نجات بشر از چنگال جهالت ها و انحراف ها فقط یک دین تشریع کند و پیامبران را برای تبلیغ آن اعزام نماید واین دین همان دین اسلام است که از روز نخست در

قلمرو تبلیغ پیـامبران قرار گرفته است و همگی برای بازگو کردن آن اعزام شـده انـد قرآن به این حقیقت در آیه های یاد شـده در زیر تصریح می کند:

۱. (إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الإِسْلامُ...) .(۱)

«دین نزد خدا همان اسلام است».

۲. (ما کانَ إِبْراهیمُ یَهُودِیّاً وَلا نَصْرانِیّاً وَلکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَ ما کانَ مِنَ المُشْرِکینَ).(۲)

«ابراهیم هرگز نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه او مسلمانی بود که از آیین توحید پیروی می کرد و هرگز مشرک نبود».

۳. (وَوَصّی بِها إِبْراهِیمُ بَنیهِ وَیَعْقُوبُ یا بَنِیَّ إِنَّ اللّهَ اصْطَفی لَکُمُ الدِّینَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلا ّوَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).(۳)

«ابراهیم و یعقوب فرزنـدان خود را به طریقه ابراهیم سـفارش کردنـد و یعقوب به فرزنـدان خود گفت : خـدا دین خود را برای شما برگزیده، بکوشیدکه بدون اسلام از دنیا نروید».

۴. (وَجَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ) .(۴)

«او (ابراهیم) کلمه توحید را به عنوان یک سنت ماندگار در نسل خود قرار داد شاید آنان به خدا بازگردند».

این آیات و آیات هماننـد آنها می رساننـد که تمام شـرایع آسـمانی لباس های مختلف بر اندام دین واحد (توحید) بوده و خدا جز یک دین، دین دیگری را تشریع نکرده است البته مقصود از این که دین خدا از روز نخست تا آخر یک

۱- [۱] آل عمران / ۱۹ .

۲- [۲] آل عمران / ۶۷ .

۳- [۳] بقره / ۱۳۲.

۴- [۴] زخرف / ۲۸ .

دین بوده این نیست که تمام مذاهب آسمانی در هر زمان شایستگی پیروی دارند، بلکه با اعتراف به وحدت دین، یادآور می شویم که شرایع کاملاً مختلف بودند و شرایع سماوی متناسب با استعدادها و شایستگی های امت ها در ادوار مختلف تاریخ تنظیم وتشریع شده اند و در حقیقت هر یک از این شرایع کلاس هایی بوده است که می بایست بشر، برای تکامل خود در آنها آموزش ببیند، و آخرین کلاس برای آخرین امت، همان آخرین شریعتی است که به وسیله پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)عرضه شده است. اگر بگوییم همه این شرایع بر حقند به همان معنا است که هر کلاسی نسبت به دانش آموز آن مناسب است و اگر بگوییم شریعت حق، همان شریعت محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) است مقصود این است که فارغ التحصیلان کلاس های قبلی فقط باید در این کلاس آموزش ببینند و پیروی از شرایع پیشین بسان بازگشت به کلاس های پیشین است نسبت به کسی که از آنها فارغ التحصیل شده است.

قرآن به این حقیقت با این آیه اشاره کرده است:

(...لِکُلّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَمِنْهاجاً...).(۱)

«برای هر یک از شماها آبشخور و طریقی قرار دادیم و اگر خدا می خواست همه شما را یک امت قرار می داد».

گویی دین، فیض الهی است که به سوی بشر سرازیر گردیده است و هر یک از مذاهب آسمانی طریقی است که هر یک از امت ها از طریق خاص خود وارد آن شریعه شده و عطش جان و خرد را با آن فرو نشانده اند.

اکنون با توجه به اصل یاد شده (وحدت دین در تمام شرایع آسمانی) با مطلب دیگری روبرو می شویم و آن عبارت از «لزوم ایمان به همه پیامبران الهی»

۱- [۱] مائده / ۴۸.

است، زیرا انکـار شـریعت برخی از پیـامبران و ایمـان به برخی از آنـان به منزله ایمـان به بخشـی از یک شـریعت و انکار بخش دیگر آن است، که مردود و نادرست است. بنابر این نخستین دلیل بر لزوم ایمان به عموم پیامبران، همان وحدت حقیقت شرایع آسمانی و مأموریت های پیامبران است.

دومین دلیـل بر لزوم ایمـان به همه پیـامبران، آیـات میثاق است که در فصل قبل مشـروحاً پیرامون آنها بحث گردیـد زیرا همان گونه که از هر یـک از پیـامبران برای دیگر رسولاـن الهی میثـاق ایمـان گرفته شـده است، از امت های آنان هم این میثاق اخذ گردیده است.

سومین دلیل بر این مسـئله آیات خاصـی از قرآن کریم است که در این باره نازل گردیده و هدف اصلی ما در این فصل تفسیر این دسته از آیات قرآنی است لکن قبل از ذکر وتفسیر آیات، نکته ای را یادآور می شویم وآن این که:

یهود و نصاری معتقـد به این اندیشه نادرست و بی پایه بودند که جز دین و پیامبر آنان هیچ آیین دیگری پذیرفته نیست، و تنها کسانی اهل نجات و سعادت خواهند بود و به بهشت راه می یابند که به پیامبر آنان ایمان آورده و از شریعت او پیروی نمایند.

قرآن کریم در این باره چنین می فرماید:

(وَقالُوا لَنْ یَدْخُلَ الجَنَّهَ إِلاّ مَنْ کانَ هُوداً أَوْ نَصاری...).(۱)

«یهود و نصاری گفتند:هرگز کسی داخل بهشت نخواهد شد مگر آن کس که یهودی و یا نصرانی باشد ».

۱- [۱] بقره / ۱۱۱ .

وباز می فرماید:

(وَقالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصارى تَهْتَدُوا...).(۱)

«یهود و نصاری گفتند، یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت گردید».

قرآن کریم پس از نقل این اندیشه بی پایه به شدت آن را مردود دانسته و آن را در شمار آرزوهای کودکانه و بی مایه به شمار آورده می فرماید:

(تِلْكَ أَمانِيُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ).(۲)

«آن (عقیده) آرزوی آنان است بگو اگر در این عقیده صادق می باشید(با واقع مطابقت دارد) بر آن اقامه برهان نمایید».

آنگاه به حقیقت شرایع آسمانی اشاره کرده و می فرماید:

«عامل نجات و راه رسیدن به پاداش های اخروی چیزی جز تسلیم به خدا و احکام الهی نیست».

(بَلى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلا خَوفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُون).(۳)

شکی نیست که اسلام و احسان در مورد هر امتی به این است که به پیامبر عصر خود ایمان آورده و به دستورات او با نهایت خلوص گردن نهند و نیکوکار ومحسن باشند و این مطلب در مورد اهل کتاب، آن گاه تحقق می یابد که به پیامبر اسلام، ایمان آورند و از شریعت او پیروی نمایند.

۱- [۱] بقره/۱۳۵.

۲- [۲] بقره/۱۱۱.

۳- [۳] بقره /۱۱۲.

با توجه به این انـدیشه و عقیده بی پایه اهل کتاب و اصـرار آنان بر آن، غالب آیات مربوط به لزوم ایمان به همه پیامبران، ناظر به اهل کتاب است، ولی این مطلب، مانع از عمومیت مفاد آیات نخواهد بود.

واینک بررسی این آیات:

۱.(قُولُوا آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلی إِبْراهِیمَ وَإِسـماعِیلَ وَإِسْـحاقَ وَیَعقُوبَ و الأَسْـباطِ وَ ما أُوتِیَ مُوسـی وَ عِیسی وَ ما أُوتِیَ النَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَـد مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْـلِمُونَ* فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَـدِ اهْتَدوا وَإِنْ تَوَلَّوا فَإِنَّما هُمْ فِی شِقاق فَسَیَکفِیکَهُمُ اللّهُ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ).(۱)

(«شما ای پیامبر و ای مسلمانان، به یهود و نصاری) بگویید: ما به خدا و آنچه که بر ما نازل گردیده (قرآن) و آنچه بر ابراهیم و اسـماعیل و اسـحاق و یعقـوب و اسـباط نـازل گردیـده و بـه آنچـه به موسـی و عیسـی و سـایر پیـامبران الهی داده شـده، ایمـان داریم،میـان آن پیامبران (از نظر ایمان) فرقی قائل نیستیم و ما تسـلیم امر پروردگار می باشـیم پس اگر آنان (یهود و نصاری) به آنچه که شـما ایمان آورده اید، ایمان آورند، هدایت گردیده و اگر روی برتابند پس آنان با شـما در نزاع وجنگ خواهند بود و به زودی خداوند، شما را از شر آنان کفایت خواهد کرد (شما را بر آنان غالب می گرداند) و او شنوا و دانا است.

۲. دومین آیه ای که بیانگر لزوم ایمان به همه پیامبران الهی است، آیه (۸۶) سوره آل عمران است و از آنجا که این آیه کاملاً با آیه (۱۳۶) بقره که قبلاً آن را نقل نمودیم مشابهت دارد، نیازی به نقل جداگانه آن نیست.

۳. سومین آیه در این مورد آیه (۱۷۷) سوره بقره است چنان که

۱- [۱] بقره/۱۳۷_۱۳۶.

می فرماید:

(لَيْسَ البِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ المَشْرِقِ وَالمَغْرِبِ وَلكِنَّ البِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَاليَومِ الآخِرِ وَالمَلائِكَهِ وَالكِتابِ وَالنَّبِيِّينَ...) .

«بر و نیکی این نیست که به سوی شرق یا غرب روی آورید(۱) بلکه (نیکو کار) کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران الهی، ایمان آورده است».

نکته جالب توجه در آیه این است که لفظ «کتاب» در آیه به صورت مفرد آمده و کلمه جمع «کتب» به کار نرفته است و شاید جهت آن این است که روح همه کتاب های آسمانی یکی است و همه شرایع الهی بر پایه توحید و معاد استوار می باشند، در هر صورت در این آیه ایمان به همه کتاب های آسمانی و پیامبران الهی، از شرایط لازم برای ورود در جرگه نیکوکاران به شمار آمده است.

۴. آیه چهارمی که بر این اصل قرآنی (لزوم ایمان به همه پیامبران الهی) گواهی می دهد آیه (۲۸۵) سوره بقره است چنان که می فرماید:

(آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّهِوَمَلائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَد مِنْ رُسُلِهِ ...).

۱- [۱] مقصود از روی آوردن به مشرق، توجه مسیحیان مدینه است به جانب شرق به هنگام نماز، و مقصود از مغرب توجه نمودنن یهودیان مدینه است به جانب بیت المقدس، و این آیه پس از تغییر قبله از بیت المقدس به جانب کعبه نازل گردیده است زیرا قبله پس از تغییر یافتن آن، به صورت یک بحث جدّی در میان یهود و نصاری مطرح طردیده و گویا اصلی ترین مسئله برای ارتباط با خدان همان برگزاری نماز آن هم به جانب مشرق و مغرب بود به همین جهت این آیه ارکان اصلی ایمان و عوامل مهم نجات بخش و سعادت آفرین را یا دآور شده و بر طرز تفکر بی پایه آنان خط بطلان کشیده است (مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۶۳) .

«رسول خاتم به آنچه از جانب خدا بر او نازل گردیده است ایمان آورده، و همه مؤمنان (پیروان او) به خدا و فرشتگان و کتاب ها و رسولان الهی ایمان آورده انـد، (آنان می گوینـد) ما (در مورد ایمان به پیامبران) هیچ گونه فرقی میان آنان قائل نیستیم(و به همگی ایمان داریم)».

از مطالعه مجموع آیات یاد شده به روشنی به دست می آید که قرآن بر مسئله لزوم ایمان به همه پیامبران الهی تأکید ورزیده و از این نظر، هیـچ گونه فرقی میـان آنـان قائل نیست و مفاد این آیات اگر چه ناظر به امت اسـلامی و ایمان آنان به همه پیامبران پیشـین است و در نتیجه شامل پیامبران بعدی نمی شود، ولی با توجه به دو مطلب می توان گفت: اصل لزوم ایمان به همه انبیاء شامل امت های پیشین نسبت به پیامبران بعدی نیز هست:

۱. آیات میثاق که در فصل گذشـته بررسـی گردیـد، زیرا مفاد آیات مربوط به «میثاق» این بود که از هر یک از پیامبران میثاق گرفته شده است که پیامبر بعدی را تصدیق و تأیید نماید و از امت خویش نیز برای پیامبر بعدی پیمان ایمان و نصرت بستانند.

۲. همان گونه که یادآور شـدیم غالب آیات یاد شده ناظر به تفکر نادرست یهود و نصاری است که هر یک می پندارد، یگانه راه نجات و دین مقبول ایمان به موسـی و عیسـی (علیهما السلام) است بدیهی است آنان در این تفکر نادرست، به پیامبر بعدی نظر داشـتند نه پیامبر قبلی، یهود ایمان به عیسـی و محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را لازم نمی دانست و نصاری علاوه بر این که ایمـان به موسـی را لازم نمی دانست، به پیـامبر بزرگ اسـلام (صـلی الله علیه وآله وسـلم) هم ایمان نـداشت و قرآن با این انـدیشه نـادرست به مخـالفت برخاسـته و اعلاـن می دارد که ایمـان به یـک پیـامبر، بـدون ایمـان به دیگر پیـامبران الهی (خواه پیامبران سابق و خواه پیامبران لاحق) ایمان کامل و مورد قبول خدا نخواهد بود.

۹- تعداد پیامبرانی که از جانب خدا مبعوث گردیده اند

آیات موضوع

۱. (وَلَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلًا مِنْ قَبْلِکَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنا عَلَیْکَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ...)(غافر/۷۸).

۲. (أَلَمْ تَرَ إِلَی الْمَلَإِ مِنْ بَنِی إِسْرائیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسی إِذْ قالُوا لِنَبِیّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِکاً)(بقره/۲۴۶).

۳. (أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَه وَهِیَ خاوِیَهٌ عَلی عُرُوشِها...) (بقره/۲۵۹).

۴. (فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَیْناهُ رَحْمَهً مِنْ عِنْدِنا وَعَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنّا عِلْماً) (کهف/۶۵).

۵. (إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الإِسْلامُ...) (آل عمران/۱۹).

۶. (...لِکُلّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَهً وَمِنْهاجاً...)(مائده/۴۸).

۷. (شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحاً وَالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهیمَ

ص : ۱۵۸

وَمُوسی وَعِیسی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا...)(شوری/۱۳).

ترجمه آیات

۱.«قبلاً پیامبرانی را بر انگیختیم. سرگذشت برخی از آنها را نقل کردیم و سرگذشت برخی را برای تو بیان نکردیم».

۲.«ندیدی گروهی از بنی اسرائیل به پیامبر خود گفتند که برای ما فرماندهی را بر انگیز؟».

۳.«یا مانند آن کس که بر ویران کده ای گذر کرد».

۴.«بنده ای از بندگان ما را یافتند که به او از جانب خود رحمتی داده بودیم و از نزد خود او را دانش آموخته بودیم» مفسران می گویند مقصود «خضر» است.

۵.«دین الهی همان اسلام است».

۶.«برای هر یک از شما راه و روش خاصی قرار دادیم».

۷.«برای شما از دین همان را تشریع کرد که به نوح توصیه نمود و همان که به تو (پیامبر اسلام) وحی کردیم و (همان که) به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم، که دین را برپا دارید و گروه گروه نشوید».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

مشیت حکیمانه خدا ــ همان طور که تشریح شد ــ بر این تعلق گرفته که بشر را از طریق اعزام پیامبران به شاهراه توحید، هدایت کرده و با وضع قوانین

عادلانه، حدود و وظایف و حقوق آنان را معین سازد، و تمایلات درونی آنان را به نحو صحیح رهبری کند.

از جمله مسائل قابل طرح و بحث در این رابطه مسائل یاد شده در زیر است:

۱. تعداد پیامبران الهی.

۲. فلسفه تعدد و کثرت پیامبران.

۳. اسامی پیامبران.

۴. نخستین پیامبر صاحب شریعت.

مسائل یاد شده که در حقیقت یک رشته مباحث تاریخی در زمینه نبوت عامه است، در این فصل به طور فشرده مورد بحث قرار می گیرند.

۱. تعداد پیامبران الهی

قرآن عدد و شماره پیامبران را ذکر نکرده است، ولی به طور ضمنی کثرت و فزونی آنان را یادآور می شود چنان که می فرماید:

(...وَإِنْ مِنْ أُمَّه إِلّا خَلا فِیها نَذِیرٌ) .(۱)

وباز می فرماید:

(وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّه رَسُولاً...) .(۲)

۱- [۱] فاطر / ۱۴ .

۲- [۲] نحل / ۳۶ .

ونیز می فرماید:

(...وَلِکُلِّ قَوم هاد) .(۱)

مفاد صریح این آیات، این است که در میان همه اقوام و امت ها و اجتماعات بشری از روز نخست تا زمان پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) پیوسته از جانب خداوند پیامبرانی برگزیده شده اند و با توجه به تعدد و کثرت اقوام واجتماعات بشری، چه در یک عصر و زمان چه در دوره های مختلف تاریخ، نتیجه می گیریم که از جانب خداوند، پیامبران زیادی مبعوث گردیده اند هر چند شماره دقیق آنان از نظر قرآن تعیین نگردیده است لکن در روایات، شماره و عدد پیامبران به یکصد و بیست و چهار هزار بالغ می باشد.

شیخ صدوق (ت۳۰۶_ م۳۸۱) روایت شناس معروف شیعه در کتاب عقاید خود که چکیده و عصاره روایات است می گوید: عقیده ما بر این است که ۱۲۴,۰۰۰ پیامبر از جانب خدا مبعوث گردیده و هر پیامبری برای خود وصی وجانشینی داشت که مسئولیت هدایت را پس از خود به او واگذار می نمود و معتقدیم که همه آنان با برنامه حق و استوار، از جانب خدا برانگیخته شده اند گفتار آنان گفتار خدا، و فرمان آنان، فرمان خدا می باشد. همچنان که پیروی آنان، پیروی خدا و مخالفت با آنان، مخالفت با خدا است. سخنان آنان همگی از جانب خدا ووحی او بوده است، و در این میان پنج پیامبر درخشندگی خاصی دارند و آسیاب نبوت بر محور آنان می چرخد، و همگی صاحبان شریعت بوده و شریعت هر یک از آنان با شریعت بعدی نسخ گردیده است و این پنج نفر عبارتند از :«نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد(صلی الله علیه وآله وسلم)» و

۱- [۱] رعد / ۷.

آنـان پیـامبران اولو العزم می باشـند درود خـدا بر همه آنـان بـاد ، و پیـامبر خـاتم سـرور و برتر آنها است، با آیین حق آمـده و گذشتگان را تصدیق کرده است.(۱)

کلاـم صـدوق در اعتقـادات، عصـاره روایـاتی است که در این مورد وارد شـده است و اگر این روایـات به صورت متواتر یا به شکل توأم با قرآن نقل شده باشند می تواند مبنای عقیدتی باشند.

۲. حکمت کثرت پیامبران

حکمت یا راز کثرت و تعدد پیامبران بسیار روشن است به طور کلی می توان دو امر را عامل فزونی رسولان الهی دانست:

۱. تکامل بشر و دگرگونی شرایط حیات.

۲. پراکندگی اقوام و جمعیت ها.

بشـر در طول تاریـخ حیات خود راه تکامل را پیموده و به تدریـج سـطح تفکر و دانش او بالا رفته است، بشـر ابتدایی از فکر و اندیشه ای همانند بشر دوره های بعد، برخوردار نبوده است. این از یک طرف.

از طرف دیگر شـرایط زندگی در دوره های تاریخ و نیز نقاط مختلف جغرافیایی در یک مقطع تاریخی، مختلف بوده و از نظر اخلاـقی، فرهنگی، سیاسـی _ اقتصـادی وجهـات دیگر تفـاوت هایی حکمفرما بوده است و بالطبع حل این مشـکلات و مسائل برنامه های خاصـی را طلب می کرده است. از این جهت خداوند برای پاسخگویی به مشکلات ومسائل گوناگون جوامع بشری در دوره های متوالی (یا در یک مقطع تاریخی) پیامبرانی را مبعوث نموده است این

ص : ۱۶۲

۱- [۱] اعتقادات صدوق، ص ۹۶ _ ۹۷ .

یکی از علل تعدد رسولان الهی است.

عامل دیگر تعدد پیامبران در یک مقطع تاریخی و عصر واحد، پراکندگی اقوام وجمعیت های بشری از یک طرف، و نبودن وسائل ارتباط جمعی لازم از طرف دیگر است و با توجه به عمومیت دلایل لزوم بعثت می بایست برای همه اقوام وجوامع بشری پیامبرانی مبعوث شوند. در نتیجه هم در یک دوره و هم در دوره های تاریخی متوالی، پیامبرانی متعدد از جانب خدا برا نگیخته شده اند، چرا جریان بعثت با پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) متوقف گردید و به عبارت دیگر، راز خاتمیت در مسئله نبوت چیست این بحث دیگری است . ما در تفسیر موضوعی دیگر خود به نام «مفاهیم القرآن» که به زبان عربی تألیف گردیده است در این باره به تفصیل بحث کرده ایم.(۱)

۳. اسامی پیامبران در قرآن

قرآن علاوه بر این که کثرت پیامبران را به صورت ضمنی بیان کرده است، یادآور می شود که سرگذشت گروهی از آنان در قرآن آمده و سرگذشت گروه دیگر بازگو نشده است چنان که می فرماید:

(...مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ...).(۲)

«قبلاً پیامبرانی را بر انگیختیم. سرگذشت برخی از آنها را نقل کردیم و سرگذشت برخی را برای تو بیان نکردیم».

۱- [۱] مفاهیم القرآن، ج۳، ص ۸۳_۳۱۸، لازم به ذکر است که بخش خاتمیت کتاب مزبور توسط دوست عزیز جناب آقای استادی به پارسی برگردانده شده و کراراً چاپ شده است.
۲- [۲] غافر/۷۸.

پیامبرانی که اسامی آنها در قرآن آمده از (۲۶) نفر تجاوز نمی کند.(۱) و آنان عبارتند از: آدم، نوح، ادریس، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، الیسع، ذو الکفل، الیاس، یونس ، اسحاق، یعقوب، یوسف، شعیب، موسی، هارون، داوود، ایوب، سلیمان، زکریا، یحیی، اسماعیل صادق الوعد(۲)، عیسی و محمد (صلی الله علیه وآله وسلم).

البته برخی از پیامبران دارای دو نامند مانند: ذو الکفل، همان یوشع بن نون و یعقوب همان اسرائیل است، یونس همان ذو النون و عیسی همان مسیح می باشد، و در باره پیامبر اسلام علاوه بر محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، «احمد» نیز آمده است حتی از نظر برخی الفاظ: «یس»، «طه» از اسامی آن حضرت است، ولی احتمال دارد که این الفاظ جزء حروف مقطعه باشند.

علاوه بر پیامبرانی که نام صریح آنان در قرآن آمده است، از برخی نیز به صورت کنایه یاد شده است چنان که می فرماید:

(أَلَمْ تَرَ إِلیَ الْمَلإِ مِنْ بَنِی إِسْرائیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسی إِذْ قالُوا لِنَبِیّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِکاً...).(۳)

«ندیدی گروهی از بنی اسرائیل به پیامبر خود گفتند که برای ما فرماندهی را بر انگیز؟».

مفسران می گویند مقصود از این نبی «شمعون» یا «یوشع بن نون» یا

۱- [۱] بحار الأنوار، ج۱۱، باب ۱، روایات ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۴۳، ۴۸، ۶۱، ۶۷و ۶۸ رجوع شود.

۲- [۲] مرحوم علامه طباطبایی اسماعیل صادق الوعد را غیر از اسماعیل فرزند ابراهیم دانسته اند و اسماعیل نخست فرزند حزقیل است که از پیامبران الهی بوده و در راه تبلیغ رنج فراوانی دیده تا آنجا که قومش پوست سر و صورت او را کندند(المیزان، ج۱۴، ص ۶۷).

۳- [۳] بقره/۲۴۶.

«اشموئیل »(اسماعیل) است.(۱)

وباز می فرماید:

(أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَه وَهِیَ خاوِیَهٌ عَلی عُرُوشِها...).(۲)

و مقصود از آن «عزیز» یا «ارمیا» و یا «خضر» است.(۳)

وباز می فرماید:

(فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَیْناهُ رَحْمَهً مِنْ عِنْدِنا وَعَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنّا عِلْماً).(۴)

«بنده ای از بندگان ما را یافتند که به او از جانب خود رحمتی داده بودیم و از نزد خود او را دانش آموخته بودیم» مفسران می گویند مقصود «خضر» است».(۵)

۴. پیامبران صاحب شریعت

شکی نیست که همه پیامبران الهی هدف واحدی داشتند و آن هدف به طور فشرده عبارت بود از اصلاح و هدایت بشر در زمینه های عقیدتی و تعدیل غرایز و شؤون مختلف زندگی اجتماعی، گذشته از این که همه آنان هدف واحدی را تعقیب می کردند در دو جهت دیگر نیز متحد و هم آهنگ بودند یکی این که تعالیم همگی از جانب خداوند بود و دیگری این که برنامه های همه آنان بر محورهای توحید و معاد استوار بود، همه آنان بشر را به یکتاپرستی و تسلیم

۱- [۱] مجمع البیان، ج۱، ص ۳۵۰.

۲- [۲] بقره/۲۵۹.

۳- [۳] مجمع البیان، ج۱، ص ۳۷۰.

۴- [۴] کهف/۶۵.

۵- [۵] در بحار الأنوار ج ۱۱، باب ۱، حدیث ۶۵ اسامی برخی از انبیا آمده است.

در برابر اراده و مشیت پروردگار دعوت می کردند چنان که می فرماید:

(إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الإِسْلامُ...).(۱)

«دین الهی همان اسلام است».

ولی تحقق بخشیدن به اهداف یاد شده و نیز متبلور ساختن روح تسلیم در همه مراحل و شئون زندگی فردی و اجتماعی بشر در گرو برنامه ها و دستور العمل های خاصی بود که از آنها به عنوان «شریعت» یاد می شود بنابر این در رابطه با اهداف پیامبران و ایفای رسالت آنان دو مطلب مطرح می گردد یکی «دین» و دیگری «شریعت» دین همان اصول اعتقادی است که قرآن از آن با کلمه «اسلام» تعبیر نموده است و دیگری برنامه و تعالیم مربوط به تنظیم مقررات اجتماعی و آداب زندگی که قرآن از آن به عنوان «شریعت» یاد کرده و می فرماید:

(...لِکُلّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَهً وَمِنْهاجاً...).(۲)

«برای هر یک از شما راه و روش خاصی قرار دادیم».

مسلم است که در عین این که «دین» در طول رسالت پیامبران ثابت بوده است ولی شرایع آسمانی یکسان و ثابت نبوده اند و قسمت هایی از شریعت پیشین به واسطه شریعت پسین نسخ می گردیده است.

اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا همه پیامبرانی که از جانب خداوند برگزیده شده اند، دارای شریعت بوده اند، یا آن که تنها برخی از آنان صاحب شریعت بوده و دیگران ترویج کننده شریعت آنان بوده اند؟

اگر چه از آیه (۴۸) سوره مائده (لِکُلّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَهً وَمِنْهاجاً) به

۱- [۱] آل عمران/۱۹.

۲- [۲] مائده /۴۸.

نظر می رسد که هر یک از پیامبران دارای شریعت و روش خاصی بودند ولی از برخی دیگر از آیات قرآن به دست می آید که پیامبران صاحب شریعت، تنها پنج نفر بوده اند که عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی،عیسی و حضرت محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) چنان که می فرماید:

(شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصّي بِهِ نُوحاً وَالَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَمُوسي وَعِيسي أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا...).(1)

«برای شما از دین همان را تشریع کرد که به نوح توصیه نمود و همان که به تو (پیامبر اسلام) وحی کردیم و (همان که) به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم، که دین را برپا دارید و گروه گروه نشوید».

مخاطب در آغاز آیه پیامبر و مسلمانان می باشند (شَرَعَ لَكُمْ) و مقصود از «دین» همان محورهای ثابت در زمینه مبدأ و معاد و معارف نیست زیرا اگر مقصود آنها بود ذکر چند پیامبر موردی نداشت زیرا آن محورها چنانچه بیان گردید در طول تاریخ رسالت انبیا ثابت بوده است و در این صورت مناسب این بود که گفته شود: «شرع لکم من الدین ما وصّی به النبیّین من قبلک» بنابراین مقصود از «دین» همان شریعت است و از این که تنها نام چند پیامبر را برده است و از پیامبران قبل از نوح هم ذکری به میان نیاورده است دو مطلب استفاده می شود:

۱. پیامبران صاحب شریعت پنج نفر بوده اند (نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم)).

۲. نخستین پیامبر صاحب شریعت نوح بوده است.

نکته درخور توجه در این آیه این است که در رابطه با شریعت پیامبر اسلام

۱- [۱] شوری/۱۳.

ااز کلمه «وحی» (أَوحَیْنا) (وحی کردیم) و در رابطه با شرایع پیامبران دیگر کلمه «وصیت» (وصّی ـ سفارش کرد) (أَوصَیْنا ـ سفارش کردیم) استفاده شده است و شاید نکته آن همان مطلبی باشد که علاّمه طباطباییرحمه اللّه یادآور شده است و آن این که واژه «وصیت» در مواردی به کار می رود که آنچه به آن توصیه می شود از اهمیت خاصی برخوردار باشد، و شریعت های پیامبران گذشته عمدتاً به امور مهم زمان خود توجه داشت.

از این جهت در مورد آنها کلمه «وصیت» به کار رفته است ولی واژه وحی در برگیرنده همه دستور العمل هایی است که بشر در زنـدگی فردی و اجتماعی خود بـا آنهـا روبرو می گردد. مسائـل مهـم و غیر مهـم همگی را در بر می گیرد و بـا تـوجه به جامعیت شریعت اسلام در مورد آن واژه «وحی» به کار گرفته شده است.(۱)

در باره تعداد پیامبران و اختلاف آنان پرسش های دیگری هست که نقل هر یک و پاسخ به آنها مایه گستردگی سخن است وغالباً متکلمان و محدثان در این مورد به حدیثی که از ابو ذر نقل شده است تکیه می کنند و محدّثان سنی و شیعه آن را نقل نموده انـد اینک ما به ترجمه آن حـدیث می پردازیم هر چنـد می دانیم که این حـدیث خبر واحـد است و خبر واحد در قلمرو عقاید (در صورتی که مفید یقین نباشد) کافی نیست، در این حدیث ابو ذر از پیامبر سؤال می کند و او پاسخ می دهد:

ابو ذر: چند پیامبر از جانب خدا آمده است؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): صد و بیست و چهار هزار از جانب خدا مبعوث شده اند.

ابو ذر: چه تعداد از آنان پیامبران مرسل بوده اند؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم):سیصد و سیزده نفر.

۱- [۱] المیزان:ج۱۸،ص۲۷.

ابو ذر: نخستین پیامبر چه کسی بوده است؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): حضرت آدم.

ابو ذر: آیا او جزء پیامبران مرسل بوده است؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): آری آنگاه افزود چهار نفر از پیامبران به زبان سریانی سخن می گفتند و آنان عبارتند از : آدم، شیث، ادریس، نوح، و چهار نفر از آنان عرب بودند و آنان عبارتند از: هود، صالح، شعیب، پیامبر توحید حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم).

و نخستین پیامبر از بنی اسرائیل موسی و آخرین آنان عیسی است و در میان آن دو، ششصد پیامبر آمده اند و رفته اند.(۱)

ابو ذر: چه تعداد کتاب نازل گردیده است؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): یکصد و چهار کتاب و از آنها است کتاب های : ادریس، ابراهیم به نام «صحیفه» و تورات و انجیل و زبور و فرقان را نیز فرو فرستاده است.(۲)

البته حدیث ابو ذر جامع ترین حدیثی است که پاسخ این پرسش ها در آن آمده است و در این زمینه احادیث دیگری نیز هست که هر یک پاسخگوی گوشه ای از این پرسش ها است و برای آگاهی بیشتر به روایاتی که در پاورقی به آنها اشاره شده است مراجعه نمایید.(۳)

۱- [۱] مرحوم مجلسی احتمال داده است که این ششصد نفر پس از حضرت مسیح اعزام شده اند و همچنین احتمال می دهد که آنان بزرگانی از پیامبران بنی اسرائیل باشند و گرنه تعداد پیامبران بنی اسرائیل فزون از ششصد می باشد.
۲- [۲] بحار الأنوار، ج۱۱، ص ۳۲ به نقل از معانی الاخبار و خصال که هر دو از کتاب های معتبر صدوق می باشند.
۳- [۳] بحار الأنوار، ج۱۱، باب اول، احادیث ۲۱، ۲۵، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۶۱، ۶۷و ۶۸.

۱۰- نبوت موهبتی الهی است

آیات موضوع

۱.(...وَاجْتَبَیْناهُمْ وَهَدَیْناهُمْ إِلی صِراط مُسْتَقیم)(انعام/۸۷).

۲.(أُولئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّنَ مِنْ ذُرِّیَّهِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنا مَعَ نُوح وَمِنْ ذُرِّیَّهِ إِبْراهِیمَ وَإِسْرائیلَ وَمِمَّنْ هَدَیْنا وَاجْتَبَیْنا...)(مریم/۵۸).

۳.(اللّهُ یَصْطَفِی مِنَ المَلائِکَهِ رُسُلاً وَمِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ بَصیرٌ) (حج/۷۵).

۴.(أُولئِکَ الَّذِینَ هَدی اللّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِه...)(انعام/۹۰).

۵.(قالَ یا قَوْمِ أَرَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَه مِنْ رَبِّی وَآتانِی رَحْمَهً مِنْ عِنْدِهِ...) (هود/۲۸).

۶.(قالَ یا قَوْمِ أَرَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَه مِنْ رَبِّی وَرَزَقَنی مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً...) (هود/۸۸).

ص : ۱۷۰

ترجمه آیات

۱.«آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم».

۲.«آنان (گروهی از پیامبران که اسامی آنان در آیات پیشین آمده است) کسانی هستند که خدا بر آنان نعمت بخشید، پیامبرانی که از ذریه آدم و ذریه کسانی که با نوح بر کشتی حمل شدند و از فرزندان ابراهیم و اسماعیل و ذریه آنان که هدایت کردیم و برگزیدیم می باشند».

۳.«خدا از فرشتگان و از انسان ها رسولانی را بر می گزیند، خدا شنوا و بیناست».

۴.«آنان کسانی هستند که خدا آنان را هدایت کرده پس از هدایت آنان پیروی نما».

۵.«ای قوم من به نظر شما اگر من از جانب پروردگارم گواهی داشته او از جانب خود رحمتی به من داده است...؟».

۶.«گفت ای قوم من به نظر شما اگر من از جانب پروردگار خود شاهد و گواهی داشته باشم و او روزی نیکویی به من داده باشد...».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

از بحث های دیرینه در علم کلام مسئله «موهبتی» بودن نبوت و یا «استحقاقی» بودن آن است. گروهی از متکلمان بر آنند که نبوت یک نعمت معنوی الهی است که خدا آن را به هر کس که بخواهد (البته طبق شایستگی ها و ملاکات موجود در او) اعطا می کند، در حالی که از برخی نقل شده است که آن را از طریق استحقاق تفسیر کرده اند.(۱)

۱- [۱] شیخ مفید در کتاب أوائل المقالات، ص ۳۲ نعمت نبوت را تفضل الهی دانسته و از آن به عنوان مشهور در میان اهل امامت و فقهای شیعه یاد کرده است.

در اینجا باید دو مسئله را از هم جدا کرد:

۱. شکی نیست که نبوت مقام شامخی است که از جانب خدا به افراد خاصی داده می شود. خواه بگوییم که آن نعمت، موهبت الهی است و یا چیزی است که شایستگی انسان ایجاب می کند که خدا چنین نعمتی را به اواعطا نماید در هر حال بعث رسل فعل خداست و قطعاً فعل خدا به خاطر حکیم بودن فاعل، دور از هر نوع عبث خواهد بود بنابر این مقتضای هر دو قول این است که باید ملاکی واقعی در شخص نبی موجود باشد.

۲. آیا وجود آن ملاکات در پیامبران به حدی است که ایجاب می کند که از جانب خدا چنین مقامی به آنان داده شود به گونه ای که اگر از این مقام محروم شدند یک نوع ظلم خواهد بود (استحقاق) و یا وجود این ملاکات چیزی جز زمینه و استعداد نیست و به خاطر همین زمینه هاست که خدا این موهبت را به این گروه می بخشد و دیگران را از آن محروم می سازد(تفضل)؟

نتیجه این که بنابر هر دو قول تا یک نوع قابلیت و شایستگی و زمینه مساعد در افراد نباشد، به شرف نبوت نائل نشده و این کرامت را به دست نمی آورند چیزی که هست، این ملاکات به عقیده قائلان به تفضل زمینه ساز است و به عقیده گروه دیگر الزام آور حال کدام یک از این دو نظریه، واقع بینانه است؟ از بیان یاد شده در زیر روشن می شود.

مقام نبوت و رسالت الهی چیزی نیست که به هر فردی اعطا شود، چون اعطای این مقام، مسئولیت زا و تکلیف آفرین است و تا در افراد امکان انجام مسئولیت ها نباشد قهراً دادن این مقام، لغو و بی اثر خواهد بود. این اصل ایجاب می کند که باید در همه ا موزگاران الهی شایستگی هایی وجود داشته باشد که بتوانند بار امانت (رسالت الهی) را به دوش بکشند و به آن جامه عمل پوشند ولی قابلیت ها بر دو نوع است:

۱. یک رشته شایستگی ها، شایستگی های طبیعی و آفرینشی است که از

طریق وراثت یا جهات دیگر در پیامبر شکل می گیرد، زیرا همان طور که فرزند، صفات ظاهری والدین را به ارث می برد، شایستگی و ناشایستگی های روحی آنان نیز از طریق وراثت به او منتقل می گردد بنابر این پیامبران، یک رشته زمینه های رشد و تعالی روح را از طریق نیاکان خود به ارث می برند.

تاریخ زندگانی پیامبران حاکی است که آنان در خانواده های صالح و ریشه دار که به انواع فضایل آراسته بودند، چشم به جهان گشوده و رشد نموده اند گویی کمالات روحی پیوسته از نسلی به نسلی انتقال یافته و پس از طی مراحلی به صورت کامل در پیامبر مبعوث مجسم گردیده است.

البته وراثت عامل کافی در پرورش فضایل واتصاف به کمالات نیست. در کنار وراثت از عامل تربیت نباید غفلت کرد زیرا تربیت نقشی جز پرورش کمالات درونی و فطری ندارد و در مورد پیامبران علاوه بر عامل وراثت و فطرت، عامل تربیت نیز حاکم بوده است.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در باره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید:

«وَلَقَدْ قَرَنَ اللّهُ بِهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) مِنْ لَدُنْ أنْ کانَ فَطِیماً أَعْظَمَ مَلَک مِنْ مَلائِکَتِهِ یَسْلُکُ بِهِ طریقَ المَکارم».(۱)

از روزی که پیامبر از شیر گرفته شد خدا بزرگ ترین فرشته خود را بر هدایت او مأمور ساخت تا او را در مسیر ارزش های اخلاقی رهبری کند.

مقتضای این دو اصل: (وراثت و تربیت) پدید آمدن یک رشته کمالات و ارزش ها در آموزگاران الهی است ولی در این رابطه باید به تلاش های خود پیامبران قبل از رسالت و نبوت نیز توجه نمود.

کوشش ها و ریاضت های روحی و اخلاقی آنان، عامل بسیار مهمی در

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه قاصعه، شماره ۱۹۲.

رشد و تکامل ارزش های معنوی که از طریق وراثت در آنها شکل پذیرفته و در پرتو تربیت های الهی مورد تأکید قرار گرفته، به شمار می رود و اصولاً آنچه به عنوان عامل اختیاری در این رابطه شناخته می شود همین مجاهدت ها و خودسازی ها است.

۲. پیامبران از نخستین روزهای حیات خود از روزی که می توانستند با نفس امّاره به جهاد و مبارزه بپردازند مجاهده کرده و نفس را از نظر کمال پرورش داده اند کافی است که در این مورد با حیات یوسف صدیق آشنا شویم که چگونه در خانه دربسته، دست رد بر سینه نامحرم زد و خود را نجات داد(۱) بدون شک نفس در این کشمکش از نورانیت و صفای خاصی برخوردار شده و در عالم معنی کاملاً می درخشد.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) قریب چهل سال به مجاهدت نفسانی و ریاضت های شرعی پرداخت و کمالاتی را کسب کرد که در افق عقل هیچ انسانی نمی گنجد، این نمونه ها و نمونه های دیگر می توانند ما را به یک اصل کلی در زمینه پرورش استعدادهای خاصی در پیامبران الهی رهبری کنند.

این نوع مجاهدت ها که کمال آفریننده شایستگی هایی را در روح انسان پدید می آورند که مایه برتری او بر دیگر انسان ها می شود و سبب می شود که خدا در گزینش معلم برای امت، این گروه را برگزیند.

در این جا علّامه طباطبایی سخنی دارد که فقط به یکی از ملاکات خارج از اختیار در آن اشاره شده است در حالی که ملاک دیگر که جنبه اختیاری دارد، در کلام ایشان نیامده است، وی می گوید: خدا از روز نخست برخی از انسان ها را با فطرت مستقیم وآفرینش معتدل آفریده وآنها از روز نخست با

۱- [۱] یوسف/ ۳۲.

ذهنی وقّاد و ادراکاتی صحیح و روحی پاک و قلبی سلیم بزرگ شده اند و در پرتو صفای آفرینش و سلامت نفس از نعمت اخلاص آن چنان برخوردار شده اند که دیگران از طریق اجتهاد و کسب، آن را به دست آورده اند و آنان همان افرادی هستند که قرآن از آن به نام «مخلصون» تعبیر آورده است و در آیه دیگر می فرماید:

(...وَاجْتَبَيْناهُمْ وَهَدَيْناهُمْ إِلى صِراط مُسْتَقيم) .(۱)

«آنان را برگزیدیم و به صراط مستقیم هدایت کردیم».(۲)

همین طور که یادآور شدیم ایشان به ملاک خارج از اختیار اشاره کرده است در حالی که قسمتی از این ملاکات از طریق اختیار به دست می آید.

۳. در این جا عامل سومی نیز می تواند سبب نزول چنین موهبتی بر انبیا باشد و آن این که خدا می داند که اگر یک چنین نعمت بزرگ معنوی را در اختیار چنین فردی بگذارد، از آن به نفع خود و جامعه بهره می گیرد در حالی که انسان های دیگر چنین نیستند و چه بسا ممکن است از این موهبت سوء استفاده نموده و آن را در طریق الهی به کار نبندند.

این ملاکات که برخی غیر اختیار (وراثت و فطرت) و برخی دیگر کسبی و اختیاری هستند، زمینه ساز اعطای این نعمت بزرگ بر افراد می گردند و سبب می شوند که گزینش خدا یک گزینش حکیمانه و دور از عبث باشد.

خلاصه سخن این که از یک طرف کارهای خدا حکیمانه است و هرگز در انتخاب برخی از انسان ها برای مقام نبوت، اراده او گزاف و بی ملاک نخواهد بود و از طرف دیگر حکمت الهی ایجاب می کند که برای بشر از جنس خود

۱- [۱] انعام/۸۷.

۲- [۲] المیزان، ج۱۱، ص ۱۷۷.

آنان معلمان و آموزگارانی اعزام کند و ناچار باید این معلمان، نسبت به افراد مورد تعلیم، برتری داشته و آگاهی های لازم را دارا باشند و از آنجا که نفس هر انسانی در حدّ ذات فاقد هر نوع کمال و فضیلت بالفعل است ناچار باید خدای جهان آفرین چنین کمالاتی را به انسان اعطا نماید و در نتیجه کمالات پیامبران نیز از جانب خداوند به آنان اعطا می شود.

بنابر این مجموع این عوامل می تواند دلیل برگزیده شدن برخی از انسان ها به عنوان پیامبر الهی باشد. و از آنجا که قسمت اعظم این عوامل خارج از اختیار است، مسئله نبوت یک امر استحقاقی نخواهد بود.

اکنون لازم است، هر دو نظریه را بر قرآن عرضه داریم و از رهنمودهای آن در این باره بهره مند شویم:

قرآن طرفدار نظریه تفضل است و می توان این مطلب را از امور یاد شده در زیر استفاده کرد:

الف. نبوت وگزینش الهی:

قرآن درباره پیامبران واژه هایی مانند «اصطفاء» و «اجتباء» به کار می برد.

وناگفته پیدا است «گزینش» آهنگ تفضل دارد نه استحقاق، زیرا بنابر استحقاق، انسانی که واجد ملاکات لازم برای پیامبری است خود به خود برای چنین مقامی متعین می گردد و نیازی به انتخاب و گزینش نیست(۱) آنجا که پس از نام بردن گروه بسیاری از پیامبران چنین می فرماید:

(وَاجْتَبَيْناهُمْ وَهَدَيْناهُمْ إِلى صِراط مُسْتَقيم).(۲)

«آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم».

۱- [۱] ولی ممکن است گفته شود گزینش و اصطفا با استحقاق منافات ندارد زیرا قائل به استحقاق نیز قبول دارد که پیامبران از جانب خدا برگزیده می شوند لکن مستحق و سزاوار این گزینش هستند.

۲- [۲] انعام/۸۷.

و باز می فرمايد:

(أُولئِـكَ الَّذِيـنَ أَنْعَـمَ اللّـهُ عَلَيْهِـمْ مِـنَ النَّبِيِّيـنَ مِـنْ ذُرِّيَّهِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنـا مَعَ نُـوح وَمِـنْ ذُرِّيَّهِ إِبْراهيـمَ وَإِسْـرائيلَ وَمِمَّنْ هَـدَيْنا وَاجْتَبَيْنا...).(۱)

« آنان (گروهی از پیامبران که اسامی آنان در آیات پیشـین آمده است) کسانی هستند که خدا بر آنان نعمت بخشید، پیامبرانی که از ذریه آدم و ذریه کسانی که با نوح بر کشتی حمل شدند و از فرزندان ابراهیم و یعقوب و ذریّه آنان که هدایت کردیم و برگزیدیم می باشند».

در برخی از آیات در مورد پیامبران واژه «اصطفا» به کار رفته است چنان که می فرماید:

(اللّهُ يَصْطَفِي مِنَ المَلائِكَهِ رُسُلاً وَمِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ سَمِيعٌ بَصيرٌ) .(۲)

«خدا از فرشتگان و از انسان ها رسولانی را بر می گزیند، خدا شنوا و بیناست».(۳)

ب. هدایت خاص الهی:

با وجود این که هدایت الهی، عمومی و گسترده است ولی درباره پیامبران از هدایت ویژه ای یاد کرده می فرماید:

(وَاجْتَبَيْناهُمْ وَهَدَيْناهُمْ إِلى صِراط مُسْتَقيم).(۴)

«آنان را برگزیدیم و به راه راست رهنمون شدیم».

۱- [۱] مریم/۵۸; استدلال به آیه مبنی بر این است که جمله (وَمِمَّنْ هَدَيْنا) عطف بر(مِنَ النَّبِيِّين)است و نه کلام مستأنف.

۲- [۲] حج/۷۵.

۳- [۳] در مورد اجتباء به آیه های زیر مراجعه شود: حج/۷۸، طه/۱۲۲، قلم/۵۰، یوسف/۶ و....

۴- [۴] انعام/۸۷.

وباز می فرماید:

(أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِه...) .(۱)

«آنان کسانی هستند که خدا آنان را هدایت کرده پس از هدایت آنان پیروی نما».

و از آنجا که هـدایت را به خود نسبت می دهد طبعاً این هدایت همان موهبت نبوت است که در برگیرنده همه مراحل هدایت می باشد.

ج. نبوت، نعمت، رحمت و رزق الهی است:

در قسـمتی از آیات، نبوت «رحمت» خـدا و در پاره ای دیگر «رزق الهی» و «نعمت» پروردگار جهان شـمرده شـده است و همه این واژه ها آهنگ تفضل دارند چنان که می فرماید:

(قالَ یا قَوْمِ أَرَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَه مِنْ رَبِّی وَآتانِی رَحْمَهً مِنْعِنْدِهِ...).(۲)

«ای قوم من به نظر شما اگر من از جانب پروردگارم گواهی داشته او از جانب خود رحمتی به من داده است...؟».(۳)

و در آیه دیگر به جای «رحمت» ، «رزق حسن» به کار برده است که کنایه از نبوت است چنان که می فرماید:

(قالَ یا قَوْمِ أَرَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَه مِنْ رَبِّی وَرَزَقَنی مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً...).(۴)

«گفت ای قوم من به نظر شما اگر من از جانب پروردگار خود شاهد و گواهی داشته باشم

۱- [۱] انعام/۹۰.

۲- [۲] هود/۲۸.

۳- [۳] مضمون این آیه در آیه ۶۳ همین سوره نیز وارد شده است.

۴- [۴] هود/۸۸.

و او روزی نیکویی به من داده باشد...».

وشاید در آیات پیشین که کلمه (أَنْعَم اللّه) در آنها به کار رفته است ناظر به این حقیقت باشد و مقصود از نعمت، همان نعمت نبوت است.

در اینجا از تذکر نکته ای ناگزیریم وآن این که یک چنین نزاع می تواند یک نزاع لفظی باشد نه حقیقی زیرا به حکم دلایل لزوم بعثت باید پروردگار جهان برای هدایت بشر افرادی را اعزام کند و این اعزام با توجه به مشیت حکیمانه او، امری قطعی وحتمی است.

از طرف دیگر باید در میان انسان های متفاوت، انسان متناسب با مقام نبوت را انتخاب کند، و با وجود فاضل، مفضول را بر نگزیند.

نتیجه این دو مطلب این می شود که برگزیدن افراد لایق و شایسته برای هدایت انسان ها یک امر الزامی وحتمی است وشاید مقصود کسانی که نبوت را یک امر استحقاقی می اندیشند ناظر به همین مطلب باشد نه این که با قطع نظر از این مبادی، کمالات درونی و فضایل نفسانی ایجاب کننده مقام نبوت است.

ص : ۱۷۹

۱۱- عصمت رسولان الهی از دیدگاه متکلمان

اشاره

مراحل عصمت واقوال متکلمان:

عصمت که به معنی مصونیت از خطا و گناه است دارای مراحلی است:

۱. عصمت در تبلیغ وحی الهی.

این مرحله خود دارای مراحل سه گانه ای است:

الف. مرحله تلقّی و دریافت وحی.

ب. مرحله حفظ و نگهداری وحی.

ج. مرحله ابلاغ و بیان وحی.

در دو مرحله «الف » و «ب» خطای عمدی متصور نیست، آنچه متصور است سهو نسیان است و مقتضای عصمت، مصونیت پیامبر از هر نوع خطای غیر عمدی (نسیان و فراموشی) در این دو مرحله است و در این مورد هیچگونه نظر مخالفی نیز ارائه نگردیده است.

ولی در مرحله «ج» علاوه بر خطای سهوی، لغزش عمدی نیز متصور است بدین صورت که وحی الهی کتمان گردیده و از ابلاغ آن خودداری شود،

و یا آن که در آن تصرف گردیده کم یا زیاد گردد.

ولی شکی نیست که عصمت پیامبران در این مرحله نیز امری قطعی و غیر قابل تردید است، و نظریه مخالفی نیز نقل نگردیده است جز آنچه به قاضی ابو بکر باقلانی از متکلمان اشعری نسبت داده شده است که وی خطای سهوی در تبلیغ را منافی با مقام نبوت و هدف رسالت ندانسته است.

۲. عصمت در مقام عمل به احکام الهی

اشاره

شکی نیست که پیامبران همان گونه که مبلغان احکام الهی به انسان های دیگر هستند، خود نیز مکلف به آن احکام می باشند، ومقتضای عصمت در این مرحله این است که آنان در برابر دستورات الهی کاملاً مطیع و منقاد بوده و مرتکب ترک واجب یا فعل حرامی نگردند. گرچه اصل «عصمت» پیامبران در این مرحله مورد قبول همه متکلمان اسلامی (جز حشویه و اصحاب الحدیث)است، ولی در چگونگی و مراتب آن آرای مختلفی ابراز گردیده است.

الف. متکلمان امامیه

از نظر آنان دایره عصمت بسیار گسترده است، هم قبل از بعثت را شامل است و هم بعد از بعثت را، و پیامبران هم از گناهان کبیره معصومند و هم از گناهان صغیره خواه به صورت عمدی و خواه به صورت سهوی و یا از روی تأویل و مانند آن.(۱)

۱- [۱] این سخن فاضل مقداد است ولی شیخ مفید گفته است قبل از نبوت صدور صغیره هایی که موجب پایین آمدن شأن فاعل آن در نظر مردم نیست به طور سهوی جایز است و امّا ما کان من صغیره لا یستخف فاعله فجائز وقوعه منهم قبل النبوه وعلی غیر عمد (اوائل المقالات، ص ۲۹ــ۳۰).

ب. حشویه و اصحاب الحدیث

این گروه، ارتکـاب گناهان را اعم از کبیره و صـغیره، عمـداً یا سـهواً قبل از بعثت یا پس از آن بر پیامبران جایز می داننـد و در حقیقت باید از آنان به عنوان مخالفان عصمت در این مرحله یاد کرد.

ج. اکثر متکلمان معتزلی

این گروه پیامبران را قبل و بعـد از بعثت، از ارتکاب گناهان کبیره و صـغیره ای که صدور آن از پیامبر موجب تنفر عمومی می گردد، معصوم می دانند.

تفتازانی اضافه میکند:صغیره سهوی پس از بعثت بهطور اتّفاقی مانع ندارد، نه بهصورت یک امر شایع(۱).

در پایـان یادآور میشویم که اقوال مربوط به این گروه، از آن بزرگان آنها است و در غیر این صورت در میان هر گروهی افراد نادری، اقوال دیگری دارند که نقل آنها سودی ندارد.

د. اکثریت متکلمان اشعری

از نظر آنان صـدور گناه کبیره یا صـغیره، عمداً یا سـهواً از پیامبران قبل از نبوّت جایز است ولی پس از نبوّت صدور گناه کبیره را مطلقاً (عمداً یا سـهواً) جایز ندانسـته و ارتکاب گناهان صغیره را به صورت غیر عمدی جایز دانسته و به صورت عمدی جایز ندانسته اند.

۳. عصمت در امور عادی و موضوعات فردی و اجتماعی

اشاره

آنچه در این مرحله متصور است همان خطای غیر عمدی و اشتباه در

۱- [۱] شرح مقاصد، ج۲، ص ۱۹۳; اللوامع الالهیه، ۱۷۰_۱۷۱.

تشخیص موضوعات مربوط به داوری ها و تصمیم گیری های پیامبر در زمینه های مختلف می باشد.

و به عبارت دیگر: این بحث مربوط به دایره علم پیامبران است و این که آیا قلمرو آگاهی آنان از مرز احکام کلی فراتر رفته و در موردموضوعات نیز هرگز خطا و اشتباهی برای آنان رخ نخواهد داد؟ و یا آن که آنان در این بخش مصون از خطا نبوده و در مواردی که خطا و اشتباه، به احکام کلی الهی لطمه وارد نکند، ارتکاب اشتباه و خطا ممکن است؟

در میان متکلمان امامیه مرحوم شیخ صدوق، خطا و سهو پیامبر را در این زمینه جایز دانسته است.

دلایل عصمت پیامبران

اکنون که با مراحل عصمت و اقوال متکلمان در این باره آشنا شدیم، به بررسی دلایل عصمت می پردازیم تا معلوم شود که کدام یک از اقوال یاد شده صحیح و کدام یک نادرست می باشد و قبل از آن که به دلایل قرآنی عصمت بپردازیم دلایل کلامی آن را به طور فشرده از نظر می گذرانیم:

دلایل متکلمان بر لزوم عصمت

روشن ترین و استوارترین دلیل آنان در این مورد همان است که محقق طوسی با عبارتی فشرده بیان کرده و گفته است:«وَيَجِبُ فی النَّبِیِّ العِصْمَه لِيَحْصل الوُثُوقُ فَيَحْصلَ الغَرَضُ».(۱)

معصوم بودن پیامبر لازم است، تا این که به او اطمینان حاصل شود و در نتیجه غرض از بعثت او تحقق یابد.

۱- [۱] کشف المراد، ط: صیدا، ص ۲۱۷.

توضیح این دلیل آن است که یکی از مهمترین اهداف بعثت پیامبران الهی، فراهم نمودن زمینه های کامل برای تربیت و هدایت افراد بشر است شکی نیست که تحقق این هدف مستلزم آن است که مردم نسبت به مربیان الهی اطمینان کامل داشته باشند و آنها را افرادی راستگو و امین بشناسند، در غیر این صورت با دیده شک و تردید به آنان نگریسته و زمینه کامل فکری و روحی برای پذیرش احکام تربیتی آنان در افراد تحقق نخواهد یافت و این موجب نقض غرض بعثت خواهد بود.

شکی نیست که همان گونه که امانتداری و راستگویی پیامبران در تحقق این هدف مؤثر و لازم است عامل بودن آنان به گفتارهای خود نیز سهم به سزایی در تحقق آن خواهد داشت.

این بیان می تواند عصمت پیامبران را در همه مراحل چهارگانه ثابت کند زیرا اگر احتمال دهیم که پیامبران در تلقی وحی و حفظ و ابلاغ آن عمداً و یا سهواً دگرگونی هایی به وجود می آورند، در این صورت اعتماد مردم به آنها سلب شده و گرایش، کاهش می یابد عیناً بسان پزشکی که انسان احتمال دهد که بر اثر پیری و ناتوانی، در تنظیم نسخه دچار اشتباه میشود. مسلماً تعداد مراجعه کنندگان کاهش یافته و احیاناً به حد صفر می رسد.

روی این بیان باید گفت پیامبران نه تنها در ابلاغ وحی مرتکب خطا و گناه نمی شوند، بلکه در مقام عمل به شریعت هم حتی سر سوزنی از برنامه های الهی فاصله نمی گیرند و خود صد در صد به آنچه می گویند عمل می کنند زیرا در غیر این صورت اعتماد مردم سلب می شود و در نتیجه آرمان بعثت مختل می گردد.

و به دیگر سخن: صدور گناه و خلاف از مربی، مایه سلب اطمینان نسبت به او است و انسان های تحت تربیت می گویند هرگاه او بر انگیخته از

جانب خداست و به درستی وحقانیت گفتار خود ایمان و اعتقاد دارد پس چرا عملاً آن را زیر پا می نهد؟ نکند او یک انسان دروغگو و فریبکاری است؟و در نتیجه آرمان بعثت مختل می شود.

با این دلیل حتی می توان ثابت نمود که پیامبران از خطا در زندگی واشتباه درموضوعات نیز باید مصون باشند، زیرا جلب اعتماد که نخستین پایه موفقیت یک مربی است همانگونه که مستلزم آن است که او را از هر نوع خطا در دریافت و تبلیغ احکام الهی و نیز عمل به وظایف مذهبی و دینی مبرا بدانیم، همچنین مستلزم مصون دانستن پیامبران در کارهای عادی و موضوعات فردی واجتماعی است، زیرا درست است که اشتباه در امور روزانه و عادی، ملازم با اشتباه در بیان احکام الهی نیست، چه بسا ممکن است کسی در بیان احکام و معارف کاملاً مصونیت داشته باشد ولی در امور عادی و روزانه که اشتباه در آنها به احکام دینی ضرر نمی رساند دچار خطا گردد، و تفکیک میان این دو قسمت برای انسان های واقع بین و صاحب نظر آسان است، ولی نوع مردم، به زحمت می توانند میان این دو موضوع فرق بگذارند، و چه بسا با دیدن خطا و اشتباهی در امور جزئی و عادی به کلیه تعالیم وی بدگمان و بی اعتماد گردند و این بی اعتمادی به پیامبر سرانجام به تحقق یافتن آرمان بعثت لطمه وارد می کند.

دلایل دیگر متکلمان

اشاره

روشن ترین و رساترین دلیل متکلمان بر لزوم عصمت پیامبران، همان دلیل سابق است ولی متکلمان دلایل دیگری نیز بر اثبات مدعای خود اقامه کرده اند که برخی را یادآور می شویم.

الف. دعوت به متضادین محال است

می دانیم که پیروی از پیامبران الهی امری واجب و لازم است، زیرا برآورده

شدن هدف رسالت وابسته به این است که پیروی از او لازم باشد حال اگر فرض کنیم که پیامبر معصوم از گناه نیست و احیاناً مرتکب عمل خلافی گردید، به حکم این که متابعت از او لازم است، باید در این عمل نیز از او پیروی شود، در حالی که پیروی از او در این عمل به معنی این است که خداوند بندگان خود را دعوت به انجام گناه کند، که در نادرستی آن جای کلام نیست.

محقّق طوسی این برهان را چنین آورده است:

«ولوجوب متابعته وضدها»: یعنی اگر پیامبر معصوم نباشد، دو امر متضاد لازم می آید، وجوب متابعت وحرمت متابعت(زیرا به حکم این که پیامبر است پیروی از او واجب و به حکم این که عمل، عمل نارواست، پیروی از او حرام است).

ممکن است گفته شود: وجوب پیروی از پیامبر در مورد کردار و افعال او مبتنی بر معصوم بودن او از گناه است ولی اگر معتقد به عصمت در این خصوص نباشیم تنها چیزی که بر مکلفان واجب است عمل به گفتار پیامبر است وعصمت در این موردمربوط به مرحله تبلیغ وحی است نه عمل به آن.

آری این استدلال را می توان بدین صورت تکمیل کرد که:

۱. قرآن اطاعت و تبعیت از پیامبر را واجب دانسته است.(۱)

۲. اطلاق آن شامل اطاعت و تبعیت عملی نیز می گردد.

۳. خداوند انسان ها را به گناه دعوت نکرده، بلکه از آن نهی کرده است.(۲)

ص : ۱۸۶

۱- [۱] (وَأَطِیعُوا اللّهَ وَالرَّسُولَ...) (آل عمران/۱۳۲)، (مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ...) (نساء/۸۰)، (قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونی یُحْبِبْکُمُ اللّهُ...)(آل عمران/۳۱).

۲- [۲] (...وَیَنْهی عَنِ الفَحْشاءِ وَالمُنْکَرِ وَالْبَغی...)(نحل/۹۰).

پس در اینجا دو حکم دینی وجود دارد:

الف. وجوب پیروی از پیامبر در گفتار و رفتار.

ب. حرمت پیروی از گناه.

اکنون اگر پیامبرمعصوم نباشد و مرتکب گناه گردد، لازمه آن، دو دعوت متضاد از جانب خدا نسبت به مکلفان است.

۱. دعوت به پیروی مطلق از پیامبر.

۲. دعوت به ترک حرام و در نتیجه پیروی نکردن از پیامبر.

حاصل این دلیل را در شکل قیاس استثنایی، این گونه می توان تقریر کرد:

معصوم نبودن پیامبر از گناه، مستلزم دعوت به متضادین است.

دعوت به متضادین محال است.

معصوم نبودن پیامبر هم محال است.

پس معصوم بودن او لازم می باشد.

ناگفته معلوم است که این دلیل کلامی از مستقلات عقلیه نمی باشد،زیرا یکی از دو مقدمه آن مأخوذ از نقل (قرآن) است و به عبارت دیگر ملازمه میان مقدم وتالی مستفاد از شرع است، ولی محال بودن لازم امری عقلی است.

بنابر این دلیل نخست که هر دو مقدمه آن عقلی است، دلیلی «برهانی» ولی دلیل دوم به شیوه استدلال «جدلی » می باشد.

ب. ایذای پیامبر حرام است

هرگاه پیامبر معصوم از گناه نباشد و ارتکاب گناه برای او جایز باشد در صورتی که مرتکب کار ناروایی گردد باز هم محذور دعوت به متضادین لازم می آید، زیرا از یک طرف، نهی از منکر بر مکلفان واجب است و شکی نیست

که نهی از منکر موجب «ایذای» پیامبر می گردد.

و از طرفی خداوند از ایذای به پیامبران نهی کرده است(۱)، بنابر این نهی از منکر در مورد پیامبر هم واجب است و هم حرام، وجمع میان فعل واجب وحرام ممکن نیست.

اگر چه در این دلیل هم محذور دعوت به متضادین لازم می آید، ولی گذشته ازاین جهت، خود عنوان «ایذای پیامبر» حرام است و ایذای در محل کلام ما از فرض عدم عصمت پیامبر ناشی شده است بنابر این عصمت پیامبران امری لازم خواهد بود.

محقّق طوسی این دلیل را چنین بیان کرده است:«والانکار علیه» یعنی وجوب انکار بر پیامبر (نهی از منکر) مستلزم آن است که پیامبر معصوم از گناه باشد و گرنه به حکم وجوب نهی از منکر، بایستی او را نهی از منکر نمود واین عمل موجب ایذای او می گردد.(۲)

اینها دلایل سه گانه ای است که متکلم نامدار امامیه در تجرید الاعتقاد یادآور شده است و ما به همین سه دلیل کلامی اکتفا کرده و در فصل آینده به بررسی دلایل قرآنی عصمت می پردازیم.(۳)

۱- [۱] (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّهُ فِي الدُّنْيا وَالآخِرَهِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً) (احزاب/۵۷): «خداوند کسانی را که خدا و پیامبر او را اذیت نمایند در دنیا و آخرت از رحمت خود دور کرده و برای آنان عذاب خوار کننده ای را فراهم نموده است».

۲- [۲] کشف المراد، ط: صیدا، ص ۲۱۷.

۳- [۳] علاقمندان به اطلاع بر دلایل دیگر متکلمان به «اللوامع الالهیه»، ط: تبریز، ص ۱۷۲; شرح مقاصد، ج۲، ص ۱۹۳_۱۹۴ مراجعه نمایند.

(۲)

۱۲– عصمت رسولان الهی از دیدگاه قرآن

اشاره

(بخش نخست عصمت از گناه عمدی)

آیات موضوع

۱.(عـالِمُ الغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً *إِلاّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُول فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً *لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَأَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ وَأَحْصی کُلَّ شَیْء عَدَداً) (جن/۲۶_۲۸).

۲. (کـانَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِیّینَ مُبَشِّرینَ وَمُنْذِرینَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الکِتـابَ بِالحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ...) (بقره/۲۱۳).

۳. (وَما یَنْطِقُ عَنِ الهَوی * إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْیٌ یُوحی) (نجم/۳_۴).

۴. (أُولئِکَ الَّذِینَ هَدی اللّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِه...)(انعام/۹۰).

۵. (...وَمَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ هاد* وَمَنْ یَهدِی اللّهُ فَما لَهُ مِنْ مُضِلّ...)(زمر/۳۶_۳۷).

۶. (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكَمْ يا بَنِى آدَمَ أَلاّ تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكَمْ عَدُوٌّ مُبينٌ * وَأَنِ اعْبُدُونى هذا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ* وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكَمْ جِبِلاًّ كَثِيراً أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ)(يس/۶۰_۶۲).

۷. (أُولئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّهِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنا مَعَ نُوح وَمِنْ ذُرِّيّهَ إِبْراهيمَ وَإِسْرائيلَ...)(مريم/۵۸) .

۸. (إِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ* صِراطَ الَّذينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِالْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلاَ الضّالّينَ) (حمد/۶_۷).

۹.(...وَمِمَّنْ هَدَيْنا وَاجْتَبَيْنا إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَبُكِيّاً)(مريم/۵۸).

۱۰. (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضاعُوا الصَّلاهَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوفَ يَلْقَونَ غَيّاً)(مريم/۵۹).

۱۱. (...قُلْ إِنَّ اللّهَ لا يَأْمُرُ بِالفَحْشاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ) (اعراف/۲۸).

۱۲. (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونى يُحْبِبْكُمُ اللّهُ ...)

(آل عمران/۳۱).

۱۳. (لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِى رَسُولِ اللّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللّهَ وَاليَوم الآخِرِ وَ ذَكَرَ اللّه كَثيراً) (احزاب /۲۱).

۱۴. (قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ فى إِبْراهيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ...) (ممتحنه/۴).

۱۵. (مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ...)(نساء/۸۰).

۱۶. (وَمَنْ یُطِعِ اللّهَوَرَسُولَهُ وَیَخْشَ اللّه وَیَتَّقِهِ فَأولئِکَ هُمُ الفائِزُونَ) (نور/۵۲).

۱۷. (وَاعْلَمُوا أَنَّ فِیکُمْ رَسُولَ اللّهِ لَوْ یُطِیعُکُمْ فِی کَثِیر مِنَ الأَمْرِ لَعَنِتُّمْ...)(حجرات/۷).

۱۸. (...فَبِعِزَّتِکَ لأُغوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ * إِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ) (ص/۸۲_۸۳).

۱۹. (وَاذْکُرْ عِبادَنا إِبْراهیمَ وَإِسحاقَ وَیَعْقُوبَ أُولی الأَیْدی وَالأَبْصارِ* إِنّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَه ذِکْرَی الدّار)(ص۴۵ _ ۴۶).

ترجمه آیات

۱.« خـدا آگـاه از غیب است کسـی را بر غیب خـود مطلع نمی سـازد. مگر آن کس که او را برگزینـد، یعنی پیـامبران. در این صورت خـدا محافظان و مراقبانی از پیش رو و پشت سـر آن رسولان قرار می دهـد. تا خـدا بدانـد (تحقق پـذیرد) که رسولان، رسالت های پروردگار خود را به خوبی ابلاغ کرده اند، و او بر آنچه که نزد رسولان است احاطه داشت و همه چیز را به خوبی شمرده است».

۲. «مردم گروه واحدی بودند، آنگاه پیامبران نوید دهنده و بیم دهنده را بر انگیخت و همراه آنان به حق کتاب نازل کرد تا در میان مردم در باره آنچه اختلاف کرده اند داوری کند».

۳. «پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید، بلکه گفتار او وحی الهی است که به او می رسد».

۴.«آنان (اشاره به پیامبران) کسانی هسـتند که خدا آنها را هدایت کرده پس از هدایت آنان پیروی کن، بگو من از شـما مزدی نمی خواهم، این قرآن جز وسیله یادآوری برای جهانیان چیزی نیست».

۵.«هر کس را خـدا گمراه کنـد، برای او هـدایتگری نیسـت و هرکس را خـدا هـدایت نمایـد، گمراه کننـده ای برای او وجـود ندارد».

۶.«مگر با شـما فرزندان آدم عهد نبستیم که شیطان را پرسـتش نکنید او دشـمن آشکاری برای شما است و مرا بپرستید این راه راست است و شیطان گروه زیادی از شماها را گمراه کرده است چرا فکر نمی کنید؟!».

۷.«آنان (پیامبرانی که در آیات قبل نامبرده شده اند) کسانی هسـتند که از نعمت داده شدگان از پیامبران هسـتند، از ذریه آدم، و از ذریه آنان که با نوح (در کشتی) حمل نمودیم و از ذریه ابراهیم و یعقوب...».

۸.« ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که به آنان نعمت داده ای».

۹.(«رسولان الهی) کسانی هسـتند که ما آنان را هـدایت کرده و برگزیـده ایم و هرگاه آیات خداوند بر آنان تلاوت می شد با دیده گریان روی خاک افتاده و سجده می کردند».

۱۰.«پس از آنان فرزنـدان ناشایسـته ای روی کار آمدنـد که نماز را ضایع کردند و از خواسـته های نفسانی پیروی نمودند و به زودی به نتیجه گمراهی خود خواهند رسید».

۱۱.«بگو خدا به انجام بدی ها فرمان نمی دهد آیا آنچه را نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟».

۱۲.« بگو: اگر دوستدار خدایید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهانتان را بیامرزد که خدا آمرزنده مهربان است».

۱۳.«برای شـما در (رفتار و گفتار) پیامبر خدا الگوی نیکویی است، خصوصاً برای کسانی که به خدا و سرای دیگر امیدوارند و خدا را بسیار یاد می کنند».

۱۴.«برای شما در ابراهیم و کسانی که با او بودند الگوی نیکو است آنگاه که به قوم خود گفتند ما از شما و از آنچه که غیر از خدا می پرستید، دوری می جوییم».

۱۵. «هرکس از پیامبر پیروی کند، از خدا اطاعت کرده است

۱۶.«هر کس از خدا و پیامبر او اطاعت کند و از خدا بترسد و از مخالفت با او بپرهیزد آنان رستگارانند».

۱۷.«بدانید پیامبر خدا در میان شما است و اگر در بسیاری از موارد سخن شما را گوش کند به زحمت می افتید».

۱۸.«به عزت تو سوگند همه آنان جز بندگان مخلص تو را گمراه خواهم کرد».

۱۹.«بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب صاحبان نعمت و بصیرت را به یاد آور، ما آنان را به خاطر یاد سرای دیگر، خالص و پاکدل قرار دادیم، آنان نزد ما از برگزیدگان و خوبانند، و یاد کن اسماعیل و یسع وذو الکفل را که همه از نیکو کاران بودند».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

در فصل قبل با دلایل کلامی عصمت پیامبران آشنا شدیم، اکنون باید این مسئله را بر آیات قرآن عرضه نماییم و از چگونگی نظر قرآن درباره آن آگاه شویم:

الف. قرآن وعصمت پیامبران در رابطه با وحی:

اشاره

از آیات متعددی از قرآن، عصمت پیامبران و مصونیت آنان از خطا، در امور مربوط به وحی (تلقی، حفظ و ابلاغ) استفاده می شود اینک بیان این

آیات:

۱. پیامبران و نگهبانان غیبی

(عالِمُ الغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً* إِلاّ مَنِ ارْتَضی مِن(۱) رَسُول فَإِنَّهُ یَسْلُکُ(۲) مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً *لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَأَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ وَأَحْصی کُلَّ شَیْء عَدَداً) .(۳)

« خدا آگاه از غیب است کسی را بر غیب خود مطلع نمی سازد. مگر آن کس که او را برگزیند، یعنی پیامبران. در این صورت خدا محافظان و مراقبانی از پیش رو و پشت سر آن رسولان قرار می دهد. تا خدا بداند (تحقق پذیرد) که رسولان، رسالت های پروردگار خود را به خوبی ابلاغ کرده اند، و او بر آنچه که نزد رسولان است احاطه داشت و همه چیز را به خوبی شمرده است».

از این آیه مصونیت پیامبران در مسائل مربوط به وحی وابلاغ دین اعم از تلقی، نگهداری و ابلاغ کاملاً استفاده می شود، زیرا جمله (فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً) گواه بر این است که خدا مراقبان و محافظانی را از همه جانب بر پیامبران تعیین کرده است.

همگی می دانیم که جمله (بَیْنَ یَدَیْهِ) در لغت عرب به معنی «پیش رو» و جمله (ومِنْ خَلْفِهِ) به معنی «پشت سر» است و این دو، کنایه از آن است که پیامبران از همه جوانب تحت کنترل و مراقبت راصدان و مراقبان الهی می باشند.

و نتیجه این رصدها و مراقبت ها آن است که از نفوذ عوامل مخرب به

۱- [۱] لفظ «من» در جمله «من رسول» بیانیه است و مقصود این است که فردی که برای ظاهر ساختن غیب بر او برگزیده شده است، پیامبر می باشد.
۲- [۲] یسلک به معنی «یجعل» است و فاعل آن خدا است یعنی از پیش رو و پشت سر آن رسول مراقبانی را می گمارد.
۳- [۳] جن/۲۶ـ۲۸.

قلب پیامبران الهی جلوگیری می شود، نه شیاطین در آن نفوذ می کنند و نه پیامبران آن را فراموش می نمایند.

گواه بر این که مفاد این جمله آن است، آیه سوم است که قرار دادن «راصدان» و مراقبان را با جمله (لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ)تعلیل نموده می فرماید: علت این کار که اطراف وجود پیامبران با نگهبانان احاطه می شود، این است که آنان به رسالت های پروردگار خود تحقق بخشند و جمله (لِيَعْلَمَ) به معنی «ليتحقق» است چنان که در آیه دیگر می فرماید:

(...فَلَيَعْلَمَنَّ اللّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الكاذِبِينَ).(۱)

«تا افراد راستگو از افراد دروغگو تمیز داده شوند».

آنگاه برای تأکید، یادآور می شود که نه تنها مراقبانی بر آنان می گمارد بلکه خود نیز بر پیامبران و مراقبان آنان احاطه دارد و از دقایق اشیا کاملاً آگاه است.

با توجه به مضمون این آیه می توان گفت که رسولان الهی در مسائل مربوط به غیب ووحی، پیوسته مورد مراقبت فرشتگان الهی بوده تا رسالتی را که بر دوش گرفته اند به خوبی انجام دهند و این تعبیر دیگری از مصونیت آنان در تلقی وحی و حفظ و ابلاغ آن است، زیرا اگر خللی در این مراحل رخ دهد، هرگز رسالت الهی تحقق نمی پذیرد.

۲. داوری به حق

برخی از آیات قرآن حاکی است که خدا همراه پیامبران کتاب فرستاده تا در میان مردم به حق داوری کند.

۱- [۱] عنکبوت/۳.

و این دو هدف جز با مصونیت پیامبران در مسائل مربوط به دنیا تحقق نمی پذیرد آنجا که می فرماید:

(کانَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللّه النَّبِیِّینَ مُبَشِّرینَ وَمُنْذِرینَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الکِتابَ بِالحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ...) .(۱)

«مردم گروه واحدی بودند، آنگاه پیامبران نوید دهنده و بیم دهنده را بر انگیخت و همراه آنان به حق کتاب نازل کرد تا در میان مردم در باره آنچه اختلاف کرده اند داوری کند».

درست است داور در آیه، به حکم این که فعل را مفرد آورد(لِیَحْکُمَ)کتاب است و طبعاً کتاب آسمانی باید عین حق و مصون از هر نوع لغزش باشد امّا این کتاب صامت، به وسیله کتاب ناطق بیان می گردد و اگر کتاب ناطق (پیامبر) در مسائل مربوط به وحی از اخذ و حفظ و تبلیغ دچار اشتباه گردد، قهراً خود کتاب نیز مصون از خطا نخواهد بود.

۳. از روی هوای نفس سخن نمی گویند

پیامبران، جانشینان خدا در روی زمین بوده و منطق آنان مستند به هوای نفس نیست، بلکه آنچه را از خدا می گیرند، برای مردم بیان می کنند چنان که می فرماید:

(وَما یَنْطِقُ عَنِ الهَوی * إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْیٌ یُوحی).(۲)

«پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید، بلکه گفتار او وحی الهی است که به او می رسد».

این آیه به مجموع گفتارهای پیامبر اعم از قرآن و حدیث، مصونیت

۱- [۱] بقره/۲۱۳.

۲- [۲] نجم/۳ـ۴.

می بخشد و لذا پیامبر نه تنها در بیان دین از طریق قرآن، از هر لغزشی (عمدی وسهوی) مصون می باشد، بلکه در بیان دین از طریق حدیث نیز همین اصل بر او حاکم است.

این مقدار از آیات مصونیت پیامبران را در این زمینه ها ثابت نموده و نیازی به اطاله سخن نیست، خصوصاً که در این مورد، مخالف به چشم نمی خورد، بلکه تمام طوایف اسلامی مصونیت پیامبر را در بیان شریعت تصویب نموده اند، مهم بخش دیگر از عصمت است که هم اکنون یادآور می شویم:

ب. قرآن و مصونیت پیامبران از گناه و خلاف

اشاره

قرآن، همه پیامبران را در زندگی پیراسته از گناه و خلاف معرفی کرده و این مطلب را می توان از آیات متعددی استفاده کرد.

الف. پیامبران هدایت یافتگانی هستند که هرگز گمراه نمی شوند

از مجموع مفاد سه دسته از آیات به روشنی می توان عصمت پیامبران را از گناه استفاده کرد:

۱. (أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلاّ ذِکْری لِلْعالَمِینَ) .(۱)

«آنان (اشاره به پیامبران) کسانی هستند که خدا آنها را هدایت کرده پس از هدایت آنان پیروی کن، بگو من از شما مزدی نمی خواهم، این قرآن جز وسیله یادآوری برای جهانیان چیزی نیست».

۱- [۱] انعام/۹۰.

۲. (...وَمَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ هاد* وَمَنْ یَهدِی اللّهُ فَما لَهُ مِنْ مُضِلّ...) .(۱)

«هر کس را خدا گمراه کند، برای او هدایتگری نیست و هرکس را خدا هدایت نماید، گمراه کننده ای برای او وجود ندارد».

۳. (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنِی آدَمَ أَلاّ تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ * وَأَنِ اعْبُدُونی هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ* وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْکُمْ جِبِلاًّ کَثِیراً أَفَلَمْ تَکُونُوا تَعْقِلُونَ) .(۲)

«مگر با شما فرزندان آدم عهد نبستیم که شیطان را پرستش نکنید او دشمن آشکاری برای شما است و مرا بپرستید این راه راست است و شیطان گروه زیادی از شماها را گمراه کرده است چرا فکر نمی کنید؟!».

با توجه به مفاد هر سه آیه می توان عصمت پیامبران را نتیجه گرفت. آیه نخست به حکم مفاد جمله (أُولئِکَ الَّذِینَ هَدی اللّه) می رساند که پیامبران هدایت یافتگانند و باید از آنان پیروی نمود.

آیه دوم می رساند که افراد هدایت یافته هرگز برای آنان گمراه کننده ای نیست.

آیه سوم به حکم جمله (وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْکُمْ جِبِلاًّ کَثِیراً)می رساند که ضلالت افراد به خاطر پیروی از شیطان بوده و هر اندازه که از شیطان پیروی کنند به همان اندازه خدا را نافرمانی کرده و از صراط مستقیم منحرف گردیده اند و در نتیجه گناه و نافرمانی با ضلالت و گمراهی و انحراف از صراط مستقیم همراه است.

۱- [۱] زمر/۳۶_۳۷.

۲- [۲] یس/۶۰_۶۲.

و در نتیجه: پیامبران هـدایت یافتگاننـد و برای آنان گمراهی نیست، وچون هر نوع نافرمانی و گناه با ضـلالت و گمراهی همراه است پس کسانی که به حکم دو آیه نخست، ضلالت در مورد آنان راه ندارد، به حکم آیه سوم پیراسته از گناه و نافرمانی می باشند.

ب. پیامبران نعمت داده شدگانند

قرآن کریم پیامبران الهی را از نعمت داده شدگان دانسته می فرماید:

۷. (أُولئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ مِنْ ذُرِّیَّهِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنا مَعَ نُوح وَمِنْ ذُرِّیَّهَ إِبْراهیمَ وَإِسْرائیلَ...) .(۱)

«آنان (پیامبرانی که در آیات قبل نامبرده شده اند) کسانی هسـتند که از نعمت داده شدگان از پیامبران هسـتند، از ذریه آدم، و از ذریه آنان که با نوح (در کشتی) حمل نمودیم واز ذریه ابراهیم و یعقوب...».(۲)

و از طرف دیگر راه نعمت داده شدگان را راه مستقیم دانسته می فرماید:

(إِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ* صِراطَ الَّذینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ...).(۳)

« ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که به آنان نعمت داده ای».

آنگاه راه مقابل صراط مستقیم را راه ضلالت و غضب الهی دانسته می فرماید:

(غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلاَ الضّالّینَ) .

ص : ۱۹۹

۱- [۱] مریم/۵۸.
۲- [۲] در آیه ۶۸ سوره نساء نیز چهار گروه از نعمت داده شدگان به شمار آمده اند که در رأس آنان پیامبران می باشند.
۳- [۳] حمد/۶_۷.

و بـا تـوجه بـه ایـن که هر نـوع گنـاه و معصـیت، ضـلالت بـوده و مـوجب خشم و غضب الهی می گردد بنـابر این پیـامبران که برخوردار از نعمت خاص الهی بوده و طریق مستقیم خدا را می پیمایند هرگز مرتکب گناه و معصیت (کوچک و بزرگ) نمی گردنـد، زیرا گنـاه و معصیت، مـایه ضـلالت و موجب غضب الهی است و راه آنـان، صـراط مسـتقیم است که نقطه مقابـل راه گمراهان و غضب شدگان می باشد.

ج. پیامبران تسلیم بی چون وچرای پروردگارند

از بیان فوق دلالت بخش دیگری از آیات نیز بر عصمت پیامبران از گناه و نافرمانی خدا روشن می گردد و آن آیاتی است که انبیای الهی را هدایت شدگان، و برگزیدگان از جانب خدا توصیف نموده است چنان که می فرماید:

(أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّهُ...).(۱)

«آنان (پیامبران) افرادی هستند که خدا آنان را هدایت کرده است».

وباز می فرماید:

(...وَمِمَّنْ هَدَیْنا وَاجْتَبَیْنا إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَبُکِیّاً).(۲)

(«رسولاـن الهی) کسانی هسـتند که ما آنان را هـدایت کرده و برگزیـده ایم و هرگاه آیات خداونـد بر آنان تلاوت می شـد با دیده گریان روی خاک افتاده و سجده می کردند».

بـدون شـک افرادی که اطاعت و انقیاد آنان به گواهی قرآن و داوری خداونـد به پایه ای است که در برابر آیات الهی از خود بی خود شده و برای ابراز

۱- [۱] انعام/۹۰.

۲- [۲] مریم/۵۸.

تواضع و تسلیم خود در برابر دستورات الهی روی خاک افتاده و سجده می نمایند، به هیچ وجه مرتکب گناه و خطا نمی گردند.

و به عبارت دیگر، در این آیات، پیامبران در مقام عمل به احکام الهی مورد ستایش و تمجید خداوند قرار گرفته اند. و این تمجید و ستایش الهی ــ آن هم در این پایه ــ گواه روشنی بر مصونیت عملی پیامبران در مورد دستورات الهی است.

گواه بر این مطلب، آن است که در آیه بعد، از گروهی یاد می کند که آنان در عمل، نقطه مقابل پیامبران بوده و به جای پیروی از «رحمان»، از هواهای نفس پیروی نمودند، چنان که می فرماید:

(فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضاعُوا الصَّلاهَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوفَ يَلْقَونَ غَيّاً) .(۱)

«پس از آنان فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و از خواسته های نفسانی پیروی نمودند و به زودی به نتیجه گمراهی خود خواهند رسید».

از مقابله این دو گروه به روشنی استفاده می شود که پیامبران به هیچ وجه در عمل هوای نفس پیروی نمی کنند و این همان عصمت و مصونیت از گناه و نافرمانی در مقام عمل به دستورات الهی است.

د. اسوه های پسندیده در رفتار و گفتار

در آیات بسیاری از قرآن بر اطاعت و پیروی از پیامبر گرامی تأکید گردیده و پیروی از او پیروی از پروردگار و مخالفت با او مخالفت با خدا به شمار آمده است. این آیات که شماره آنها بسیار است از یک نظر به دو گروه تقسیم

۱- [۱] مریم/۵۹.

می شوند:

۱. آیاتی که در آنها واژه «تبعیت» به کار رفته است.

۲. آیاتی که در آنها از واژه «اطاعت» استفاده شده است.

واژه اطاعت غالباً در مورد پیروی از گفتار رهبران و مربیان و واژه «تبعیت» بیشتر درمورد پیروی روش و رفتار، رهبران به کار می رود.

با توجه به این که در این آیات بدون قید و شرط فرمان می دهد که از پیامبر تبعیت کنیم قهراً باید پیامبر گرامی در گفتار و رفتار مصون از لغزش بوده و اعمال او همگی مورد رضای خدا باشد و در غیر این صورت فرمان پیروی از او به صورت فرمان پیروی از گناه درمی آید و هرگز خدا فرمان تبعیت از خلاف و گناه را نمی دهد چنان که می فرماید:

(...قُلْ إِنَّ اللّهَ لا یَأْمُرُ بِالفَحْشاءِ أَتَقُولُونَ عَلَی اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ).(۱)

«بگو خدا به انجام بدی ها فرمان نمی دهد آیا آنچه را نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟».

و عین همین بیان در آیات مربوط به اسوه بودن پیامبر گرامی حاکم است، اسوه بودن یک انسان آن هم بدون قید و شرط ملازم با معصوم بودن او است. و اگر او از نظر گفتار و رفتار معصوم نباشد فرمان به اسوه گیری او ملازم با فرمان به انجام گناه و خطا است که خداوند پیراسته از آن است.

با این بیان می توان از آیات مربوط به وجوب اطاعت از پیامبر نیز عصمت او را استفاده کرد و اگر بگوییم این آیات مربوط به اطاعت از فرمان های زبانی است دلالت این آیات منحصر به عصمت در گفتار می شود، ولی اگر اطاعت شامل رفتار نیزباشد، دلیل بر عصمت در رفتار نیز خواهد بود.

۱- [۱] اعراف/۲۸.

اینک نمونه هایی از این آیات را از نظر می گذرانیم:

درباره تبعیت می فرماید:

(قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونی یُحْبِبْکُمُ اللّهُ وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ).(۱)

برخی از آیات، پیامبر گرامی را اسوه و الگو در رفتار و گفتار معرفی کرده می فرماید:

(لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَالیَوم الآخِرِ وَ ذَکَرَ اللّه کَثیراً).(۲)

«برای شما در (رفتار و گفتار) پیامبر خدا الگوی نیکویی است، خصوصاً برای کسانی که به خدا و سرای دیگر امیدوارند و خدا را بسیار یاد می کنند».

این نه تنها پیامبر گرامی است که الگو معرفی شده است، بلکه ابراهیم نیز برای جامعه با ایمان از نظر قرآن الگو می باشد چنان که می فرماید:

(قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ فی إِبْراهِیمَ وَالَّذِینَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَومِهِمْ إِنّا بُرَءاؤا مِنْکُمْ وَمِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ...) .(۳)

«برای شما در ابراهیم و کسانی که با او بودند الگوی نیکو است آنگاه که به قوم خود گفتند ما از شما و از آنچه که غیر از خدا می پرستید، دوری می جوییم».(۴)

ودر باره اطاعت از پیامبر می فرماید:

۱- [۱] آل عمران/۳۱.

۲- [۲] احزاب/۲۱.

۳- [۳] ممتحنه/۴.

۴- [۴] البته دلالت آیه نخست اقوی از دلالت آیه دوم است زیرا دایره اسوه بودن در آیه نخست گسترده تر از موضوع پیروی در آیه دوم است.

(مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّه...) .(۱)

«هرکس از پیامبر پیروی کند، از خدا اطاعت کرده است».

و در آیه دیگر پاداش اطاعت از خدا و رسول را چنین بیان می کند:

(وَمَنْ یُطِعِ اللّهَوَرَسُولَهُ وَیَخْشَ اللّهَ وَیَتَّقِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الفائِزُونَ).(۲)

«هر کس از خدا و پیامبر او اطاعت کند و از خدا بترسد و از مخالفت با او بپرهیزد آنان رستگارانند».

در آیه دیگر نیز مؤمنان را نکوهش می کند که احیاناً خواهان تبعیت پیامبر از آنان می باشند و یادآور می شود که اگر از شماها پیروی کند (به خاطر مصون نبودن شماها) گمراه می شود چنان که می فرماید:

(وَاعْلَمُوا أَنَّ فِیکُمْ رَسُولَ اللّهِ لَوْ یُطِیعُکُمْ فِی کَثِیر مِنَ الأَمْرِ لَعَنِتُّمْ...) .(۳)

«بدانید پیامبر خدا در میان شما است واگر در بسیاری از موارد سخن شما را گوش کند به زحمت می افتید».

ه_. پیامبران از اغوای شیطان پیراسته اند

برخی از آیات قرآن حاکی از آن است که شیطان به هنگام رانده شدن از درگاه الهی سوگند یاد کرد که همه بندگان خدا را گمراه کند مگر بندگان مخلَص (به فتح لام) را که شیطان در مورد آنان کمترین راه نفوذی ندارد و آنان از اغوای شیطان مصون و در نتیجه از هر گناهی پیراسته و معصوم خواهند بود.

۱- [۱] نساء/۸۰.

۲- [۲] نور/۵۲.

۳- [۳] حجرات/۷.

چنان که می فرماید:

(...فَبِعِزَّتِکَ لأُغوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ * إِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ المُخْلَصینَ) .(۱)

«به عزت تو سوگند همه آنان جز بندگان مخلص تو را گمراه خواهم کرد».

و به همین مضمون است آیه های (۴۰) و (۴۱) سوره حجر.

هرگاه این مطلب را در کنار مطلب دیگر قرار دهیم و آن این که: هرگناهی که از انسان سر می زند شیطان در آن سهمی دارد و از طریق وسوسه او که سرانجام به گمراهی می کشد صادر می گردد.

و به دیگر سخن هر نوع فعل و رفتار ناروا هر چه هم کوچک و ناچیز باشد سرچشمه آن اغوا و دعوت وتحریک شیطان است.

از جمع این دو مطلب می توان گفت: کسانی که به طور مطلق از اغوای شیطان مصونیت دارند قطعاً از گناه و خلاف مصون بوده و مصدر هیچ خلافی نخواهند بود و از این جا می توان به عصمت مطلق گروه «مخلَص» پی برد.

و آیه دیگری پیامبران را بندگان مخلص خدا معرفی می کند و می فرماید:

(وَاذْکُرْ عِبادَنا إِبْراهیمَ وَإِسحاقَ وَیَعْقُوبَ أُولِی الأَیْدِی وَالأَبْصارِ* إِنّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَه ذِکْرَی الدّارِ* وَإِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ المُصْطَفَیْنَ الأَخْیارِ *وَاذْکُرْ إِسْماعیلَ وَالْیَسَعَ وَذَا الکِفْلِوَکُلٌّ مِنَ الأَخْیارِ) .(۲)

«بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب صاحبان نعمت و بصیرت را به یاد آور، ما آنان را به خاطر یاد سرای دیگر، خالص و پاکدل قرار دادیم، آنان نزد ما از برگزیدگان و خوبانند، و یاد کن اسماعیل و یسع وذو الکفل را که همه از نیکو کاران بودند».

این پیامبران که اسامی آنان در قرآن آمده است به حکم جمله (إِنّا

۱- [۱] ص/۸۲_۸۳.

۲- [۲] ص/۴۵_۴۸.

أَخْلَصْنٰاهُمْ بِخالِصَه ذِكْرَی الـدّارِ) جزء بندگان «مخلَص» (به فتح لام) می باشـند و با توجه به این که از اغوای شـیطان مصونند، طبعاً از هر نوع گناه مصون خواهند بود.

البتـه در ایـن دسـته آیـات، اسـامی همـه پیـامبران نیامـده اسـت ولی بـا تـوجه به این که همه پیـامبران به حکم آیه (وَاجْتَبَیْنـاهُمْ وَهَدَیْناهُمْ إِلی صِراط مُسْتَقیم).(۱) برگزیدگان و هدایت یافتگان از جانب خداوند هسـتند، طبعاً همگی حکم یکسانی خواهند داشت.

ص : ۲۰۶

۱- [۱] انعام/۸۷.

(۳)

۱۳- عصمت رسولان الهی از دیدگاه قرآن

اشاره

(بخش دوم . عصمت از خطا)

آیات موضوع

۱.(إِنّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ بِما أَراکَ اللّهُ وَلا تَکُنْ لِلْخائِنینَ خَصِیماً)(نساء/۱۰۵).

۲. (وَلَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طائِفَهٌ مِنْهُمْ أَنْ یُضِلُّوکَ وَما یُضِلُّونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَما یَضُرُّونَکَ مِنْ شَیْء وَأَنْزَل اللّهُ عَلَیْکَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ وَعَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَ کانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً)(نساء/۱۱۳).

۳. (وَکَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَیَکُونَالرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً...)(بقره/۱۴۳).

۴. (وَإِذا رَأَیْتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیاتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّی یَخُوضُوا فِی حَدیث غَیْرِهِ وَإِمَّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْری مَعَ القَومِ الظّالِمینَ) (انعام/۶۸).

ص : ۲۰۷

۵. (وَلا تَقُولَنَّ لِشَیء إِنِّی فاعِلٌ ذلِکَ غَداً *إِلّا أَنْ یَشاءَ اللّهُ وَاذکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ وَقُلْ عَسی أَنْ یَهْدِیَنِ رَبِّی لأَقْرَبَ مِنْ هذا رَشَداً)(کهف/۲۳_۲۴).

۶. (سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی* إِلّا ما شاءَ اللّهُ إِنَّهُ یَعْلَمُ الجَهْرَ وَما یَخْفی) (اعلی/۶_۷).

۷. (وَلَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً) (طه/۱۱۵).

۸. (فَلَمّا بَلَغا مَجْمَعَ بَیْنِهِما نَسِیا حُوتَهُما...). (کهف/۶۱).

ترجمه آیات

۱.«ما قرآن را به حق بر تو فرو فرستادیم تا میان مردم به آنچه که خدا به تو آموخته است، داوری کنی و هرگز مدافع خائنان نباشی».

۲.«اگر فضل و کرم و رحمت خدا بر تو نبود گروهی از آنها (اهل کتاب) تصمیم می گرفتند که تو را گمراه کنند، و در واقع خود را گمراه می کنند و ضرری به تو نمی رسانند، خدا کتاب و حکمت را فرو فرستاده و آنچه را که نمی دانستی به تو آموخته است، فضل خدا بر تو، بزرگ است».

۳.«شما را امت ممتاز قرار دادیم تا بر مردم شاهد باشید و پیامبر نیز گواه بر شما خواهد بود».

۴.«هرگاه کسانی را دیدی که آیات مرا استهزا می کنند از آنان روی برگردان تا به سخن دیگری بپردازند و اگر شیطان از یاد تو برد، پس از یادآوری، با گروه ستمگر منشین».

۵.«هرگز مگو من چیزی را فردا انجام می دهم مگر این که بگویی اگر خدا بخواهد و خدا را به یاد آر آنگاه که فراموشی دست داد و بگو امیدوارم خدا مرا به راهی روشن تر از این هدایت کند».

ص : ۲۰۸

۶.«قرآن را بر تو قرائت خواهیم کرد، پس تو آن را فراموش نمی کنی مگر آن که خدا بخواهد به درستی او آشکار و پنهان را می داند».

۷.«ما از قبل به آدم توصیه کردیم، او فراموش کرد و در او، استواری نیافتیم».

۸.«وقتی به محل تلاقی دو دریا رسیدند ماهی خود را فراموش کردند...».

بررسی و تفسیر آیات

پیراستگی پیامبران از خطا در داوری ها و موضوعات

درباره پیراستگی پیامبران و یا پیامبر اسلام از خطا و لغزش های غیر عمدی اتفاق نظری در میان دانشمندان اسلامی دیده نمی شود و برخی از محدثان خطا را در این مورد تجویز کرده و آن را منافی با مقام نبوت ندانسته اند در حالی که از آیات قرآن می توان مصونیت پیامبر را در قلمرو داوری و موضوعات روزمره نیز استفاده نمود اینک آیات مربوط به داوری های پیامبر اسلام را از نظر قرآن مطرح می کنیم.

قرآن یادآور می شود که پیامبر خدا در داوری میان دو متنازع، به آنچه که خدا به او ارائه می دهد حکم می کند چنان که می فرماید:

(إِنّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الکِتابَ بِالحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ بِما أَراکَ اللّهُ وَلا تَکُنْ لِلْخائِنینَ خَصِیماً).(۱)

«ما قرآن را به حق بر تو فرستادیم تا میان مردم به آنچه که خدا به تو آموخته است، داوری کنی و هرگز مدافع خائنان نباشی».

سیاق آیات و مفردات خود آیه از قبیل (خائنین)و(خصیم)حاکی

۱- [۱] نساء/۱۰۵.

است که آیه مربوط به مرافعات است خواه مربوط به اموال باشد و یا مربوط به عرض و جان، و در هر حال اساس داوری پیامبر چیزی است که خدا به او ارائه می کند.

هرگاه بگوییم مقصود ازجمله یاد شده، تعلیم احکام کلی الهی است که در قرآن وارد شده است در این صورت شاهد گفتار نخواهد بود واگر بگوییم مقصود ارائه حق و واقع در مورد هر قضیه و نزاع است و این که کدامیک از این دو منازع راستگو و دیگری دروغگو است طبعاً گواه بر مصونیت او از خطا نیز خواهد بود هر چند بسیاری از مفسران «ارائه» را به معنی تعلیم احکام کلی گرفته اند.

در این مورد آیه دیگری است که دلالت آن بر صیانت پیامبر از خطا در موضوعات روشن تر و آشکارتر است آن نیز در مورد نزاع و مرافعه نازل شده است آنجا که می فرماید:

(وَلَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَيْکَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوکَ وَما يُضِلُّونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَما يَضُرُّونَکَ مِنْ شَيْء وَأَنْزَل اللّهُ عَلَيْکَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَةَ وَعَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَ کانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْکَ عَظِيماً).(۱)

«اگر فضل و کرم و رحمت خدا بر تو نبود گروهی از آنها (اهل کتاب) تصمیم می گرفتند که تو را گمراه کنند، و در واقع خود را گمراه می کنند و ضرری به تو نمی رسانند، خدا کتاب و حکمت را فرو فرستاده و آنچه را که نمی دانستی به تو آموخته است، فضل خدا بر تو، بزرگ است».

دقت در فقرات مختلف آیه، ما را به وسعت عصمت پیامبر از خطا و سهو و نسیان رهبری می کند اینک ما به تفسیر بخش های مختلف آیه

۱- [۱] نساء/۱۱۳.

می پردازیم:

۱. (وَلَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طائِفَهٌ مِنْهُمْ أَنْ یُضِلُّوکَ وَما یُضِلُّونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَما یَضُرُّونَکَ مِنْ شَیْء) .

۲.(وَأَنْزَل اللّهُ عَلَیْکَ الکِتابَ وَالحِکْمَهَ) .

۳.(وَعَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ) .

۴.(وَ کانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً) .

فقره نخست حاکی است که نفس پیامبر به تنهایی در مصونیت او از ضلال کافی نیست و مقصود از ضلال، قضاوت بر خلاف حق است و این خداست که در پرتو کرم و رحمت خود او را از داوری های ناحق باز می دارد و از آنجا که رحمت حق از نخستین روز تولد پیامبر تا لحظه درگذشت او را همراهی می کرد یادآور می شود که آنان خود را گمراه می کنند و کوچک ترین زیانی به تو نمی رسانند.

فقره دوم حاکی از منابع حکم و مدارک داوری او است و این که او از روی کتاب و حکمت داوری می کند.

از آنجا که تنها آگاهی از احکام و قوانین کلی در داوری کافی نیست، بلکه باید موضوع نیز تشخیص داده شود تا حکم بر آن منطبق گردد، و به دیگر سخن: محق از غاصب، خائن از امین، زانی از عفیف باز شناخته شوند، خداوند در فقره سوم به وسعت علم پیامبر اشاره کرده می فرماید:(وَعَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ). و مسلماً مقصود از این علم، علم به کتاب وحکمت نیست بلکه مقصود آگاهی از جزئیات است که یکی از پایه های داوری به حق را تشکیل می دهد و اگر بگوییم این جمله ناظر به آشنایی به احکام کلی است نتیجه این می شود که معطوف و معطوف علیه یکی باشد، زیرا در فقره دوم به

این حقیقت تصریح گردیده، و دیگر نیازی به تکرار آن نبود.

در پایان آیه بار دیگر از فضل و کرم خدا سخن به میان آمده و از آن به عظمت یاد شده است واینکه اگر مخالفان،نمی توانند پیامبر را گمراه سازند به خاطر فضل الهی است که او را احاطه کرده است و انسان محاط به فضل الهی قطعاً پیراسته از خطا خواهد بود.

اگر به توضیحات یاد شده پیرامون آیه، شأن نزول آن نیز ضمیمه گردد، طبعاً دلالت آیه بر مصونیت پیامبر در قلمرو داوری، روشن تر خواهد شد اینک به شأن نزولی که طبری نقل کرده است، اشاره می کنیم:

«مردی زرهی را دزدید و آن را در خانه فردی یهودی افکند، صاحب زره مرد یهودی را به محاکمه نزد پیامبر برد، همسایگان وی نیز در محکمه حاضر شدند و می کوشیدند تا پیامبر را بر ضدّ آن یهودی بشورانند ومحکومیت او را قطعی سازند و چیزی نمانده بود که پیامبر رأی به محکومیت او صادر کند، که آیه کریمه نازل گردید».(۱)

خواه این شأن نزول صحیح باشد یا نه، از مجموع روایاتی که در مورد این آیه وارد شده است به دست می آید که دو نفر به عنوان متخاصم نزد پیامبر حاضر شدند و در محکمه، فرد دیگری بود که می کوشید تا با تحریک عواطف پیامبر، جو محکمه را بر ضدّ یهودی بشوراند و محکومیت او قطعی گردد.

شکی نیست که خطا واشتباه در مورد حکم کلی برای پیامبر به هیچ وجه متصور نیست، وتحریک کنندگان هم در صدد این نبوده اند که زمینه را به گونه ای فراهم سازند که پیامبر در حکم الهی مرتکب خطا گردد، بلکه آنچه آنان در پی آن بوده اند، خطا در تشخیص راستگو و دروغگو بوده است، که در

۱- [۱] تفسیر طبری، ج۴، ص ۱۷۲.

پرتو فضل خاص الهی پیامبر از چنین خطایی مصون و محفوظ ماند.

عصمت از خطا در مقام شهادت

اگر پیامبر گرامی به حکم آیه پیش، در داوری ها، مصون از خطا و اشتباه است، به حکم آیات دیگر گواهی دادن بر مردم نیز از خطا و اشتباه مصون می باشد قرآن پیامبر گرامی را در روز رستاخیز به عنوان شاهد اعمال معرفی می کند که بر کارها واعمال امت خود گواهی می دهد و گواهی بر اعمال در روز قیامت بدون عصمت از خطا در این جهان ممکن نیست و در غیر این صورت در مواردی شهادت بر خطا بوده و از میزان عدل خارج خواهد بود.

گذشته از این، بخشی از اعمال خوب و بد از نظر ظاهر یکسانند و تنها از راه قصد و نیت می توان نیکی و بدی آنها را از هم جدا کرد و از این جهت لازمه شاهد و گواه بودن پیامبر این است که نه تنها از صورت و ظاهر اعمال آگاه باشد، بلکه از حقایق و انگیزه های آنان نیز آگاه باشد تا بتواند واقع بینانه و صادقانه گواهی دهد.

در مورد این که قرآن پیامبر را شاهد بر امت می شمارد آیات متعددی است که برخی را یادآور می شویم:

(وَکَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً).(۱)

«شما را امت ممتاز قرار دادیم تا بر مردم شاهد باشید و پیامبر نیز گواه بر شما خواهد بود».

شکی نیست که شهادت بر کارهای مردم آن هم شهادتی که در روز رستاخیز پذیرفته شود کار همه امت نیست، زیرا در میان امت کسانی هستند که

۱- [۱] بقره/۱۴۳.

به فرموده امام صادق (علیه السلام) (۱): شهادت آنان بر یک دسته سبزی هم پذیرفته نیست؟ چگونه می توانند همه امت در روز رستاخیز گواه بر اعمال دیگران باشند طبعاً گروه خاصی بر همه مردم شهادت داده و پیامبر نیز بر آنان شاهد خواهد بود.

در بحث معاد درباره شاهدان روز قیامت به تفصیل سخن گفته شده و آمده است که پیامبر و افراد زبده از امت مانند پیشوایان معصوم بر اعمال ظاهری و باطنی، عملی و قلبی مردم شهادت خواهند داد و یک چنین شهادت بر حق در روز جزا جز با عصمت و مصونیت از خطا امکان پذیر نیست، زیرا آنگاه شهادت مطابق حق است که در مقام «تحمل» و در مقام «ادا» هیچگونه خطا و لغزش رخ ندهد که این شهادت مربوط به روز قیامت است نه دنیا و در قیامت بر اساس واقعیت داوری می شود و شهادت برپا می گردد نه ظواهر و در نتیجه حکم و شهادت، آنگاه بر حق است که مطابق با واقع باشد، و این در صورتی است که شاهد از هر گونه خطای عمدی و سهوی مصون باشد.

البته این نوع از آیات فقط عصمت پیامبر را در زمینه داوری و شهادت ثابت می کند نه در زمینه های دیگر و در موارد دیگر باید از دلایل عقلی و یا روایاتی که پیامبر را به نگهبانی روح القدس، مصون از لغزش معرفی می کند مراجعه کرد.(۲)

۱- [۱] تفسیر برهان، ج۱، ص ۱۶۰.

۲- [۲] کافی، ج۱، ص ۲۶۱_ ۲۷۳.

دلایل مخالفان عصمت:

همان گونه که در فصل قبل بیان گردید، عصمت پیامبران در سه مرحله، قابل بحث است:

۱. مرحله تلقی و ابلاغ وحی.

۲. مرحله عمل به دستورات دینی.

۳. مرحله داوری ها و تشخیص موضوعات.

تـا این جا با دلایل قائلان به عصـمت در مراحل یاد شـده ــ اعم از دلایل عقلی و نقلی ــ آشـنا شـدیم اکنون به بررسـی دلایل مخالفان می پردازیم:

در مرحله نخست در میان فرق اسلامی نظر مخالفی دیده نمی شود جز آنچه به قاضی ابو بکر باقلانی نسبت داده شده است که وی خطـای سـهوی را در این رابطه منـافی با مقام نبوت ندانسـته است ولی نادرستی این نظریه با توجه به دلایل یاد شـده کاملاً روشن است و نیاز به بحث جداگانه ندارد آنچه باید بررسی شود دلایل مخالفان در دو مرحله دوم و سوم است.

دستاویز مخالفان عصمت در مرحله دوم بر دو نوع است:

گـاهی به آیـاتی که مربوط به مطلق پیـامبران است، اسـتدلال می کننـد و گـاهی به آیاتی که درباره پیامبران خاصماننـد آدم، نوح، ابراهیم، و غیر آنان وارد شـده است، احتجاج می نماینـد و ما مجموع این آیات را در جلد چهارم «منشور جاوید» پیرامون این آیات بهطور گسترده سخن خواهیم گفت و مجموع این آیات در خور یک رساله است که در آنجا آورده ایم و تکرار آن لازم نیست.

درباره مرحله سوم عصـمت، برخی به آیاتی از قرآن بر عـدم عصـمت اسـتدلال کرده انـد که از میان آنها سه آیه را مطرح می کنیم:

۱. (وَإِذا رَأَیْتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیاتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّی یَخُوضُوا

فِی حَدیث غَیْرِهِ وَإِمَّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْری مَعَ القَومِ الظّالِمینَ).(۱)

«هرگاه کسانی را دیدی که آیات مرا استهزا می کنند از آنان روی برگردان تا به سخن دیگری بپردازند و اگر شیطان از یاد تو برد، پس از یادآوری، با گروه ستمگر منشین».

این آیه از نظر گروه مخالف، گواه بر این است که برای پیامبر فراموشی دست می دهد، از این جهت خداوند دستور می دهد پس از تذکر، مجلس استهزا کنندگان را ترک کند.

استدلال کننده از یک نکته غفلت کرده است و آن این که این قبیل آیات قرآن که پیامبر را مخاطب قرار داده است، از قبیل «ایاک أعنی و اسمعی یا جاره» می باشد یعنی به تو می گویم تا (جاره) بشنود. و در زبان فارسی می گویند: «به دختر می گویم تا عروس بشنود».

مخاطب در این آیه ــ هر چند به ظاهر ــ پیامبر گرامی است ولی او حقیقتاً طرف خطاب نیست بلکه هدف در این خطاب تفهیم جامعه با ایمان است که با استهزا گران ننشینند و اگر هم از روی غفلت در مجلس آنان شرکت کردند پس از یادآوری بلا فاصله مجلس را ترک کنند.

با این که هدف، تفهیم مؤمنان است ولی به صورت ظاهر، خطاب متوجه پیامبر گردیده است و نکته آن تأکید بر مسئله، و بیان اهمیت آن است، یعنی به فرض، اگر پیامبر هم در این مورد دچار اشتباه شد، باید پس از تذکر و توجه بی درنگ مجلس گروه باطل را ترک نماید و با آنان مجالست ننماید تا چه رسد به دیگران.

۱- [۱] انعام/۶۸.

۲. (وَلا تَقُولَنَّ لِشَیء إِنِّی فاعِلٌ ذلِکَ غَداً *إِلاّ أَنْ یَشاءَ اللّهُ وَاذکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ وَقُلْ عَسی أَنْ یَهْدِیَنِ رَبِّی لأقْرَبَ مِنْ هذا رَشَداً) .(۱)

«هرگز مگو من چیزی را فردا انجام می دهم مگر این که بگویی اگر خدا بخواهد و خدا را به یاد آر آنگاه که فراموشی دست داد و بگو امیدوارم خدا مرا به راهی روشن تر از این هدایت کند».

شیوه استدلال در این آیه بسان استدلال در آیه نخست است و پاسخ نیز همان پاسخ است، درست است که خدا می گوید: (وَاذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ) :«ای پیامبر آنگاه که خدا را فراموش کردی به خاطر آور» ولی هدف، بیان یک حکم عمومی است و آن این که هیچ انسانی نباید تصور کند که بدون مشیت خدا می تواند کاری را انجام دهد، و در این مورد، میان پیامبر و غیر او فرقی نیست، همه کائنات از خدا قوت و نیرو می گیرند و چیزی از خود ندارند.

۳. (سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی* إِلاّ ما شاءَ اللّهُ إِنَّهُ یَعْلَمُ الجَهْرَ وَما یَخْفی) .(۲)

«قرآن را بر تو قرائت خواهیم کرد، پس تو آن را فراموش نمی کنی مگر آن که خدا بخواهد به درستی او آشکار و پنهان را می داند».

شیوه استدلال این است که در عین یادآوری این نکته که پیامبر قرآن را فراموش نمی کند، یک صورت را استثنا کرده و آن صورتی است که اراده خدا بر نسیان او تعلق گیرد.

ولی پاسخ از این استدلال روشن است:

اوّلاً: ظاهر آیه بیش از این نیست که در صورت تعلق مشیت خدا، فراموشی به پیامبر دست می دهد ولی آیا مشیت بر نسیان پیامبر تعلق گرفته است یا نه؟ آیه دلالتی بر این ندارد. به طور مسلم، استثنا دلالت بر امکان دارد

۱- [۱] کهف/۲۳_۲۴.

۲- [۲] اعلی /۶_۷.

نه بر وقوع.

ثانیاً: هدف از این استثناها اشاره به وقوع آنها نیست، بلکه اشاره به نکته دیگری است و آن این که تصور نشود که اگر مشیت خدا بر چیزی تعلق گرفت دیگر زمام اختیار از دست او بیرون می رود و دگرگون نمودن آن محال می باشد، خیر چنین نیست، او با حکم پیشین زمام کار را در دست دارد، هر نوع دگرگونی برای او ممکن است.

مفسران عین این بیان را در آیه یاد شده در زیر هم گفته اند آنجا که خدا به افراد خوشبخت نوید بهشت جاودان داده ولی در پایان به آن استثنا زده یادآور می شود مگر اینکه خدا بخواهد چنان که می فرماید:

(وَأَمَّا الّذینَ سُعِدُوا فَفِی الجَنَّهِ خالِدینَ فِیها مادامَتِ السَّماوات والأَرْضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّکَ... *عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذ).(۱)

«آنان که خوشبخت شده اند تا آسمان ها و زمین برقرار است، در بهشت، جاودان می باشند، مگر آن که خدای تو بخواهد، این پاداش، پایان نمی پذیرد».

هدف از استثنا در آیه، اشاره به این مطلب است که حکم به جاودانگی آنان اختیار را از دست خدا نمی گیرد او پس از بردن آنان به بهشت می تواند آنان را از آن خارج سازد، امّا آیا این مشیت صورت می پذیرد یا نه؟ آیه مزبور دلالتی بر آن ندارد، بلکه ذیل آیه که بهشت را یک عطیّه غیر مقطوع و پایان ناپذیر اعلان می کند گواه بر آن است که این نوع پاداش ها جاودانی بوده و مشیت الهی بر اخراج آنان از بهشت تعلق نخواهد پذیرفت.

استدلال با این قبیل آیات، غفلت از نکات دقیق ادبی، فلسفی و علمی

۱- [۱] هود/۱۰۷_۱۰۸.

است که در آیات نهفته است.

تا این جا استوارترین دلایل مخطّئه به پایان می رسد ولی در عین حال آیات دیگری درباره برخی از پیامبران آمده که آشکارا به آنها نسبت نسیان داده است مثلاً درباره آدم می گوید:

(وَلَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً).(۱)

«ما از قبل به آدم توصیه کردیم، او فراموش کرد و در او، استواری نیافتیم».

در باره موسی می فرماید:

(فَلَمّا بَلَغا مَجْمَعَ بَیْنِهِما نَسِیا حُوتَهُما...).(۲)

«وقتی به محل تلاقی دو دریا رسیدند ماهی خود را فراموش کردند...».

البته مفسران درباره این نوع آیات توضیحات روشنی دارند مثلاً درباره آیه دوم می گویند فراموش کننده مصاحب موسی بوده است نه خود موسی و به قرینه و علاقه مقارنت و مصاحبت، فراموشی به غیر او نسبت داده شده است، به گواه این که خود مصاحب آنگاه که موسی خدا را طلب کرد گفت:

(...فَإِنِّی نَسِیتُ الْحُوتَ وَ ما أَنْسانِیهُ إِلاّ الشَّیْطانُ أَنْ أَذْکُرَهُ...).(۳)

«من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان کسی آن را از یادم نبرد».

و همچنین در باره آیه مربوط به حضرت آدم می گویند: نسیان به معنی ترک عمل به عهد الهی است زیرا لازمه نسیان ترک است گویی ملزوم گفته شده و لازم اراده گردیده است و شاید ذیل آیه گواه بر این نظر باشد که می فرماید:

۱- [۱] طه/۱۱۵.

۲- [۲] کهف/۶۱.

۳- [۳] کهف/۶۳.

(وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً) «در آدم استواری بر عمل به عهد و پیمان ندیدیم» و این با توجه و تذکر به عهد و ترک آن بیشتر مناسب است تا با نسیان و فراموشی آن.

تنها موردی که باقی می ماند، آیه ای است که موسی در مقام مذاکره، با مصاحب خود، نسیان را به خود نسبت داده است آنگاه که همسفر دیگر وی (بنا به روایات، خضر) از او تعهد می گیرد که در باره کارهای شگفت آور او اعتراضی نکند. او نیز می پذیرد ولی پس از مشاهده اعمال شگفت انگیز مانند سوراخ کردن کشتی، زبان به اعتراض گشوده و مصاحب، پیمان پیشین را یادآوری می کند و او در مقام اعتذار می گوید: (...لا تُؤاخِذْنِی بِما نَسِیتُ...)(۱) :«مرا بر آنچه من فراموش کردم، مؤاخده مکن»، ولی توجیه آن با توجه به آنچه بیان شد روشن می گردد و گاهی از نا استواری در عزم، به نسیان تعبیر می شود همان طور که در باره حضرت آدم، بیان شد.

مسئله ای به نام سهو النبی

اکنون که با دلایل موافق و مخالف در این مسئله آشنا شدیم مناسب است مسئله دیگری که در میان متکلمان و فقیهان اسلامی مطرح گردیده است، به نام مسئله «سهو النبی(صلی الله علیه وآله وسلم)» را مورد گفتگو قرار دهیم و طرح این مسئله در کلام و فقه اسلامی به خاطر احادیثی است که از فریقین در این خصوص روایت شده است و مجموع احادیثی که در این باره از شیعه و سنی روایت شده است از دوازده روایت تجاوز نمی کند.(۲)

متکلمان و فقیهان امامیه در این باره دو گروهند:

الف. اکثریت آنان سهو را جایز ندانسته اند از این گروه می توان شیخ

۱- [۱] کهف/۷۳.

۲- [۲] صحیح بخاری، ج۲، ص ۶۸; بحار الأنوار، ج۱۷، ص ۹۷ـ ۱۲۹.

مفید، شیخ طوسی، خواجه نصیر الدین طوسی، محقق صاحب شرایع، شهید اول، علامه حلی و... را نام برد.

از میان این گروه، متکلم و فقیه نامدار شیخ مفید بیش از همه اصرار ورزیده وحتی رساله ای را در رد نظریه قائلان به جواز سهو بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نگاشته است، و علّامه مجلسی این رساله را در بحار الأنوار نقل نموده است.(۱)

اینک نمونه هایی از آرای صاحب نظران یاد شده را در این باره نقل می کنیم:

۱. محقّق طوسی در تجرید الاعتقاد می گوید: عصمت در پیامبر واجب است تا وثوق و اطمینان به گفتار او حاصل گردد و نیز واجب است که پیامبر مرتکب سهو نگردد.(۲)

۲. علّامه حلی در شرح کلام خواجه می گوید: سهو بر پیامبر جایز نیست تا این که در آنچه به تبلیغ آن مأموریت یافته است دچار سهو نگردد.(۳)

۳. محقق حلی در مختصر نافع می گوید: حق این است که منصب امامت بالاتر از آن است که در عبادات مرتکب سهو گردد.(۴)

۴. علّامه حلی در برخی از کتاب های فقهی خود در مسئله تکبیر در دو سجده سهو می گوید: مخالفان به روایتی که ابو هریره از پیامبر روایت کرده است، استدلال نموده اند و آن این که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از سجده اول تکبیر گفت و دوباره به سجده رفت، ولی این روایت از نظر ما نادرست است زیرا سهو بر

۱- [۱] بحار الأنوار، ج۱۷،ص ۱۲۲_ ۱۲۹.

۲- [۲] کشف المراد، ص ۱۹۵.

۳- [۳] همان مدرک.

۴- [۴] المختصر النافع، ص ۴۵.

پیامبر محال است و نیز در مسئله ای دیگر می گوید: شیخ (طوسی) گفته است: با توجه به محال بودن سهو بر پیامبر سخن مالك صحیح نیست.(۱)

۵. شهید در ذکری می گوید: خبر ذی الیدین در میان امامیه متروك است، زیرا دلیل عقلی بر عصمت پیامبر از سهو اقامه گردیده است.(۲)

ب. شیخ صدوق (م۳۸۱) و استادش محمد بن حسن ولید(م۳۴۳) نخستین کسانی هستند که از جواز سهو بر پیامبر طرفداری کرده و منکر آن را به غلوّ نسبت داده اند. ولی باید توجه داشت که وی به جواز سهو بر پیامبر به طور مطلق قائل نیست، بلکه می گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دارای برخی حالات اختصاصی و برخی حالات مشترك با مکلفان دیگر است. در آنچه به او اختصاص دارد که همان تبلیغ احکام الهی است، سهو جایز نیست، ولی در امور مشترك، مانند عبادات سهو بر او جایز است.

ولی سهو پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با سهو انسان های دیگر در این موارد یکسان نیست، زیرا سهو انسان های دیگر از نفوذ و سیطره شیطان بر انسان ناشی می گردد ولی سهو پیامبر و دیگر معصومان از اراده و مشیت الهی، آنچه در مورد معصومان است «انساء اللّه» است نه «انساء الشیطان».(۳)

ج. سید مرتضی (م ۴۳۶) در این باره تفصیل دیگری داده و گفته است در تبلیغ احکام و مسائل شرعی و نیز اموری که نسیان و سهو در آنها مایه نفرت عمومی می گردد سهو و نسیان بر پیامبر الهی جایز نیست ولی در موارد دیگر وقوع نسیان مانعی ندارد (۴).

ص : ۲۲۲

۱- [۱] منتهی المطلب، ص ۴۱۸_ ۴۱۹.

۲- [۲] الذکری، ص ۲۱۵.

۳- [۳] من لا یحضره الفقیه، ج۱، ص ۲۳۲.

۴- [۴] تنزیه الأنبیاء، ص ۸۷.

د. امین الاسـلام طبرسـی مؤلف مجمع البیان نیز قائل به تفصیل شده می گوید: در تبلیغ احکام الهی سهو بر پیامبران روا نیست، ولی در موارد دیگر هرگاه مخالف حکم عقل نباشد مانعی ندارد و امامیه آن را جایز می دانند.(۱)

هـ. علاّمه مجلسی در این مورد چنین می گوید: این مسئله بسیار مشکل است زیرا آیات و روایات بسیاری بر صدور سهو از پیامبران دلالت می کند واز طرفی اصحاب ما جز گروه اندکی بر عدم جواز سهو بر آنان اتفاق نظر دارند و برخی از آیات و روایات و دلایل کلامی و اصول برهانی هم بر آن هماهنگ هستند. گذشته از آن در روایات سهو، خلل و اضطراب دیده می شود و نیز آیات دال بر سهو قابل تأویل هستند و خداوند هدایت کننده به راه راست است.(۲)

از آنجا که وی نظر قاطعی در این مورد نداده است می توان گفت وی در این مسئله «توقف» کرده است ولی از ذیل کلام ایشان چنین استفاده می شود که او از مخالفان نظریه «سهو» پیامبران می باشد.

بررسی و تحقیق:

اکنون که با اقوال محققان اسلامی در این مسئله آشنا شدیم یادآور می شویم به نظر می رسد کلام مرحوم صدوق (در صورت صحیح و حجّت بودن آنها در مورد اصول عقاید) واقع گرایانه است چه بسا ممکن است مصالح الهی ایجاب کند که به پیامبر، نسیان و سهوی دست دهد چه بسا برای جلوگیری از غلو و این که پیامبران آمیزه ای از الوهیت دارند، انجام یک چنین کارها ازمصلحت بیشتری بر خوردار باشد بنابر این، مسئله، مسئله «انساء اللّه»

ص : ۲۲۳

۱- [۱] مجمع البیان، ج۲، ص ۳۱۷.
۲- [۲] بحار الأنوار، ج۱۷، ص ۱۱۸_۱۱۹.

(۴)

۱۴– علم و دانش سرشار

آیات موضوع

۱. (...وَآتاهُ اللّهُ الْمُلْکَ وَالحِکْمَهَ وَعَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ...)(بقره/۲۵۱).

۲. (وَلَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً...)(یوسف/۲۲).

۳. (وَلُوطاً آتَیْناهُ حُکْماً وَعِلْماً...)(انبیاء/۷۴).

۴. (وَلَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَعِلْماً...)(قصص/۱۴).

۵. (إِنَّما یُریدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ العَداوَهَ وَالْبَغْضاءَ فِی الخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ وَیَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَ عَنِ الصَّلاهِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ) (مائده/۹۱).

۶. (...وَأَقِمِ الصَّلاهَ إِنَّ الصَّلاهَ تَنْهی عَنِ الفَحْشاءِ وَالْمُنْکَرِ...) (عنکبوت/۴۵).

ص : ۲۲۵

۷. (وَلَقَدْ آتَیْنا داوُدَ وَسُلَیْمانَ عِلْماً وَقالاَ الحَمْدُ للّهِ الَّذِی فَضَّلَنا عَلی کَثِیر مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنِینَ) (نمل/۱۵).

۸. (وَ وَرِثَ سُلَیمانُ داوُدَ وَقالَ یا أَیُّهَا النّاسُ عُلّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَأُوتِینا مِنْ کُلِّ شَیْء إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ)(نمل/۱۶).

۹. (وَأَنْزَلَ اللّهُ عَلَیْکَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ وَعَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَکانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً) (نساء/۱۱۳) .

۱۰. (...وَما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّ قَلِیلًا)(اسراء/۸۵).

۱۱. (رَبِّ لا تَذَرْ عَلَی الأَرْضِ مِنَ الکافِرِینَ دَیّاراً* إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبادَکَ وَ لا یَلِدُوا إِلاّ فاجِراً کَفّاراً)(نوح/۲۶_۲۷).

۱۲. (وَأُوحِیَ إِلی نُوح أَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِکَ إِلاّ مَنْ قَدْ آمَنَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما کانُوا یَفْعَلُون) (هود/۳۶).

۱۳. (...یـا بُنَیَّ لا تَقْصُـصْ رُؤْیاکَ عَلی إِخْوَتِکَ فَیَکِیـدُوا لَکَ کَیـداً إِنَّ الشَّیْطانَ لِلإِنْسانِ عَـدُوٌّ مُبِینٌ * وَکَـذلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ وَیُعَلِّمُـکَ مِنْ تَأْوِیـلِ الأَحـادِیثِ وَیُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْـکَ وَعَلی آلِ یَعْقُوبَ کَما أَتَمَّها عَلی أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهِیمَ وَإِسْـحاقَ إِنَّ رَبَّکَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ)(یوسف/۵_۶).

۱۴. (...عَسَی اللّه أَنْ یَأْتِینِی بِهِمْ جَمِیعاً...)(یوسف/۸۳).

۱۵. (...إِنّی لأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلا أَنْ تُفَنِّدُونِ)(یوسف/۹۴).

۱۶.(...وَأُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَما تَدَّخِرُونَ فی بُیُوتِکُمْ...)

(آل عمران/۴۹).

ص : ۲۲۶

۱۷. (...وَمُبَشِّراً بِرَسُول یَأْتِی مِنْ بعدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ...) (صف/۶).

۱۸. (وَإِذْأَسَرَّ النَّبِیُّ إِلی بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدِیثاً فَلَمّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللّهُ عَلَیْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْض فَلَمّا نَبَّأَها بِهِ قالَتْ مَنْ أَنْبَأَکَ هذا قالَ نَبَّأَنِیَ العَلِیمُ الخَبِیرُ)(تحریم/۳).

۱۹. (وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْماءَ کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلی المَلائِکَهِ فَقالَ أَنْبِئُونِی بِأَسماءِ هؤلاءِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ) (بقره/۳۱).

۲۰. (قالُوا سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلاّ ما عَلَّمْتَنا إِنَّکَ أَنْتَ العَلِیمُ الحَکِیمُ) (بقره/۳۲).

۲۱. (قالَ یا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسمائِهِمْ فَلَمّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسمائِهِمْ قالَ أَلَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّماوات والارَضِ وَأَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ) (بقره/۳۳).

ترجمه آیات

۱.«خداوند حکومت و حکمت در اختیار داوود گذاشت و از آنچه می خواست به اوآموخت».

۲.«آنگاه که به بلوغ رسید به او مقام حکمرانی و دانش بخشیدیم».

۳.«به لوط داوری و دانش دادیم».

۴.«آنگاه که به حد بلوغ و کمال از سن رسید به او مقام داوری و علم دادیم».

۵.«شیطان می خواهد از طریق شراب و قمار در میان شما دشمنی پدید آورد و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد، آیا از این کار ناروا خودداری می کنید؟».

۶.«نماز را به پا دار نماز انسان را از بدی ها باز می دارد».

۷.«ما به داوود و سلیمان دانش خاصی دادیم و هر دو گفتند ستایش خدا راست که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری بخشیده است».

۸.«سلیمان از داوود ارث برد و روی به مردم کرد و گفت: زبان پرندگان (از طرف خدا) به ما تعلیم شده است و از هر کمالی به ما داده شده است، این است فضل بزرگ و آشکار».

۹.«و خداوند کتاب وحکمت را بر تو نازل کرد و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت و کرم خدا نسبت به تو بزرگ است».

۱۰.«و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است».

۱۱.«پروردگارا ! احدی از کافران را بر روی زمین باقی مگذار، زیرا اگر آنان را باقی بگذاری بندگان تو را گمراه کرده وجز فرزندان فاجر و کافر به دنیا نخواهند آورد».

۱۲.«به نوح وحی گردید که غیر از آنان که ایمان آورده اند فرد دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد، پس ازکارهای آنان آزرده خاطر مباش».

۱۳.«ای فرزندم خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، تا این که آنان با تو مکر و خدعه ننمایند، حقا شیطان برای انسان دشمن آشکاری است، این گونه است که خداوند در مورد تأویل گفتارها تو را بر می گزیند (دانش تعبیر خواب را به تو می آموزد) و نعمت خود را بر تو و بر آل یعقوب تمام می کند همان گونه که بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام نمود، حقّاً که پروردگار تو دانا و حکیم است».

۱۴.«امید است خداوند هر دوی آنان (یوسف و برادرش) را برای من بیاورد».

۱۵.«من به طور قطع و یقین بوی یوسف را می یابم اگر مرا تکذیب نکنید».

۱۶.«شما را از آنچه می خورید و در خانه هایتان اندوخته می سازید با خبر می کنم».

۱۷.«شما را به پیامبری به نام "احمد" که پس از من خواهد آمد بشارت می دهم».

۱۸.«هنگامی که پیامبر رازش را به یکی از همسرانش اظهار داشت او نیز به دیگری فاش ساخت، خداوند پیامبرش را از آن آگاه کرد. پیامبر قسمتی از آن راز را بر او بیان داشت و از قسمت دیگر خودداری کرد. در این موقع زن پرسید چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟ فرمود: خداوند دانای آگاه مرا مطلع کرد».

۱۹. «به آدم همه اسماء را آموخت، آنگاه آنها را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت اگر راست می گویید مرا از اسامی اینها (عرض شده ها) آگاه سازید».

۲۰. «فرشتگان در پاسخ گفتند: تو پیراسته ای! ما جز آنچه که به ما آموخته ای آگاهی نداریم. تو دانا وحکیم هستی».

۲۱.« آنگاه به آدم گفت: فرشتگان را از اسامی آنها آگاه ساز، وقتی آنان را از اسامی آگاه ساخت، خدا گفت: من به شما نگفته ام که من پنهانی های آسمان و زمین را می دانم، و می دانم آنچه را که آشکار می کنید و آنچه را که پنهان می سازید؟».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

یکی از ویژگی های پیامبران، آگاهی های وسیع و گسترده آنان در مسائل و زمینه های مختلف است و ما در این فصل ابعاد مختلف علم و آگاهی آنان را با مراجعه به آیات قرآن به طور فشرده مورد بحث قرار می دهیم.

الف. آگاهی جامع به تشریع الهی

نخستین مرحله علم و آگاهی پیامبران که لازمه لاـ ینفک مقام نبوت و پیامبری آنان است، علم جامع به تشریع و تقنین الهی است، و به عبارت دیگر آگاهی بر آنچه در تحقق بخشیدن به هدف بعثت لازم ومفید است.

ص : ۲۲۹

هـدف از بعثت پیامبران تعلیم وتربیت و اجرای عدل و قسط در جامعه و هدایت آنان به یکتا پرستی و توحید است طبعاً باید در این موضوع از آگاهی سرشاری برخوردار باشند تا از عهده انجام این هدف خطیر برآیند.

اصولاً معنا ندارد که خدا گروهی را برای هدف خاصی اعزام کند ولی ابزار آن را در اختیار آنان نگذارد.

می توان بـا مراجعه به آیـات فراوانی که دربـاره علوم پیـامبران وارد شـده است این حقیقت را لمس کرد. در قسـمتی از آیـات گروهی از پیـامبران را یـادآور می شود که به آنـان مقـام فرمـانروایی وحکمرانی اعطا گردیـده است آنگاه مسئله علم و دانش آنـان را مطرح می کنـد و از این طریق اظهـار می دارد که ابزار حکمرانی و داوری را که همـان آگاهی است، کاملًا در اختیار آنان قرار داده است و ممکن نیست که این حکمرانان الهی نسبت به حق یا حکم یا وظیفه ای، نا آگاه باشند ممکن است برای روشن شدن مسئله و رسیدن به وظیفه و حکم از جانب خداوند منتظر وحی الهی باشند ولی با رسیدن وحی از جانب خداوند هیچ چیز مجهول و نامعلوم نخواهد بود و در این باره به آیات یاد شده در زیر توجه نمایید:

۱. درباره داوود می فرماید:

(...وَآتاهُ اللّهُ الْمُلْکَ وَالحِکْمَهَ وَعَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ...) .(۱)

«خداوند حکومت و حکمت در اختیار داوود گذاشت و از آنچه می خواست به او آموخت».

۲. درباره یوسف می فرماید:

(وَلَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً...).(۲)

«آنگاه که به بلوغ رسید به او مقام حکمرانی و دانش بخشیدیم».

۱- [۱] بقره/۲۵۱.

۲- [۲] یوسف/۲۲.

۳. و در باره لوط می فرماید:

(وَلُوطاً آتَيْناهُ حُكْماً وَعِلْماً...) .(۱)

«به لوط داوری و دانش دادیم».

۴. و در باره موسی می فرماید:

(وَلَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوى آتَيْناهُ حُكْماً وَعِلْماً...) .(۲)

«آنگاه که به حد بلوغ و کمال از سن رسید به او مقام داوری و علم دادیم».

نکته جالب در این آیات این است که پس از اعطای مقام «حکم» و یا «ملک» مسئله علم و دانش را مطرح کرده، مشعر بر این که پیامبران علم لازم را در صحنه تشریع و اجرای احکام الهی دارا بودند.(۳)

ب . پیامبران و آگاهی بر ملاکات تشریع

آگاهی از تشریع بسان سکه دو رویه است، یک رویه آن را احکام و رویه دیگر آن را ملاکات احکام تشکیل می دهد و از آنجا که فعل الهی، پیراسته از عبث و بیهودگی است، قطعاً تشریعات الهی نیز که نوعی از افعال او است دارای ملاک بوده و پیامبران از آن ملاکات آگاه بوده اند. اگر چه در این باره دلیل روشنی در آیات قرآن یافت نمی شود، ولی با توجه به برخی از آیات و نیز پاره ای از روایات می توان بر آگاهی پیامبران از ملاکات احکام استدلال نمود.

۱- [۱] انبیاء/۷۴.

۲- [۲] قصص/۱۴.

۳- [۳] مع الوصف می توان درباره آیات مربوط به یوسف و لوط و موسی نظری دیگر داد و آن این که مقصود از «حکم»، همان تعالیم حکیمانه است که به آنان لطف فرموده است، و در باره پیامبر می فرماید: (ذلِكَ مِمّا أَوْحى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الحِكْمَهِ...)(اسراء/۳۹).

قرآن ملاک برخی از احکام الهی را بیان نموده است و ازاین آیات می توان استفاده کرد که خداوند پیامبر گرامی را برملاک احکام خود آگاه نموده است و با توجه به این که این امر از ویژگی های او به شمار می رود می توان گفت دیگر پیامبران الهی نیز از این آگاهی برخوردار بوده اند.

قرآن در باره ملاک تحریم شرابخواری و قمار بازی می گوید:

(إِنَّما يُرِيدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةَ وَالْبَغْضاءَ فِي الخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ).(۱)

«شیطان می خواهد از طریق شراب و قمار در میان شما دشمنی پدید آورد و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد، آیا از این کار ناروا خودداری می کنید؟».

در آیه دیگر می فرماید:

(...وَأَقِمِ الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْكَرِ...).(۲)

«نماز را به پا دار نماز انسان را از بدی ها باز می دارد».

و در آیات دیگر نیز به برخی از ملاکات احکام الهی اشاره شده است.

از روایاتی که از پیشوایان معصوم در مورد ملاکات تشریع نقل شده است نیز می توان بر آگاهی پیامبران از علل تشریع احکام استدلال نمود، زیرا این روایات گواه بر آگاهی امامان از ملاک و حکمت احکام الهی هستند، و با توجه به این که علم آنان به علم پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) منتهی می گردد قهراً پیامبر اسلام بر آنها آگاه بوده است و بر اساس مطلبی که قبلًا یادآور شدیم می توان بر آگاهی پیامبران دیگر نیز استدلال نمود.

مرحوم شیخ صدوق در این موضوع کتاب مستقلی به نام «علل الشرایع»

۱- [۱] مائده/۹۱.

۲- [۲] عنکبوت/۴۵.

نوشته است و در آنجا ملاکات تشریع، و به اصطلاح امروز حکمت احکام را آورده است که برای نمونه برخی را می آوریم:

الف. امام در علت تحریم خوردن خون می فرماید:

«خوردن خون مایه بدخویی وسنگدلی می گردد و بیم آن است که پدر، فرزند را بکشد».(۱)

ب. درباره میخوارگی می فرماید: «افراد میگسار بسان بت پرستند و سرانجام به ارتعاش در اعضا دچار می شوند و خوی جوانمردی در آنان می میرد و بیم آن می رود که دنبال کردار زشت تا حد خونریزی بروند».(۲)

این نمونه ها ما را به گستردگی علم پیامبر اسلام از طریق آگاهی فرزندان معصوم او رهبری می کند.

و علاقمندان می توانند در این قسمت به کتاب یاد شده مراجعه کنند.

البته باید به این نکته توجه داشت که نتیجه این برهان اثبات یک اصل کلی در باب علم پیامبران نیست و تنها می توان به طور «فی الجمله» آن را اثبات کرد، و نیز باید توجه نمود که سخن در مقام ثبوت و امکان نیست، بلکه سخن در مقام اثبات و دلیل بر چنین علمی است ولی در مقام ثبوت و امکان آن هیچ گونه تردیدی نیست.

از برخی از آیات استفاده می شود که برخی از اولیای الهی از روی ملاک داوری کرده و حکم را اجرا می نمودند و از این نمونه است مصاحب موسی که سه کار شگفت انگیز را انجام داد آنگاه به تفسیر آنها پرداخت و روشن کرد که کارهای او بر اساس آگاهی از متن تکوین و مصالح و مفاسد حاکم بر آن بوده است. مثلاً:

الف. کشتی مردم را سوراخ کرد.

۱- [۱] بحار الأنوار، ج۱۴، ص ۸۷۲.

۲- [۲] بحار الأنوار، ج۱۴، ص ۸۷۲.

ب. دیواری را که در حال سقوط بود تعمیر ونوسازی کرد.

ج. نوجوانی را بدون ارتکاب گناهی، کشت.

آنگاه که موسی از اعمال شگفت انگیز او سؤال کرد وی ملاکات، و مصالح موجود در آن را مطرح نمود وخود را مأمور به تطبیق حکم بر آن ملاکات دانست و فرمود:

کشتی را سوراخ کردم که در پیش رو مأموران پادشاه به آن رغبت پیدا نکنند زیرا کار آنان یغماگری و چپاول اشیای نفیس بود.

جوان را کشتم چون پدر و مادر او مؤمن بودند از آن ترسیدم که او پدر و مادر خود را به کفر و طغیان نزدیک سازد.(۱)

دیوار را به رایگان به پا داشتیم برای این که زیر دیوار گنجی متعلق به یتیم بود که با سقوط دیوار آن گنج آشکار می گردید و به یغما می رفت خدا خواست که از این طریق این گنجینه پنهان بماند و دستبردی به آن نرسد و آنان آنگاه که بزرگ شدند، گنج خود را بیرون آورده و از آن بهره ببرند.

همه این پاسخ ها حاکی از آن است که مصاحب موسی به علل تشریع و ملاکات آن نیز آشنا بوده است و در عین حال بر عدم آگاهی موسی از ملاک و مصلحت موجود در کارهای به ظاهر شگفت آور مصاحب خود، دلالت دارد.

ج. آگاهی از زبان پرندگان

آگاهی از زبان پرندگان کمالی است که خداوند به داوود و سلیمان اعطا نمود و این مطلب در آیه های (۱۵)و (۱۶) سوره نمل بیان گردیده است که

۱- [۱] آیه مربوط به این مصلحت چنین است:(فَخَشِینا أَنْ یُرْهِقَهُما طُغْیاناً وَکُفْراً) و این بخش از آیه به گونه ای دیگر نیز تفسیر شده است.

تحلیل هر دو آیه ما را به گستردگی علم این دو پیامبر و طبعاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و برخی پیامبران دیگر رهبری می کند. چنان که می فرماید:

(وَلَقَدْ آتَیْنا داوُدَ وَسُلَیْمانَ عِلْماً وَقالاَ الحَمْدُ للّهِ الَّذِی فَضَّلَنا عَلی کَثِیر مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنینَ).(۱)

«ما به داوود و سلیمان دانش خاصی دادیم و هر دو گفتند ستایش خدا راست که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری بخشیده است».

و باز می فرماید:

(وَ وَرِثَ سُلَیمانُ داوُدَ وَقالَ یا أَیُّهَا النّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیرِ وَأُوتِینا مِنْ کُلِّ شَیْء إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ).(۲)

«سلیمان از داوود ارث برد و روی به مردم کرد و گفت: زبان پرندگان (از طرف خدا) به ما تعلیم شده است و از هر کمالی به ما داده شده است، این است فضل بزرگ و آشکار».

دقت در جمله های کوتاه این آیه ما را به حدود علم پیامبران آشنا می سازد.

الف.(وَلَقَدْ آتَیْنا داوُدَ وَسُلَیْمانَ عِلْماً) علم در این جمله به صورت نکره آمده است که حاکی از تعظیم است نه تحقیر. زیرا تحقیر مناسب با مقام توصیف پیامبر نیست.

ب. (عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ) زبان پرندگان را می دانیم. (با توجه به انواع مختلف پرندگان، این آموزش وسیع و گسترده خواهد بود).

ج. (وَأُوتِینا مِنْ کُلِّ شَیْء) «از هر کمالی به ما داده شده است».

۱- [۱] نمل/۱۵.

۲- [۲] نمل/۱۶.

این جمله اخیر از گستردگی خاصی حکایت می کند و آن این که این دو پیامبر از هر کمالی بهره ای را داشته اند. کمالی نبود که آنان فاقد آن باشند، مگر این که مصلحت ایجاب کند که آن کمال را دارا نباشند. چنان که پیامبر اسلام به حکم آیه (وَما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ ...) (۱) و آیه (ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتابوَ لا تَخُطُّهُ بِیَمِینکَ...)(۲)، قادر به سرودن شعر نبود و نیز قبل از بعثت خواندن و نوشتن نمی دانست و این به خاطر یک مصلحت والاتر و برتر بود که به خاطر آن، خداوند این دو کمال را در اختیار او ننهاد زیرا اگر او شعر می سرود اتهام این که قرآن او نتیجه هنر نمایی ادبی او است، حق جلوه می کرد، و اگر چیزی می نوشت یا می خواند و اتهام مخالفان به این که او قرآن را از کتب پیشینیان و دانشمندان یهود و نصارا گرفته است، به صورت یک اشکال وارد به نظر می آمد، و به همین جهت قرآن با این آیات، بی پایگی اتهامات آنان را بر ملا می سازد.

قرآن در مورد گستردگی علم پیامبر گرامی تعبیر خاصی دارد چنان که می فرماید:

(وَأَنْزَلَ اللّهُ عَلَیْکَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ وَعَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَکانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً) .(۳)

خدا کتاب و حکمت را بر تو فرو فرستاد و از آن جا که جمله اخیر(وَکانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً)پس از مسئله علم پیامبر وارد شده است، قطعاً ناظر به عظمت علم پیامبر خواهد بود و جایی که خدا علم انسانی را بزرگ بخواند (تو خود حدیث مفصل بخوان ازاین مجمل) این در حالی است که همین

ص : ۲۳۶

۱- [۱] یس/۶۹.

۲- [۲] عنکبوت/۴۸.

۳- [۳] نساء/۱۱۳.

قرآن، علم مجموعه انسان ها را ناچیز دانسته و می فرماید:

(...وَما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّ قَلِیلًا).(۱)

د. پیامبران و آگاهی از غیب

اشاره

بخش دیگری از علم پیامبران را آگاهی آنان از اسرار پشت پرده و به اصطلاح «علم غیب» تشکیل می دهد، و در این رابطه آیات بسیاری وجود دارد که ما در این جا نمونه هایی را یادآور می شویم:

۱. نوح از چگونگی نسل آینده خبر می دهد

نوح آنگاه که پس از سال ها تبلیغ و ارشاد، از هدایت قوم خود ناامید گردید دست به نفرین آنها بلند کرد و چنین گفت:

(رَبِّ لا تَذَرْ عَلَی الأَرْضِ مِنَ الکافِرِینَ دَیّاراً* إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبادَکَ وَ لا یَلِدُوا إِلاّ فاجِراً کَفّاراً).(۲)

«پروردگارا ! احدی از کافران را بر روی زمین باقی مگذار، زیرا اگر آنان را باقی بگذاری بندگان تو را گمراه کرده وجز فرزندان فاجر و کافر به دنیا نخواهند آورد».

نوح از وقوع دو مطلب در آینده خبر داده است:

۱. کافران در آینده ایمان نخواهند آورد و بندگان الهی را گمراه خواهند نمود.

۲. فرزندانی که از این کافران متولد خواهند شد، همگی انسان هایی

۱- [۱] اسراء/۸۵.

۲- [۲] نوح/۲۶_۲۷.

تبهکار و بی دین خواهند بود.

اکنون سخن در این است که او از کجا بر این دو مطلب غیبی آگاه گردیده است؟

ممکن است گفته شود، او نخستین مطلب را از مطالعه ومشاهده اندیشه، اخلاق و رفتار قوم خود پس از سالیان متمادی معاشرت با آنان به دست آورد و این آگاهی، ریشه ای غیبی و غیر طبیعی ندارد، که به عنوان امتیازی برای وی به شمار آید!

ولی از مراجعه به خود قرآن روشن می شود که آگاهی نوح در این مورد، یک آگاهی برتر و برخاسته از وحی الهی بوده است. چنان که می فرماید:

(وَأُوحیَ إِلی نُوح أَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِکَ إِلاّ مَنْ قَدْ آمَنَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما کانُوا یَفْعَلُونَ).(۱)

«به نوح وحی گردید که غیر از آنان که ایمان آورده اند فرد دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد، پس ازکارهای آنان آزرده خاطر مباش».

همانطور که ملاحظه می شود، آگاهی او بر ایمان نیاوردن گروه کافر از قوم خود، از وحی الهی سرچشمه گرفته است. و خداوند، او را بر آینده قوم خود کاملاً آگاه نموده است.

از این جا معلوم می شود که منشأ علم و آگاهی او نسبت به موضوع دوم (نسل بعدی و فرزندان کافران) هم وحی الهی بوده است وخداوند این آگاهی غیبی را به او اعطا نموده است.

۲. آگاهی کامل یعقوب بر آینده یوسف

آنگاه که یوسف در خواب دید که یازده ستاره و ماه و خورشید بر او

۱- [۱] هود/۳۶.

سجده می کنند و آن را برای پدرش یعقوب حکایت کرد یعقوب چنین فرمود:

(...یا بُنَیَّ لا تَقْصُصْ رُؤْیاکَ عَلی إِخْوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیداً إِنَّ الشَّیْطانَ لِلإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبِینٌ *وَکَذلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ وَیُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْوِیلِ الأَحادیثِ وَیُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَعَلی آلِ یَعْقُوبَ کَما أَتَمَّها عَلی أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهِیمَ وَإِسْحاقَ إِنَّ رَبَّکَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ).(۱)

«ای فرزندم خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، تا این که آنان با تو مکر و خدعه ننمایند، حقا شیطان برای انسان دشمن آشکاری است، این گونه است که خداوند در مورد تأویل گفتارها تو را بر می گزیند (دانش تعبیر خواب را به تو می آموزد) و نعمت خود را بر تو و بر آل یعقوب تمام می کند همان گونه که بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام نمود، حقّاکه پروردگار تو دانا و حکیم است».

همان طور که ملاحظه می شود، یعقوب از چند مطلب غیبی با قاطعیت خبر داده است:

۱. خدعه و مکر برادران یوسف.

۲. اعطای علم تعبیر خواب به یوسف.

۳. اعطای نعمت نبوت و پیامبری به او.

و آگاهی بر یک چنین مسائل غیبی، فضل خاص الهی بوده است که به یعقوب اعطا گردیده است. چنان که در آیه دیگر به این مطالب اشاره کرده و می فرماید:

(...وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ...) .(۲)

«یعقوب به خاطر آنچه ما به او تعلیم کرده ایم صاحب علم و دانش است».

۱- [۱] یوسف/۵_۶.

۲- [۲] یوسف/۶۸.

در این آیه به روشنی سرچشمه علم و آگاهی وسیع یعقوب بیان گردیده است، و آن (تعلیم) خاص الهی است.

و به خاطر همین «تعلیم» خاص خداوند است که او در موارد دیگری نیز به روشنی از آینده خبر داده است.

الف. تکذیب گزارش برادران یوسف به این که او را گرگ خورده است، و اخبار و اطمینان به زنده بودن او.

ب. تکذیب گزارش برادران در مورد برادر دیگر (بنیامین)، آنگاه که یوسف اورا نزد خود نگه داشت و برادران به پدر گفتند: او به کیفر سرقت بازداشت گردید، یعقوب به آنان گفت:

(...عَسَى اللّه أَنْ يَأْتِيَنی بِهِمْ جَمِيعاً...).(۱)

«امید است خداوند هر دوی آنان (یوسف و برادرش) را برای من بیاورد».

ج. آنگاه که کاروان همراه با پیراهن یوسف از مصر بیرون آمد، یعقوب گفت:

(...إِنّی لأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلا أَنْ تُفَنِّدُونِ).(۲)

«من به طور قطع و یقین بوی یوسف را می یابم اگر مرا تکذیب نکنید».

۳. گزارش های غیبی مسیح

قرآن در باره مسیح و گزارش های غیبی او دو مورد را یادآور شده است:

الف. اندوخته های مردم در خانه ها

چنان که می فرماید:

(...وَأُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَما تَدَّخِرُونَ فی بُيُوتِكُمْ...).(۳)

۱- [۱] یوسف/۸۳.

۲- [۲] یوسف/۹۴.

۳- [۳] آل عمران/۴۹.

«شما را از آنچه می خورید و در خانه هایتان اندوخته می سازید با خبر می کنم».

ب. نبوت پیامبر خاتم

چنان که می فرماید:

(...وَمُبَشِّراً بِرَسُول يَأْتِى مِنْ بعدِى اسْمُهُ أَحْمَدُ...) .(۱)

«شما را به پیامبری به نام "احمد" که پس از من خواهد آمد بشارت می دهم».

۴. گزارش های غیبی پیامبر اسلام

قرآن کریم مواردی از گزارش های غیبی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) را یادآور شده است که ما به ذکر یک نمونه اکتفا می کنیم:

پیامبر مطلبی را به یکی از همسران خود گفت و از او خواست که آن رابه صورت یک راز پیش خود نگه دارد و از افشای آن خودداری نماید، ولی او به این توصیه پیامبر عمل نکرد و آن را افشا نمود، آنگاه خداوند پیامبر را از این امر مطلع نمود. و رسول خدا برخی از آن خبر را که افشا شده بود به افشا کننده آن گوشزد نمود، او از این مطلب در شگفت شد و گفت چه کسی تو را بر آن مطلع نموده است؟ پیامبر در پاسخ او فرمود: خدای دانا وآگاه مرا با خبر ساخته است.

چنان که می فرماید:

(وَإِذْأَسَرَّ النَّبِيُّ إِلى بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدِيثاً فَلَمّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْض فَلَمّا نَبَّأَها بِهِ قالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هذا قال نَبَّأَنِىَ الْعَلِيمُ الخَبيرُ).(۲)

موارد یاد شده نمونه هایی از آگاهی پیامبران الهی بر امور غیبی است که

۱- [۱] صف/۶.

۲- [۲] تحریم/۳.

در قرآن مطرح شده است، و نمونه های دیگر نیز در قرآن آمده است که ما به خاطر رعایت اختصار از ذکر آن خودداری نمودیم.(۱)

ه‍ـ. پیامبران و آگاهی از حقایق آفرینش

از برخی از آیات استفاده می شود که پیامبران الهی نسبت به اسرار آفرینش علم گسترده ای داشته اند، گویی روح آنان آیینه تمام نمای قوانین خلقت و سنن آفرینش است و در این مورد کافی است در جمله های سه آیه یاد شده در زیر دقت کنیم.

۱. (وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْماءَ کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلی الْمَلائِکَهِ فَقالَ أَنْبِئُونی بِأَسماءِ هؤلاءِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ) .(۲)

۲. (قالُوا سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلاّ ما عَلَّمْتَنا إِنَّکَ أَنْتَ العَلِیمُالحَکِیمُ).(۳)

۳. (قالَ یا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسمائِهِمْ فَلَمّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسمائِهِمْ قالَ أَلَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّماوات والارَضِ وَأَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ) (بقره/۳۳).(۴)

ترجمه

۱. «به آدم همه اسماء را آموخت، آنگاه آنها را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت اگر راست

۱- [۱] مثلاًـ در باره صالح چنین نقل می کند که به قوم خود گفت:(...تَمَتَّعُوا فِی دارِکُمْ ثَلاثَهَ أَیّام ذلِکَ وَعْدٌ غَیْرُ مَکْذُوب) (هود۶۵):«سه روز در خانه های خود به سر برید، پس از آن نابود خواهید شد واین خبر قطعی است».

۲- [۲] بقره/۳۱.

۳- [۳] بقره/۳۲.

۴- [۴] بقره/۳۳.

می گویید مرا از اسامی اینها (عرض شده ها) آگاه سازید».

۲. «فرشتگان در پاسخ گفتند: تو پیراسته ای! ما جز آنچه که به ما آموخته ای آگاهی نداریم. تو دانا وحکیم هستی».

۳.« آنگاه به آدم گفت: فرشتگان را از اسامی آنها آگاه ساز، وقتی آنان را از اسامی آگاه ساخت، خدا گفت: من به شما نگفته ام که من پنهانی های آسمان و زمین را می دانم، و می دانم آنچه را که آشکار می کنید و آنچه را که پنهان می سازید؟».

مضمون این سه آیه از مضامینی است که در قرآن فقط یک بار آمده و برای آنها در کلام الهی نظیری نیست تا با مطالعه مجموع آنها و تفسیر برخی به کمک برخی دیگر بتوان ابهام آیه ها را برطرف کرد از این جهت مفسران در تبیین مقصود و مفاد این سه آیه وجوه مختلفی را ذکر کرده اند که همگی احتمالاتی بیش نیست و برای آنها شاهدی وجود ندارد ولی با دقت در مفردات آیه وحفظ روابط جمله ها می توان به گونه ای آیات را تفسیر کرد.

الف. در آغاز آیات، سخن از تعلیم اسماء به میان آمده است (وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْماءَ) و متبادر از آن، اسامی موجودات است ولی این معنای ابتدایی به سه جهت مقصود نیست.

۱. اوّلاً در آن زمان لغت و زبانی اختراع نشده بود تا آدم به وسیله یک لغت رایج بشری از اسامی اشیا آگاه گردد و اگر هم خدا در بهشت با آدم سخن می گفت و یا پس از هبوط به زمین او را طرف خطاب قرار داده است، کیفیت این خطاب ها و مفاهمه ها برای ما روشن نیست. و هرگز روشن نیست که مکالمه های الهی به صورت مکالمه های رایج بشری بوده و با خلق و ایجاد حروف واصوات با او مکالمه کرده است یا نه؟

۲. اصولاً آموزش اسامی بسان آموزش یک لغت چندان افتخاری نیست که آدم به وسیله آن بر ملائکه برتری یابد.

ص : ۲۴۳

۳. اگر مقصود آموزش اسامی بود طبعاً باید ضمیر «ها» که مخصوص جمیع اشیای فاقد عقل و شعور است به کار بردو بگوید«ثمّ عرضها» و «بأسمائها» در حالی که در همه این موارد ضمیر «هُم» که مخصوص موجودات صاحب عقل و شعور است، به کار می برد.

از این جا به دست می آید که مقصود از این اسماء الفاظ و اسامی آنها نیست. بلکه حقایق آنها و به تعبیر دیگر «مسمیات» آنها است و مقصود، شناخت حقایق موجودات و سنن و رموز حاکم بر آنها می باشد.

در این جا ممکن است سؤال شود اگر مقصود مسمیات و موجودات است همه آنها از عقل و شعور برخوردار نیستند چرا ضمیر مخصوص موجودات صاحب عقل وشعور را به کار برده است؟

پاسخ آن، این است که از نظر قرآن مجموع جهان و موجودات، متناسب با مرتبه وجودی خود از علم و آگاهی برخوردارند و به همان نسبت نیز سپاسگزار و ستایشگر خدا هستند.

وآیه(...وَإِنْ مِنْ شَيْء إِلاّيُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...).(۱)

«چیزی نیست مگر این که خدا را تنزیه و تسبیح می گوید: این شما هستید که تسبیح و تنزیه آنها را درک نمی کنید» به روشنی بر این مطلب دلالت دارد.

گواه دیگر بر این مطلب جمله (إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّماواتِ وَالأَرْضِ) است که پس از تعلیم اسماء از طرف آدم به فرشتگان، آمده است با توجه به این جمله می توان گفت: مقصود، تعلیم الفاظ و اسماء نبوده بلکه پنهانی های آسمان و زمین بوده است، که همه و یا قسمتی از آنها در اختیار آدم قرار

۱- [۱] اسراء/۴۴.

گرفت.

نتیجه این که آدم به خاطر آگاهی از اسرار جهان، مأمور شد به زمین فرود آید و در عمران و آبادی زمین بکوشد، زیرا علم، مسئولیت زا است.

در آیه دیگر می فرماید:

(...هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيها...) .(۱)

«او است که شما را از زمین آفریده و بر عمران آن مأمور ساخته است».

و با توجه به این که از مجموع این آیات استفاده می شود که ملاک خلافت آدم از طرف پروردگار بر روی زمین، همان «آموختن اسماء» به او بوده است، می توان نتیجه گرفت که همه خلفای الهی یعنی پیامبران و اوصیای آنان، بهره مند از این علم و آگاهی بوده اند.

آنچه بیان شد چیزی است که از دقت و تأمل در آیات به دست می آید و در روایات وارد از خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز این نظریه تأیید شده است. مفسر شیعی، عیاشی، معاصر با کلینی (م/۳۲۹) در تفسیر خود می گوید: فردی از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد که خدا به آدم چه آموخت؟ فرمود: زمین ها ، کوهها، دره ها، بیابان ها، آنگاه به فرشی که زیر پای او بود نگاه کرد و فرمود حتی این بساط زیر پای مرا هم به او آموخت.(۲)

ونیز این نظریه که ما به شرح آن پرداختیم به صورت کم رنگ در تفاسیر دیگر آمده و طبرسی رحمه اللّه نیز آن را به عنوان رساترین و بهترین اقوال تلقی نموده است.(۳)

۱- [۱] هود/۶۱.

۲- [۲] تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۳۲ وی دو روایت دیگر نیز به همین مضمون نقل کرده است . رجوع شود.

۳- [۳] مجمع البیان، ج۱، ص ۷۶.

(۵)

۱۵– کمالات جسمی و روحی پیامبران

آیات موضوع

۱. (إِنَّ إِبْراهیمَ لَحَلیمٌ أَوّاهٌ مُنِیبٌ) (هود/۷۵).

۲. (إِنَّ إِبْراهیمَ کانَ أُمَّهً قانِتاً للّهِ حَنِیفاً...)(نحل/۱۲۰).

۳. (وَلَقَدْ آتَیْنا إِبْراهیمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ...)(انبیاء/۵۱).

۴. (وَإِبْراهیمَ الَّذِی وَفّی)(نجم/۳۷).

۵. (وَاذْکُرْ عِبادَنا إِبْراهیمَ وَإِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ أُولِی الأَیْدِی وَالأَبْصارِ) (ص/۴۵).

۶. (إِنّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَه ذِکْرَی الدّارِ)(ص/۴۶).

ص : ۲۴۶

۷. (وَإِسْماعِیلَ وَالْیَسَعَ وَیُونُسَ وَلُوطاً وَکُلاًّ فَضَّلْنا عَلَی الْعالَمِینَ) (انعام/۸۶).

۸. (وَإِسْماعِیلَ وَإِدْرِیسَ وَذَا الکِفْلِ کُلٌّ مِنَ الصّابِرینَ)(انبیاء/۸۵).

۹. (وَاذْکُرْ فِی الکِتابِ إِسْماعیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ...)(مریم/۵۴).

۱۰. (فَبِما رَحْمَه مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلِیظَ القَلْبِ لانْفَضُّوا مِنْ حَولِکَ...)(آل عمران/۱۵۹).

۱۱. (لَقَدْجاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنینَ رَءُوفٌ رَحِیمٌ) (توبه/۱۲۸).

۱۲. (وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُق عَظِیم) (قلم/۴).

۱۳. (قالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْری* وَیَسِّرْ لِی أَمْرِی *وَاحْلُلْ عُقْدَهً مِنْ لِسانِی* یَفْقَهُوا قَوْلِی) (طه/۲۵_۲۸).

ترجمه آیات

۱.«به راستی ابراهیم بردبار و نرم دل و انابه گر بود».

۲.«به راستی ابراهیم پیشوای فرمانبر خدا و حنیف بود».

۳.« ما پیش از این ابراهیم را رشد و رهشناسی عطا کردیم».

۴.«و ابراهیم، همان کسی که وظیفه خود را بهطور کامل ادا کرد».

۵.«بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب، صاحبان قدرت و بصیرت را یاد کن».

۶. «ما آنان را به عنوان بندگان خالص خود برگزیدیم».

۷. « واسماعیل، یسع، یونس و لطوط که هر یک را به عالمیان برتری دادیم».

۸.«و اسماعیل وادریس و ذوالکفل همه از صابران بودند».

۹.«در قرآن اسماعیل را یاد کن که "صادق الوعد" بود».

ص : ۲۴۷

۱۰. «به واسطه رحمت الهی بر آنان نرمخو و مهربان گشتی، و اگر درشت خو وسخت دل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند...».

۱۱.«حقّاکه از خود شما فرستاده ای به سوی شما آمد که رنج های شما بر او دشوار است و بر هدایت شما حریص می باشد، و نسبت به مؤمنان مهربان است».

۱۲. «حقا که تو بر صفات اخلاقی بزرگی هستی».

۱۳.«پروردگارا! سینه ام را گشاده نما،کارم را آسان کن، و گره از زبانم بگشای، تا این که سخنم را بفهمند».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

در فصل های گذشته پیرامون دو ویژگی از ویژگی های پیامبران الهی یعنی عصمت وعلم به تفصیل سخن گفتیم، عصمت و علم رسولان الهی در واقع دو ویژگی از ویژگی های معنوی و روحی آنان به شمار می آید. هدف ما در این فصل، بررسی سایر کمالات روحی و نیز کمالات جسمی پیامبران به طور فشرده و گذرا است. بنابر این، این بحث به دو بخش تقسیم می گردد.

۱. کمالات روحی.

۲. کمالات جسمی.

و هر یک از این دو را باید از دیدگاه عقل ووحی مورد مطالعه قرار دهیم:

الف. کمالات روحی پیامبران و داوری عقل

هدف از بعثت پیامبران، (همان گونه که بارها یادآور شده ایم) در سه محور کلی خلاصه می شود:۱. اصلاح فکر و عقیده انسان ها، ۲. تعدیل غرایز یا اصلاح اخلاق جامعه، ۳. برقراری قسط و عدل اجتماعی در

زمینه های مختلف (اصلاح اجتماعی).

شکی نیست که برآورده شدن این نوع آرمان های والاـ در شکل کامل و همه جانبه، در گرو اعتماد تمام عیار انسان ها به رسولان الهی است، و این جلب اعتماد، معلول پیراستگی آنان از هر گونه نقص فکری و روحی است.

و به عبارت دیگر آرمان والای نبوت آنگاه تحقق می یابد که ابزار و شرایط لازم آن فراهم گردد، و دارندگان این مقام از آن برخوردار باشند.

این شرایط بر دو گروه تقسیم می شوند:

۱. شرایط تکوینی.

۲. شرایط اکتسابی.

ما فعلاً پیرامون شرایط تکوینی سخن می گوییم و از آن به کمالات جسمی و روحی پیامبران تعبیر می آوریم.

با توجه به مطلب یاد شده، داوری عقل در این رابطه روشن است، و آن این که پیامبران الهی نباید به هیچ وجه نقص روحی داشته باشند و فاقدکمالی از کمالات روحی باشند.

به عبارت دیگر: همانگونه که لازم است پیامبران از ویژگی عصمت و علم فراگیر و سرشار برخوردار باشند، همچنین لازم است انسان هایی صبور، شجاع، حلیم و بردبار، متواضع و فروتن، دلسوز و مهربان، مصلحت اندیش و خیرخواه، زاهد و پارسا، دور اندیش و بلند نظر، و... باشند. تا بتوانند از عهده وظایف خطیر خویش برآیند.

جایی که رهبران عادی اگر بخواهند به آرمان های انسانی خود جامه عمل بپوشانند باید از چنین صفات روحی برخوردار باشند حساب رهبران برگزیده از جانب خداوند روشن است، بنابر این به تناسب عظمت مقام نبوت و

برگزیدگی از جانب خدا، بایستی پیامبران الهی از نظر کمالات فکری و روحی در مرتبه بالاتری قرار گیرند. و باز با توجه به تفاوت هایی که از نظر کمالات وجودی در میان رسولان الهی موجود است قهراً همه آنان از درجه و مرتبه یکسانی از کمالات فکری و روحی یاد شده بهره مند نخواهند بود، لکن همانگونه که یادآور شدیم هر یک از آنان، از انسان های تحت تربیت خود برتر و والاتر خواهند بود.

کمالات روحی پیامبران از دیدگاه قرآن

قرآن کریم در آیات بسیاری، پیامبران را توصیف نموده و ویژگی های اخلاقی و کمالات روحی آنان را یادآور شده است. در این جا نمونه هایی را نقل می نماییم.

۱. قرآن، ابراهیم خلیل را فردی «حلیم»، «منیب» (۱)، «قانت»(۲)، «رشید»(۳) ، «وفا کننده»(۴)به عهد و پیمان معرفی کرده است.

۲. و در جای دیگر از او و فرزندش اسحاق و نوه اش یعقوب به عنوان انسان های قدرتمند، و با بصیرت یاد کرده می فرماید: (وَاذْکُرْ عِبادَنا إِبْراهیمَ وَإِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ أُولِی الأَیْدی وَالأَبْصارِ) .(۵)

«بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب، صاحبان قدرت و بصیرت را یاد کن».

آنگاه «اخلاص» آنان را یادآور شده و آن را به منزله اصل و ریشه

۱- [۱] (إِنَّ إِبْراهیمَ لَحَلِیمٌ أَوّاهٌ مُنیبٌ) (هود/۷۵).

۲- [۲] (إِنَّ إِبْراهیمَ کانَ أُمَّةً قانِتاً للّهِ حَنِیفاً) (نحل/۱۲۰).

۳- [۳] (وَلَقَدْ آتَیْنا إِبْراهیمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ...) (انبیاء/۵۱).

۴- [۴] (وَإِبْراهیمَ الَّذِ ی وَفّی) (نجم/۳۱).

۵- [۵] ص/۴۵.

ارزش های اخلاقی دیگر قلمداد می کند، چنان که می فرماید:

(إِنّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَه ذِكْرى الدّارِ) .(۱)

«ما آنان را به عنوان بندگان خالص خود برگزیدیم».

زیرا که آنها قیامت را خالصانه یاد نمودند، (چشم به آخرت دوخته و از زندگی دنیا دل بر کندند).

همان گونه که ملاحظه می شود یکی از عالی ترین صفات روحی که به عنوان ویژگی این پیامبران الهی دانسته شده است، زهد و پیراستگی آنان از دلبستگی به دنیا است که خود، موجب راه یافتن آنان به مقام قرب الهی و گزینش آنان از جانب خداوند گردیده و به آنان قدرت و بصیرت داده است.

۳. در مورد «اسماعیل»، «الیسع»، «یونس» و «لوط» می فرماید:

(...وَكُلاًّ فَضَّلْنا عَلَى العالَمِينَ) .(۲)

«هر یک را به عالمیان برتری دادیم».

مقصود این است که هر یک از این پیامبران، از مردم روزگار خود برتر بودند، و ملاک این برتری همان صفات و ملکات معنوی و کمالات فکری و روحی است.

۴. در آیه دیگر «اسماعیل»، «ادریس» و« ذو الکفل» را انسان هایی صابر توصیف کرده می فرماید: (...كُلٌّ مِنَ الصّابِرينَ)(۳).

۵. و در جای دیگر اسماعیل را «صادق الوعد» (راست پیمان) توصیف

۱- [۱] ص /۴۶.

۲- [۲] انعام/۸۶.

۳- [۳] انبیاء/۸۵.

کرده می فرماید:

(وَاذْكُرْ فِی الْكِتابِ إِسْماعِیلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الوَعْدِ...).(۱)

«در قرآن اسماعیل را یاد کن که "صادق الوعد" بود».

و در روایتی از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: علّت این که اسماعیل، «صادق الوعد» نامیده شد این است که در مکانی با فردی وعده گذاشت و مدت یکسال در آن مکان منتظر او ماند.(۲)

در روایتی نیز آمده است پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) به برخی از یاران خودوعده داده بود که کنار کعبه منتظر او است تا او بیاید ولی یار آن حضرت وعده خود را فراموش کرد، پس از گذشت سه روز، او را به وعده اش یادآوری کردند، در این هنگام، او خدمت پیامبر آمد و از او عذر خواهی کرد، و در نتیجه رسول گرامی سه روز نزد کعبه ماند تا به وعده خود وفا نماید(۳) در توضیح این دو روایت استاد علّامه طباطبایی قدَّس سرَّه کلامی دارد که یادآور می شویم:

صفت وفا، مانند ایمان، اراده، عزم، توکل و تسلیم از صفات روحی است که مقول به تشکیک است و مراتب گوناگون دارد، ایمان در نازل ترین مرتبه خود با هر گونه گناه و نافرمانی جمع می گردد، و در عالی ترین مرتبه خود از هر گونه گناه مصون و پیراسته است وحتی شرک خفی هم در آن راه ندارد و در این مرتبه قلب و دل به چیزی جز خدا توجه ندارد.

وفا به وعده نیز همین گونه است. در مرتبه ای از آن، وعده کننده بیش از اندکی صبر نخواهد کرد. و هرگاه کار مهم دیگری پیش آید، از عمل به وعده

۱- [۱] مریم/۵۴.
۲- [۲] تفسیر برهان، ج۳، ص ۱۵.
۳- [۳] المیزان، ج۱۴، ص ۶۸.

سرباز می زند و منتظر نمی ماند، این درجه از وفا به وعده همان است که رایج میان مردم است مرتبه عالی تر از آن این است که به قدری منتظر بماند که از آمدن طرف مأیوس گردد،و بدین صورت اطلاق وعده را مقید می سازد، و می گوید مقصود طرف تا این زمان بیشتر نبوده است.

ولی عالی ترین مرتبه آن این است که اطلاق سخن را حفظ نموده، و به طور مطلق به آن عمل نماید،و به قدری بماند تا طرف وعده باز گردد، حتی اگر یکسال به طول بینجامد.(۱)

از آیه کریمه (مریم/۵۴) وروایات یاد شده به روشنی استفاده می شود که پیامبران الهی از عالی ترین مرتبه از کمالات روحی برخوردارند.

۶. در آیات بسیاری پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) به صفاتی از قبیل: نرمخویی، دلسوزی و مهربانی، صاحب «خلق عظیم» توصیف گردیده است . چنان که می فرماید:

(فَبِما رَحْمَه مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لانْفَضُّوا مِنْ حَولِكَ...).(۲)

«به واسطه رحمت الهی بر آنان نرمخو و مهربان گشتی، و اگر درشت خو وسخت دل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند...».

ب. (لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ) .(۳)

«حقّاكه از خود شما فرستاده ای به سوی شما آمد که رنج های شما بر او دشوار است و بر هدایت شما حریص می باشد، و نسبت به مؤمنان مهربان است».

۱- [۱] همان مدرک، ص ۶۸.

۲- [۲] آل عمران/۱۵۹.

۳- [۳] توبه/۱۲۸.

ج. (وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُق عَظِیم) .(۱)

«حقا که تو بر صفات اخلاقی بزرگی هستی».(۲)

ویژگی های اخلاقی پیامبران در روایات

اکنون که با نمونه هایی ازآیات قرآن در زمینه کمالات روحی و ویژگی های اخلاقی پیامبران آشنا شدیم، مناسب است روایاتی که خصایص اخلاقی پیامبران را بازگو نموده اند، از نظر خوانندگان گرامی بگذرانیم:

۱. قوت غالب پیامبران، از نان جو تهیه می شد «أبی اللّه تعالی أَنْ یَجْعَلَ قُوتَ أَنْبیائِهِ إلاّشعِیراً».(۳)

۲. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند: «إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ لَمْ یَبْعَثْ نَبِیّاً إلاّبِصِدْقِ الحَدیثِ وَ أَداءِ الأَمانَهِ إلَی البرِّ والفاجِرِ».(۴)

«خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر به راستگویی و ردّ امانت به نیکوکار و بدکار».

۳. هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود:

«إنّ أَشَدَّ النّاسِ بَلاءً الأَنْبیاءُ صَلواتُ اللّهِ عَلَیْهِمْ ثُمَّ الَّذِینَ یَلُونَهُمْ ، ثُمَّ الأَمْثَل فَالأَمْثَل».(۵)

۱- [۱] قلم/۴.

۲- [۲] خلق جمع خلق است، و خلق (ضم خاء و سکون لام) به معنای قوا و سجایای غیر محسوس است، و خلق (به فتح خاء) به معنای خصوصیات واشکال قابل درک حس است (مفردات راغب) درباره معنای خلق در آیه اقوال مختلفی است. یکی از آنها این است که مقصود، آداب معاشرت او با دوستان و دشمنان است. و مقصود از عظمت خلق پیامبر این است که او جامع همه مکارم اخلاق بود. به مجمع البیان، ج۵، ص ۳۳۳ رجوع شود.

۳- [۳] بحار الأنوار، ج۱۱، ص ۶۶.

۴- [۴] همان مدرک، ص ۶۷.

۵- [۵] بحار الأنوار، ج۱۱، ص ۶۹.

سخت ترین انسان ها از نظر امتحانات الهی، پیامبران بودند، و سپس آنان که در مرتبه بعد از آنان قرار داشتند(اوصیای پیامبران) و سپس هر کس مماثلت فکری وروحی بیشتری با پیامبران داشت.

کمالات جسمی پیامبران

تا اینجا با دیدگاه و داوری عقل ووحی درباره صفات و کمالات روحی پیامبران آشنا شدیم، اینک کمالات جسمی آنان را مورد بررسی قرار می دهیم:

آنچه عقل به روشنی می تواند در این مورد داوری کند با توجه به مقدمه ای که در آغاز بحث یادآور شدیم، این است که پیامبران باید از عیوب جسمانی که مانع از تحقق آرمان های الهی آنان و مایه نفرت وانزجار عمومی است، پیراسته باشند، زیرا در غیر این صورت مستلزم نقض غرض خواهد بود، و آفریدگار حکیم پیراسته و منزه از آن است.

و متکلمان اسلامی (متکلمان امامیه) همه این ویژگی ها را بر پایه قاعده لطف مبتنی نموده اند وحکیم طوسی رحمه اللّه صفات یاد شده در زیر را بر صفت عصمت عطف نموده می گوید:

«وَکَمالُ العَقْلِ، والذَّکاء والفِطْنَه وَقُوَّه الرَأی وَعَدَم السَّهْو وَکُلَّما یُنفرُ عَنْهُ مِنْ دَناءَه الآباءِ وَعَهْرِ الأُمَّهاتِ وَالفَظاظَه و... وشِبهها وَ الأَکْلِ عَلی الطَّریقِ وَشِبْهِهِ».(۱)

و برای پیامبر لازم است که دارای کمال عقل، و ذکاوت و هوشیاری، و قوت رأی و نظر باشد باید از سهو و نسیان و آنچه مایه تنفر انسان ها است، مانند پستی پدران، و بدکاری مادران، درشتخویی، و بیماری های جنسی و مانند آن پیراسته باشد و همچنین کارهایی مانند غذا خوردن در میان راه و نظایر

۱- [۱] کشف المراد، ط: صیدا، ص ۲۱۸.

آن را (که نفرت آور است) انجام ندهد.

و به عبارت دیگر: صفات بر دو دسته اند، ثبوتی و سلبی. و صفات سلبی نیز دو نوعند: صفات روحی و صفات بدنی. مقتضای قاعده لطف و حکمت الهی این است که پیامبران از صفات ثبوتی برخوردار و از صفات سلبی و نواقص روحی و جسمی پیراسته باشند.

بنابر این پیامبران واجد همه کمالات روحی هستند، و از همه صفات نقص و عیب اعم از روحی وجسمی منزه و پیراسته اند.(۱)

ولی آیا در زمینه صفات بدنی علاوه بر پیراستگی از نقایص و عیوب، باید برترین کمالات جسمی را دارا باشند، مثلاً زیباترین، خوش صداترین، و از نظر اندام بدنی اکمل همگان باشند؟ نه از نظر عقل و نه از نظر قرآن وروایات دلیلی بر آن نیست و ما در این جا به نقل چند روایت در این باره اکتفا میورزیم:

۱. امام هشتم (علیه السلام) فرمودند: پاکیزگی، خوشبویی، زدودن موهای زاید بدن از اخلاق پیامبران است.(۲)

صفات یاد شده در این روایت اگر چه مربوط به اخلاق و آداب فردی و اجتماعی آنان است، ولی از آنجا که مربوط به جسم و بدن است آنها را در این بخش قرار دادیم.

۲. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: مسواک نمودن از آداب پیامبران است.(۳)

۳. و از آن حضرت روایت شده است که فرمودند: خداوند هیچ پیامبری

۱- [۱] به اللّوامع الالهیّه، ص ۲۱۱ رجوع شود.

۲- [۲] بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۶۶.

۳- [۳] همان مدرک، ص ۶۷.

را مبعوث نکرد مگر آن که صوت نیکو داشت.(۱)

شکی نیست که بد صدایی و درشت و خشن بودن آن، تنفر آور است و انسان ها رغبتی به شنیدن چنین صدایی ندارند، و از طرفی مهم ترین ابزار تبلیغ پیامبران، زبان و سخن گفتن آنان بود، به همین جهت لازم است که پیامبران از صدای نیکو برخوردار باشند، یعنی از عیب و نقصان جسمانی مربوط به زبان پیراسته باشند، به همین جهت حضرت موسی از خدا می خواهد که در مقام سخن گفتن، عقده و گرفتگی زبان عارض وی نگردد. چنان که می گوید:

(رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْری* وَیَسِّرْ لِی أَمْرِی *وَاحْلُلْ عُقْدَهً مِنْ لِسانِی* یَفْقَهُوا قَوْلِی).(۲)

«پروردگارا! سینه ام را گشاده نما،کارم را آسان کن، و گره از زبانم بگشای، تا این که سخنم را بفهمند».

و ما این آیه را حسن ختام این بحث قرار داده، دامن سخن را جمع می کنیم.

۱- [۱] همان مدرک، ص ۶۶.

۲- [۲] طه/۲۵ _ ۲۸.

(۶)

۱۶– وحی یگانه وسیله ارتباط پیامبران با جهان غیب

آیات موضوع

۱. (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ* عَلى قَلْبِكَ...)(شعراء/۱۹۳_۱۹۴).

۲. (...قُلْ ما يَكُونُ لِى أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِى إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما يُوحى إِلَىَّ إِنِّى أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبّى عَذابَ يَوْم عَظِيم) (يونس/۱۵).

۳. (قُلْ لَوْ شاءَ اللّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلا أَدراكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَفَلا تَعْقِلُونَ)(يونس/۱۶).

۴. (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاهَ...) (بقره/۳).

۵. (...إِنْ أَتَّبِعُ إِلّاما يُوحى إِلَىَّ...)(انعام/۵۰).

ص : ۲۵۸

۶. (وَما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ قَلِیلاً ما تُؤْمِنُونَ)(حاقه/۴۱).

۷. (...تَمَتَّعُوا فِی دارِکُمْ ثَلاثَهَ أَیّام ذلِکَ وَعْدٌ غَیْرُ مَکْذُوب) (هود/۶۵).

۸. (ا لم* غُلِبَتِ الرُّومُ * فِی أَدْنَی الأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ* فِی بِضْعِ سِنِینَ...)(روم/۱_۴).

۹. (بَلْ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلام...)(انبیاء/۵).

۱۰. (ما کَذَبَ الفُؤادُ ما رَأی*أَفَتُمارُونَهُ عَلی ما یَری *وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخری* عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی* عِنْدَها جَنَّهُ المَأوی *إِذْیَغْشیالسِّدْرَهَ ما یَغْشی* ما زاغَ البَصَرُ وَ ما طَغی* لَقَدْرَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الکُبْری)(نجم /۱۱_۱۸).

۱۱. (وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَولِ فَإِنَّهُ یَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفی) (طه/۷).

۱۲. (کَذلِکَ یُوحِی إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ اللّهُ العَزِیزُ الحَکیمُ) (شوری/۳).

۱۳. (وَکَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ قُرآناً عَرَبِیّاً لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُری وَمَنْ حولَها...) (شوری/۷).

۱۴. (وَکَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَلا الإِیمانُ...)(شوری/۵۲).

۱۵. (قَدْ سَمِعَ اللّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ...)(مجادله/۱).

ترجمه آیات

۱.«این قرآن را روح امین بر قلب تو فرود آورده است».

۲.«بگو من نمی توانم از جانب خود قرآن را عوض کنم، من از آنچه که بر من وحی می شود پیروی می کنم، من در مخالفت با پروردگارم از عذاب بزرگ می ترسم».

۳.« بگو اگر خدا نمی خواست من آن را برای شما تلاوت نمی کردم و شما را از آن آگاه نمی ساختم، به گواه این که روزگاری قبل از نزول قرآن در میان شما بسر بردم،(وچیزی از کتاب بر شما نخواندم) چرا نمی اندیشید؟».

۴.«آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را برپا می دارند».

۵. «جزآنچه بر من وحی شده است، از چیزی پیروی نمی کنم».

۶. «این قرآن گفتار شاعر نیست، اندکی از شما ایمان آورید».

۷.«صالح به قوم خود (پس از آن که ناقه او را پی کردند) گفت: سه روز در خانه های خود از زندگی بهره ببرید و پس از سه روز همگی کشته خواهید شد. و این یک گزارش قطعی است».

۸.«رومیان در نزدیکی های شما مغلوب شدند و آنان پس از مغلوب شدن در مدت کمتر از ده سال پیروز خواهند شد».

۹.«آنان گفتند قرآن خواب های آشفته است».

۱۰.«دل، آنچه را که چشم دید تکذیب نکرد آیا با او درباره آنچه که دیده است (جبرئیل) مجادله می کنید، او بار دیگر جبرئیل را دیده است، نزد سدره المنتهی، نزد آن است جنت مأوی، آنگاه که سدره را می پوشانید آنچه می پوشانید، چشم او نلغزید و خطا نکرد. او آیات بزرگ پروردگار خود را دید».

۱۱. «واگر سخن خود را آشکار کنی (یا پنهان سازی، از نظر علم الهی یکسان است) زیرا او پنهان و پنهان تر را می داند».

۱۲.«این چنین خدای عزیز و حکیم به تو و به کسانی که قبل از تو بودند وحی (کرده) و می کند».

ص : ۲۶۰

۱۳.«و اینچنین قرآنی عربی بر تو وحی کردیم تا (اهل) مکه وپیرامون آن را هشدار دهی».

۱۴.«و اینگونه قرآن را به فرمان خود بر تو وحی کردیم. تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست».

۱۵.«خدا مجادله مردی را در مورد همسرش با تو شنید».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

مسئله وحی از مسائل مهم و حساس کلامی و قرآنی است که حق آن در کتب کلامی به طور کامل ادا نشده و مفسران نیز به صورت پراکنده از آن بحث کرده اند، در حالی که اثبات امکان وحی و واقع نمایی آن، اساس نبوت پیامبران را تشکیل می دهد و اگر اصالت وحی اثبات نگردد، رابطه انسان زمینی با جهان غیب قطع می گردد، و اخبار جهان غیب و عالم بالا به این طرف نمی رسد. این از یک طرف.

و از طرف دیگر، چون وحی از ویژگی های پیامبران است و افراد دیگر از این وسیله محروم می باشند، تبیین منطقی وحی برای انسان های محروم از آن کاری بس دشوار است، ولی در عین حال وحی بسان دیگر مسائل غیبی است که می توان از طریق آشنایی با آثار و علایم آن به گونه ای آن را شناخت. اینک در این بخش به توضیح واقعیت وحی از طریق آثار و ویژگی های آن می پردازیم.

ما در بحث مربوط به واژه های قرآنی نبوت، بحث های گوناگونی درباره وحی انجام دادیم، دیگر به آنها بر نمی گردیم چیزی که در این جا فقط لازم است از مسئله حقیقت «وحی تشریعی» و فرضیه هایی پیرامون آن بحث شود.

ص : ۲۶۱

ابزار شناخت انسان در زندگی، از حس و عقل تجاوز نمی کند، دیدنی ها را به وسیله چشم، شنیدنی ها را به وسیله گوش و همچنین دیگر محسوسات را از طریق حواس ویژه آنها درک می کند.

او اگر امور حسی را با حواس پنجگانه درک می کند، مسائل عقلانی و علمی را با به کار گرفتن استدلال و برهان که نتیجه کار فکر و عقل است، به دست می آورد.

معمولاً ادراکات انسان به دو نوع ابزار شناخت یاد شده مستند می باشد.

نوع دیگری از ادراک نیز برای انسان های عادی فراهم می گردد که آنها را فطریات و یا وجدانیات می نامند و قلمرو آنها گاهی مربوط به امور مادی و گاهی امور معنوی است و درهر دو مورد، درک فطری ندایی است که انسان، آن را از درون می شنود، همه انسان ها از درون ذات، نیکو بودن خدمت به پدر و مادر و بد بودن پیمان شکنی را می شنوند، همچنان که گرسنگی و تشنگی را احساس می کنند.

همه این ادراکات (حسی، عقلی، وجدانی) میان تمام انسان ها مشترک است ولی گاهی بعضی از انسان ها واجد معرفت و ادراک خاصی می باشند که در دیگر انسان ها موجود نیست و آن این است که انسانی بدون به کار گرفتن ابزار شناخت حسی و یا به کار انداختن فکر وخرد، یک رشته معانی و مفاهیم و یا تکالیف و دستورها را در خود می یابد و نسبت به آنها جزم و یقین پیدا می کند در حالی که این ادراکات محصول تلاش حسی و فکری او نیست، ووجدان و فطرت نیز در آن نقشی ندارند بلکه یک آگاهی مرموزی است که انسان آن را در خود می یابد و در آن شک نمی کند.

این همان ادراک مرموزی است که بخشی از مراتب آن در فصل های گذشته گفته شد. و اگر این دریافت ها مربوط به تبیین تکالیف الهی نسبت به

انسان ها باشد به آن وحی تشریعی می گویند.

و به دیگر سخن اگر این دریافت ها جنبه فردی و شخصی پیدا کرد در اصطلاح به آن «الهام» و اگر جنبه اجتماعی پیدا کرد به آن وحی، یا وحی تشریعی می گویند. بنابر این وحی، آن دریافت های قطعی وحتمی است که شخص پیامبر بر همه آنها بدون اعمال و به کار گیری ابزار متداول شناخت، دست می یابد و در صحت و استواری آنها تردید نمی کند و از آنجا که هیچ پدیده ای(اگر وحی را پدیده بنامیم) بدون علت نخواهد بود، طبعاً برای آن علتی است که جز جهان غیب نمی تواند باشد.

قرآن در آیات متعددی به این ویژگی وحی اشاره کرده است، که دو آیه را یادآور می شویم:

۱. (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمْینُ* عَلی قَلْبِکَ...).(۱)

«این قرآن را روح امین بر قلب تو فرود آورده است».

از این که محل فرود وحی را قلب معرفی می کند اشاره به این دارد که وحی چیزی است که از عالم بالاـ وارد محیط قلب پیامبر می شود و ابزارهای شناخت عادی در آن دخالت ندارند.

درست است که پیامبر به هنگام نزول وحی، فرشته وحی را می بیند و سخن او را می شنود، امّا رؤیت فرشته و شنیدن سخن او معلول به کار گرفتن چشم و گوش نیست، به گواه این که افراد دیگر حاضر در کنار پیامبر،همان چشم و گوش را داشتند ولی به هنگام نزول وحی نه فرشته را می دیدند و نه سخن او را می شنیدند.

۲. در سوره یونس آنگاه که مشرکان پیشنهاد می کنند که او شیوه دعوت را

۱- [۱] شعراء/۱۹۳_۱۹۴.

عوض کند و محتویات قرآنش را دگرگون سازد خدا پس از نقل این پیشنهاد به پیامبر دستور می دهد که در پاسخ آنان بگوید:

(...قُلْ ما يَكُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلّا ما يُوحى إِلَيَّ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبّی عَذابَ يَوْم عَظِيم*قُلْ لَوْ شاءَ اللّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلا أَدراكُمْ بِهِ فَقَدْلَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَفَلا تَعْقِلُونَ).(۱)

«بگو من نمی توانم از جانب خود قرآن را عوض کنم، من از آنچه که بر من وحی می شود پیروی می کنم، من در مخالفت با پروردگارم از عذاب بزرگ می ترسم. بگو اگر خدا نمی خواست من آن را برای شما تلاوت نمی کردم و شما را از آن آگاه نمی ساختم، به گواه این که روزگاری قبل از نزول قرآن در میان شما بسر بردم،(وچیزی از کتاب بر شما نخواندم) چرا نمی اندیشید؟».

این دو آیه حاکی است که پیامبر اسلام بسان دیگر پیامبران، تعالیم و آگاهی های خود را به مصدری نسبت می داد که از آن جز به جهان غیب نمی توان تعبیر آورد جهانی که بشر با عقل کوچک خود نمی تواند بر آن احاطه پیدا کند و آنچه از او خواسته شده است ایمان به آن است چنان که می فرماید:

(الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاة...) . (۲)

بنابر این وحی محصول ارتباط پیامبران با عالم غیب است و چنین ارتباطی قابل توصیف با ادراکات عادی انسان نیست.

روی این بیان، وحی الهی نسبت به پیامبران، قابل توصیف با علل مادی وطبیعی نیست و فقط کسانی که به جهان غیب ایمان دارند، می توانند آن را پذیرا باشند. ولی در این میان کسانی که عالم غیب و ما ورای طبیعت را نپذیرفته اند، در مقابل چنین پدیده ای، به دست و پا افتاده اند که برای آن علت یا علل مادی جستجو کنند و در این مورد به فرضیه های سست و بی پایه ای

۱- [۱] یونس/۱۵_۱۶.

۲- [۲] بقره/۳.

دست زده اند که هرگز نمی توان چنین حادثه عظیمی را با آن علل محدود توجیه و تفسیر کرد. ما در این جا به چهار فرضیه که از طرف گروه های مادی گرا مطرح شده و برخی از ساده لوحان نیز با خوش بینی آن را نقل کرده اند مطرح می کنیم:

۱. وحی نتیجه نبوغ انسان است

اشاره

گروهی بر این عقیده اند که نبوغ فردی، سبب اندیشه هایی در درون افراد می شود که از آن به نام «وحی» و نبوت تعبیر آورده می شود. آنان در این مورد می گویند:

دستگاه آفرینش، افراد نابغه و خیرخواهی را در دامن خویش پرورش می دهد و آنان روی نبوغ ذاتی و افکار عالی خود جامعه را به اخلاق نیک و اعمال شایسته و رعایت عدالت اجتماعی و... دعوت نموده و از این رهگذر گام های مؤثری برای سعادت بشر بر می دارند، وآنچه را که به عنوان دستور و قانون به مردم عرضه می دارند، جز نتیجه نبوغ و زاییده فکر عالی آنان چیز دیگری نیست. و هرگز ارتباطی با جهان دیگر ندارند.

وحی منبعی جز عقل انسانی ندارد، و محصول نبوغ بشری است، و در طول تاریخ بشر، در هر قرنی، نوابغی که عالی ترین تجلیات افکار انسانی را دارا بودند بروز کرده و خدماتی به جهان انسانیت نموده اند.

برخی از آنان پا فراتر نهاده، وجود نبوغ را معلول یک سلسله حوادث واتفاقات روانی دانسته و کوشیده اند که با بررسی های وهمی و پنداری، این علل را در زندگی پیامبران نیز پیدا کنند.

عواملی که موجب بالا رفتن استعداد و پیدایش نبوغ می گردد، در نظر آنان به قرار زیر است:

۱. عشق: این عامل قوی ترین و پر انرژی ترین افکار را به وجود می آورد،

زیرا عشق طولانی سبب می شود که عاشق، صحنه های رؤیایی را در سر بپرورانـد، و فکر وی در طول این مدت، سریع و پر انرژی گردد.

۲. ستمکشی طولانی، سبب می شود که فرد ستمدیده، فکر خود را برای رفع ستم به کار اندازد و لحظه ای آرام ننشیند.

۳. در اقلیت قرار گرفتن، و شرایط نامساعد اجتماعی از عوامل رشد این افکار است، زیرا یک اقلیت برای پر کردن فاصله ای که با اجتماع دارد، ناچار است به فکر افتد و سرانجام آنچه را می خواهد به دست آورد.

۴. دوران کودکی، چون در این سن کودک برای مبارزه با مشکلات آمادگی ندارد، در برابر پیش آمدهای ناملایم، به درون گرایی می پردازد،در این صورت افکار کودک، رشد می کند.

۵. تنهایی، به افکار انسان رشد می بخشد، زیرا هنگامی که با افراد دیگر هستیم مجبوریم لا اقل برای مدت کم هم که باشد، مغز و افکار خود را در اختیار دیگران بگذاریم.

۶. سکوت و بیکاری، سبب می گردند که اراده، کمتر فعالیت کند و افکار غیر ارادی آزادانه جریان یافته رشد کند.

۷. پرورش نخستین، در پیدایش نبوغ، نقش بزرگی را ایفا می کند، مجموع علل یاد شده به اضافه وجود یک اجتماع فاسد و بی قانون سبب می شود که افکار پیامبران در باره مسائل اجتماعی رشد یابد و راه های تازه ای را برای زندگی به مردم نشان دهند.(۱)

نارسایی این تفسیر

اشکالات این نظریه فزون تر از آن است که در این جا بازگو شود زیرا:

۱- [۱] تلخیص از کتاب: نبوغ و علل آن، تألیف دکتر عزت اللّه مجید پور.

اوّلاً: دارندگان این تفسیر قبلاً مدعا را مسلم گرفته و می خواهند برای آن دلیلی جستجو کنند آنان پذیرفته اند که وحی علت مادی دارد و مربوط به جهان غیب نیست، پس از آن دست و پا می کنند برای آن علل مادی پیدا کنند و از میان آنها به نظرشان رسیده است که پیامبران را نوابغ اجتماعی معرفی کنند که در سایه نبوغ، دارای چنین افکار و اندیشه های بالایی بوده اند ولی تفسیر تحولی که پیامبران در جوامع بشری پدید آورده اند از طریق نبوغ بسان تعلیل زلزله ویرانگر ارمنستان شوروی به فرو ریختن یک طاق چوبی در زمین های مجاور آن می باشد، بلکه می توان گفت از نظر ضعف و سستی از این نارساتر است.

ثانیاً: ما در جهان دو نوع مصلح داریم: گروهی برنامه های اصلاحی خود را به جهان بالا نسبت می دهند، و گروه دیگر برنامه های خود را مولود اندیشه های خود می دانند.

گروه نخست از طریق ایمان به خدا و سرای دیگر ووعده و وعیدهای الهی می خواهند برنامه های خود را پیاده کنند. در حالی که گروه دیگر از طریق دیگر می خواهند به هدف برسند.

اگر وحی، زاییده نبوغ است پس چرا گروه نخست آن را به جهان غیب نسبت داده اند؟

تصور این که این انسان های بسیار، با تبانی و توافق قبلی، آنچه را محصول نبوغ خود بوده است، به جهان غیب نسبت داده اند، تصوری موهون و کاملاًـ بی پایه است. چگونه متصور است انسان هایی در مناطق پراکنده و زمان های مختلف به صورت هماهنگ یک شعار را سرداده وخود را رسولان الهی بنامند و بگویند:

(...إِنْ أَتَّبِعُ إِلّاما یُوحی إِلَیَّ...) .(۱)

«جزآنچه بر من وحی شده است، از چیزی پیروی نمی کنم».

ص : ۲۶۷

۱- [۱] انعام/۵۰.

ثالثاً: این نظریه، چیز جدیدی نیست بلکه به گونه ای در عصر جاهلیت نیز مطرح بوده است، چیزی که هست در بیان گذشته در قالب به ظاهر علمی ریخته شده و بیان گردیده است، وعرب جاهلی، قدرت نمایی پیامبر در میدان فصاحت و بلاغت را به قریحه خوش آن حضرت در شعر نسبت داده و او را شاعر می خواند. خداوند این مطلب را حکایت کرده می فرماید:(...بَلْ هُوَ شاعِرٌ...)(۱). آنگاه در پی نقد آن بر آمده، و قرآن را بالاتر از آن می داند که محصول قریحه شعری و یا مقام نبوت مقام شاعری باشد، چنان که می فرماید: (وَما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ قَلِیلاً ما تُؤْمِنُونَ) .(۲)

«این قرآن گفتار شاعر نیست، اندکی از شما ایمان آورید».

و باز می فرماید:

(وَما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما یَنْبَغِی لَهُ إِنْ هُوَ إِلّا ذِکْرٌ وَقُرآنٌ مُبِینٌ).(۳)

«ما به او شعر نیاموختیم و شایسته او نبود، بلکه این قرآن، کتاب یادآوری و قرآن مبین است».

رابعاً: هرگز نوابغ نمی توانند از آینده به صورت قطعی و جزمی خبر دهند. و اگر هم خبری بدهند خبر خود را با کلمات :«شاید» و به نظر می رسد، حدس می زنم، و مانند آن همراه می کنند، در حالی که پیامبران به صورت جزم از آینده های امت خود گزارش می دادند، گزارشی که آن را مانند آفتاب می دیدند، چنان که می فرماید:

(...تَمَتَّعُوا فِی دارِکُمْ ثَلاثَهَ أَیّام ذلِکَ وَعْدٌ غَیْرُ مَکْذُوب) .(۴)

۱- [۱] انبیاء/۵.

۲- [۲] حاقه/۴۱.

۳- [۳] یس/۶۹.

۴- [۴] هود/۶۵.

«صالح به قوم خود (پس از آن که ناقه او را پی کردند) گفت: سه روز در خانه های خود از زندگی بهره ببرید و پس از سه روز همگی کشته خواهید شد. و این یک گزارش قطعی است».

هیچ نابغه ای نمی تواند یک چنین خبر قطعی را درباره گروهی، بدهد. به گونه ای که حتی زمان دقیق وقوع حادثه را نیز تعیین نماید.

روزی که ملت فارس مشرک بر مسیحیان به ظاهر موحد غالب گردیدند، هیچ کس باور نمی کرد که در مدت کمی ورق برگردد و ملت مغلوب، غالب، و ملت غالب مغلوب شود. ولی پیامبر اسلام این گزارش را به صورت قطع و یقین مطرح کرد و گفت:

(ا لم* غُلِبَتِ الرُّومُ * فِی أَدْنَی الأَرْض وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ* فِیبِضْعِ سِنینَ...).(۱)

«رومیان در نزدیکی های شما مغلوب شدند و آنان پس از مغلوب شدن در مدت کمتر از ده سال پیروز خواهند شد».

این نوع گزارش های قطعی از ویژگی های پیامبران الهی است که در پرتو ارتباط با مبدأ جهان از روی حوادث آینده پرده برداشته و گزارش می کنند. و نمونه هایی ازاین نوع گزارش های غیبی را در فصل مربوط به علم و دانش پیامبران یادآور شدیم و دیدیم که منبع این گزارش های غیبی هم چیزی جز وحی الهی نیست.

آری گاهی برخی از افراد مرتاض می توانند از آینده خبر دهند ولی این گزارش مربوط به نبوغ آنها نیست زیرا آنان اصولاً نابغه نبوده بلکه در اثر قطع علاقه از جهان طبیعت و فرو رفتن در عالم روح وروان، می توانند به وسایلی این گزارش ها را انجام دهند و هرگز ادّعا نمی کنند که این گزارش ها، نتیجه

۱- [۱] روم/۱_۴.

محاسبات فکری و مغزی آنها است. و به عبارت دیگر آگاهی های این گروه نیز از جهان غیب و ماورای طبیعت سرچشمه می گیرد. و امّا این که تفاوت این گروه با پیامبران چیست؟ بحث دیگری است که در آینده از آن بحث خواهیم کرد.

۲. وحی نفسی

اشاره

وحی نفسی مسئله ای است که غرب امروز، در تفسیر وحی به آن پناه برده و می خواهد از این طریق، وحی نازل بر پیامبران را توجیه و تفسیر کند وحاصل سخن آنان این است که:

پیامبران بر اثر انقطاع از مردم و توجه به خدا، در خلوت و تنهایی، پیرامون آرمان های عالی و بشر دوستانه به تفکر نشسته اند. آنان فکر می کردند که امت خود را از طریق برنامه هایی که خدا در اختیارشان می گذارد، اصلاح کنند یک چنین اندیشه مداوم، آن هم در مکان خلوت سبب می شود که قوه تخیّل، قوی و نیرومند گردد و پیامبران آنچه را فکر می کردند، در برابر دیدگان عقل خود حاضر و آماده می دیدند. ناگهان صدایی می شنیدند که می گوید: «تو رسول خدا هستی» و در این حال تصویری را در برابر خود مشاهده کرده و چنین تلقی می کردند که او آورنده وحی از جانب خدا است، و با شنیدن جمله های موزون و بلیغ گمان می کردند آن کلام خداست که بر قلب آنان نازل شده است، در حقیقت آنان فکر می کردند که همه این مطالب از عالم بالا بر آنان فرو فرستاده شده است. غافل از این که این نفس و قوه تخیل آنها است که افاضه می کند واین مسائل را در برابر آنان مجسم می سازد.

خلاصه، کلیه رؤیاها و صورت هایی که مشاهده می کردند معلول تصورات ذهنی آنان بوده است که به نفس پیامبر قوه وقوت می بخشید که آنچه را در سالیان دراز آرزو می کرد، در مقابل خود مشاهده کند.(۱)

ص : ۲۷۰

۱- [۱] الوحی المحمدی، ص ۶۶، ط ۶.

اخیراً یکی از نویسندگان ایرانی که دست توانایی در تحریف حقایق دارد توانسته است این نظریه را در قالب های داستانی و خیالی بریزد وچنین می گوید:

«آفتاب گدازنده لا ینقطع می تابید، در روح حساس و رؤیا زای محمد همهمه ای برپا می شد که با فرا رسیدن شب فرو می نشست.

این طبایع در خود فرو رفته و سرگرم پندار رؤیای درونی که موجبات زندگی آنها را از غوغای زندگانی دور ساخته، در خلأ صحرای خاموش، ناچار بیشتر به خود فرو می روند تا وقتی که شبحی (فرشته) نامترقب پدید آید و در اعماق وجود خویش صدای موجی را بشنوند، امواج یک دریای ناپیدا ومجهول.

چند سال به این نحو گذشت تا واقعه ای روی داد. اثر تازه ای در جان او گذاشت. در سن ۱۱ سالگی با ابو طالب به شام رفت و مایه ای بدین حرکت غوغای درونی رسیده دنیایی تازه و روشن که اثری از جهالت وخرافت و نشانی از زمختی و خشونت ساکنان مکه، در آن نبود».(۱)

لازم به یادآوری است که این تفسیر وتحلیل از وحی، از نویسنده مسیحی به نام "درمنگام" است که با تخیّلات فراوانی خواسته است رسالت و نبوت پیامبر اسلام را تحلیل نماید. و نویسنده ایرانی یاد شده به تقلید از او قلم به دست گرفته با نقل مطالب او به صورت دست و پا شکسته خواسته است نبوت پیامبر را تحلیل و بررسی کند.

نبوت است یا خواب های آشفته؟

این نظریه در حقیقت همان نظریه مشرکان جاهلیت است که در آن

۱- [۱] کتاب بیست و سه سال، تألیف علی دشتی.

روزگار بی پیرایه مطرح شـده است، چیزی که هست عرب جاهلی به خاطر ساده اندیشـی، مـدعای خود را مطرح می کرد ولی نمی توانست به آن صورت علمی بدهد، ووحی را درخواب های آشفته می دانست.

(بَلْ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلام...) .(۱)

«آنان گفتند قرآن خواب های آشفته است».

و ناگفته پیداست خواب های آشفته مخلوق تخیل انسان است که قوّه عقل را تحت الشعاع قرار داده و فضای ذهن را در اختیار خود می گیرد. و به آنچه در خارج، فاقد واقعیت است، لباس واقعیت می پوشاند.

اکنون این نظریه بـا قیـافه علم گرایـانه و در قالب عبارت های فریبنـده مطرح شـده تا از این طریق بتواننـد آن را به خورد افکار بدهند، و در حقیقت ماده ای سمی را با ماده ای شیرین ترکیب نموده اند تا به راحتی به افکار ساده بخورانند.

پیـامبران آسـمانی خردمنـدترین ، دلسوزترین، و واقع گراترین مردم جهان بودنـد که پیوسـته از طریق پنـد و نصـیحت و عقل و برهان به هدایت مردم می پرداخته اند و یک چنین افراد نمی توانند بسان انسان های گوشه گیر و زاویه نشـین باشـند که در اثر بریـدن از مردم مخزن خیال را تقویت کننـد تا بر اثر بالا آمـدن قوه تخیل، آرزوهای خود را حاضـر و ناظر ببیننـد (و نعوذ باللّه) بسان شتری که «در خواب بیند پنبه دانه»!

قرآن مجید در برخی از آیات تلویحاً این نظریه را نقد کرده و می فرماید:

(ما كَذَبَ الفُؤادُ ما رَأى*أَفَتُمارُونَهُ عَلى ما يَرى* وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخرى* عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى *عِنْدَها جَنَّةُ المَأوى *إِذْ يَغْشى السِّدْرَةَ ما يَغْشى *

ص : ۲۷۲

۱- [۱] انبیاء/۵.

ما زاغَ البَصَرُ وَ ما طَغی* لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الکَبْری).(۱)

«دل، آنچه را که چشم دید تکذیب نکرد آیا با او درباره آنچه که دیده است (جبرئیل) مجادله می کنید، او بار دیگر جبرئیل را دیده است، نزد سدره المنتهی، نزد آن است جنت مأوی، آنگاه که سدره را می پوشانید آنچه می پوشانید، چشم او نلغزید و خطا نکرد. او آیات بزرگ پروردگار خود را را دید».

اگر در این نظریه تمام آنچه را که پیامبر دیده و شنیده، غیر واقعی و محصول نفس او می داند و برای آن واقعیتی قائل نیست قرآن برای همه آنها حقیقت قائل شده و معتقد است که ابزار شناخت پیامبر، اعم از حواس(چشم) و عقل، هیچ یک دچار خطا و اشتباه نشده است.

و به دیگر سخن: تفسیر وحی از طریق «وحی نفسی» تعبیر محترمانه ای است از جنون که پیوسته مخالفان انبیا آنان را به آن متهم می کرده اند، چیزی که هست انسان گذشته، عریان و بی پرده سخن می گفت. و عصر کنونی، عصر خدعه ها وحیله ها است و تلخ ترین و کشنده ترین افکار و اندیشه ها را با زیرکی و آب و رنگ خاصی به خورد جامعه می دهند.

۳. تجلی شعور باطن و ضمیر ناخود آگاه

اشاره

در این جا نظریه دیگری نیز در تفسیر وحی مطرح است که با نظریه دوم فاصله چندانی ندارد، جز این که در این جا مسئله خیال و تخیل در کار نیست، بلکه افاضه ای است از باطن نفس به ظاهر آن وحاصل آن این است که از نظر روانکاوان روان انسان دارای دو بخش است.بخشی از آن ظاهر، و بخش دیگر آن پنهان است، گویی روان انسان به صورت هندوانه ای است که

۱- [۱] نجم/۱۱_۱۸.

در آب افتاده باشد که قسمت کوچکی از حجم آن ظاهر و قسمت بزرگتر آن در آب پنهان است، بخش نخست از روان انسان را «روان خود آگاه» و بخش دوم آن را روان «ناخود آگاه» می نامند.

روان ناخود آگاه بر روان خودآگاه حکومت و فرمانروایی دارد. چه بسا انسان رازی دارد که هرگز راضی به کشف آن نیست. و از ترس فاش شدن، آن را به دست فراموشی می سپارد، امّا ناگهان بر زبان او جاری می گردد و راز خود را فاش می سازد، و نکته آن این است که، چنین راز از جهان ناخود آگاه وارد حوزه خودآگاه می گردد و به فرماندهی بخش ناخود آگاه روان، بخش خودآگاه بدون اختیار آن را می پذیرد و از طریق زبان ظاهر می گردد.

ممکن است این فرمایش امیر مؤمنان (علیه السلام) که «هیچ کس چیزی را پنهان نمی کند مگر آن که (در مواقعی) در چهره او ظاهر و یا بر زبان اوجاری گردد».(۱) اشاره به همین مطلب باشد.

قرآن کریم خداوند را دانای پنهان و پنهان تر (سرّ و اخفی) توصیف کرده می فرماید:

(وَإِنْ تَجْهَرْ بِالقَولِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفى) .(۲)

«واگر سخن خود را آشکار کنی (یا پنهان سازی، از نظر علم الهی یکسان است) زیرا او پنهان و پنهان تر را می داند».

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرموده اند: «السّرُّ ما أَخْفَيْتَهُ فى نَفسِكَ وَأخْفى، ما خَطَرَ بِبالِكَ ثُمَّ أَنْسَيتَهُ».(۳)

«راز آن چیزی است که آن را در دل پنهان نموده ای وپنهان تر آن است که در ذهن آمده ولی آن را به دست فراموشی سپرده ای».

۱- [۱] ما أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلاّ ظَهَرَ فِى فَلَتاتِ لِسانِهِ، وَصَفَحاتِ وَجْهه.(نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۶).
۲- [۲] طه/۷.
۳- [۳] مجمع البیان، ج۷. ص ۳.

این گروه بـا اثبـات این شخصـیت نـامرئی برای انسان می خواهنـد مشـکل وحی را از این طریق توجیه کننـد، می گوینـد وحی همـان تراوش وجـدان مخفی و تجلی شـعور باطن پیامبران است و هرگز فرشـته ای در کار نبوده و پیامی از خـدا نیامـده است، بلکه شخصیت باطنی آنان در صفحه ذهن خودآگاه، ظاهر شده و از آن نهانگاه به صفحه ذهن خودآگاه وارد می شود.

فرید وجدی (متوفای ۱۳۷۲) در تبیین این نظریه چنین گفته است:

دانشـمندان اروپا تا قرن شانزدهم بسان ملتهای دیگر، به وحی آسـمانی و بسـیاری از موضوعات غیبی معتقـد بودنـد، روزی که طلایع تمـدن جدیـد در افق علمی ملت اروپا آشـکار گردیـد و فلسـفه مادی از نو رونق گرفت این حقیقت مـذهبی در ردیف افسانه درآمد، وحی و صاحب آن نیز مورد انکار قرار گرفت.

ولی از سال ۱۸۴۶ که در امریکا موضوع وجود روح مستقل بار دیگر مطرح گردید و از آنجا به سرزمین اروپا سرایت کرد و با دلایل حسـی ثابت گردید که جهانی ورای این ماده که دارای عقول و افکار بزرگ است وجود دارد، موضوع روح ووحی بار دیگر روی پرده علوم دانشمندان درآمد ومورد توجه قرار گرفت.

برای رسـیدگی به حقیقت این مسأله در سال ۱۸۸۲ در لندن جمعیتی به نام «گروه بحثهای روانی» زیر نظر اسـتاد جویک اسـتاد دانشـگاه کمبریج تشکیل گردید واعضای این جلسه عبارت بودند از:"اولیفردلوته" که بعدها لقب داروین علوم طبیعی گرفت، "ویلیام کروکس "شیمیدان بزرگ انگلستان، "فردریک میرس" و "هودسن "استادان دانشگاه "هاروارد"امریکا و....

هـدف از تشـکیل این کنگره ی علمی این بود که داوری قاطع در باره وجود وعـدم روح نموده و در صورت عدم ثبوت آن را از صـحنه ی علم و فلسـفه حذف نمایند. این گروه حوادث بیشماری را مورد مطالعه قرار داده و متجاوز از پنجاه جلد کتاب در این باره انتشار داده اند. نتیجه مطالعات آنها این شد که انسان دو

شخصیت روانی دارد.

۱. شخصیت ظاهری که در حصار قوای پنجگانه می باشد.

۲. شخصیت باطنی، مواقعی که شعور ظاهری به حالت تعطیل در آید او شروع به فعالیت کرده و تجلیّاتی از خود نشان می دهد ضمیر باطن در یک افق بسیار وسیعی فعالیت نموده حتی فعّالیتهای غیر ارادی اعضای بدن مانند کبد و قلب و معده معلول فعل اوست، و او منبعی الهام بخش برای بسیاری از افکار ناگهانی و تجلیّات غیر ارادی می باشد. شخصیّت دوم انسان روی آزمایشهای فراوانی به صورت امر حسی در آمده و دیده شده که گروهی که در حالت عادی و بیداری از نظر تفکّر جزو طبقه متوسط یا پایین تر به شمار می روند، در مواقع تنویم مغناطیسی به یک سلسله فعالیتهای علمی و فکری دست می زنند که انجام آن از عهده طبقه دانشمند اجتماع خارج است، آنان از مجموع آزمایشهایی که انجام دادند به وجود روح و ضمیری باطن که قدرت و تجلّی علمی و فکری آن، به مراتب از ضمیر ظاهر قوی تر است، قایل شده و روح و کلیه افکار بلند را تجلّی او دانسته اند.

آنان با این دلایل، شخصیّت دومی برای انسان قایل شده که فعّالیّت آن در اختیار انسان نبوده و تابع اراده او نیست. این شخصیت نامرئی بسان شخصیّت مرئی شدت و ضعف دارد. و هر چه قوی تر باشد تجلّیات آن صحیح تر و بیشتر خواهد بود.

وحی در نزد آنان همان تراوش وجدان مخفی وتجلی شعور باطن پیامبران، که آنان را به آنچه نمی دانند آگاه ساخته و اصول ترقی را به آنان می آموزند. و هرگز فرشته ای در کار نبوده و پیامی ازخدا نیاورده است. و اگر گاهی صورتی را در برابر دیدگان خود می دیدند، صورت متجسد همان روح خودشان می باشد که در برابر آنها مجسّم گردیده است. سپس می گوید:

«والوحی عندهم لا یکون إلاّ بظهور الشخصیه الباطنه للرسول، ووحیها إلیه ما ینفعه وینفع قومه المعاصرین له...».

ص : ۲۷۶

تحلیل این نظریه

این نظریه بسان نظریه پیش کاملاً بی پایه است، در نظریه نخست، وحی مخلوق تخیل انسان بوده و در این نظریه، وحی، مولود ظهور افکار پس رانده انسان در صفحه ذهن خودآگاه معرفی شده است، وسرانجام هر دو نظریه، وحی را مخلوق نفس انسانی می دانند، چیزی که هست دومی رنگ علمی بیشتری به خود گرفته است، در این باره چند مطلب را یادآور می شویم.

۱. اگر ما برای انسان، شعور مخفی و ضمیر ناخودآگاه قائل شدیم، به چه دلیل باید وحی را معلول افاضه درونی نفس بدانیم و ارتباط آن را از مقام ربوبی قطع کنیم؟ طراح این نظریه هرگز رابطه این دو را با هم بیان نکرده است. به چه دلیل می گوید وحی تراوش ضمیر ناخود آگاه است؟ یک چنین تحلیل و برداشت عاملی جز غرور علمی ندارد. بشر می خواهد تمام مجهولات خود را در یک عصر حل کند و برای آینده جای سؤال و ابهامی باقی نماند، چقدر فکر خام و سست و بی پایه ای است؟ (...وَما أُوتِيتُمْ مِنَ العِلْمِ إِلّا قَلِيلًا) .

۲. تجلیات ضمیر ناخود آگاه در افراد صحیح و سالم بسیار کم و نادر است و قلمرو ذهن ناخود آگاه معمولاً در افراد بیمار، خسته، نگران و شکست خورده تجلی می نماید، زیرا قلمرو ذهن ناخود آگاه آنان از مشاغل روزانه کاملاً تخلیه شده است، و میان هزاران دانشمند برای یک دانشمند، آن هم در طول عمر یکی دو بار ممکن است اتفاق افتد که به طور ناخود آگاه بدون تأمل و تفکر در سطح ذهن خودآگاه به برهان نظریه ای دست یابد.

خلاصه: تجلی شعور باطن در زندگی انسان بسیار کم است و در شرایط خاصی مانند رؤیا، یا دگرگونی های زندگی که توجه او را از عالم خارج کم می کند، و به ضمیر باطن متوجه می سازد، تجلی می نماید.

ولی این شرایط در پیامبران وجود نداشته است و قرآن مجید در مدت ۲۳ سال بر پیامبر نازل گردید، و در این مدت قلمرو خودآگاه او کاملاً ـ به واسطه مسائل و فعالیت های سیاسی و تبلیغی و ده ها گرفتاری های روزانه اشغال بود، و تمام توجه او معطوف به این فعالیت ها بوده است، بسیاری از آیات مربوط به جهاد، در صحنه های خونین نبرد نازل شده، و در آن حالت شخصیت روحی او مقهور و متأثر مسائل حاد نظامی و سیاسی بوده است.

اگر پیامبران الهی افرادی گوشه گیر، بیمار، خسته، و شکست خورده در زندگی بودند و شرایط فعالیت ضمیر باطن، در آنها موجود بود و ضمیر ظاهر و خودآگاه آنان دستخوش ضمیر باطن و ناخودآگاه آنان بود، نه متأثر از حوادث مهم اجتماعی، جای یک چنین توهم پیرامون وحی آسمانی بود. ولی پیامبران آسمانی در طول دوران نبوّت خود، مردانی مجاهد و مبارز بودند که فکری جز اصلاح اجتماع و رهبری مردم و حل مشکلات زندگی و بالا بردن سطح معنویات آنان نداشتند، در یک چنین شرایط، چگونه شخصیت دوم انسان می تواند فعالیت کند، وحقایق مهمی را از ضمیر باطن و ناخود آگاه به روح خودآگاه القا نماید؟!

۳. مدعیان وحی، مصلحان پاک و مخلصان پیراسته از هر نوع دروغ بودند چرا آنان تعالیم خود را به مبدأ آفرینش نسبت داده اند و هرگز در گفتار آنان حتی اشاره ای هم به تجلی شخصیت باطنی پیامبر، وجود ندارد، چنان که می فرماید:

(کَذلِکَ یُوحِی إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ اللّهُ العَزِیزُ الحَکیمُ) .(۱)

«این چنین خدای عزیز و حکیم به تو و به کسانی که قبل از تو بودند وحی (کرده) و می کند».

۱- [۱] شوری/۳; سوره شوری از سوره هایی است که مسئله وحی در آن بیش از دیگر سور قرآنی مطرح شده است و این مضمون و قریب به آن در آیه های :۷، ۱۳و۵۲ آن سوره آمده است.

۴. مهم تر از همه این که باید بدانیم که ذهن ناخود آگاه، خود منبع اطلاعات و آگاهی ها نیست به گونه ای که از درون او اندیشه های بلند و افکار ثمر بخش برخیزد و از طریق ذهن خودآگاه به جامعه ابلاغ گردد، بلکه ذهن ناخودآگاه گیرنده دومی است که از مجرای ذهن خودآگاه مسائلی را دریافت می کند، در این صورت چگونه می توان شرایع آسمانی و خصوصاً، آخرین وکامل ترین شریعت را از این طریق توجیه کرد. ما در قرآن، حقایقی را مشاهده می کنیم که مغز هیچ بشری قادر به ابتکار آن نیست، اندیشه ای که ما فوق مرزهای علوم بشری است.

طراح این نظریه تصور کرده است که شخصیت باطنی، منبع علومی است که هر لحظه از آن آگاهی های خاصی می جوشد و پس از عبور از مرز، وارد ذهن خودآگاه می شود. در حالی که ذهن و ضمیر ناخود آگاه، حکم بایگانی ذهن نخست را دارد و چیزی از خود بر آن اضافه نمی کند.

بنابر این شایسته است در مقابل حقیقت وحی خضوع لازم را به کار ببریم و بگوییم: وحی یک ادراک مرموز و شعور نهفته و پنهانی است که از آن پیامبران می باشد و دیگران را در آن سهمی نیست، و اگر هم سهمی باشد، مربوط به القاءات الهی است که در قلوب اولیای خود وارد می سازد و از آن به کرامت تعبیر می آوریم.

۴. عقیده فلاسفه مشاء

اشاره

فلاسفه مشاء پس از اثبات وجود صانع به عقول ده گانه معتقدند، که دهمین عقل را «عقل فعال» می نامند، و وظیفه عقل فعال این است که نفوس انسانی را از مقام قوّه به فعل رسانیده و درخواست طبیعی هیولای جهان ماده را که با زبان حال خواستار صورت های جوهری است، پاسخ مثبت دهد.

ص : ۲۷۹

عقل فعال در مکتب مشاء نقش مهمی در القای حقایق و افاضه معارف وتکمیل نفوس دارد و تمام معارف که بر قلوب اولیاء و بزرگان افاضه می شود; همگی از ناحیه او است.

نفوس ضعیف همواره اسیر حواس ظاهری و گرفتار قوای باطنی می باشند(۱). ولی هرگز قدرت و توانایی صعود به مقام برتر را ندارند، امّا نفوس قوی و نیرومند، نفوسی که از صفای کامل برخوردارند در حالت خواب و بیداری می توانند با عقل فعال تماس گرفته وحقایق و معارفی را به صورت معقول و کلی از آنجا دریافت نمایند.

از آنجا که قوای درونی انسان، حالت محاکات داشته و بسان آئینه های متقابل می باشند، این معارف عقلی را در قوه خیال به صورت کلام موزون و فصیح درک کرده، وقوّه خیال، این افاضات عقلی را در این مرحله به صورت کلام که مشتمل بر یک سلسله معارف حقیقی است، دریافت می کند و سپس این کلام موزون، به حکم اصل محاکات، از مرحله خیال تنزل کرده و در حس مشترک به صورت کلام شنیده می شود.

در نتیجه حقایق علمی و معارف الهی از طریق عقل فعال (البته به اذن و مشیت الهی) به نفوس مستعد و آماده افاضه می گردد. و در هر یک از قوای انسانی به شکل خاصی و متناسب با آن متجلی و ظاهر می شود.

از طرفی عقل فعال، که در لسان شرع همان فرشته الهی و ملک قدسی است، و مفیض این حقایق علمی و معارف الهی است، در عالم مثال به صورت ملک دیده می شود. و گاهی حقیقت آن تنزل یافته در عالم طبیعت و ملک به صورت انسان متمثل می گردد، و انسان کامل با دیدگان ظاهری خود او را مشاهده می کند.

۱- [۱] مقصود از قوای باطنی، قوّه وهمیّه است، که معانی جزئی را درک می کند وقوه عاقله که مدرک کلیات می باشد و در این جا فقط قوه وهمیّه مراد است.

اکنون که بـا این اصـل کلی در زمینه دریـافت حقـایق علمی توسط نفوس انسانی از طریق غیب، آشـنا شـدیم می توانیم تفسـیر روشنی از «نبوت»، «وحی و کلام الهی» و «فرشته آورنده» وحی داشته باشیم:

حقیقت «نبوت» همـان ارتقـای نفس نبوی به مقام عقل فعال است که حقایقی از آن به صورت معارف و علوم در آئینه روح او منعکس می گردد. آنگـاه قوه خیـال، این حقـایق را متناسب با واقعیت خود به صورت کلام فصـیح و بلیغ که پرتو وجود عقلی آن معـارف است درک کنـد، و سـپس صورتی محسوس از آن، در حس مشـترک منعکس می گردد، و نفس نبوی بـا گوش خود کلام الهی را می شـنود، و فرشـته وحی، همان عقل فعال است، که درعالم مثال به صورت موجود مثالی نمایان گردیده و گاهی نیز به صورت انسانی در عالم طبیعت متمثّل می شود.

بنـابر این وحی یـک حقیقت علمی است که در هر سه درجه واقعیت و خـارجیت دارد، ولی در هر مرحله متنـاسب با آن تجلی کرده و به صورت مناسب آن در می آید.

مثلاًـ وحی در عالم عقل به صورت وجود عقلی و معارف کلی است و در عالم مثال به صورت الفاظ و اصوات مثالی است که در این ظرف و مرتبه وجودی، حقیقتاً وجود دارد، و در حس مشترک به صورت اصوات و الفاظ مسموع می باشد، و هر کدام در مرحله خـود وجود واقعی داشـته و هرگز مخلوق نفس پیـامبر و سـاخته فکر و خیـال او نیست، بلکه آیینه روح او شایسـتگی دارد که حقیقت وحی بـا مراحل سه گانه آن، در مراتب عقل، خیال وحس مشترک او متجلی گردد. و از آنجا که سلسـله نظام هستی به آفریدگار جهان منتهی می گردد، سرانجام حقیقت وحی از مبدأ آفرینش به نفس پیامبر افاضه می شود.

فرشـته وحی نیز واقعیتی است غیر قابل انکار ولی در هر مرحله با وجود مناسب آن جلوه و تجلی می کند. فرشته وحی در عالم مثال و خیال، وجود مثالی همان عقل فعال است که برای خود واقعیتی انکار ناپذیر دارد و همین

گونه است تمثل جسمانی او در برابر دیدگان پیامبر که در این مرحله نیز برای خود دارای حقیقت و واقعیت متناسب با این مرحله است.(۱)

تحلیل این نظریه

نظریه عقول ده گانه در سلسله طویله نظام وجود، از آرای مخصوص فلسفه مشاء است که از طریق آن مشکل فلسفی صدور کثرت از علت و فاعل بسیط من جمیع الجهات، یعنی واجب الوجود تعالی را حل کرده اند. و بررسی آن نیاز به بحث عمیق فلسفی دارد، که از حوصله بحث ما بیرون است. آنچه مربوط به این بحث می شود اصل وجود عالم عقل و جهان برتر از عالم ماده است که جای انکار ندارد، و براهین عقلی متعددی وجود آن را تأیید و تثبیت می نماید، که در کتاب های فلسفی مذکور است. ولی در عین حال تفسیر حقیقت وحی و نبوت و نیز فرشته حامل وحی بر اساس این نظریه مطلبی است که جای تأمّل دارد، و نمی توان به طور دربست آن را پذیرفت و ما در این رابطه دو نکته را یادآور می شویم:

۱. آنچه فلاسفه مشاء در تفسیر وحی و نبوت گفته اند، تنها در حد یک فرضیه است، و دلیلی بر مطابقت وجود عقل مفارق با فرشته وحی، و القای معارف الهی و شرایع آسمانی بر قلب پیامبران اقامه نگردیده است.

۲. ارتباط با عقل فعّال و اخذ معارف از او اختصاص به پیامبران ندارد; بلکه کلیه نفوس مستعد، حقایق را از مقام بالا گرفته و در سایه اتصال و تلاقی با عقل فعال معارفی را به دست می آورند.

گواه این مطلب سخنی است که فلاسفه در باب عقل نظری یادآور

۱- [۱] اشارات، ج ۳، نمط دهم، ص ۴۰۳، اسفار، ج ۷، فصل ۷، ص ۲۳ ــ ۲۸، و آنچه بیان گردید اقتباس از همین فصل است .

شده اند، حکیم سبزواری در این باره گفته است:

کمالُ حدسِ قوه قدسیّه *** یکادَ زیتُها یضیءُ مأتیّه

شَجره زیتونه افکار *** لعقل فعال یُعزّی نار [۱]

حکیم سبزواری در شرح این دو بیت می گوید: «فکر» حرکتی از مطالب به مبادی، آنگاه حرکت دیگری است، از مبادی ، به مطالب; در حالی که «حدس» دست یابی بر حد وسط به هنگام توجه به مطالب، بدون این دو حرکت ـ یعنی حد وسط و مطالب را یک جا درک می کند ـ ولی کمال حدس قوه قدسی است، این است شجر زیتونی فکر بر اثر ارتباط عقل فعال مشتعل گردد و بر حقایقی دست یابد.

نتیجه، این که تخصیص آن به پیامبران با اصول و قواعد فلسفی سازگار نیست.

۳. شکی نیست که پیامبران دارای مراتب و درجاتی بوده، گروهی از آنان «اولو العزم» و صاحب شریعت بوده، و گروهی دیگر مبلغ و مروّج شریعت پیامبران دیگر بودند، در این صورت چگونه می توان این تفاوت و تفاصیل را از طریق اتصال نفس پیامبر با عقل فعال تفسیر کرد؟

۴. تفسیر وحی از طریق تشکیک در وجود و این که وحی در عالم عقل، وجود عقلانی و در عالم مثال، وجود مثالی، و در عالم حس، به صورت الفاظ و اصوات متمثّل می گردد، در پاره ای از آیات قرآن صحیح و پا بر جا است، مانند آیات مربوط به معارف و احکام که می توان برای آنها یک نوع وجود عقلی و مثالی وحسی تصور کرد، و وحی را هم تنزل و تمثل وجودی این مراحل دانست.

ولی در کتاب های آسمانی عموماً و قرآن خصوصاً یک سلسله حوادث

[۱] شرح منظومه حکیم سبزواری، ص ۳۰۷، لفظ «مائیه» وصف «قوه» است .

مربوط به جدال اهل کتاب با پیامبر، و گفتگوی مشرکان با او، و تهمت ها و افتراهای آنان به پیامبران و همچنین گفتگوهای پیامبران با افراد مختلف آمده است که نمی توان در آنها مراحل سه گانه را به صورت صحیح تصویر کرد مثلاً برای آیه (قَدْ سَمِعَ اللّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ...)(۱) :«خدا مجادله مردی را در مورد همسرش با تو شنید»، و آیات دیگری که از همین سنخ می باشد، چگونه می توان سه نوع وجود عقلائی، مثالی و حسی تصویر کرد ووحی را تنزل وجود عقلی دانست؟ این نوع تنزل و مراتب وجودی مربوط به معارف و احکام ومبادی آنها است که می توانند درجات سه گانه وجودی داشته باشند.

آری نقطه قوت این نظریه این است که ارتباط وحی را با جهان غیب محفوظ داشته و هرگز آن را زاییده نفس نبی به صورت های سه گانه ای که بیان شد نمی داند، و لذا قائلان به این نظریه را نمی توان از این جهت مورد انتقاد قرار داد.

در پایان یادآور می شویم که حساب انسان های تلاشگر و اندیشمند که پیوسته می خواهند مشکلات علمی را حل کنند هر چند موفق به این کار نگردند، از حساب افراد وامانده، و واپس گرا جدا است. گروه نخست برای تسخیر قله های علم به راه می افتند، هر چند به قله، راه نمی یابند، ولی گروه دوم در همان دامنه کوه دست روی دست گذارده و تن آسایی را بر رنج کار مقدم می دارند.

۱- [۱] مجادله / ۱ .

(۱)

۱۷- پیامبران اولوا العزم کیانند؟

آیات موضوع

۱. (وَما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا یَأْکُلُونَ الطَّعامَ وَما کانُوا خالِدینَ) (انبیاء/۸).

۲. (وَلَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِکَ وَجَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَذُرِّیَّةً...) (رعد/۳۸).

۳. (وَقالُوا مالِ هذا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَیَمْشِی فِی الأَسْواقِ...) (فرقان/۷).

۴. (وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاّ رِجالاً نُوحِی إِلَیْهِمْ...)

(یوسف/۱۰۹)، (نحل/۴۳).

۵. (تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْض مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجات وَآتَیْنا عِیسی ابْنَ مَرْیَمَ البَیِّناتِ وَأَیَّدْناهُ بِرُوحِالقُدُسِ...)(بقره/۲۵۳).

۶. (وَإِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثاقَهُمْ وَمِنْکَ وَمِنْ نُوح وَإِبْراهیمَ وَمُوسی وَعِیسی ابن مَرْیَمَ وَأَخَذْنا مِنْهُمْ مِیثاقاً غَلِیظاً)(احزاب/۷).

۷. (شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحاً وَالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهیمَ وَمُوسی وَعِیسی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا...)(شوری/۱۳).

۸. (فَاصْبِر كَما صَبَرَ أولُوا العَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلا تَسْتَعجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَونَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إلّاساعَةً مِنْ نَهار بَلاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إلاّ القَومُ الفاسِقُونَ)(احقاف/۳۵).

۹. (...فَإذا عَزَمَ الأَمْرُ فَلَو صَدَقُوا اللّهَ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ)(محمد/۲۱).

۱۰. (...فَإذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ...)(آل عمران/۱۵۹).

۱۱. (وَإنْ عَزَمُوا الطَّلاقَ...)(بقره/۲۲۷).

۱۲. (...وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ...)(بقره/۲۳۵).

۱۳. (...وَإنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ...)

(آل عمران/۱۸۶).

۱۴. (...وَاصْبِرْ عَلى ما أَصابَكَ إنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ)(لقمان/۱۷).

۱۵. (وَلَقَدْ عَهِدْنا إلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِى وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً)(طه/۱۱۵).

۱۶. (أَلَمْ أَعْهَدْ إلَيْكُمْ يا بَنِى آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ* وَأَنِ اعْبُدُونِى هذا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ)(يس/۶۰ـ۶۱).

۱۷. (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ إذْ نادى وَهُوَ مَكْظُومٌ) (قلم/۴۸).

۱۸. (...قَدْ جِئْتُکَمْ بِالحِکْمَهِ وَلأُبَیِّنَ لَکَمْ بَعْضَ الَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِیهِ...) (زخرف/۶۳).

۱۹. (...وَلأُحِلَّ لَکُمْ بَعْضَ الَّذی حُرِّمَ عَلَیْکُمْ...) (آل عمران/۵۰).

۲۰. (أُولئِکَ الَّذِینَ هَدی اللّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ...)(انعام/۹۰).

۲۱. (وَمِنْ آبائِهِمْ وَذُرِّیّاتِهِمْ وَإِخْوانِهِمْ وَاجْتَبَیْناهُمْ وَهَدَیْناهُمْ إِلی صِراط مُسْتَقِیم)(انعام/۸۷).

ترجمه آیات

۱.«ما آنان را بـدن های بی نیاز از غـذا قرار نداده و برای آنان زندگی جاودانه مقرر نکردیم(بسان دیگران غذا می خورند و از این جهان رحلت می کنند)».

۲.«پیش از تو پیامبرانی را بر انگیختیم و برای آنان همسران و فرزندانی مقرر داشتیم».

۳.«چه شده است که این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود».

۴.«و ما قبل از تو نفرستادیم مگر مردانی که به آنان وحی می نمودیم».

۵.«برخی از این پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم(به گواه این که) خدا با برخی سخن گفته و درجه بعضی را بالا برده است. و به عیسی بن مریم گواهان(معجزه) دادیم و او را با روح القدس تأیید کردیم».

۶.«به یـادآور آنگـاه که از پیامبران و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی وعیسی بن مریم، پیمان خاص گرفتیم. و از آنان پیمان غلیظی را اخذ نمودیم».

۷.«تشـریع کرد برای شـما از دیـن آنچـه را کـه به نـوح سـفارش کرد و آنچه را که به تـو وحی نمـود وآنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده ایم.(و آن این است) که دین را به پا دارید و در آن گروه گروه نشوید».

۸.«صبر کن همچنـان که اولو العزم از رسولان اسـتقامت ورزیدنـد، و برای کافران عجله مکن، گویا آنگاه که روز میعاد را می بیننـد; گمـان می کننـد که بخشی از روز (در قبر) درنـگ کرده انـد، قرآن پیـامی است، و جز گروه فاسق کسـی هلاک نمی شود».

۹.«هر موقع تصمیم، قطعی شد».

۱۰.«هرگاه تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن».

۱۱.«هرگاه تصمیم برجدایی گرفتند».

۱۲.«نکاح را قطعی نسازید تا عدّه آنان تمام گردد».

۱۳.«اگر بردبار و پرهیزگار باشید، این کار از اموری است که در گرو عزم و تصمیم جدی است».

۱۴.«برمصائبی که بر تو وارد می شود صبر نما، زیرا صبر کردن از اموری است که باید بر آن تصمیم جدی گرفت».

۱۵.«با آدم قبلاً عهد و پیمان بستیم پس فراموش کرد و در او استواری و تصمیم جدی که حافظ عهد است نیافتیم».

۱۶.«ای فرزندان آدم آیا با شما عهد نکردم که شیطان را مپرستید، زیرا او دشمن آشکار شما است، و این که مرا عبادت کنید؟ این است صراط مستقیم».

۱۷.(«بسان صاحب ماهی مباش آنگاه که در حال خشم خدای خود را خواند) نیز دارای عزم استوار نبوده است».

۱۸.«با سخنان حکیمانه آمده ام تا اختلافات شما را روشن سازم».

۱۹.«بعضی چیزهایی را که برایتان حرام بوده است حلال می کنم».

۲۰.«اینها هدایت یافتگان هستند، از هدایت آنان پیروی کن».

۲۱.«از پدران، فرزندان و برادران آنها افرادی را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

از جمله مباحث قرآنی پیرامون پیامبران الهی مسئله مختصات و مشترکات آنان است.

بحث پیرامون مختصات ومشترکات پیامبران، در دو بخش انجام می گیرد:

۱. مختصات و مشترکات پیامبران در مقایسه با انسان های دیگر.

۲. مختصات و مشترکات پیامبران نسبت به یکدیگر.

ابتدا به بررسی بخش نخست می پردازیم این بحث نیز به نوبه خود در دو زمینه انجام می گیرد.

الف. مشترکات پیامبران و انسان های دیگر.

ب. مختصات پیامبران.

و ما هر دو مطلب را با هم مورد بررسی قرار می دهیم:

قانون تربیت و هدایت اقتضا می کند که پیامبران با انسان های تحت تربیت آنان، در بسیاری از زمینه های جسمی وروحی مشابهت و سنخیت داشته باشند، زیرا در غیر این صورت هدف رسالت عملی نمی گردد. و ما در گذشته در این باره به گونه ای سخن گفته ایم.

ص : ۲۸۹

قرآن کریم مواردی از مشابهت های آنان را یادآور شده است که از نظر می گذرانیم:

۱. (وَما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا یَأْکُلُونَ الطَّعامَ وَما کانُوا خالِدِینَ).(۱)

«ما آنان را بدن های بی نیاز از غذا قرار نداده و برای آنان زندگی جاودانه مقرر نکردیم(بسان دیگران غذا می خورند و از این جهان رحلت می کنند)».

۲. در آیه دیگر می فرماید:

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلًا مِنْ قَبْلِکَ وَجَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَذُرِّیَّهً...) .(۲)

«پیش از تو پیامبرانی را بر انگیختیم و برای آنان همسران و فرزندانی مقرر داشتیم».

۳. قرآن یکی از اشکالات مشرکان را همین تشابه ظاهر دانسته و نقل می کند:

(وَقالُوا مالِ هذا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَیَمْشِی فِی الأَسْواقِ...).(۳)

«چه شده است که این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود».

ولی از طرف دیگر باید معلم، برتری خاصی بر متعلم داشته باشد که بتواند از عهده آموزش او بر آید، و اعتماد او را به خود جلب نماید و این ضابطه ایجاب می کند که پیامبران از برتری خاصی برخوردار بوده، تا تعالیم الهی را آموزش داده و تحقق بخشند. و این، همان جنبه امتیاز پیامبران بر دیگران است. و امتیاز مهم همان مسئله نزول وحی بر پیامبران است که دیگران از آن محرومند و در حقیقت این امتیاز است که دیگر امتیازها را نیز به دنبال می آورد و اگر این حلقه را از میان برداریم، پیامبران با انسان های دیگر در یک

۱- [۱] انبیاء/۸.

۲- [۲] رعد/۳۸.

۳- [۳] فرقان/۷.

سطح قرار خواهند گرفت و لذا قرآن در آیات متعدد به این نکته تصریح کرده است، در سوره کهف (آیه ۱۱۰)، و (فصلت آیه ۶) وجه تشابه و امتیاز را در دو کلمه جمع می کند.

امّا تشابه، می فرماید:(قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ...).

«بگو من هم مانند شما بشر هستم».

امّا امتیاز، می فرماید: (یُوحی إِلَیَّ) .

«با جهان بالا در ارتباط هستم».

و در این امتیاز همه امتیازهای دیگر نهفته است، کسی که می تواند با جهان بالا تماس برقرار کند و پذیرای وحی الهی گردد باید دارای کمالات روحی وجسمی باشد که بتواند پیام های خدا را بگیرد و آنها را حفظ کرده و تحقق بخشد. بنابر این نباید تعجب کرد که چرا قرآن تنها روی امتیاز«وحی» تکیه و پافشاری دارد و امتیازهای دیگر را یادآور نشده است زیرا همان گونه که اشاره شد، این امتیاز همه امتیازها را داراست.و به اصطلاح: «چون که صد آمد نود هم پیش ما است». و در آیه یاد شده در زیر نیز به این نکته اشاره شده است، چنان که می فرماید:

(وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاّ رِجالاً نُوحِی إِلَیْهِمْ...) .(۱)

«و ما قبل از تو نفرستادیم مگر مردانی که به آنان وحی می نمودیم».

و امّا حقیقت وحی چیست وچگونه این امتیاز، همه امتیازات را در بر دارد، در فصل قبل پیرامون آن بحث نمودیم و در آیه دیگر از زبان معترضان نقل می کند که آنان به پیامبران گفتند:(إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا) . ولی پیامبران ضمن قبول این که بشری بیش نیستند به طور اشاره امتیاز خود را یادآور شده و

۱- [۱] یوسف/۱۰۹; و۴۳ سوره نحل، و به همین مضمون است آیه ۷ سوره انبیاء.

فرمودند:

(...إِنْ نَحْنُ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ وَلکِنَّ اللّه یَمُنُّ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ ما کانَ لَنا أَنْ نَأْتِیَکُمْ بِسُلْطان إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ...).(۱)

«پیامبران گفتند: آری ما مانند شما بشر هستیم ولی خدا بر هر کس از بندگان خود بخواهد منت می نهد (خلعت وحی را به او اعطا می کند) و هرگز ممکن نیست ما برای شما معجزه ای بیاوریم مگر به اذن خدا».

در این آیه به امتیازات خود تصریحاً و تلویحاً اشاره کرده اند. امّا تلویحاً آنجا که می فرماید: «خدا بر هر کس که بخواهد منت می نهد» یعنی بر ما منت نهاده و مأموریت داده تا پیام های او را ابلاغ کنیم.

و امّا تصریحاً آنجا که یادآور شدند: «ما دارای بینه و معجزه هستیم، این بینه و معجزه به اذن الهی به ما داده شده است و شما فاقد این کمال می باشید».

مختصات و امتیازات پیامبران نسبت به یکدیگر

تا این جا وجه امتیاز پیامبران بر امت های آنان روشن گردید، اکنون وقت آن رسیده است که برتری برخی از پیامبران را بر برخی دیگر از نظر قرآن بررسی کنیم.

آیات قرآن حاکی است که پیامبران الهی از نظر فضیلت و برتری یکسان نیستند. بلکه در حالی که همگی از نظر منصب نبوت واتصال به عالم وحی با یکدیگر یکسان می باشند، ولی در عین حال از نظر ملاکات دیگر با هم اختلاف دارند و همین برتری ها سبب شده است که برخی از آنان، حلقه اتصال

۱- [۱] ابراهیم/۱۱.

میان تمام پیامبران بوده و اسامی و کتاب ها و شریعت های آنان در میان آنان کاملاً می درخشد. همین برتری ها سبب شده است که برخی واجد کتاب و برخی دیگر فاقد آن، گروهی صاحب شریعت و گروهی دیگر پیرو شریعت آنها باشند، اینک برای اشاره به مراتب فضیلت آنان، از آیات یاد شده در زیر کمک می گیریم.

۱. (تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْض مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجات وَآتَیْنا عِیسی ابْنَ مَرْیَمَ البَیِّناتِ وَأَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...).(۱)

«برخی از این پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم(به گواه این که) خدا با برخی سخن گفته و درجه بعضی را بالا برده است. و به عیسی بن مریم گواهان(معجزه) دادیم و او را با روح القدس تأیید کردیم».

در این آیه، گذشته از این که بر تفاوت درجات پیامبران تصریح می کند، نشانه هایی از این تفاوت را یادآور می شود و آن این که، خداوند با موسی تکلم کرده و معجزات بسیاری در اختیار مسیح نهاده و او را با روح القدس تأیید کرده است. شکی نیست که همه پیامبران دارای چنین مزایایی نبوده اند.

۲. (وَإِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثاقَهُمْ وَمِنْکَ وَمِنْ نُوح وَإِبْراهیمَ وَمُوسی وَعِیسی ابن مَرْیَمَ وَأَخَذْنا مِنْهُمْ مِیثاقاً غَلِیظاً) .(۲)

«به یادآور آنگاه که از پیامبران و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی وعیسی بن مریم، پیمان خاص گرفتیم. و از آنان پیمان غلیظی را اخذ نمودیم».

در این آیه به طور اجمال یادآور می شود که از پیامبران پیمان گرفته شده است به گواه این که می گوید:(مِنَ النَّبِیِّینَ)آنگاه از پیامبر اسلام و چهار پیامبر دیگر به طور خاص یاد می کند و می گوید: «از تو و آنان پیمان گرفتیم» و

۱- [۱] بقره/۲۵۳.

۲- [۲] احزاب/۷.

از این که در میان پیامبران، این پنج نفر را جداگانه مطرح می کند می توان گفت که آنها از برتری خاصی برخوردارند که موجب چنین تخصیص شده است.

حالا متعلق پیمان چه بود، این آیه متکفل آن نیست ولی آیه دیگر (آیه ۸۱ سوره آل عمران) بیانگر متعلق آن است.

۳. (شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحاً وَالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهیمَ وَمُوسی وَعِیسی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا...).(۱)

«تشریع کرد برای شما از دین آنچه را که به نوح سفارش کرد و آنچه را که به تو وحی نمود وآنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده ایم.(و آن این است) که دین را به پا دارید و در آن گروه گروه نشوید».

درست است که در این آیه سخن از اصل مشترک میان پنج پیامبر به میان آمده است، ولی این اصل، مخصوص آیین این پنج پیامبر نیست بلکه امّت های تمام پیامبران باید این اصل را حفظ کنند ولی از این که این پنج پیامبر را به ضمیمه امت آنها به طور خاص مورد خطاب قرار داده است می توان گفت که فضیلت خاص آنان سبب این تخصیص شده است.

از بررسی این آیات، می توان پیامبران برتر را تا حدی تعیین کرد و آن کسانی اند که دارای شریعت بوده و پیامبران معاصر با آنان یا پس از آنان تا ظهور شریعت جدید، مأمور به پیروی از آنها بوده اند.

پیامبران اولوا العزم کیانند؟

اشاره

قرآن کریم گروهی از پیامبران را به عنوان «اولو العزم» (صاحبان تصمیم استوار) معرفی کرده و می فرماید:

(فَاصْبِر کَما صَبَرَ أُوْلُوا العَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلا تَسْتَعجِلْ لَهُمْ کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَونَ

۱- [۱] شوری/۱۳.

ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلّاساعَةً مِنْ نَهار بَلاغٌ فَهَلْ يُهْلَكَ إِلاّ الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ) (۱).

«صبر کن همچنـان که اولو العزم از رسولاـن اسـتقامت ورزیدنـد، و برای کـافران عجله مکن، گویـا آنگاه که روز میعاد را می بیننـد; گمـان می کننـد که بخشـی از روز (در قبر) درنـگ کرده انـد، قرآن پیـامی است، و جز گروه فاسق کسـی هلاک نمی شود».

در این آیه خـدا به پیـامبر خود امر می کنـد که بسـان رسولان اولو العزم در برابر دشـمن بایسـتد و اسـتقامت ورزد. اکنون لازم است به توضیح معنی «عزم» از نظر لغت و قرآن بپردازیم:

عزم در لغت و قرآن

عزم در لغت یک معنی بیش نـدارد و آن قطع و بریـدن است و اگر هم به تصـمیم جدی عزم می گویند به خاطر این است که: تصمیم، حیرت و شک را قطع کرده و نابود می سازد و این معنی از فرهنگ های معروف لغت عرب استفاده می شود.(۲)

و عزم در قرآن نیز در همان تصـمیم قطعی وجـدی که در لغت عرب به آن «عقـد القلب» می گوینـد به کار رفته است و آیات قرآن بر این مطلب گواهی می دهند:

۱. (...فَإِذا عَزَمَ الأَمْرُ ...) (۳).

«هر موقع تصمیم، قطعی شد».

۲. (...فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ...)(۴).

«هرگاه تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن».

۱- [۱] احقاف/۳۵.

۲- [۲] المقاییس، ج۴، ص ۳۰۸.

۳- [۳] محمد/۲۱.

۴- [۴] آل عمران/۱۵۹.

۳. (وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلاقَ...) (۱).

«هرگاه تصمیم برجدایی گرفتند».

۴. (...وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَهَ النِّكاحِ...) (۲).

«نکاح را قطعی نسازید تا عدّه آنان تمام گردد».

۵. (...وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ)(۳).

«اگر بردبار و پرهیزگار باشید، این کار از اموری است که در گرو عزم و تصمیم جدی است».

از آیه اخیر استفاده می شود که «صبر» و «عزم» مترادف نیستند. بلکه ملازم یکدیگرند همچنان که این مطلب از آیه دیگر نیز استفاده می شود مانند:

(...وَاصْبِرْ عَلی ما أَصابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ)(۴).

«برمصائبی که بر تو وارد می شود صبر نما، زیرا صبر کردن از اموری است که باید بر آن تصمیم جدی گرفت».

وباز می فرماید:

(وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذلِکَ لَمِنْ عَزْمِ الأُمُورِ) (۵).

«هر کس استقامت ورزد و ببخشد و آن از امور بایسته و لازم است».

با این که آیات یاد شده حاکی از مغایرت «صبر» و «عزم» است، ولی زمخشری درکشاف این دو را با هم مرادف دانسته و در تفسیر خود می گوید: «أولو العزم أی أولو الجدّ والثبات و الصّبر» صاحبان کوشش واستواری و صبر.

۱- [۱] بقره/۲۲۷.

۲- [۲] بقره/۲۳۵.

۳- [۳] آل عمران/۱۸۶.

۴- [۴] لقمان/۱۷.

۵- [۵] شوری/۴۳.

و از این بیان معنی آیه یاد شده در زیر روشن می شود:

(وَلَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً)(۱).

«با آدم قبلاً عهد و پیمان بستیم پس فراموش کرد و در او استواری و تصمیم جدی که حافظ عهد است نیافتیم».

بنابر این،عزم در لغت به معنی قطع (مقابل وصل) و در قرآن به مناسبتی به معنی تصمیم جدی و اراده قاطعانه که از آن به «عقد القلب» تعبیر می آورند; به کار رفته است.

بنابر این، عزم در تمام موارد به معنی تصمیم قطعی است، و «اولو» به معنای صاحبان و دارندگان است بنابر این معنای اولو العزم صاحب و دارندگان تصمیم قطعی و اراده استوار است، که هرگز جدا از عمل و کوشش نخواهد بود. حالا مصداق این کلی چه کسانی هستند، اکنون درباره آن بحث می کنیم.

در این مورد احتمالات گوناگونی در تفاسیر آمده است که به صورت فشرده به نقل آنها می پردازیم:

۱. پیامبرانی که آیین جهانی داشته اند

برخی بر آنند که مقصود از اولو العزم، آن گروه از پیامبرانند که آیین آنان جهانی بوده و شرق و غرب وجن و انس، زیر پوشش آیین آنان بوده اند.(۲)

البته این تفسیر با عقیده کسانی مناسب است که آیین پیامبران پیشین را بسان آیین اسلام جهانی انگاشته اند، در حالی که آیین جهانی منحصر به آیین اسلام است و پیامبران پیشین دارای چنین خصوصیتی نبوده اند، حتی آیین

۱- [۱] طه/۱۱۵.

۲- [۲] حقّ الیقین، شبر، ص ۱۱۱.

موسی و مسیح نیز از چنین گستردگی برخوردار نبوده است و ما تفصیل این مطلب را در موارد دیگر آورده ایم.(۱)

۲. همه پیامبران اولو العزم بوده اند

از نظر برخی، مقصود ازپیـامبران اولو العزم، تمـام پیامبران الهی است. زیرا همگی دارای عزم راسـخ و اراده محکم در راه تبلیغ آییـن الهی بـوده انـد و هیـچ مجاهـده ای بـدون عزم اسـتوار امکـان پـذیر نیست. بنـابر این لفـظ «مِن» در جمله (أُولـو العَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ)«بیـانیه» خواهـد بـود. و معنی آیه چنین است:اسـتقامت کن همچنـان که دارنـدگان عزم راسـخ اسـتقامت کردنـد، یعنی پیامبران. وگواه این که همه پیامبران تحت این عنوان قرار دارنـد این است که از همگی میثاق و پیمان اخـذ شـده است، و عمل به پیمان جز در سایه عزم استوار عملی نیست.

در این مورد به آیه ۷ سوره احزاب توجه کنید:

(وَإِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِیّینَ مِیثاقَهُمْ وَمِنْکَ وَمِنْ نُوح وَإِبْراهِیمَ وَمُوسی وَعِیسی ابْنِ مَرْیَمَ وَأَخَذْنا مِنْهُمْ مِیثاقاً غَلِیظاً) .

«به یـاد آر هنگامی که از پیامبران میثاق مربوط به آنان را گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسـی وعیسـی بن مریم پیمانی گرفتیم. و از همگی پیمان غلیظ و شدید گرفتیم».

بحث مـا فعلاًـ مربوط به این که متعلق پیمان چیست نمی باشـد، ولی عمل به میثاق غلیظ بـدون اسـتقامت و روح اسـتوار امکان پـذیرنمی باشـد. و امّـا وجه این که از میان پیامبران تنها این پنـج نفر را به خصوص یاد کرده است به خاطر عظمت خاص آنان می باشد. و مضمون این آیه در آیات دیگر نیز آمده است.(۲)

۱- [۱] مفاهیم القرآن، ج۳، ص ۷۷_ ۱۰۶.

۲- [۲] شوری/۱۳، آل عمران/۸۱.

در اینجا ممکن است گفته شود اگر همه پیامبران در پوشش این عنوان قرار می گیرند چگونه قرآن آدم را به نداشتن عزم توصیف کرده است، آنجا که می فرماید:

(وَلَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَم مِنْ قَبْلِهِ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً)(۱).

«قبلاً با آدم عهد نمودیم ولی فراموش کرد و برای او عزمی نیافتیم».

ولی ممکن است پاسخ داده شود که این آیه مربوط به پیش از هبوط است در حالیکه بحث ما مربوط به «دار تکلیف» می باشد، و هرگز دلیلی بر این که آدم در این جهان عزم الهی را فراموش کرده است در دست نمی باشد.

امّا در عین حال این نظریه قابل خدشه است.

اوّلاً: ظاهر حرف «من» در (من الرُّسل) تبعیض است، نه تبیین، و این گواه بر این است که گروهی از آنان به مقام شامخ «اولو العزمی» رسیده و گروهی به آن پایه نرسیده اند. پس چگونه می گویید که همه پیامبران اولو العزم بوده اند؟

ثانیاً: استدلال به این که از همه پیامبران پیمان گرفته شده است بر این که همگان صاحب عزم استوار بوده اند صحیح نیست زیرا گرفتن پیمان گواه بر وجود عزم در مقام عمل به پیمان نیست، خدا از بشر هم در آغاز خلقت پیمان گرفته است در حالیکه اکثر انسان ها قیام به آن نکرده اند. چنان که می فرماید:

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنِی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ* وَأَنِ اعْبُدُونِی هذا صِراطٌ مُسْتَقِیمٌ) .(۲)

«ای فرزندان آدم آیا با شما عهد نکردم که شیطان را میرستید، زیرا او دشمن آشکار شما است، و این که مرا عبادت کنید؟ این است صراط مستقیم».

۱- [۱] طه/۱۱۵.

۲- [۲] یس/۶۰_۶۱.

۳. پیامبرانی که صبر و استقامت بیشتری داشته اند

قول دیگر این است که مقصود همه پیـامبران نیست بلکه آن گروه از پیـامبران است که در راه تبلیغ آیین الهی بردباری بیشتری داشته و با وجود تکذیب و آزار مخالفان بسان کوه استوار بوده اند.

در این نظریه دو مطلب مورد توجه است:

الف. تمام پیامبران در پوشش این وصف قرار ندارند.

ب. مقصود آن گروه از پیامبرانی است که در طریق تبلیغ مانند کوه ایستاده اند. و امّا صبر و بردباری درموارد دیگر ملاک این صفت نیست گویی معنی آیه چنین است: صبر کن چنـان که صاحبـان عزم و استقامت از رسولان در طریق رسالت خود صبر کرده اند.

در قرآن آیه ای که به واسطه آن بتوان این گروه را تعیین نمود یافت نمی شود اگر چه در برخی از روایات به چهار پیامبر مانند: نوح، ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم تفسیر شده است.(۱)

در حالی که ظاهر این است که: مقصود، استقامت ورزی آنان در طریق تبلیغ می باشد برخی از روایات آیه را بر گروهی از پیامبران تطبیق می کنند که استقامت آنان در حوزه خارج از قلمرو تبلیغ آنها بوده است ماننـد یعقوب که بر فراق فرزنـد خود صبر کرد تـا آنجا که نابینا شـد. و یا یوسف که به خاطر حفظ پاکـدامنی، بر زنـدگی در چاه و زنـدان تن داد و یا داوود که بر لغزش خود چهل سال گریسته و یا حضرت مسیح که خشتی بر خشتی ننهاد و گفت این جهان گذرگاه است از آن بگذرید و در تعمیر آن صرف وقت نکنیـد. آنگاه می گویـد: آدم به گواه آیه (وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً) فاقد چنین استقامت بوده و یا یونس به گواه

۱- [۱] تفسیر برهان، ج۴، ص ۱۷۹.

آیه :

(فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَلا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادی وَهُوَ مَکْظُومٌ) (۱)

(«بسان صاحب ماهی مباش آنگاه که در حال خشم خدای خود را خواند) نیز دارای عزم استوار نبوده است».(۲)

ولی این روایت بر خلاف ظاهر آیه بوده و نمی توان به آن اخذ کرد، بلکه روایت نخست از استواری بیشتری برخوردار است ـ بالأخص که در روایت دوم به جای اسماعیل، اسحاق را یادآور شده که در ذبح استقامت ورزید، و این بر خلاف قرآن است، و شبیه روایات یهود است که به گونه ای وارد احادیث اسلامی شده است.(۳)

۴. آنان که صاحب شریعت بودند

نظریه دیگر این است که مقصود از اولو العزم آن گروه از پیامبران است که صاحب شریعت بوده، و شریعت پیشین را با ظهور خود نسخ کرده اند ـ و نخستین آنان نوح، سپس ابراهیم، و موسی و عیسی آنگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می باشند و همه آنان سروران پیامبران بودند که آسیاب رسالت بر محور وجود آنان می گردید.(۴) این تفسیر در برخی ازروایات خاصه نیز آمده است.

کلینی رحمه اللّه آن را با سند موثق از امام صادق (علیه السلام) و صدوق رحمه اللّه نیز با سند

۱- [۱] قلم/۴۸.

۲- [۲] مجمع البیان، ج۵، ص ۱۶۹; مفاتیح الغیب، ج۷، ص ۴۶۸.

۳- [۳] برخی از مفسران آن را به پیامبرانی تفسیر کرده اند که از جانب خدا، مأمور به جهاد و قتال در طریق پیشبرد دین بوده اند، طبعاً این تفسیر با این نظریه یکی است، از این جهت، آن را وجه مستقلی به شمار نیاوردیم.

۴- [۴] مجمع البیان، ج۵، ص ۱۹۴.

موثق از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده اند.(۱)

سؤالی که در این جا مطرح می شود این است که شریعت بعدی پیوسته ناسخ شریعت قبلی نبوده است.

مثلاً هرگز مسیح ناسخ شریعت موسی نبود، بلکه مقصود او داوری در میان اختلافات بنی اسرائیل بوده است، قرآن در این باره می فرماید:

(...قَدْ جِئْتُکُمْ بِالْحِکْمَهِ وَلأُبَیِّنَ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِیهِ...).(۲)

«با سخنان حکیمانه آمده ام تا اختلافات شما را روشن سازم».

مگر این که مقصود از نسخ، تجدید پاره ای از احکام باشد که حضرت مسیح آن قید و بندها را برداشته است چنان که می فرماید:

(وَلأُحِلَّ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی حُرِّمَ عَلَیْکُمْ).(۳)

« بعضی چیزهایی را که برایتان حرام بوده است حلال می کنم».

۵. مقصود، پیامبران هجده گانه است

قرآن در سوره انعام در آیه های (۸۲_۸۶) از هجده پیامبر نام می برد یعنی

۱- [۱] تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۷۸ _ ۱۷۹. سند کلینی چنین است : عدّه من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن عثمان بن عیسی، عن سماعه بن مهران قال: قلت لأبی عبدالله (علیه السلام)قولُ اللهِ عزَّ وجلّ (فَاصْبِرْ کَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) فقال: نوحٌ وإبراهیم.... وسند صدوق چنین است: حدّثنا محمّد بن إبراهیم بن إسحاق الطالقانی، قال حدّثنا محمّد بن سعید الکوفی الهَمدانی قال حدّثنی علی بن الحسن بن علی بن فضال، عن أبیه عن أبی الحسن الرضا (علیه السلام)قال: إنّما سُمّی أُولوا العَزم لأنّهم کانوا أصحاب العزائم والشرائع....

۲- [۲] زخرف / ۶۳ .

۳- [۳] آل عمران / ۵۰.

از: ابراهیم، اسحاق، یعقوب، نوح، داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی، هارون، زکریا، یحیی، عیسی، الیاس، اسماعیل، الیسع، یونس و لوط نام می برد، سپس می فرماید:

(أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ).(۱)

«اینها هدایت یافتگان هستند، از هدایت آنان پیروی کن».

و در آیه مورد بحث نیز می فرماید:(فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا العَزْمِ).

و صبر کردن یک نوع هدایت گری از پیامبران اولوا العزم است.

ولی این وجه سست ترین وجوهی است که در تفسیر اولوا العزم گفته شده است. زیرا قرآن هدایت گری را در خود این آیات به این هجده نفر مخصوص نکرده ــ بلکه پس از نام این هجده نفر، پدران و فرزندان و برادران آنان را نیز به صورت کلی ذکر کرده و فرموده است :

(وَمِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّیّاتِهِمْ وَإِخْوانِهِمْ وَاجْتَبَیْناهُمْ وَهَدَیْناهُمْ إِلی صِراط مُسْتَقیم) .(۲)

«و از پدران و فرزندان و برادران آنها (افرادی را برتری دادیم) و برگزیدیم و به راه راست، هدایت نمودیم».

آنگاه پس از این آیه فرموده است:(أُولئِکَ الَّذِینَ هَدی اللّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِه...) جهت ندارد که مایه گیری از هدایت های پیامبران منحصر به همین هجده نفر باشد.

گذشته از این در میان این پیامبران هجده گانه از یونس نام برده شده است که خدا پیامبر را از پیروی از شیوه عجولانه او نهی فرموده و فرمود:(فَاصْبِرْ

ص : ۳۰۳

۱- [۱] انعام / ۹۰ .

۲- [۲] انعام / ۸۷ .

لِحُکْمِ رَبِّکَ وَلا تَکَنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ...) .

در میان این وجوه پنج گانه، وجه سوم و چهارم استوارتر به نظر می رسند و آن این که مقصود گروهی از پیامبران است که در راه تبلیغ بسان کوه ایستاده و در برابر حوادث سخت، لغزش و هراسی به خود راه نداده اند، که در رأس آنان همان پیامبران صاحب شریعت یعنی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبر اسلام بوده اند. در نتیجه وجه سوم با وجه چهارم در یک جهت با یکدیگر مطابقت دارند. و آن این که این پیامبران صاحب شریعت از پیامبران اولوا العزم می باشند _ و تفاوت آنها در این است که وجه چهارم، اولوا العزم را منحصر در این پیامبران می داند ولی وجه سوم عنوان عامی را مطرح می کند که بر پیامبران دیگر که در راه تبلیغ احکام الهی دارای اراده ای استوار و عزمی محکم بوده اند نیز منطبق می باشد ولی با توجه به دو روایت معتبر که بر وجه چهارم گواهی می دهند، التزام به این وجه در تفسیر آیه، اقرب به واقع است.

ص : ۳۰۴

(۲)

۱۸– رسول و نبی کیست؟

آیات موضوع

۱. (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ الَّذِى يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِيالتَّوراهِ وَالإِنْجِيلِ...) (اعراف/۱۵۷).

۲. (وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُول وَلا نَبِىّ إِلاّ إِذا تَمنّى أَلْقَى الشَّيْطانُ فيأُمْنِيَّتِهِ...)(حج/۵۲).

۳. (وَاذْكُرْ فِى الْكِتابِ مُوْسى إِنَّهُ كانَ مُخْلَصاً و كانَ رَسُولاً نَبِيّاً)(مريم/۵۱).

۴. (...فَبَعثَ اللّهُ النَّبِيّينَ مُبَشِّرينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ...) (بقره/۲۱۳).

۵. (وَكَذلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِىّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمينَ وَكَفى بِرَبِّكَ هادِياً وَنَصِيراً)(فرقان/۳۱).

۶. (...وَكانَ رَسُولاً نَبِيّاً)(مريم/۵۴).

۷. (لَقَدْأَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالبَيِّناتِ وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَالْمِيزانَ...)(حديد/۲۵).

ص : ۳۰۵

۸. (لَقَدْ صَدَقَ اللّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسجِدَ الحَرامَ إِنْ شاءَ اللّهُ آمِنِين مُحَلِّقينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لا تَخافُونَ...) (فتح/۲۷).

۹. (...وَما جَعَلْنا الرُّءْيا الَّتِى أَرَيْناکَ إِلاّ فِتْنَهً لِلنّاسِ وَالشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِیالْقُرآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَما يَزيدُهُمْ إِلاّ طُغياناً كَبيراً)(اسراء /۶۰).

۱۰. (إِنّا أَوْحَيْنا إِلَيْکَ كَما أَوْحَيْنا إِلى نُوح وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوحَيْنا إِلى إِبْراهيمَ وَإِسْماعيلَ وَإِسْحاقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْباطِ وَعِيسى وَأَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَهارُونَ وَسُلَيْمانَ وَآتَيْنا داودَ زَبُوراً) (نساء/۱۶۳).

۱۱. (وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُول إِلاّ نُوحِى إِلَيْهِ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنَا فَاعْبُدُونِ)(انبياء/۲۵).

۱۲. (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ ...)(مائده/۶۷).

۱۳. (قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَكِيّاً) (مريم/۱۹).

۱۴. (...فَهَلْ عَلى الرُّسُلِ إِلاّ الْبَلاغُ المُبِينُ)(نحل/۳۵).

۱۵. (...وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلاّ الْبَلاغُ المُبِينُ)(عنكبوت/۱۸).

۱۶. (...فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّما عَلى رَسُولِنا البَلاغُ المُبِينُ)(تغابن/۱۲).

۱۷. (إِلاّ بَلاغاً مِنَ اللّهِ وَرِسالاتِهِ وَمَنْ يعْصِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدينَ فِيها أَبَداً)(جن/۲۳).

۱۸. (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللّهِ وَيَخْشَونَهُ...)(احزاب/۳۹).

۱۹. (أُبَلِّغُكُمْ رِسالاتِ رَبِّى وَأَنْصَحُ لَكُمْ...)(اعراف/۶۲).

ص : ۳۰۶

۲۰. (...إِنَّما الْعِلْمُ عِنْدَ اللّهِ وَأَبَلِّغُكَمْ ما أَرْسِلْتُ بِهِ...)(احقاف/۲۳).

۲۱. (...يا بَنِى إِسْرائيلَ إِنِّى رَسُولُ اللّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَىَّ مِنَ التَّوراهِ...)(صف/۶).

۲۲. (...حَتّى إِذا جاءَ أَحَدَكُمُ المَوتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا...)(انعام/۶۱).

۲۳. (...فَلَمّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلى رَبِّكَ...)(يوسف/۵۰).

۲۴. (وَاذْكُرْ فِى الْكِتابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الوَعْدِ وَكانَ رَسُولاً نَبِيّاً) (مريم/۵۴).

ترجمه آیات

۱.«آنان که از رسول و نبی امّی که او را در تورات و انجیل نوشته می یابند، پیروی می کنند...».

۲.«قبل از تو هیچ رسول و نبی را نفرستادیم مگر این که هر وقت (برای پیشبرد مقاصد خود) آرزویی نمود، شیطان در آن آرزو مداخله و خدعه کرد».

۳.«در قرآن موسی را یاد کن که بنده ای مخلَص و رسول و نبی بود».

۴.«خدا پیامبران را نوید بخش و هشدار دهنده بر انگیخت و به همراهشان کتابی را که به حق دعوت می کند فرستاد».

ص : ۳۰۷

۵. «برای هر پیامبری از گنهکاران دشمنی قرار دادیم، کافی است که پروردگار تو راهنما ویاری دهنده باشد».

۶.«... ورسول و پیامبری(بزرگ) بود».

۷.«ما پیامبران خود را با شاهدان و گواهان ارسال کردیم و همراه آنان کتاب و میزان فرستادیم».

۸.«خدا رؤیای صادقه را نصیب پیامبر کرد، البته به خواست خدا، و با اطمینان خاطر وارد مسجد الحرام خواهید شد در حالیکه سرها را تراشیده و ناخن ها را گرفته اید».

۹.«ما خوابی را که به تو نشان دادیم، و شجره ملعونه در قرآن را، جز مایه آزمایش انسان ها قرار ندادیم، و آنان را بیم می دهیم ولی چیزی جز طغیان بزرگ نتیجه نمی دهد».

۱۰.«ما به تو وحی کردیم همچنان که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم و نیز به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب واسباط و عیسی و ایوب، و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم، و به داوود، زبور را دادیم».

۱۱. «ما پیش از تو رسولی را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که جز من خدایی نیست مرا پرستش کنید».

۱۲.«ای پیام رسان آنچه که از پروردگارت به سوی تو فرود آمده است ابلاغ کن».

۱۳.«گفت من فرستاده پروردگار تو هستم تا به تو فرزند پاکیزه ای ببخشم».

۱۴.«آیا بر پیامبر جز ابلاغ روشن تکلیف دیگری هست».

۱۵.«بر پیامبر غیر از ابلاغ روشن رسالت، تکلیف دیگری نیست».

۱۶.«اگر اعراض نمایید، بر رسول ما جز ابلاغ روشن، تکلیف دیگری نیست».

۱۷.«بگو من از جانب پروردگار خود وظیفه ای ندارم جز ابلاغ پیام های او و هرکس با خدا و رسول او مخالفت کند برای او آتش دوزخ است و در آن جاودانه خواهد بود».

۱۸.«آنان که پیام های خدا را ابلاغ می کنند و از او می ترسند».

۱۹.«من رسالت های پروردگار خود را ابلاغ می کنم و خیرخواه شما هستم».

۲۰.«بگو علم نزد خدا است، و آنچه را که برای بیان آن مبعوث شده ام ابلاغ می کنم».

۲۱.«ای بنی اسرائیل، من پیام رسان خدا به سوی شما و تصدیق کننده توراتی که پیش از من فرستاده شده است می باشم».

۲۲.«آنگاه که مرگ یکی از شما فرا رسد فرستادگان ما جان او را می گیرند».

۲۳.«وقتی فرستاده پادشاه، در زندان پیش یوسف آمد، یوسف به او گفت به نزد صاحب خود برگرد و داستان زنانی را که دستان خود را بریدند بررسی کن».

۲۴.«در قرآن اسماعیل را یاد کن، او به وعده خود عمل می کرد و رسول و نبی بود».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

قرآن کریم پیامبران الهی را غالباً با دو واژه «نبی» و «رسول» معرفی می کند در برخی از آیات تنها واژه «نبی» و در برخی دیگر، فقط واژه رسول و احیاناً هر دو واژه را به کار می برد و از ظاهر برخی از این آیات چنین استفاده می شود که این دو واژه با یکدیگر متفاوت می باشند چنان که می فرماید:

(وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُول وَلا نَبِیّ إِلاّ إِذا تَمنّی أَلْقَی الشَّیْطانُ فی أُمْنِیَّتِهِ...).(۱)

«قبل از تو هیچ رسول و نبی را نفرستادیم مگر این که هر وقت (برای پیشبرد مقاصد خود) آرزویی نمود، شیطان در آن آرزو مداخله و خدعه کرد».

۱- [۱] حج / ۵۲ .

این آیه به روشـنی، دلالت می کند که گروهی، نبی، وگروهی رسولند، و در این جا آیات دیگری نیز هستند که از نظر دلالت به این آیه نمی رسند مانند:

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ الَّذِى يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِيالتَّوراهِ وَالإِنْجِيلِ...) (۱)

«آنان که از رسول و نبی امّی که او را در تورات و انجیل نوشته می یابند، پیروی می کنند...».

وباز می فرماید:

(وَاذْكُرْ فِى الْكِتابِ مُوْسى إِنَّهُ كانَ مُخْلَصاً وكانَ رَسُولاً نَبِيّاً) (۲).

«در قرآن موسی را یاد کن که بنده ای مخلَص و رسول و نبی بود».

و باز می فرماید:

(وَاذْكُرْ فِى الْكِتابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الوَعْدِ وَكانَ رَسُولاً نَبِيّاً)(۳).

«در قرآن اسماعیل را یاد کن که درست وعده و رسول و نبی بود».

در این آیات، رسول و نبی با حرف عطف به یکدیگر عطف

۱- [۱] اعراف/۱۵۷.

۲- [۲] مریم/۵۱.

۳- [۳] مریم/۵۳.

شده اند و در همه آنها کلمه نبی بر رسول عطف شده است.

احتمال ترادف این دو لفظ ضعیف است، و از طرفی احتمال این که مقصود از رسول، کسی غیر از نبی است هم با ظاهر این آیات سازگار نیست، زیرا در این آیات دو واژه نبی و رسول حال یک انسان را توصیف می نمایند و موصوف در آیه نخست، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) و در آیه سوم، اسماعیل است، درحالی که در آیه ۵۲ حج، این دو لفظ با کلمه «أو» بر یکدیگر عطف شده اند، و ظاهر آن تقسیم است، یعنی آنان دو طایفه اند، گروهی رسولان، و گروه دیگر انبیا.

به همین جهت، مفسران در صدد جستجوی فرق میان رسول و نبی برآمده و اقوال مختلفی را بیان کرده اند. و در تمام این اقوال یک مطلب مورد اتفاق دیده می شود و آن این که: «رسول» اخص از «نبی» است، و تفاوت اقوال در بیان وجه اخص بودن رسول از نبی است، و اینک این اقوال را مورد بررسی قرار می دهیم، آنگاه نظر خود را یادآور می شویم.

الف. رسالت ملازم با تبلیغ است

رسول کسی است که به اووحی شود و مأمور به تبلیغ گردد، در حالی که نبی کسی است که طرف وحی قرار گیرد، اگر چه مأمور به تبلیغ نباشد... این همان معنای مشهوری است که در بیشتر تفاسیر آمده است.(۱)

در توجیه این نظر می توان چنین گفت: لفظ نبی به اصطلاح ادبی صفت مشبهه است، که به معنی «خبردار» و آگاه می باشد و ناگفته پیداست آگاهی از خبر، ملازم با ابلاغ آن نیست، ولی اگر بگوییم: «نبی» به معنی «منبئی» یعنی «خبر دهنده» است شاید در این صورت ملازم با ابلاغ باشد، و امّا لفظ رسول، مخصوص کسی است که انجام رسالتی را از طرف کسی بپذیرد، و روشن است که تحمل رسالت و پذیرفتن ابلاغ کلام یا انجام عملی ملازم با ابلاغ به دیگران است. ولی این نظریه با این توجیه نیز از جهاتی مخدوش است، زیرا:

۱. قرآن، پیامبران را نوید و بیم دهندگان معرفی می کند و آن را یک صفت عمومی برای همه به شمار می آورد. در این صورت باید تمام پیامبران

۱- [۱] تبیان، ج۷، ص ۳۳۱; مجمع البیان، ج۴، ص ۹۱; تفسیر جلالین، سوره حج تفسیر آیه ۵۲; المنار، ج۹، ص ۲۲۵.

برای تبلیغ مبعوث شده باشند، چنان که می فرماید:

(فَبَعثَ اللّهُ النَّبِيّينَ مُبَشِّرينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الكِتابَ...)(1).

مگر این که به قرینه (وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ)گفته شود که مقصود تمام پیامبران نیست، بلکه پیامبرانی است که همراه آنان کتاب فرو فرستاده شده است، در این صورت نظریه یاد شده از این اشکال مصون خواهد بود.

۲. قرآن یادآور می شود که تمام پیامبران دشمنانی از انس و جن داشتند چنان که می فرماید:

(وَكَذلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفى بِرَبِّكَ هادِياً وَنَصِيراً)(2)

«برای هر پیامبری از گنهکاران دشمنی قرار دادیم، کافی است که پروردگار تو راهنما ویاری دهنده باشد».

و روشن است که این دشمنی معلول تبلیغ آنها است. اگر پیامبری دست به تبلیغ آیین خود نزند؛ کسی با او دشمنی نخواهد کرد و از این که همگی دشمنانی داشته اند معلوم می شود که همگی مبلغ و گوینده احکام الهی بوده اند.

۳. اگر این نظریه صحیح باشد، باید مقام رسالت شریف تر از مقام نبوت، و رسول نیز اشرف از نبی باشد، در حالی که در قرآن جریان بر عکس است، خدا در مقام توصیف، «رسول» را قبل از «نبی» ذکر کرده می فرماید: (...وَكانَ رَسُولاً نَبِيّاً)(3)، و همچنین است آیات دیگری که این دو لفظ در آنها به کار رفته است و در مقام توصیف، پیوسته ازضعیف، به سوی قوی پیش

۱- [۱] بقره/۲۱۳.

۲- [۲] فرقان/۳۱.

۳- [۳] مریم/۵۴.

می روند.

برخی به خاطر فرار از اشکال، «نبی» را به معنی «رفیع» و بلند مرتبه تفسیر کرده اند، نه به معنی آگاه از خبر و یا خبرگزار.

در حالی که این لفظ در قرآن جز در همان معنای معروف در معنی دیگری به معنی «رفیع» به کار نرفته است به گواه این که لفظ نبی از «نبأ» به معنی «خبر» مشتق است، نه از «نبوت» به معنی «رفعت».

گذشته از این، تفسیر یاد شده در برخی از آیات صحیح نیست آنجا که می فرماید:

(وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُول وَلا نَبِیّ إِلاّ إِذا تَمَنّی أَلْقَی الشَّیْطانُ فی أُمْنِیَّتِهِ...)(۱).

«ما هیچ رسول و پیامبری را مبعوث نکردیم، مگر اینکه هر موقع آرزو می کرد; شیطان در آرزوهای او مداخله می کرد».

زیرا اگر مقصود از «نبی» فردی باشد که برای تبلیغ اعزام نشده است، در این صورت با جمله (وَما أَرْسَلْنا)ناسازگار خواهد بود، زیرا صدر آیه حاکی است که نبی و رسول هر دو اعزام شده اند و شیطان در امنیه و آرزو (برنامه های تبلیغاتی)آنها مداخله می کرد.

ب. رسول، پیامبر صاحب کتاب است

زمخشری در تفسیر آیه(وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُول وَلا نَبِیّ ...) می گوید: رسول کسی است که علاوه بر معجزه، کتابی هم بر او نازل شده باشد، در حالی که نبی ممکن است پیامبری باشد اعم از این که کتابی بر او

۱- [۱] حج/۵۲.

فرو فرستاده شده باشد یا نه.(۱)

این وجه کاملاً ـ فاقد دلیل و شاهد است. و رسول بودن یک نفر، یعنی حامل رسالت بودن، اعم از انجام فعلی یا بیان کلامی، مستلزم این نیست که حتماً دارای کتاب باشد.

ولی ممکن است برخی بر این نظریه با آیه (۲۵) از سوره حدید استدلال کنند آنجا که انزال کتاب را بر ارسال رسولان عطف کرده و به نظر می رسد که میان این دو، تلازمی هست. چنان که می فرماید:

(لَقَدْأَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالبَیِّناتِ وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَالْمِیزانَ...).(۲)

«ما پیامبران خود را با شاهدان و گواهان ارسال کردیم و همراه آنان کتاب و میزان فرستادیم».

ولی این توجیه صحیح و پا بر جا نیست، زیرا ارسال رسولان با گواه و شاهد، انزال کتاب و حکمت و میزان، دلیل بر این نیست که بر فرد فرد آنان کتاب فرو فرستاده است بلکه کافی است همراه گروهی کتاب بفرستد و گروه دیگر را فرمان دهد تا از آن کتاب بهره بگیرند. و اگر عطف در این آیه گواه بر آن باشد که هر رسولی دارای کتابی بوده، پس به حکم آیه (۲۱۳) بقره باید گفت: هر نبی نیز کتابی داشته است. چنان که می فرماید:(...فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرینَ وَمُنْذِرِینَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتابَ...) .

گذشته از این هرگز نمی توان گفت: همه رسولان، دارای کتاب بودند و اثبات این مسئله کار دشواری است بلکه برخی از روایات، گواهی می دهند که

۱- [۱] کشاف، ج ۲، ص ۱۶۵ و ۳۵۲ ; تفسیر نیشابوری، ج ۲، ص ۵۱۳ ; تفسیر بیضاوی، ج ۴، ص ۵۷ ; مفاتیح الغیب، ج ۲۳، ص ۴۹; بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۲ .
۲- [۲] حدید / ۲۵.

رسولان ۳۱۳ نفرند در حالی که تعداد کتاب های آسمانی (۱۰۴) کتاب می باشد.(۱)

با توجه به این روایات که آمار کتاب های آسـمانی را کمتر ازآمار رسولان الهی می داند، چگونه می توان گفت رسول کسی است که همراه او کتابی باشد؟

ج. رسول کسی است که شرع جدید بیاورد

برخی گفته انـد خصوصـیت و ویژگی رسول این است که شـرع جدیـد بیاورد و به اصـطلاح مقصود از رسولان الهی، پیامبران صاحب شریعت است، ولی نبی از این جهت اعم است.(۲)

این نظریه نیز بسان نظریات پیشـین چندان استوار نیست، زیرا طبق روایات، شرایع جهانی یا همگانی، از پنج شریعت تجاوز نمی کنـد، در حالی که تعـداد رسولان به مراتب بیش از این است. و ما در گذشـته یادآور شـدیم که از برخی از آیات (۳) استفاده می شود که پنج پیامبر، صاحب شـریعت مسـتقل بوده و دیگر پیامبران اعم از معاصـر با آنان و یا پس از آنان پیرو شریعت آنان به شمار می رفتند.

د. رسول کسی است که فرشته وحی را می بیند و با او سخن می گوید

برخی گفته انـد:نبی کسـی است که در عـالم رؤیـا به او وحی می شود و بر مسائل پشت پرده واقف می گردد، و رسول کسـی است که ملک را در بیداری مشاهده و با او مکالمه می کند.

۱- [۱] معانی الأخبار، ص ۵۹; خصال، ج۲، ص ۱۰۴; و بحار، ج۱۱، ص ۶۰.

۲- [۲] تفسیر مراغی، ج۱۷، ص ۱۲۷; تفسیر بیضاوی، ج۴، ص ۵۷.

۳- [۳] سوره شوری آیه ۱۳. به بحار الأنوار، ج۱۱، ص ۳۵; عیون الأخبار، ص ۲۳۴ رجوع شود.

این نظریه بدون ارائه دلیل مطرح شده است و گروهک بهایی که مدعی نبوت حسینعلی مازندرانی هستند و او را بهاء اللّه می خوانند می گویند: نبوت به معنی مشاهده در رؤیا ختم شده ولی باب رسالت به معنی مشاهده در بیداری هنوز مفتوح است و با این بیان خاتمیت پیامبر اسلام را توجیه کرده اند.

سؤال ما در مورد این سخن آن است که مقصود این قائل چیست؟

اگر مقصود این است که واقعیت نبوت با وحی در عالم رؤیا تحقق می پذیرد و واقعیت رسالت با مشاهده فرشته وحی در بیداری انجام می گردد، درباره آن یادآور می شویم که کوچک ترین دلیلی بر این مطلب نیست، زیرا نبی به فرد مطلع از غیب می گویند، خواه این غیب از طریق رؤیا بر او کشف شود، یا با القا در روح و قلب، یا با شنیدن سخن از کوه و درخت یا از طریق مکالمه فرشته، و هرگز دلیلی در دست نیست که سبب و راه آن منحصر به رؤیا باشد. و همچنین رسول به معنی صاحب رسالت است، خواه این رسالت در رؤیا فرض و لازم گردد، یا در بیداری.

و اگر مقصود این است که هر کجا خدا پیامبر را با کلمه «یا أیّها النبی» خطاب کرده است مقصود، جنبه وحی در رؤیا است، این احتمال نیز فاقد دلیل است، زیرا در موارد فراوانی به پیامبر «یا أیّها النبی» گفته شده و هرگز یک چنین التزام در خطاب نبوده است، تا چه رسد که خطاب «یا أیّها الرسول» مقید به رؤیت فرشته ومذاکره با او باشد.

گذشته از این نزول وحی بر پیامبر در رؤیا بسیار کم و نادر بوده است و فقط قرآن دو مورد را یادآور می شود، یکی مسئله صلح حدیبیه است که در آن پیامبر در رؤیا دید که خود با مسلمانان وارد مسجد الحرام شده است. و دیگری مربوط به شجره ملعونه است که تفصیل آن را مفسران در تفاسیر خود آورده اند.

ص : ۳۱۶

در مورد غزوه حديبيه چنين مى گويد:

(لَقَدْ صَدَقَ اللّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسجِدَ الحَرامَ إِنْ شاءَ اللّهُ آمِنينَ مُحَلِّقينَ رُءُوسَكُمْوَمُقَصِّرِينَ لا تَخافُونَ...) (1).

«خـدا رؤياى صادقه را نصـيب پيامبر كرد، البته به خواست خـدا، و با اطمينان خاطر وارد مسـجد الحرام خواهيـد شد در حاليكه سرها را تراشيده و ناخن ها را گرفته ايد».

و در مورد شجره ملعونه كه از نظر مفسران، حكومت هشتاد ساله بنى اميه است چنين مى فرمايد:

(...وَما جَعَلْنا الرُّءْيا الّتِى أَرَيْناكَ إِلاّ فِتْنَةً لِلنّاسِ وَالشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِيالْقُرآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَما يَزِيدُهُمْ إِلاّ طُغياناً كَبيراً)(2).

«ما خوابى را كه به تو نشان داديم، و شـجره ملعونه در قرآن را، جز مايه آزمايش انسان ها قرار نـداديم، و آنان را بيم مى دهيم ولى چيزى جز طغيان بزرگ نتيجه نمى دهد».

و در هر حـال نزول وحى بر پيـامبر در عـالم رؤيـا بسـيار كم بوده است، بنابر اين يك چنين فرق ميان نبى و رسول كه مصاديق لفظ نخست را به دو مورد منحصر مى كند، صحيح نخواهد بود.

ه_. هر يک از رسالت و نبوت به جنبه خاصى از پيامبران نظر دارد

تا اينجا با نظريه هايى كه در بيان تفاوت رسول و نبى گفته شده بود آشنا شديم و همان گونه كه ملاحظه شد، هيچ يک از اين اقوال، دليـل اسـتوارى نداشـته و قابل قبول نيست، ولى در اين جا نظريه ديگرى هست كه مى توان تفاوت نبوت و رسالت را بر اساس آن توجيه كرد و آن اين كه:

نبى و رسول (رسولى كه از جانب خدا مبعوث گردد) هر يک بر شخص

۱- [۱] فتح/۲۷.

۲- [۲] اسراء/۶۰.

واحـدی اطلاـق می شونـد، و غالبـاً میان این دو، مگر در موارد انـدک تساوی حاکم است، ولی توصـیف اشـخاص به نبوت به خـاطر ملاـکی خواهـد بود، و توصـیف آنان به رسالت، به خاطر ملاکی دیگر، زیرا نبی از «نبأ» به معنی خبر، مشـتق است، و به کسـی گفته می شود که از جهـان بالاـ خبر را دریافت کنـد، خواه از طریق رؤیا، و خواه از طرق دیگر که تفصـیل آن در سوره شوری(۱) آمده است.

و به دیگر سخن واقعیت «نبی»، واقعیت «خبر گیری» و خبرداری او است که بتواند از عالم بالا گزارش دریافت کند و میان او و جهان غیب ارتباطی برقرار شود و در قرآن به شخصی که واجد این حیثیت است «نبی» گفته می شود.

ولی از آنجـا که یـک چنین انسان آگاه، مسـئولیت ابلاغ پیامی و یا انجام عملی را برعهـده دارد از این جهت چنین شخصـی را رسول می نامنـد و بـا توجه به اشـتقاق نبی از «نبأ» و رسول از «رسـالت» و بـا توجه به آنچه که اهـل لغت پیرامون این دو کلمه گفته اند این تفاوت روشن می شود.

بنـابر این هرجـا به یـک انسان «نبی» گفته می شود، ملاـک این اسـتعمال همان آگاهی از غیب است، و هر گاه به انسان مطلع از غیب رسول گفته می شود، جهت ابلاغ پیام و انجام مأموریت الهی در نظر گرفته می شود.

و به دیگر سـخن «نبی» هر انسان گزارشـگر و خبر گیری نیست، بلکه گزارشـگر اخبار مهم سماوی است که از جانب خدا به او ابلاغ می گردد. و همچنین رسول (رسولی که در ارتباط با وحی تشریعی است نه رسول لغوی) آن انسان مطلع و آگاه از اخبار سماوی است که مأمور است آنچه را دریافت کرده

۱- [۱] آیه پنجاه و یکم:(وَما کانَ لِبَشَر أَنْ یُکَلِّمَهُ اللّهُ إِلاّ وَحْیاً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجاب أَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ...) .

است، ابلاغ نماید و جامه عمل بپوشاند، و در تمام موارد قرآن، آنجا که لفظ نبی به کار رفته، نظر به جهت نخست بوده و آنجا که لفظ رسول به کار رفته است نظر به جهت دوم می باشد.

ازاین جهت پیوسته کلمه «وحی» با واژه نبی و نبیّین همراه بوده است چنان که می فرماید:

(إِنّا أَوْحَیْنا إِلَیْکَ کَما أَوْحَیْنا إِلی نُوح وَالنَّبِیِّینَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوحَیْنا إِلی إِبْراهیمَ وَإِسْماعیلَ وَإِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ وَالأَسْباطِ وَعِیسی وَأَیُّوبَ وَ یُونُسَ وَهارُونَ وَسُلَیْمانَ وَآتَیْنا داودَ زَبُوراً)(۱).

«ما به تو وحی کردیم همچنان که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم و نیز به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب واسباط و عیسی و ایوب، و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم، و به داوود، زبور را دادیم».

آری اگر در مواردی کلمه «وحی» با واژه رسول به کار رفته است به خاطر نکته دیگری است که از این اصل عدول شده است، چنان که می فرماید:

(وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُول إِلاّ نُوحِی إِلَیْهِ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنَا فَاعْبُدُونِ)(۲)

«ما پیش از تو رسولی را نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که جز من خدایی نیست، مرا پرستش کنید».

علت عدول از کلمه «نبی» به «رسول» در این آیه جمله (وَما أَرْسَلْنا)است، و اگر به جای آن کلمه «وما أوحینا من قبلک» به کار می برد، حتماً به جای رسول، کلمه نبی را استعمال می کرد.

و همچنین در مواردی که شخص طرف وحی را بر انجام کاری و تبلیغ

۱- [۱] نساء/۱۶۳.

۲- [۲] انبیاء/۲۵.

سخنی مأمور می سازد از کلمه رسول بهره می گیرد، نه از کلمه نبی، و این خود، گواه بر این است که رسول و نبی ناظر به دو گروه و دو صنف از پیامبران نیست، بلکه از نظر قرآن، گروه واحدی است دارای دوحیثیت که از جهتی «نبی» و ازجهت دیگر «رسول» نامیده می شوند. مثلاً می فرماید:

(یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ ...) (۱).

«ای پیام رسان آنچه که از پروردگارت به سوی تو فرود آمده است ابلاغ کن».

و نیز می فرماید:

(قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لأَهَبَ لَكِ غُلاماً زَكِیّاً) (۲).

«گفت من فرستاده پروردگار تو هستم تا به تو فرزند پاکیزه ای ببخشم».

همچنان که ملاحظه می شود در هر دو آیه، کلمه رسول به کار برده است، چیزی که هست در آیه نخست، وظیفه او ابلاغ پیام و در آیه دوم انجام کاری است.

باز گواه روشن بر این مدعا این است که آنجا که خدا وظیفه پیامبران الهی را تحدید و تعیین می کند و می گوید شما جز ابلاغ سخن و پیام، تکلیف دیگری ندارید در همه موارد کلمه «رسول» به کار می برد، و لفظ ابلاغ را با لفظ رسول همراه می سازد و ما در این قسمت نمونه هایی از این آیات را مطرح می کنیم:

۱. (...فَهَلْ عَلَی الرُّسُلِ إِلاّ البَلاغُ الْمُبینُ)(۳).

«آیا بر پیامبر جز ابلاغ روشن تکلیف دیگری هست».

۱- [۱] مائده/۶۷.

۲- [۲] مریم/۱۹.

۳- [۳] نحل/۳۵.

۲. (...وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلّا البَلاغُ المُبِينُ)(۱).

«بر پیامبر غیر از ابلاغ روشن رسالت، تکلیف دیگری نیست».

۳. (...فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّما عَلى رَسُولِنا الْبَلاغُ المُبِينُ) (۲).

«اگر اعراض نمایید، بر رسول ما جز ابلاغ روشن، تکلیف دیگری نیست».

۴. (إِلّا بَلاغاً مِنَ اللّهِ وَرِسالاتِهِ وَمَنْ يعْصِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أَبَداً) (۳).

«بگو من از جانب پروردگار خود وظیفه ای ندارم جز ابلاغ پیام های او و هرکس با خدا و رسول او مخالفت کند برای او آتش دوزخ است و در آن جاودانه خواهد بود».

۵. (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللّهِ وَيَخْشَوْنَهُ...) (۴).

«آنان که پیام های خدا را ابلاغ می کنند و از او می ترسند».

۶. (أُبَلِّغُكُمْ رِسالاتِ رَبِّى وَأَنْصَحُ لَكُمْ...)(۵).

«من رسالت های پروردگار خود را ابلاغ می کنم و خیرخواه شما هستم».

۷. (...إِنَّما العِلْمُ عِنْدَ اللّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ ما أُرْسِلْتُ بِهِ...) (۶).

«بگو علم نزد خدا است، و آنچه را که برای بیان آن مبعوث شده ام ابلاغ می کنم».

۸. (...يا بَنِى إِسْرائيلَ إِنِّى رَسُولُ اللّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَىَّ مِنَ التَّوراهِ...)(۷).

۱- [۱] عنکبوت/۱۸.

۲- [۲] تغابن/۱۲.

۳- [۳] جن/۲۳.

۴- [۴] احزاب/۳۹.

۵- [۵] اعراف/۶۲.

۶- [۶] احقاف/۲۳.

۷- [۷] صف/۶.

«ای بنی اسرائیل، من پیام رسان خدا به سوی شما و تصدیق کننده توراتی که پیش از من فرستاده شده است می باشم».

این آیات و آیات دیگر که در آنها لفظ نبی و رسول آمده است بر این حقیقت دلالت دارند که ملاک اتّصاف به نبوت و اطلاق لفظ نبی همان ارتباط پیامبران با مقام ربوبی است و ملاک به کار بردن لفظ رسول و توصیف آنان به این وصف، همان عهده دار بودن آنان نسبت به ابلاغ دستورات الهی می باشد.

و اگر در مواردی که ضابطه ایجاب کرد لفظ نبی به کار رود ولی این ضابطه رعایت نگردد، به خاطر نکته ای است که این عدول را ایجاب کرده است. و گرنه این دو واژه دارای دو مفهوم می باشند، و یکی (نبوت) مقدم بر دیگری (رسالت) است.

و از این جا روشن می شود که هرگز نمی توان این دولفظ را از نظر مفهوم مترادف خواند بلکه دو مفهوم مختلف دارند.

امّا از نظر مصداق و مقام انطباق، غالباً میان آن دو تساوی است، یعنی هر نبی و پیامبر (که به او از عالم بالا وحی می شد) رسول بوده، یعنی وظیفه ای را بر عهده داشته است که پیامی را برساند، و یا عملی را انجام دهد همچنان که هر رسولی (رسالت انسان از جانب خدا)، نبی و طرف وحی می باشد، ولی از طرف اول یک حکم غالبی است یعنی اکثریت قریب به اتفاق انبیا که طرف وحی بوده اند، رسالتی را بر عهده داشته اند، اگر چه در موارد اندکی نبوت او مخصوص خود او بوده و از خود او تجاوز نمی کرده است ــ چنان که در برخی از روایات وارد شده است که نبوت برخی از پیامبران بنی اسرائیل از خود تجاوز نکرده و نسبت به دیگران مأموریتی نداشته اند.[۱]

[۱] کافی، ج ۱، باب طبقات الأنبیاء والرسل والأئمّه، ص ۱۷۴. البته یک چنین افراد را نبی و پیامبر خواندن یک نوع توسع در اطلاق است والاّ نبوتی که از خود إنسان تجاوز نکند، چه معنی می تواند داشته باشد ــ جز این که بگوییم این فرد نبی به معنی خبرطیر است نه گزارش گر.

آری بحث ما در مقام نسبت سنجی میان نبی و انسان رسولی است که از جانب خدا مأموریت ابلاغ پیام و یا انجام کاری داشته باشد، و اگر از این نکته صرف نظر کنیم، گاهی قرآن کلمه رسول را درباره فرشته به کار می برد و می فرماید:

(...إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِیًّا) .(۱)

«من فرستاده پروردگار تو هستم تا این که فرزندی را به تو ببخشم».

و باز می فرماید:

(...حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا...) .(۲)

«آنگاه که مرگ یکی از شما فرا رسد فرستادگان ما جان او را می گیرند».

همچنان که گاهی کلمه رسول را در فردی به کار می برد که از جانب بشر معمولی، مأموریتی را بر عهده داشته باشد. چنان که در سوره یوسف می خوانیم:

(...فَلَمّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ...) (۳).

«وقتی فرستاده پادشاه، در زندان پیش یوسف آمد، یوسف به او گفت به نزد صاحب خود برگرد و داستان زنانی را که دستان خود را بریدند بررسی کن».

با توجه به دو نوع استعمال واژه رسول، هرگز نمی توان گفت میان «نبی» و رسول، تساوی حاکم است بلکه قطعاً، رسول به اعتبار این که مصادیق بیشتری نسبت به نبی دارد مفهوم گسترده تری نیز دارد. و در حقیقت آن سخن معروف که می گویند: میان نبی و رسول از نسبت های چهارگانه، عموم و خصوص مطلق است صحیح به نظر می رسد. زیرا هر نبی و پیامبری (منهای

۱- [۱] مریم / ۱۹.

۲- [۲] انعام / ۶۱ .

۳- [۳] یوسف / ۵۰ .

پیامبری که اختصاص به خود داشته است) رسول است، در حالی که برخی از رسولان مانند فرشتگان و افراد عادی که از جانب افراد دیگر اعزام می شوند رسولند، ولی نبی نیستند.

البته این مطلب از بحث ما بیرون است، بحث ما در باره رسول اصطلاحی است، نه رسول لغوی و عرفی.

نتایج بحث

از این بیان نتایج زیر به دست می آید:

۱. نبوت و رسالت دو واقعیت جدا از هم هستند که یکی در اتصال به عالم غیب و دیگری در ابلاغ پیامی یا انجام عملی خلاصه می شود. و توصیف هر کس به یکی از این دو وصف به خاطر این دو ملاک متمایز است.

۲. مقام نبوت بالاتر و برتر از مقام رسالت است، زیرا حیثیت «نبوت» حیثیت ارتباط با مقام ربوبی است، در حالی که حیثیت رسالت، حیثیت انجام وظیفه است، در یکی (نبوت) پیامبر، طرف وحی قرار می گیرد و پیام خدا را دریافت می کند، و در دیگری (رسالت)، مأموریت دارد که کاری را انجام دهد، و اگر «نبوت» از «رسالت» برتر شد، طبعاً در مقام انطباق بر مصادیق، «نبی» از «رسول»برتر خواهد بود. بدین معنا اگر یک نفر هم نبی و هم رسول باشد، شرافت و برتری او به خاطر نبوت او است نه به خاطر رسالت. و اگر هم رسالت او دارای فضیلت باشد، فضیلتی را که از جانب نبوت کسب کرده است، بالاتر از فضیلتی خواهد بود که از جانب رسالت کسب کرده است.

۳. نبوت، اساس رسالت انسان از جانب خداست، زیرا همان گونه که گفته شد مقصود از رسالت، رسالت بشر از جانب خدا است نه رسالت هر

کسی که حتی فرشته را هم شامل شود. و نه رسالتی از جانب هر کس که رسولان عادی را هم شامل گردد، بلکه مقصود رسالت بشر از جانب خدا است. در این صورت در مرتبه نخست، نبوت و ارتباط با جهان غیب است، که به دنبال آن، رسالت می آید.

۴. میان نبی و رسول از نظر مصداق نسبت تساوی برقرار است، و هر جا «نبوتی» بوده است، به دنبال آن رسالتی نیز بوده است. و همین طور که گفته شد، پیامبران فاقد رسالت، نسبت به دیگران نادر و انگشت شمار بوده اند. موارد نادر و اندک، ملاک نسبت گیری نیست، گذشته از این چنین نبوتی که فاقد رسالت باشد مفهوم روشنی ندارد.

از این بیان روشن می گردد که ختم نبوت ملازم با ختم رسالت است، و در مقام ختم باب نبوت و رسالت، فرقی میان خاتم النبیین وخاتم الرسل نیست، زیرا فرض این است که میان این دو، مساوات برقرار است. و تازه اگر «نبی» اعم از رسول هم باشد و شامل پیامبرانی باشد که دارای رسالت نبودند طبعاً انسداد باب نبوت ملازم انسداد باب رسالت خواهد بود.

و نکته دیگر این که قرآن «خاتم النبیین» گفته است نه «خاتم الرسل» این است که «نبوت» اساس رسالت است و ختم باب نبوت، قطعاً ختم باب رسالت را هم به دنبال خواهد داشت.

و به دیگر سخن اگر منصب پیام گیری از جانب خدا قطع شود دیگر برای پیام رسانی موضوعی نخواهد بود.

پاسخ به یک سؤال

ازبیان گذشته روشن شد که نبوت و رسالت دو منصب و دو مقام برای

ص : ۳۲۵

آموزگاران الهی است، و هر یک، از مقام و موقعیت خاص معلمان الهی حکایت می کند. ولی این سخن در جایی می تواند صحیح و استوار باشد که این دو لفظ، جدا از هم وارد شوند، ولی در اینجا آیاتی هست که هر دو را با هم آورده، یک پیامبر را با آنها توصیف نموده است، مثلاً درباره اسماعیل می فرماید:

(وَاذْكُرْ فِي الكِتابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الوَعْدِ وَكانَ رَسُولاً نَبِيّاً) .(۱)

«در قرآن اسماعیل را یاد کن، او به وعده خود عمل می کرد و رسول و نبی بود».

و در باره پیامبر گرامی می فرماید:

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ...) .

«آنان که از رسول و نبی درس نخوانده پیروی می کنند».

اکنون سؤال می شود در این آیات تفاوت نبی و رسول چیست؟

پاسخ

مجموع آیاتی که در آنها کلمه رسول و نبی آمده است، به چهار گروه تقسیم می شوند:

۱. آیاتی که تنها کلمه رسول در آن وارد شده است.

۲. آیاتی که در آنها فقط کلمه نبی آمده است.

۳. آیاتی که در آنها این دو لفظ، معرف یک فرد، واقع شده اند.

و آیات این سه قسمت در مجموع بحث ها گذشت و در این که هر یک به مقام و منصبی اشاره می کند و فرقی میان این سه گروه نیست خواه تنها وارد شوند، یا با هم. مشکل در قسم چهارم است که اکنون بیان می گردد.

۴. آیه ای که به ظاهر می رساند که آموزگاران الهی به دو گروه تقسیم

۱- [۱] مریم / ۵۴ .

می شوند: گروهی رسول، و گروهی نبی. چنان که می فرماید:

(وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُول وَلا نَبِیّ إِلاّ إِذا تَمَنّی أَلْقَی الشَّیْطانُ فی أُمْنِیَّتِهِ...)(۱).

«ما پیش از تو هیچ رسول و نبی نفرستادیم مگر این که هر موقع، تمنّا و آرزو نمود، شیطان در آرزوی او مداخله می کرد».

اکنون باید دید مفاد این آیه چیست؟ و آیا واقعاً پیامبران به دو گروه تقسیم می شوند گروهی دارای مقام نبوت و گروهی دیگر دارای مقام رسالت؟ ویا این که این آیه می تواند مفاد دیگری داشته باشد؟

و به عبارت دیگر دو گروه اوّل و دوم از نظر مفاد همان است که قبلاً بیان گردید، یعنی هر یک از دو واژه نبوت و رسالت به منصبی از مناصب آموزگاران الهی اشاره دارد. و مشکلی در تفسیر این دو گروه نیست.

همچنین گروه سوم را می توان از این طریق تفسیر کرد و آن این که اسماعیل هر دو مقام را دارا بود، هم وحی را دریافت می کرد و هم مأموریت ابلاغ و انجام رسالت الهی را داشت و علت این که رسول را بر نبی مقدم داشته، شرافت مقام نبوت است که بر رسالت ترجیح دارد. و طبعاً نبی نیز بر رسول برتری خواهد داشت. و همگی می دانیم که در مقام توصیف از اضعف به اقوی پیش می روند. مثلاً می گویند: فلانی نویسنده محققی است.

مشکل در گروه چهارم است که به حسب ظاهر پیامبران را به دو گروه تقسیم می کند. در این جا باید دقت بیشتری کرد. در تحلیل این آیه که در قرآن منفرد است، می توان چنین گفت:

آنگاه که این دو لفظ با هم ذکر گردند، و به ظاهر به دو گروه اشاره

۱- [۱] حج/۵۲.

نماینـد، بایـد میان آنان به نوعی فرق گـذارد و در این مورد فرق های زیادی را گفته انـد که چنـدان قابل تصدیق نیست. و در گذشـته همه را به محـک بحث زدیم، تنها چیزی که می توان گفت این است که: آنجا که این دو لفظ به شـیوه آیه اخیر جمع می شوند، «نبی» اشاره به آن فردی است که تعالیم خود را از مقام غیب بدون واسـطه اخذ می کرد و خدا بر او بدون وسیله ای تجلی می کرد، در حـالی که رسول آن آموزگـاری است که پیـام های الهی را از طریق وسایط و وسایل خاصـی ماننـد فرشـته وغیره دریافت می کرد.

و به تعبیر دیگر: رسول آن کسی است که رسالت های الهی را به وسیله رسولان سماوی دریافت می کرد. وجبرئیل برای او امر و نهی الهی را بیان می نمود، در حالی که نبی آن پیام گیری است که به طریقی غیر از این ماننـد الهام بر قلب و ماننـد آن پیام های الهی را دریافت می کند.

و در برخی ازروایات به این نوع فرق اشاره شده است که یادآور می شویم:

زراره از امام صادق (علیه السلام) سؤال می کند: آن فرو رفتگی در خود (یا از خود بی خود شدن) که بر رسول خدا به هنگام نزول وحی دست می داد چه بود؟

امـام صـادق (علیه السـلام) در پاسـخ فرمود: این حالت، حالت عمومی نبود، تنها در آن زمان که میان او و خـدا در نزول وحی واسـطه ای نبود، این حالت به او دست می داد. آنگاه فرمود: این است نبوت ای زراره، و سـپس به نشانه خضوع، سر خود را به پایین خم نمود.(۱)

در این جا باید گفت: نبوت که به معنی پیام گیری است حقیقتی است

۱- [۱] قلتُ لأبی عبد اللّه (علیه السـلام) : جعلت فداک الغشیَه الّتی تصیبُ رسول اللّه إذا أنزل علیه الوحی، قال: فقال: ذلک إذا لم یکن بینه و بین اللّه أحـد، ذاک إذا تجلی اللّه له. قـال:ثمّ قـال: تلـک النبوه یا زراره ــ و أقبل یتخشع (فأخـذ یتخضع). توحید صدوق، ص ۱۱۵.

دارای مراتب، خواه آنجا که پیام بلا واسطه از خدا دریافت می شود یا باواسطه، حقیقت نبوت موجود است و تمام پیامبران در این مراتب «نبی» می باشند ولی فرد کامل در این مراتب کسی است که بدون وساطت کسی پیام را از خدا دریافت نماید... و خداوند بر او تجلی کند و این که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: چنین فردی «نبی» است و این حقیقت نبوت است، در حقیقت اشاره به فرد کامل، و مرتبه عالی نبوت است. و اگر از این خصوصیت چشم بپوشیم حقیقت نبوت در تمام مراتب، موجود و همه پیامبران مصداق آن می باشند.

روی این اساس باید گفت: مقصود از نبی آنگاه که با رسول همراه باشد و با کلمه «أو» بر یکدیگر عطف بشوند آن گروه از پیامبران هستند که وحی را بدون واسطه دریافت می کنند و یا اشاره به پیامبران است از آن نظر که وحی را بدون دخالت موجود امکانی دریافت می کنند هر چند به غیر این طریق هم پیام الهی را دریافت می نماید.

تا اینجا بحث ما پیرامون فرق میان نبوت و رسالت به پایان رسید و باید یادآور شد که در روایات علاوه بر این دو لفظ ، واژه «محدث» نیز وارد شده است، که مقصود از آن انسان های والایی است که فرشتگان با آنان سخن می گویند. هر چند، فاقد شریعت بوده و به او در این مرحله مأموریتی داده نشده است. وچون بحث در این قسمت خارج از موضوع است دامن سخن را کوتاه می نماییم، ولی یادآور می شویم که برخی از نویسندگان بی مایه، انسان «محدث» را با «نبی» و «رسول» خبط کرده و اعتقاد به محدث بودن دخت گرامی پیامبر و یا فرزندان معصوم او را مساوی با اعتقاد به نبوت و رسالت آنان دانسته اند. و با توجه به نکته ای که یادآور شدیم، پاسخ این پندار روشن می باشد.(۱)

۱- [۱] در این قسمت به مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۶۹ _ ۳۷۰ مراجعه نمایید.

(۱)

۱۹- راه های اثبات

اشاره

سرشت انسانی با حس کنجکاوی و گواه خواهی از مدعی آمیخته شده است، و برای هیچ انسانی گوارا نیست که ادعایی را بدون دلیل بپذیرد، و یا در برابر فردی بی آنکه عظمت و شایستگی او را به دست آورد، سر تسلیم فرود آورد.

از این جهت، «شیخ الرئیس» می گوید: هرگاه کسی مدعای فردی را بدون برهان بپذیرد، باید گفت: وی فطرت اصیل و سالم انسانی را از دست داده، و سرشت وی از مسیر مستقیم فطرت منحرف گردیده است و در شفا می گوید: سفیران الهی باید دارای امتیازات و نشانه هایی باشند تا به وسیله آن شناخته شوند و مردم آنها را از مدعیان قلابی و متنبیان دروغگو، تمیز دهند.(۱)

مدعیان مقاماتی مانند: سفارت، فرمانداری و استانداری تا سند زنده ای در حوزه حکمرانی خود به مردم نشان ندهند، کسی تسلیم آنان نمی شود، و بر مدعای آنان صحه نمی گذارد، تا چه رسد به مدعیان مقام رسالت و نمایندگی

۱- [۱] الهیات شفا، مقاله دهم، فصل دوم، النجاه، ص ۳۰۴.

از جانب خداوند بزرگ که هرگز قابل قیاس با مقامات عادی نیست چه مقام و منصبی بالاتر از این که فردی ادعا کند من سفیر الهی و نماینده خدا در روی زمین هستم و همه مردم باید بدون چون و چرا از من پیروی کنند؟

گذشته از این، صفحات تاریخ گواهی می دهد که در ادوار گذشته افرادی جاه طلب برای هوس های زودگذر مادی، مدعی رسالت و نبوت شده، وگروهی از ساده دلان را فریب داده اند، و گاهی با دسیسه بازی ها و صحنه سازی ها، محیط کوچکی را تحت نفوذ خود درآورده، و احیاناً گروهی ازساده دلان را مطیع ومنقاد خود کرده اند.

روی این دوجهت باید مدعی نبوت، با دلیل قاطعی همراه باشد.

از این نظر دانشمندان عقاید برای شناسایی پیامبران، طرق و نشانه هایی را معین کرده اند، که هر کدام از آنها می تواند سند زنده ای برای حقانیت ادعای آنان باشد و این راه ها عبارتند از:

۱. اعجاز:انجام کارهای خارق العاده به نحوی که شرح داده خواهد شد.

۲. تنصیص پیامبر پیشین بر پیامبر بعدی.

۳. قرائن و شواهدی که نبوت مدعی را قطعی می سازد.

و ما هر یک از طرق را مورد بحث قرار می دهیم:

معجزه یا راه عمومی اثبات نبوت

(بررسی ماهیت معجزه)

آیات موضوع

۱. (...کُلَّما دَخَلَ عَلَیْها زَکَرِیّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ یا مَرْیَمُ أَنّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِساب) (آل عمران/۳۷).

۲. (قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ...)(نمل/۴۰).

۳. (...قَدْ جِئْناکَ بِآیَه مِنْ رَبِّکَ وَالسَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی) (طه/۴۷).

۴. (فَلَنَأْتِیَنَّکَ بِسِحْر مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَیْنَنا وَبَیْنَکَ مَوْعِداً لا نُخْلِفُهُ نَحْنُوَلا أَنْتَ مَکاناً سُویً) (طه/۵۸).

۵. (إِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَالَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَیَومَ یَقُومُ الأَشْهادُ) (غافر/۵۱).

۶. (کَتَبَ اللّهُ لأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِی إِنَّ اللّهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ)(مجادله/۲۱).

ص : ۳۳۳

ترجمه آیات

۱.«هر موقع حضرت زکریا بر او وارد می شد، روزی او را در کنار محراب آماده می دید، و ازروی تعجب می پرسید این غذا از کجاست؟ مریم پاسخ می داد: از جانب خدا است خدا به هر کس که بخواهد روزی بی حساب می دهد».

۲.«آن کس که بهره ای از دانش کتاب داشت گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی آن را نزد تو خواهم آورد».

۳.«من از پروردگار تو با معجزه ای به سوی تو آمده ام، و درود بر پیروان هدایت».

۴.«ما نیز همانند سحر تو را می آوریم پس زمانی و مکانی را برای این کار معین کن که ما و تو تخلف نکنیم».

۵.«ما پیامبران خود و افراد با ایمان را در زندگی دنیا و روز برپایی گواهان کمک می کنیم».

۶.«اراده قطعی خدا بر این تعلّق گرفته است که من (خدا) و رسولانم پیروز شویم و خدا نیرومند و برتر است».

بررسی و تفسیر آیات

۱. معجزه یا راه عمومی اثبات نبوت

دانشمندان علم کلام برای اعجاز تعریف های گوناگونی یادآور شده اند، و تعریف جامعی که می توان برای آن ذکر کرد این است که گفته شود«امر خارق للعاده، مقرون بالدعوی والتحدّی مع عدم المعارضه ومطابقه الدعوی»(۱): امری

۱- [۱] برای آگاهی از تعریف اعجاز به کشف المراد ص ۲۱۸ و شرح تجرید قوشجی ص ۶۴۵ مراجعه شود و تعریف یاد شده در بالا پس از بررسی کلمات متکلمان استخراج شده است.

بر خلاف عادت که همراه با دعوی نبوت و تحدی و مبارز طلبی و با مدعا هماهنگ بوده و کسی از عهده معارضه با آن بر نیاید.

در این تعریف برای اعجاز، قیودی ذکر شده است که هر یک را اجمالاً مطرح می کنیم:

۱. اعجاز، کار خارق العاده است (خارق للعاده): معجزه در حالی که یک پدیده خارجی است و برای خود علتی دارد، هرگز بر منوال امور عادی نیست بلکه بر خلاف قوانین متعارف می باشد، مثلاً- مار کوچک بر اثر مرور زمان افعی می گردد، یا بیماران بر اثر مراقبت های پزشکی بهبودی می یابند، آب های زیر زمینی از طریق حفر قنات و چاه های نیمه عمیق و عمیق بیرون کشیده می شوند ولی هرگاه یک چنین نتایج بدون علل عادی آن، پیدا شوند قهراً کار خارق العاده خواهند بود مثلاً چوب خشک در یک لحظه افعی شود بیمار با دست کشیدن کسی بر بدن یا موضع درد او شفا یابد، آب های زیر زمینی با کوبیدن عصا بیرون ریخته شوند، قطعاً چنین کاری معجزه (خارق العاده) خواهد بود.

البته ممکن است کاری در زمانی خارق العاده باشد و در زمان دیگر حالت عادی پیدا کند، مثلاً معالجه مبتلایان به سل و یا سرطان در گذشته امکان عادی نداشت ولی اکنون تا حدودی جنبه عادی پیدا کرده است، پرواز انسان در آسمان در گذشته خارق العاده بود ولی اکنون یک کار متعارف است، آری عادی است ولی «خارق العاده » نیست زیرا از علل طبیعی روشن و معین کمک می گیرد در حالی که معجزه، پیوسته «خارق العاده» است چه در گذشته و چه حالا زیرا آورنده آن از علل پنهانی کمک می گیرد.

و به دیگر سخن: امور غیرعادی ممکن است، کم کم حالت عادی به خود بگیرند، مانند معالجه سل و برخی دیگر از بیماری های صعب العلاج که

اگر کسی در گذشته انجام می داد می گفتند کار فوق العاده انجام داده است ولی انجام کاری از طریق معجزه، پیوسته غیر عادی خواهد بود حتی پس از این همه کشفیات و پیشرفت علوم، باز شفا بخشی مسیح با کشیدن یک دست، غیر عادی بوده و خواهد بود، نکته آن این است که غیر عادی در گذشته وعادی کنونی هر دو از علل طبیعی معین سرچشمه می گیرند و به موازات پیشرفت علوم، کم کم حالت غیرعادی بودن را از دست می دهند، در حالی که معجزه همیشه از علل غیر طبیعی سرچشمه می گیرد، و یک چنین علل هیچ گاه عادی نخواهند بود از این جهت حالت غیرعادی بودن معجزه، پیوسته ثابت می باشد.

۲. منصبی را ادعا کند (مع الدعوی): دست زدن به کار خارق العاده در صورتی معجزه خوانده می شود که آورنده آن مدعی منصبی از جانب خدا باشد و در غیر این صورت نام کرامت به خود می گیرد انسان های والا ووارسته بدون دعوی نبوت، دست به اموری می زنند که با مجاری طبیعی و عادی سازگار نمی باشد ولی در عین حال نه آنان پیامبر الهی هستند و نه کار آنان معجزه نام دارد قرآن درباره حضرت مریم می فرماید:

(...كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ يا مَرْيَمُ أَنّى لَكِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِساب)(۱).

«هر موقع حضرت زکریا بر او وارد می شد، روزی او را در کنار محراب آماده می دید، و ازروی تعجب می پرسید این غذا از کجاست؟ مریم پاسخ می داد: از جانب خدا است خدا به هر کس که بخواهد روزی بی حساب می دهد».

در میان امت های پیشین و امت اسلامی وارستگانی بوده و هستند که در سایه سیر و سلوک و تهذیب نفس نه تنها کشور بدن در اختیار اراده آنان قرار

۱- [۱] آل عمران/۳۷.

می گیرد، بلکه می توانند در محدوده ای از تکوین تصرف کنند و با نیروی اراده کاری را صورت دهند.

قرآن از قول یکی از پیروان سلیمان چنین گزارش می دهد که او گفت: من قبل از آن که چشم بر هم زنی تخت بلقیس را نزد تو خواهم آورد، چنان که می فرماید:

(قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ...)(۱).

این کار هر چند کاری خارق العاده و بسیار شگفت انگیز است، ولی چون از طرف خود سلیمان انجام نگرفت، معجزه نامیده نمی شود در اصطلاح این عمل را «کرامت» می نامند.

۳. دعوت به مقابله (مع التحدی): شرط سوم اعجاز این است که جهانیان را برای مقابله و مبارزه دعوت نماید، هرگاه مدعی مقام و منصبی دست به کار خارق العاده ای بزند ولی جهانیان را به مقابله دعوت نکند نام معجزه به خود نخواهد گرفت، البته ادعای مقامی آن هم همراه با انجام عمل خارق العاده با تحدی ملازمه دارد، زیرا اگر فردی منصبی را از جانب خدا ادعا کند و دلیل راستگویی خود را کار خارق العاده خود قرار دهد، معنی آن این خواهد بود که ای مردم این خداست که این منصب را در اختیار من نهاده و این برنامه ها از جانب او است، و اگر فکر می کنید که مصنوع ذهن و اندیشه من است برخیزید و مانند آن را بیاورید.

۴. ناتوانی جهانیان (مع عدم المعارضه): امر خارق العاده توأم با قیود پیشین در صورتی گواه بر صحت گفتار طرف می شود که آورنده معجزه مغلوب

۱- [۱] نمل/۴۰.

جهانیان نباشد و نوع بشر از مقابله و مبارزه با وی ناتوان گردند وحتی اگر متخصصان و دانشمندان جهان دور هم گرد آیند در آن شرایط نتوانند کاری مثل کار او صورت دهند و در غیر این صورت چنین کاری معجزه نبوده، بلکه کار بشری خواهد بود.

روزی پیوند قرنیه و روز دیگر عمل پیوند قلب کار فوق العاده ای به حساب می آمد، و دیری نپایید که دیگران نیز به همین کار دست زدند و از میدان عمل پیروزمندانه بیرون آمدند از این جهت هیچگاه معجزه نخواهند بود و این قید یکی از قیود مهم معجزه است که در آیات قرآن نیز بر آن اشاراتی شده است. گاهی اشارات خصوصی و گاهی عمومی.

در داستان موسی که صحنه مبارزه حق و باطل و معجزه و سحر بود،موسی به فرعون و اطرافیان او چنین گفت:

(...قَدْ جِئْناکَ بِآیَه مِنْ رَبِّکَ وَالسَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی).(۱)

«من از پروردگار تو با معجزه ای به سوی تو آمده ام، و درود بر پیروان هدایت».

و چون مفهوم گفتار موسی این بود که دیگران را یارای مقابله با این معجزه نیست فرعون به پاسخ پرداخت و گفت:

(فَلَنَأْتِیَنَّکَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَیْنَنا وَبَیْنَکَ مَوْعِداً لا نُخْلِفُهُ نَحْنُوَلا أَنْتَ مَکاناً سُویً)(۲).

«ما نیز همانند سحر تو را می آوریم پس زمانی و مکانی را برای این کار معین کن که ما و تو تخلف نکنیم».

و نیز قرآن کریم مشیت حکیمانه و قاهرانه الهی را یادآور می شود که در

۱- [۱] طه / ۴۷.

۲- [۲] طه / ۵۸ .

مصاف پیامبران الهی با مخالفان، پیوسته رسولان خود را بر مخالفان غالب خواهد ساخت چنان که می فرماید:

(إِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَالَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَیَومَ یَقُومُ الأَشْهادُ) (۱).

«ما پیامبران خود و افراد با ایمان را در زندگی دنیا و روز برپایی گواهان کمک می کنیم».

و باز می فرماید:

(کَتَبَ اللّهُ لأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِی إِنَّ اللّهَ قَویٌّ عَزِیزٌ) (۲).

«اراده قطعی خدا بر این تعلّق گرفته است که من (خدا) و رسولانم پیروز شویم و خدا نیرومند و برتر است».

۵. مطابقت عمل با ادعا (مع مطابقه الـدعوی): هرگاه در عملی این قیود چهار گانه گرد آیند ولی کار او تکذیب کننده ادعای او باشد، در این صورت نه تنها گواه بر راستگویی اونیست، بلکه گواه بر این است که او بر خدا افترا بسته و خدا از این طریق او را رسوا می سازد مثلاً مـدعی نبوت بگوید: گواه من بر راستگویی ادعایم این است که اگر دست بر بیماری بکشم شفا می یابـد ولی پس از انجام این عمل او بمیرد یا وضع او بـدتر شود، چنان که درباره مسیلمه نقل می کننـد که وی در مقام اعجاز آب دهان خود را به چاه افکنـد تـا آب آن افزایش یابـد، ولی ناگهان آب فروکش کرد یا دست خود را بر کودکان قبیله بنی حنیفه کشید ناگهان بیمار شدند.(۳) تـا این جـا با تعریف معجزه وحـدود آن آشـنا شـدیم ولی امروز پیرامون این برهان نبوت (معجزه) پرسش های زیادی مطرح است که پیرامون آنها بحث می کنیم:

تا اینجابا ماهیت معجزه و تعریف آن در اصطلاح متکلمان اسلامی آشنا

ص : ۳۳۹

۱- [۱] غافر / ۵۱ .

۲- [۲] مجادله / ۲۱.

۳- [۳] کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳۸.

شدیم و روشن شد که از قیود پنج گانه ای که در تعریف آن به کار رفته است، دو قید نقش تعیین کننده دارند که عبارتند از:

۱. خارق العاده بودن عمل.

۲. ناتوانی دیگران از معارضه با آن.

ولی سه قید دیگر در ماهیت اعجاز دخالتی ندارند، زیرا فرض این است که عمل خارق العاده است و کسی هم قادر به معارضه با آن نیست، لکن از نظر اصطلاح وتفکیک میان خارق العاده های پیامبران با کرامت اولیا دو قید دیگر (سوم وچهارم) هم لازم است یعنی آورنده کار خارق العاده باید:

۱. دعوی نبوت و پیامبری داشته باشد.

۲. مخالفان را به مقابله دعوت نماید (تحدی کند).

و اگر شرط نخست (دعوی نبوت) موجود نباشد عمل را از نظر اصطلاح، معجزه نمی نامند ولی ماهیت آن، با معجزه یکی است همچنین است صورت فقدان دوم، مثلاً اگر تحدّی نکنند، کار از خارقالعاده بودن بیرون نمیرود. نظیر این دو است شرط آخر (مطابق بودن ادعا با عمل) زیرا مطابق بودن معجزه با ادعا، شرط خارق العاده بودن نیست بلکه آن نیز یک نوع اعجاز است ولی چون بحث ما درباره معجزه ای است که آورنده آن را تصدیق کند، طبعاً بر آن اعجاز گفته نمیشود.

ص : ۳۴۰

(۲)

۲۰- پاسخ به چند پرسش پیرامون اعجاز

آیات موضوع

۱. (...وَما كانَ لِرَسُول أَنْ يَأْتِىَ بِآيَه إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ) (غافر/۷۸).

۲. (قالَ الَّذِى عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ...)(نمل/۴۰).

۳. (...فَيَتَعلَّمُونَ مِنْهُما ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوجِهِ...) (بقره/۱۰۲).

۴. (...وَما يُعَلِّمانِ مِنْ أَحَد حَتّى يَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَهٌ فَلا تَكْفُرْ...) (بقره/۱۰۲).

۵. (حَقِيقٌ عَلى أَنْ لا أَقُولَ عَلَى اللّهِ إِلاّ الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَه مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِى بَنِى إِسْرائِيلَ)(اعراف/۱۰۵).

۶. (قالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَه فَأْتِ بِها إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقِينَ) (اعراف/۱۰۶).

۷. (...أَنّی قَدْ جِئْتُکَمْ بِآیَه مِنْ رَبِّکَمْ...)(آل عمران/۴۹).

۸. (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنا بَعْضَ الأَقاوِیلِ *لأَخَذْنا مِنْهُ بِالْیَمِینِ* ثَمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الوَتِینَ* فَما مِنْکُمْ مِنْ أَحْد عَنْهُ حاجِزینَ)(حاقه/۴۴_۴۷).

۹. (...أَفِی اللّهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ...)(ابراهیم/۱۰).

۱۰. (لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلاّ اللّهُ لَفَسَدَتا...)(انبیاء/۲۲).

۱۱. (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَیْرِ شَیْء أَمْ هُمُ الخالِقُونَ) (طور/۳۵).

۱۲. (مَا المَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ إِلاّ رَسُولٌ قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدّیقَهٌ کانا یَأْکُلانِ الطَّعامَ...) (مائده/۷۵).

۱۳.(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَأَنَّکُمْ إِلَیْنا لا تُرجَعُونَ) (مؤمنون/۱۱۵).

۱۴. (قُلْ لَئِنِ اجتَمَعَتِ الإِنْسُ وَالجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذا القُرآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَو کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْض ظَهیراً)(اسراء/۸۸).

۱۵.(فَمَنْ حاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تعالَوا نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَأَنْفُسَنا وَأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَعْنَه اللّهِ عَلی الْکاذِبینَ) (آل عمران/۶۱).

۱۶. (فَأَلْقی عَصاهُ فَإِذا هِیَ ثُعْبانٌ مُبینٌ)(اعراف/۱۰۷).

۱۷. (...فَقُلْنا اضْرِبْ بِعَصاکَ الحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَهَ عَیْناً...)(بقره/۶۰).

ص : ۳۴۲

۱۸. (فَأَوحَيْنا إِلی مُوسی أَنِ اضْرِبْ بِعَصاکَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ...) (شعراء/۶۳).

۱۹. (وَأَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِسُوء...) (نمل/۱۲).

۲۰. (وَلَقَدْ آتَیْنا مُوسی تِسْعَ آیات بَیِّنات...)(اسراء/۱۰۱).

۲۱. (أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ فَانْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِاللّهِ وَأُبْرِئُ الأَکْمَهَ وَالأَبْرَصَ وَأُحْیِ المَوتی بِإِذْنِ اللّه وَأُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ...) (آل عمران/۴۹).

۲۲. (وَلَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنا الْمُرْسَلینَ *إِنَّهُمْ لَهُمُ المَنْصُورُونَ* وَإِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الغالِبُونَ)(صافات/۱۷۱_۱۷۳).

۲۳. (...ما جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللّهَ سَیُبْطِلُهُ إِنَّ اللّهَ لا یُصْلِحُ عَمَلَ المُفْسِدینَ)(یونس/۸۱).

ترجمه آیات

۱.«هیچ پیامبری معجزه ای نمی آورد مگر به اذن خداوند».

۲.«و کسی که نزد او علمی از کتاب بود، گفت قبل از آن که چشم بر هم نهی من تخت بلقیس را نزد تو حاضر می کنم».

۳.«از آن دو فرشته (هاروت و ماروت) چیزی را فرا می گرفتند که به واسطه آن میان مرد و همسر او جدایی می انداختند».

۴.«به کسی تعلیم نمی دادند مگر این که می گفتند ما وسیله آزمایشیم، مباد که کافر شوی».

۵.«شایسته است بر من که درباره خدا جز سخن حق نگویم من با نشانه ای از پروردگارم (معجزه) به سوی شما آمده ام پس بنی اسرائیل را آزاد کن».

۶.« فرعون در پاسخ گفت: اگر راست می گویی معجزه خود را بیاور».

۷.«من از جانب پروردگارم به سوی شما معجزه ای آورده ام».

۸.«هرگاه محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت های بی اساسی به ما می داد او را با قدرت هر چه تمام تر می گرفتیم و رگ حیات اورا می زدیم و هیچکس از شما مانع و مدافع او نمی شد».

۹.«آیا درباره خدا شک دارید، که آفریننده آسمانها و زمین است».

۱۰.«اگر در آسمان ها و زمین، خدایانی وجود داشت، نظام آفرینش منهدم می شد».

۱۱.«آیا بدون علت آفریده شده اند یا خود خالق خویشتن می باشند؟».

۱۲.«مسیح پیامبری بیش نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمده و رفته اند و مادر او تصدیق کننده شرایع پیشین و نبوت فرزند خود بود».

۱۳.«آیا گمان می کنید که شما بیهوده آفریده شده اید و به سوی ما باز نمی گردید؟».

۱۴.«بگو اگر انس و جن دور هم گرد آیند تا مانند این قرآن بیاورند، نمی توانند مثل آن را بیاورند هر چند برخی، برخی دیگر را کمک کنند».

۱۵.«هرکس پس از این آگاهی که بر تو رسید درباره عیسی با تو مجادله کند، بگو بیایید فرزندان و زنان و خودمان را به مباهله بخوانیم و نفرین خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

۱۶. «آنگاه چوبدست خود را انداخت که ناگاه به صورت اژدهایی آشکار در آمد».

۱۷.«هنگامی که موسی برای قوم خود آب طلبید به او گفتیم: با عصایت در آن سنگ بزن ناگاه دوازده چشمه آب از سنگ جوشید».

۱۸.«به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا بزن، دریا شکاف برداشت».

۱۹. «دستت را در گریبان فرو کن که درخشان و نورانی وبری از عیب بیرون بیاید».

۲۰.«موسی را نُه معجزه آشکار عطا کردیم».

۲۱.«من از گـل چیزی شبیه پرنـده می سازم و در آن می دمم، به خواست خـدا پرنـده می شود، کور مادرزاد ، و پیس را بهبود می بخشم و به خواست خدا مردگان را زنده می کنم و از آنچه می خورید و در خانه های تان ذخیره می کنید خبر می دهم».

۲۲.«مشیت ما بر حمایت فرستادگانمان تعلق گرفته است، آنان یاری شدگانند، و سپاه ما غالب و پیروز است».

۲۳.«آنچه آورده اید از سنخ سحر است و خدا از طریق اعجاز آن را باطل می کند».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

در فصل گذشته با ماهیت و تعریف اعجاز آشنا شدیم ولی پیرامون این برهان عمومی نبوت، پرسش هایی مطرح گردیده است که شایسته است به بررسی آنها بپردازیم:

الف. آیا اعجاز پدیده بدون علت است؟

اشاره

اصـل علیت ومعلولیت، و این که هر موجود امکـانی بـدون علت موجود نمی گردد یـک قانون عقلی قطعی و فراگیر است و به هیـچ وجه قابل تخصـیص نیست اکنون سؤال می شود آیا معجزه پدیـده ای بـدون علت است یا نه؟ و در صورت دوم علت آن چیست؟

شکی نیست که معجزه، پدیـده بـدون علت نیست و به هیـچ وجه نـاقض قانون علیت نمی باشـد، هر چنـد از علل شـناخته شـده طبیعی پیروی نمی کند،

برای خود علل ویژه ای دارد، ولی علت طبیعی وعادی نداشتن، مستلزم نداشتن علت به طور مطلق نیست.

فقط کسانی که وجود را مساوی با ماده و علل را منحصر در علل شناخته شده طبیعی می دانند، درباره معجزات چنین می اندیشند که تصدیق آن، موجب به هم زدن قوانین عقلی و نقض قانون علّیت است، این افراد به خاطر پیش داوری درباره محدوده علل، فکر می کنند که هر چیزی باید علت طبیعی داشته باشد و اگر پدیده ای فاقد چنین علت شد پس فاقد علت است.

در پاسخ این گروه گفته می شود اوّلاً: وجود مساوی با ماده نیست، بلکه گسترده تر از آن می باشد بنابر این اگر پدیده ای فاقد علت مادی شد، گواه بر نبودن علت نیست، بلکه گواه برنبودن علت مادی است و فقدان اخص (مادی) گواه بر فقدان اعم (اصل علت) نیست. چه بسا ممکن است پدیده ای فاقد علت مادی باشد ولی در عین حال فاقد علت نباشد، بلکه علت آن موجود مجردی باشد که از قلمرو حسّ و تجربه بیرون است.

در اینجا پاسخ دیگری هم هست و آن این که علل طبیعی بر دو گونه است:

۱. علل طبیعی شناخته شده.

۲. علل ناشناخته.

کار علم پیوسته کشف قسم دوم است، هرگاه معجزه ای فاقد علل طبیعی شناخته شده باشد گواه بر آن نیست که فاقد علت طبیعی باشد، چه بسا ممکن است انبیا و پیامبران از علل طبیعی ناشناخته بهره می گرفته اند البته این احتمالی بیش نیست و در رفع اشکال عقلی، کفایت می کند. و توضیح آن را هم اکنون می خوانید.

علت معجزه چیست؟

از آنچه گفته شد روشن گردید که معجزه پدیده ای بدون علت نیست هر چند علل آن بسان علل طبیعی برای بشر شناخته نمی باشد اکنون باید ببینیم علت آن چیست؟

در اینجا، سه فرضیه وجود دارد:

۱. معجزه، معلول عوامل غیبی است: ممکن است معجزه، معلول عوامل غیبی نظیر فرشتگان الهی باشد که به هنگامی که پیامبر از خدا کار خارق العاده ای را بخواهد، آن عامل غیبی به اذن و مشیت الهی دست به کار می شود و معجزه را تحقّق می بخشد.

۲. معجزه، معلول عوامل طبیعی ناشناخته است: فرضیه دیگر این است که علل معجزات عوامل طبیعی ناشناخته هستند، و از آنجا که پیامبران علم سرشار و گسترده ای دارند و از اسرار طبیعت آگاه هستند، آن عوامل ناشناخته را به کار می گیرند و کار خارق العاده را صورت می دهند.

۳. نفس و اراده قوی پیامبران، عامل معجزات آنان است: احتمال دیگر این است که معجزات پیامبران معلول نفس و اراده نیرومند آنان بوده است بنابر این کارهای خارق العاده انبیا و اولیای الهی نه معلول بلا واسطه امور غیبی است و نه معلول عوامل مادی و طبیعی ناشناخته، بلکه معلول توجه نفس قوی و اراده و خواست قطعی آنان است. نفس آنان در پرتو تهذیب و قطع علایق مادی و توجه و تقرب به مبدأ آفرینش به پایه ای از کمال واقتدار رسیده است که می تواند در موجودات عالم طبیعت تصرف کرده و آنها را به خدمت خود بگیرد و آنها نیز خود را مسخر او یافته و او را اطاعت می نمایند همان گونه که نفوس انسان های معمولی می توانند در قلمرو وجود خود تصرف کرده و قوای مادی

بدن خود را به خدمت گیرند، نفوس انسان های کامل، قدرت تأثیر درموجودات دیگر و به خدمت گرفتن آنها را دارند.

برخی از فلاسفه الهی نظیر ابن سینا و صدر المتألّهین، طرفدار نظریه اخیر می باشند.

شیخ الرئیس در این باره می گوید:

۱.کارهای خارق العاده را نباید اموری غیر ممکن و بعید دانست و آنها را تکذیب نمود زیرا برای آنها در عالم طبیعت عوامل و اسبابی است هر چند از قلمرو حواس ظاهری انسان پنهان می باشند.(۱)

۲. علاقه نفس با بدن از قبیل حلول و انطباع در بدن نیست، بلکه علاقه دیگری (تدبیری) دارد و می تواند در بدن تأثیر بگذارد، برخی از توهمات نفس، بدن را منفعل می سازد گاهی جسم را مریض و گاهی سالم می نماید. و هیچ استبعادی ندارد که گاهی قدرت نفس از این فراتر رفته و در اجسام دیگر هم تأثیر بگذارد و قدرت آن به قدری بالا رود که معادل قدرت چندین نفس گردد خصوصاً هنگامی که قوای بدنی را مقهور سازد وشهوت وغضب را مهار نماید.(۲)

۳. اسباب و عوامل زمینه ساز این قدرت نفسانی، یکی از امور یاد شده

۱- [۱] ولعلّک قد یبلغک من العارفین اخبار یکاد تأتی بقلب العاده فتبادر إلی التکذیب... فتوقف ولا تعجل فانّ لأمثال هذه الأشیاء أسباباً فی أسرار الطبیعه(شرح اشارات، ج۳، ص ۴۱۳).

۲- [۲] انّ النفس الناطقه لیس علاقتها مع البدن علاقه انطباع بل ضرباً من علائق أُخر... ویتبع أوهام الناس تغیر المزاج وابتداء أمراض أو افراق منها فلا تستبعد أن یکون لبعض النفوس ملکه یتعدی تأثیرها بدنها و یکون لقوّتها کانّها نفس ما للعالم... لا سیما إذا کانت قد شحذت ملکتها بقهر قواها البدنیه التی لها فتقهر شهوه أو غضباً...(شرح اشارات، ج۳، ص ۴۱۴).

در زیر می باشند:

۱. مزاج بدنی و طبیعی خاص که از نخست برای برخی پدید آمده است.

۲. مزاج بدنی وجسمانی خاص که به تدریج حاصل شده است.

۳. حالات خاص نفسانی که برخی از نفوس مانند اولیای الهی آن را بدست می آورند.(۱)

آنچه از شیخ الرئیس نقل گردید، از صدر المتألهین نیز با عباراتی دیگر نقل شده است. او می گوید: «از این که برخی دارای نفوس الهی بوده و دارای چنان قدرتی هستند که گویا نفس مجموعه عالم طبیعت می باشند تعجب مکن، نفوسی که همان گونه که بدن از آنها اطاعت می کند عناصر جهان طبیعت هم مطیع آنها است و هر چه شباهت نفس به مبادی عالیه هستی بیشتر گردد، قدرت و نیروی آن در تأثیر گذاری در جهان ماده بیشتر می شود».(۲)

راهنمایی قرآن در این مورد

اکنون باید دید آیا قرآن در این خصوص نظری دارد یا نه، و اگر نظری دارد کدام یک از سه فرضیه فوق را تأیید می کند؟

۱- [۱] هذه القوه ربما کانت للنفس بحسب المزاج الأصلی لما یفیده من هیئه نفسانیه تصیر للنفس الشخصیه وقد تحصل لمزاج یحصل، وقد تحصل بضرب من الکسب یجعل النفس کالمجرده لشدّه الذکاء کما یحصل لأولیاء اللّه الأبرار (مدرک قبل).
۲- [۲] لا عجب أن یکون لبعض نفوس إلهیه یکون بقوتها کانّها نفس العالم لیطیعها العنصر طاعته بدنها فکلّما ازدادت النفس تجرّداً وتشبهاً بالمبادی القصوی ازدادت قوّه وتأثیراً فی ما دونها(مبدأ و معاد ص ۳۵۵_ ۳۵۶).

آنچه مسلم است این که قرآن معجزات پیامبران را در عین این که مستند به اذن الهی می داند به خود آنان نیز نسبت می دهد.

چنان که می فرماید:

(...وَما کانَ لِرَسُول أَنْ یَأْتِیَ بِآیَه إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ) (۱).

«هیچ پیامبری معجزه ای نمی آورد مگر به اذن خداوند».

در این آیه «آیه» و «اذن» به صورت مطلق ذکر گردیده و در نتیجه هم آیه تشریعی را شامل می شود و هم آیات تکوینی (معجزات) را و هم ناظر به اذن تشریعی خدا است و هم اذن تکوینی او بنابر این معجزات پیامبران در عین این که بدون اذن تکوینی و تشریعی خداوند صورت نمی گیرد، ولی در عین حال کاری است که وجود پیامبر در پیدایش آن مؤثر است.

این آیه با هیچ یک از سه فرض گذشته در تفسیر علل معجزات، مخالفتی ندارد.

بنابر فرضیه نخست، مفاد آیه این است که پیامبر به اذن الهی آن نیروی غیبی را به کار می گیرد و عمل خارق العاده را انجام می دهد، و در نتیجه مبدأ فعل، همان عامل و موجود غیبی است مشروط بر این که پیامبر بخواهد.

بنابر فرضیه دوم که می گوید قوای ناشناخته طبیعی علت معجزه می باشند، این نفس پیامبر است که با توجه به آگاهی خاصی که از اسرار عالم طبیعت دارد، عوامل طبیعی باز هم ناشناخته را به کار می گیرد و از طریق آنها معجزه را تحقق می بخشد.

و نیز در نظریه سوم که نفس را عامل پیدایش کار خارق العاده می داند،

۱- [۱] غافر/۷۸.

ممکن است نفس بدون واسطه تأثیر گذارد و ممکن است با تسخیر عوامل خاص طبیعی به هدف تحقق بخشد، بلکه از عبارات شیخ الرئیس و صدر المتألهین وجه دوم استفاده می شود، این که شیخ می گوید: برای کارهای خارق العاده در اسرار طبیعت اسبابی است، و یا این که نفس همان گونه که در بدن خود تصرف می کند، بیشتر با این مطلب هماهنگ است که اسباب طبیعی ناشناخته ای وجود دارند که نفوس قوی با شناختی که از آنها دارند آنها را مسخر خود نموده و معجزات را می آفرینند در این صورت هر سه فرضیه یک نقطه مشترک دارند، و آن این است که نفس و اراده پیامبران در پیدایش کار خارق العاده مؤثر است تفاوت آنها در کیفیت تأثیر نفس می باشد.

نقش علم در کارهای خارق العاده

اشاره

از برخی از آیات قرآن چنین استفاده می شود که «علم و آگاهی» عامل مهم و تعیین کننده ای در تحقق کارهای خارق العاده است اینک دو نمونه را یادآور می شویم:

نمونه نخست

آنگاه که حضرت سلیمان از پیروان و اطرافیان خود خواست تا یکی از آنان در کوتاه ترین زمان تخت ملکه سبا(بلقیس) را نزد او حاضر نماید یکی از آنان(۱) گفت من قبل از یک چشم بر هم زدن این کار را انجام خواهم داد و قرآن فرد مزبور را به صورت «کسی که از علم کتاب بهره ای داشت» معرفی می کند و

۱- [۱] در مورد این که این فرد چه کسی بوده است اقوال مختلفی است معروف این است که وی آصف بن برخیا خواهر زاده و وزیر سلیمان بوده است(مجمع البیان، ج۴، ص ۲۱۳).

مفاد این توصیف این است که عامل انجام آن کار خارق العاده و شگفت، همان برخورداری او از علم کتاب بوده است چنان که می فرماید:

(قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ)(۱)

«و کسی که نزد او علمی از کتاب بود، گفت قبل از آن که چشم بر هم نهی من تخت بلقیس را نزد تو حاضر می کنم».

درباره این که مقصود از کتاب چیست و آن علم از کتاب که فرد یاد شده از آن بهره مند بوده، چه علمی بوده است، آرای مختلفی نقل شده است ولی در آیات قرآن قرینه و گواهی بر این اقوال، وجود ندارد هر چند بعید نیست که مقصود از علم، خداشناسی و توحید بوده است و آن فرد از چنان رابطه معنوی با خداوند برخوردار بوده است که «مستجاب الدعوه» گردیده، و هرگاه از خداوند چیزی را درخواست می کرد، تخلف نمی کرد و به عبارت دیگر هرگاه او چیزی را اراده می کرد، خداوند هم اراده می نمود.(۲)

نمونه دوم

نمونه دوم نیز مربوط به ساحران عصر حضرت سلیمان است، که از دو فرشته الهی به نام های هاروت و ماروت، فن ساحری را می آموختند و به جای این که در راه شایسته از آن بهره بگیرند و سحر ساحران شیطانی را باطل کنند، در مسیر ناصواب به کار می گرفتند و در زندگی خانوادگی افراد دخالت کرده و میان همسران ایجاد اختلاف می نمودند، چنان که می فرماید:

(...فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَزَوجِهِ...)(۳).

۱- [۱] نمل/۴۰.
۲- [۲] وبذلک کلّه یتحصل انّه کان له من العلم باللّه والارتباط به ما إذا سأل ربّه شیئاً بالتوجه إلیه لم یتخلف عن الاستجابه وإن شئت فقل إذا شاء اللّه سبحانه(المیزان، ج۱۵، ص ۳۸۷).
۳- [۳] بقره/۱۰۲.

«از آن دو فرشته (هاروت و ماروت) چیزی را فرا می گرفتند که به واسطه آن میان مرد و همسر او جدایی می انداختند».

ایجاد تفرقه و اختلاف میان زن و مرد یک واقعیت خارجی در زندگی زناشویی است این رخداد، یک رشته عوامل عادی و اسباب شناخته شده دارد که ریشه های عقیدتی، اقتصادی، اخلاقی، ومانند آن دارد، ولی ساحران بدون بهره گیری از این عوامل، کاری می کردند که زن و شوهر را رویاروی یکدیگر قرار می دادند و از مجرایی که از نظر دیگران ناشناخته بود، ایجاد تفرقه می کردند، بنابر این کار آنها از این نظر خارق العاده بود. وعامل آن هم به نص قرآن کریم، دانشی بود که از دو فرشته می آموختند(۱) و در نتیجه ساحران در پرتو این دانش بر یک رشته اسباب و عوامل آگاه بودند که دیگران از آن مطلع و آگاه نبودند.

ب. معجزه و اصل نظم در آفرینش

اشاره

گاهی تصور می شود که معجزه بر خلاف اصل نظم در جهان آفرینش است، زیرا اصل نظم بر این پایه است که هر موجودی بر اساس یک رشته علل و اسباب اندازه گیری شده از جانب آفریدگار یکتا تحقق می یابد در حالی که معجزه مبتنی بر این است که پدیده ای بدون آن که اسباب و عوامل طبیعی تحقق یابند رخ می دهد و در نتیجه اصل اعجاز، با اصل نظم سازگار نیست، و از آنجا که یکی از براهین اثبات آفریدگار جهان، برهان نظم است در نتیجه معجزات پیامبران علیرغم اینکه نبوت پیامبران را اثبات می کند، ولی به اثبات

۱- [۱] البته آن دو فرشته الهی به هنگام آموختن دانش سحر، یادآور می شدند که این کار صرفاً برای آزمایش انسانهاست مبادا راه کفر را پیشه سازید(...وَما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَد حَتّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَهٌ فَلا تَکْفُر...) (بقره/۱۰۲).

وجود خدا لطمه وارد می سازد.

پاسخ

از آنچه در پاسخ سؤال نخست بیان گردید، پاسخ این شبهه به خوبی روشن می گردد زیرا در آن بحث ثابت شد که معجزات پدیده های بدون علت نیستند و تمام کارهای خارق العاده از اسباب و عوامل خاصی پدید می آیند، خواه اسباب آنها را عوامل طبیعی ناشناخته بدانیم یا اراده و نفس نیرومند پیامبران و یا عوامل غیبی وغیر مادی دیگر. در هر صورت عوامل یاد شده، خود از مجموعه نظام آفرینش بشمار می روند، و مانند دیگر عوامل طبیعی، اندازه گیری شده اند.

و به عبارت دیگر در کارهای خارق العاده بر حکم و قانون کلی خدشه ای وارد نشده و قانون عقلی هم تخصیص نخورده، و بر خلاف اصل نظم در آفرینش نیز گامی برداشته نشده تنها چیزی که در معجزات و کارهای خارق العاده واقع می شود، گسترش دامنه علیت در جهان هستی است. چیزی که باعث این پندار شده، محصور ساختن قانون «علیت» به علل مادی شناخته است، و اعجاز پیامبران دست ردّ بر این پندار وارد می سازد، و به اصل قانون «علیت» تحکیم می بخشد.

آری اگر پیامبران با ارائه معجزات خود در جهان آفرینش ایجاد بی نظمی می کردند و قانون علیت را نقض می کردند، در این صورت اشکال فوق وارد بود، ومعجزات پیامبران مخالف قانون علیت و اصل نظم به شمار می آمد ولی همان گونه که یادآور شدیم چنین تصوری در مورد معجزات پیامبران و تمام کارهای خارق العاده پنداری بیش نیست، و منشأ آن همان اندیشه تنگ

ص : ۳۵۴

مادیگری فکری است که عالم وجود را به قلمرو ماده محدود می سازد.

اصولاً معجزات پیامبران نه تنها با اثبات وجود آفریدگار منافات ندارد، بلکه به گونه ای آن را تحکیم می نماید و در حقیقت روزنه ای است به جهان غیب، زیرا معنای اعجاز این است که این جهان تحت نظر یک عقل بزرگ و محیط اداره می شود که هر موقع بخواهد از روش کلی و معمولی خود، روی جهات و مصالحی عدول می کند، در حالی که اگر نیروی حاکم بر این جهان ماده، قوانین خشک و انعطاف ناپذیر فیزیکی آن باشد، و تمام هستی در چنگال روابط طبیعی اسیر و گرفتار شود، هیچگاه نباید به خواست واراده انسانی دگرگون شود.

ج. آیا معجزه گواه بر راستگویی آورنده آن است؟

اشاره

در طول تاریخ که پیامبران الهی برای هدایت انسان ها مبعوث شده اند، پیوسته اعجاز آنان در نظر مردم گواه بر راستگویی آنان شمرده شده است از این جهت هرگاه پیامبری از جانب خدا مبعوث می شد، بی درنگ مردم از او سؤال می کردند که اگر راست می گویی معجزه ای بیاور مثلاً درباره قوم صالح آمده است:

(ما أَنْتَ إِلاّبَشَرٌ مِثْلُنا فَأْتِ بِآيَه إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقِينَ)(۱).

«تو جز بشری مانند ما نیستی، اگر در ادعای خود، راستگو هستی، معجزه ای بیاور».

وگاهی خود پیامبران قبل از درخواست مردم، معجزه داشتن خود را خاطر نشان می کردند چنان که درباره حضرت موسی و حضرت مسیح جریان ازاین قرار است.

۱- [۱] شعراء/۱۵۴.

حضرت موسی رو به فرعون و پیروان او کرد و گفت:

(حَقِیقٌ عَلی أَنْ لا أَقُولَ عَلَی اللّهِ إِلاّ الْحَقَّ قَدْ جِئْتُکُمْ بِبَیِّنَه مِنْ رَبِّکُمْ فَأَرْسِلْ مَعِیَ بَنِی إِسْرائِیلَ*قالَ إِنْ کُنْتَ جِئْتَ بِآیَه فَأْتِ بِها إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ)(۱).

«شایسته است بر من که درباره خدا جز سخن حق نگویم من با نشانه ای از پروردگارم (معجزه) به سوی شما آمده ام پس بنی اسرائیل را آزاد کن فرعون در پاسخ گفت: اگر راست می گویی معجزه خود را بیاور».

حضرت مسیح رو به بنی اسرائیل کرد و گفت:

(أَنّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَه مِنْ رَبِّکُمْ...) (۲).

«من از جانب پروردگارم به سوی شما معجزه ای آورده ام».

آنگاه معجزه های خود را که در ذیل آیه بیان گردیده است، یادآوری نمود.

بنابر این در اعصار دیرینه پیوسته معجزه، دلیل و گواه بر صدق آورنده آن شمرده شده است وافراد بدون غرض پس از مشاهده آن تسلیم پیامبران شده و به آنان ایمان آورده اند.

بحثی که در اینجا مطرح می شود این که آیا معجزات پیامبران با مدعای آنان رابطه عقلی و منطقی دارد، به گونه ای که عقل و فطرت از مطالعه و ملاحظه آن به صدق دعوی پیامبران منتقل می گردد، یا این که چنین رابطه منطقی در کار نیست و صرفاً یک نوع تأثیر روانی می گذارد و به همین جهت برای گروه خردمند و متفکر، ارائه معجزات کافی نیست، بلکه اقامه دلیل و

۱- [۱] اعراف/۱۰۵_۱۰۶.

۲- [۲] آل عمران/۴۹.

برهان لازم است و قلمرو نفوذ معجزات فقط انسان هایی هستند که در سطح بالایی از تفکر قرار ندارند، و تنها چشم ظاهر بین آنان، معیار تشخیص حق از باطل است.

اخیراً یکی از نویسندگان مصری نظریه دوم را برگزیده و می گوید:

«معجزه دلیل علمی و عقلی بر صدق ادعای مدعی نیست، بلکه یک دلیل اقناعی است که مردم را قانع می سازد و عامل پیدایش ایمان می گردد و اصولاً مردم عامی هرگاه کار خارق العاده ای را از کسی مشاهده کنند فوراً تحت تأثیر واقع شده و دست ارادت به سوی او دراز می کنند ولی در عین حال هیچ رابطه منطقی میان اعجاز و راستگویی آورنده آن نیست، کسانی که معجزه را دلیل بر حقانیت دعوت او می شمارند باید رابطه منطقی میان این دو را ثابت کنند، و در غیر این صورت ادعای آنان بسان این است که بگوییم عمل پیوند قلب فلان پزشک برای اولین بار دلیل بر نبوت او است».

از این جهت وظیفه پیامبران در برابر افراد دانشمند وآگاه اقامه برهان و دلیل است نه کارهای خارق العاده که برای افراد عوام جاذبه دارد.

در این جا دو پاسخ می توان ازاین سؤال گفت، که به ترتیب بیان می شود.

پاسخ نخست

این گفتار حاکی از آن است که گوینده از کیفیت دلالت معجزه بر صدق گفتار آورنده آن، آگاه نبوده و از این جهت آن را یک دلیل اقناعی شمرده است نه برهانی، در صورتی که جریان بر عکس است. دلالت معجزه بر صدق گفتار مدعی یک دلالت برهانی است که هم اکنون بیان می شود.

در این برهان یک مطلب مسلم گرفته شده است و آن این که خدا حکیم

است و خداونـد حکیم نقض غرض نمی کنـد. بـا توجه به این اصـل، دلالـت برهـانی معجزه بر صـدق ادعـای نبوّت روشن می گردد اینک بیان آن:

فرد مدعی نبوت که دارای سوابق درخشانی باشد و در طول زندگی حتی یک قدم هم بر خلاف اصول اخلاقی برنداشـته است هرگاه یک چنین فرد با این شرایط دست به کار خارق العاده ای بزند و جهانیان را مبهوت سازد، در این صورت زمینه گرایش توده های مردم نسبت به او صد در صد فراهم می باشد.

هرگـاه یـک چنین فرد در گفتـار خود صـادق و راسـتگو باشـد کلامـی نیست ولی اگر به فرض یک چنین فرد در ادعای خود کاذب و خلافگو باشـد، در این صورت لازمه حکمت الهی این است که از روز نخست چنین قوه و قدرتی را در اختیار او قرار ندهد، زیرا چنین کاری نقض غرض و منافی با حکمت بعثت پیامبران است.

هرگاه مـدعی نبوت سوابق تاریکی داشـته باشـد، یا برنامه او مناقض با عقل و فطرت باشد پرونده زندگی و محتوای آیین او بر کذب او گواهی می دهد و هرگز انسان های متعارف با توجه به چنین سوابق و محتوایی به او گرایش پیدا نمی کنند، زیرا سند بطلان ادعای او با خود او همراه می باشد.

ولی اگر از نظر پرونده زندگی و از نظر محتوای مکتب بسـیار درخشان و چشـمگیر باشد، و علاوه بر این دو نقطه قوت، دارای معجزه ای باشد که عقل و خرد عامه مردم را مبهوت می سازد، در این صورت اگر او راسـتگو باشد تأمین کننده غرض رسالت است و در غیر این صورت با غرض بعثت منافات داشته و مقتضای حکمت ایجاد می کند که از روز نخست او را با چنین قوه و قـدرتی مجهز نسازد زیرا می دانـد که این قوه و قـدرت مایه گرایش مردم به فرد کاذب خواهـد بود و گرایش به انسان کاذب درست نقطه مقابل علاقه به هدایت مردم می باشد.

و به دیگر سخن، رابطه دلیل با مدلول گاهی یک رابطه خصوصی است مثلاً عقل وخرد حکم می کند که میان نظم و دخالت عقل و شعور رابطه مستقیمی وجود دارد یا برهان امکان اثبات می کند که بین وجود ممکن و استناد آن به واجب ملازمه ای قطعی در کار است در این دو مورد و موارد دیگر رابطه دلیل با مدلول یک رابطه خصوصی ومستقیم است که آن رابطه در دیگر دلیل ها و نسبت به دیگر مدلول ها موجود نیست.

و گاهی پیوند دلیل با مدلول، یک رابطه عمومی است، یعنی قضایای زیادی تحت یک دلیل قرار می گیرند واین قضایا به صورت عمومی ثابت می شوند هر چند هر قضیه ای نیز در حد ذات خود دلیل خاصی دارد مثلاً هرگاه فردی را پس از آزمون های بسیار، راستگو تشخیص دادیم سپس این فرد از قضایای مختلفی گزارش کرد که در این مورد ما به صدق گفتار او در تمام این قضایا علم شخصی داریم ولی در عین حال این مانع از آن نیست که هر یک از آن گزارش ها برای خود دلیل خاصی نیز داشته باشد مثلاً هرگاه او از یک رویداد اجتماعی خبر دهد و یا از یک آزمون طبیعی سخن بگوید و یا از نوعی حالت روانی یا ترکیب شیمیایی و مانند آن; گزارش دهد; ما در این جا به حکم این که او را راستگو می دانیم، گفتار او را می پذیریم ولی این مانع از آن نیست که در مورد قضایای یاد شده، دلیل دیگری از حس و تجربه یا عقل هم بر درستی گفتار او داشته باشیم.

مسئله حکیم بودن خدا یک برهان کلّی است بر این که آنچه پیامبران در مورد اصول و فروع می گویند راست می گویند، و بر خلاف واقع نیست، به گواه این که او معجزه دارد و حکیم علی الاطلاق معجزه را به دست انسان دروغگو نمی دهد ولی این مانع از آن نیست که قسمتی از قضایای شریعت در قلمرو نظری و علمی، راه اثبات دیگری نیز داشته باشد.

و در آیات قرآن به این برهان اشاراتی شده است. قرآن درباره نکته راست گویی پیامبر چنین می فرماید:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الأَقاوِيلِ *لأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ *ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الوَتِينَ* فَما مِنْكُمْ مِنْ أَحَد عَنْهُ حاجِزِينَ)(۱).

«هرگاه محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت های بی اساسی به ما می داد او را با قدرت هر چه تمام تر می گرفتیم و رگ حیات اورا می زدیم و هیچکس از شما مانع و مدافع او نمی شد».

آیه حاکی از آن است که هرگاه پیامبر گفتار خلافی را به خدا نسبت می داد نعمت حیات از او گرفته می شد، چرا؟مگر پیامبر چه امتیازی بر دیگران دارد؟ در حالی که هزاران فرد به خدا نسبت دروغ می دهند امّا چیزی از آنان کم نمی شود و سالیان درازی به زندگی خود ادامه می دهند؟

پاسخ، این است که تمام شرایط گرایش مردم در پیامبر فراهم بود. گذشته از سوابق درخشان، دارای معجزه جاودانی بود که زمینه های گرایش را فراهم می ساخت و در این صورت حتماً باید او در گفتار خود راستگو باشد و در غیر این صورت مقتضای اراده حکیمانه خدا این است که این قدرت از او سلب شود تا وسیله گمراهی مردم فراهم نگردد.

بنابر این هرگز آیه در مورد هر انسانی که به خدا نسبت دروغ می دهد، سخن نمی گوید تا از این طریق، ادعای نبوت هر مدعی، خود به خود ثابت شود. بلکه درباره امثال پیامبر اسلام سخن می گوید که عوامل جذب و گرایش در او فراهم بوده است، یک چنین فردی اگر ــ بر فرض محال ــ دروغ بگوید، با خشم الهی روبرو می گردد.

قرآن معجزات پیامبران را با کلمه های «بینه» و «آیت» تعبیر و تعریف

ص : ۳۶۰

۱- [۱] حاقه/۴۴_۴۷.

می کنـد. «بینه» در لغت به معنی روشن کننـده واقع و «آیت» به معنـای نشانه حقیقت و واقعیت است و این در صورتی است که رابطه معجزه بـا دعـوی نبـوت رابطه ای منطقی وحقیقی باشـد نه مجـازی و صوری. از این جهت ناچـاریم بگوییم که معجزات پیامبران با مدعای آنان رابطه منطقی داشته است.

پاسخ دوم

در این جا پاسخ دومی نیز از این پرسش هست که به صورت یاد شده در زیر تقریر می شود:

پیامبران مدعی بودند که فرشـته وحی بر آنان نازل می شود و او را می بینند و صداهای غیبی را می شنوند و به اصطلاح دارای ادراک خاصـی به نـام وحی هسـتند که هرگز با دیگر ادراکات حسـی و عقلی انسان مسانـخ نیست آنان می گفتنـد ما صورت های غیبی و اصوات ماورای طبیعت را می شـنویم ولی اینها یک رشـته ادراکاتی است که تنها به ما داده شـده است نه به عموم مردم.

در این موقع فریاد اعتراض معترضان بلنـد می شود و آن این که شـما مـدعی ادراک غیبی هستیـد و آن را از ویژگی های خود می دانیـد. ما از کجا بـدانیم که شـما در این ادعا صادق و راسـتگو هستیـد فرض این است که می گویید دیگران از چنین امور غیبی و غیر عادی محروم می باشند پس برای اثبات مدعای خود، کار خارق العاده ای انجام بدهید که برای ما نیز امکان رؤیت داشـته باشد و مانند وحی و رؤیت فرشـته نباشد که درک آن برای دیگران ممکن نیست، پس لازم است کارهای خارق العاده ای را به ما نشان دهیـد که ما از مشاهـده آن بـدانیم که در ادعای ادراک غیر عادی راسـتگو هستیـد و از وجود مشابه به مشابه دیگر آگـاه شویم. از این جهت پیـامبران در نخستین مراحـل بعثت بـا اعجـاز مجهز بوده و از این طریق ادعای خود را ثابت می کردند.

ص : ۳۶۱

پیروان هر پیامبر از این طریق به راستگویی او یقین کرده قهراً به کلیه مسائلی که در قلمرو عقل نظری و عقل عملی از او می شنیدند یقین و اذعان پیدا می نمودند و به اصطلاح با کسب یک یقین به راستگویی پیامبر بر تمام شریعت او اذعان می کردند. درست مثل گزارشگری که ده ها گزارش می دهد و ما یقین داریم که او انسانی وارسته و دور از دروغ است و با این یقین اجمالی، تمام گزارش های او برای ما حالت علم پیدا می کند.

البته این یقین اجمالی به صدق گفتار پیامبر، مانع از آن نیست که گفتار او در اصول عقاید و قلمرو عقل نظری او طریق برهان نیز ثابت شود، و لذا قرآن در قلمرو معارف از برهان و استدلال، بهره بیشتری می برد و در مسائل مربوط به مبدأ و معاد و رهبری و مانند آن از داوری عقل سخن می گوید.

۱. در مورد وجود آفریدگار می گوید:

(...أَفِی اللّهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ...) (۱).

«آیا درباره خدا شک دارید که آفریننده آسمان ها و زمین است».

۲. (لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلاّ اللّه لَفَسَدَتا...)(۲).

«اگر در آسمان ها و زمین، خدایانی وجود داشت، نظام آفرینش منهدم می شد».

و انکار خدا را مستلزم خلف و دور دانسته می فرماید:

۳.(أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَیْرِ شَیْء أَمْ هُمُ الْخالِقُونَ)(۳).

«آیا بدون علت آفریده شده اند یا خود خالق خویشتن می باشند؟».

۱- [۱] ابراهیم/۱۰.

۲- [۲] انبیاء/۲۲.

۳- [۳] طور/۳۵.

و در ابطال اندیشه آنان که مسیح را خدا می دانستند می فرماید:

۴.(مَا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ إِلاّ رَسُولٌ قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّیقَةٌ کانا یَأْکُلانِ الطَّعامَ...)(۱).

«مسیح پیامبری بیش نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمده و رفته اند و مادر او تصدیق کننده شرایع پیشین و نبوت فرزند خود بود».

و در باره لزوم رستاخیز می گوید:

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَأَنَّکُمْ إِلَیْنا لا تُرجعُونَ)(۲).

«آیا گمان می کنید که شما بیهوده آفریده شده اید و به سوی ما باز نمی گردید؟».

در تمام این آیات بر مدعایی که در آن آیه آمده است برهان دقیق عقلی اقامه شده است ولی جای شک نیست که فقط گروه خاصی می توانند از این براهین فلسفی بهره ببرند ولی تکلیف توده مردم نسبت به محتوای یک شریعت چیست؟ همان طوری که یادآور شدیم تکلیف عموم مردم اذعان و یقین به صدق گفتار آورنده شریعت است و در پرتو این یقین اجمالی به تمام محتویات شریعت یقین تفصیلی پیدا می کنند.

با این دو بیان رابطه منطقی معجزه با تصدیق گفتار مدعی نبوت روشن می گردد.

د.آیا مردم این زمان از معجزه محرومند؟

اشاره

گاهی گفته می شود مردم این روزگار از نظر فکر و اندیشه شکوفاتر از مردم عصر پیامبران می باشند اکنون که باب نبوت و رسالت به روی مردم جهان

۱- [۱] مائده/۷۵.

۲- [۲] مؤمنون/۱۱۵.

بسته شده است، طبعاً مردم این زمان از مزایای معجزه که خود یقین آفرین و ایمان زا است، محروم می باشند و این محرومیت چگونه با کرم و فضل الهی سازگار است؟

پاسخ

مردم این زمان و زمان های آینده نیز مانند گذشتگان هرگز از مزایای معجزه محروم نمی باشند، زیرا پیامبر گرامی به حکم این که آیین او، آیین جاودانه است معجزه جاودانی در میان بشر، قرار داده و تا روز قیامت این خورشید تابناک می درخشد و اندیشه و روان بشر را روشن می کند چه معجزه ای بالاتر از این که قرآن در تمام اعصار و قرون تحدّی کرده و می گوید:

(قُلْ لَئِنِ اجتَمَعَتِ الاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذا الْقُرانِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَو کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْض ظَهیراً)(۱).

«بگو اگر انس و جن دور هم گرد آیند تا مانند این قرآن بیاورند، نمی توانند مثل آن را بیاورند هر چند برخی، برخی دیگر را کمک کنند».

همگی می دانیم که صورت ظاهری قرآن از الفبای عربی تشکیل شده است و این مواد در اختیار همگان قرار دارد، اگر واقعاً صورت قرآن معلول شخص پیامبر است، نه خدای صورت آفرین، پس شما ای مردم برخیزید و از همان ابزار و مواد کتابی مثل آن بیاورید، و اگر در خود عجز و ناتوانی احساس کردید مطمئن باشید که این کتاب مربوط به جهان غیب و از جانب خدا است.

البته اعجاز قرآن فقط از نظر صورت (فصاحت وبلاغت) آن نیست، بلکه از نظر محتوا نیز معجزه ابدی است هم در زمینه معارف و هدایت های فکری و هم در باب اخلاق و رهبری های معنوی و هم در وادی اجتماع و

۱- [۱] اسراء/۸۸.

قوانین عادلانه اجتماعی، بیانگر جامع ترین و واقع بینانه ترین آنها است وتفصیل این بحث را در نبوت خاصه خواهیم آورد.

مباهله، معجزه جاودانه دیگر

مباهله در لغت عرب به معنی درخواست عذاب بر مخالف در اعتقاد است و برای اولین بار پیامبر آماده شد تا با سران مسیحی منطقه نجران به مباهله برخیزد و حتی دست حسن و حسین را گرفت و با دختر و داماد خود در گوشه بیابان حاضر شد، و منتظر آن گشت که سران مسیحی نجران از اسقف و کشیش برای مباهله حاضر شوند ولی آنان با مشاهده آیات صدق پیامبر عقب نشینی کردند و پرداخت جزیه را بر مباهله برگزیدند.(۱)

این معجزه یعنی مباهله برای اثبات صدق دعوی در قلمرو عقاید باقی و پایدار است و هم اکنون نیز این دعوت باقی است و لازم است به سمع مخالفان اسلام برسد. آنان از هر فرقه و گروهی باشند اگر به خدا ایمان دارند، در سرزمین دور از اجتماع آماده مباهله باشند و طرفین بر علیه یکدیگر از خدا عذاب بطلبند، آنگاه ببینند عذاب خدا فرود می آید یا نه و اگر فرود می آید کدام یک از دو طرف را طعمه خود قرار می دهد؟

مرحوم علامه طباطباییرحمه اللّه درمورد مباهله چنین می گوید:

هر فرد با ایمان با تأسی به نخستین پیشوای اسلام می تواند در راه اثبات حقیقتی از حقایق اسلام با مخالف خود به مباهله بپردازد و از خداوند برای او درخواست عذاب کند.

۱- [۱] غالب مفسران در تفسیر آیه (فَمَنْ حاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ...) (آل عمران/۶۱) سرگذشت مباهله را نوشته اند.

و هر فردی از مسیحیان و کلیمیان که بخواهند این معجزه الهی را از نزدیک مشاهده کنند می توانند به افرادی از افراد با ایمان اسلام در مورد حقانیت اسلام به مباهله برخیزند و نتیجه آن را با دیدگان خود مشاهده نمایند.(۱)

امام صادق (علیه السلام) به یاران خود همین دستور را می داد که مخالفان را به مباهله دعوت کنند یکی از یاران آن حضرت به نام «ابو مسروق» به حضرتش گفت: من با مخالفان با آیه (وأُولی الأَمْرِ مِنْكُمْ) (۲) بر فضیلت و پیشوایی شما استدلال می کنم آنان می گویند این آیه مربوط به فرماندهان سپاه است و وقتی با آیه (إِنَّما وَلِیُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ...)(۳) بر امامت علی (علیه السلام) احتجاج می کنم می گویند: این آیه مربوط به عموم افراد با ایمان است نه شخص خاصی و هر موقع با آیه (إِلاّ المَوَدَّةَ فِی القُرْبی(۴))استدلال می کنم، مخالفان می گویند: این آیه مربوط به تمام بستگان پیامبر است.

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ سائل فرمود: در چنین صورت آنان را به مباهله دعوت کن، آنگاه نحوه مباهله را بیان کرد و فرمود: چیزی نمی گذرد مگر این که آثار مباهله (نزول عذاب) را مشاهده می کنی.(۵)

و. چگونه معجزه را از سحر و جادو جدا سازیم؟

مسئله مهم در باب معجزه، جداسازی اعجاز از کارهای مرتاضان و

۱- [۱] نقل از رساله علّامه طباطبایی پیرامون اعجاز که در آخر ترجمه جلد اول المیزان چاپ شده است.

۲- [۲] نساء/۵۹.

۳- [۳] مائده/۵۵

۴- [۴] شوری/۲۳.

۵- [۵] کافی، ج۲، کتاب دعا، باب مباهله.

ساحران وجادوگران است که همگی در پوشش کار خارق العاده قرار می گیرند، نظری به سرزمین هند و مشاهده کارهای مرتاضان، هر انسانی را به تعجب وا می دارد که چگونه کارهای عجیب و غریبی را صورت می دهند. برخی از مرتاضان روی میخ های تیز می خوابند و سنگ بزرگی را بر سینه او می شکنند بدون آن که کوچک ترین آسیبی به او برسد و گاهی مرتاضی یک هفته در زیر خاک می خوابد، بدون این که کوچك ترین روزنه ای به خارج داشته باشد، سپس با پس زدن خاک ها و ریختن آب گرم بر سر و صورت، از خواب عمیق بیدار شده و حیات خود را باز می یابد.

در کشور ما نیز در میان درورایش و به اصطلاح اهل حق، کارهای خارق العاده فراوان است. ساحران و جادوگران دست به کارهایی می زنند که از حدود کارهای عادی بیرون است. اکنون سؤال می شود چگونه معجزه را از دیگر کارهای خارق العاده جدا سازیم؟

پاسخ

برای جدا سازی این دو نوع خارق العاده راه هایی است که مجموعاً می توان اطمینان بخش و رهگشا باشد.

۱. کارهای مرتاضان و ساحران نتیجه مستقیم آموزش و تمرین است.

آنان در پرتو تعلیم و تمرین طولانی به چنین کاری دست می یازند، و سحر و جادو برای خود آموزش ویژه ای دارد، و اگر چنین دوره هایی را نبینند با انسان معمولی کوچک ترین فرق ندارند، در حالی که پیامبران نه سابقه تعلیم و تمرین دارند و نه در برابر کسی برای آموزش زانو می زنند، بلکه کارهای آنان کاملاً ابداعی و بی سابقه است و تاریخچه زندگی آنان بر این مطلب گواهی می دهد.

ص : ۳۶۷

موسی بن عمران به هنگـام بـازگشت از مـدین به مصـر به مقـام رسـالت مبعوث گرديـد و معجزه الهی به نـام عصـا، به او داده شد(۱) و هرگز او در اندیشه خود چنین کاری را تصور نمی کرد.

حضـرت مسیح بدون این که در دانشکده پزشکی نزد استادان درس بخواند و بدون این که در این قسمت به تمرین بپردازد، با معجزات شگفت انگیزی مانند زنده کردن مردگان و شفا بخشیدن نابینایان مادر زاد وغیره(۲) مجهز گردید.

۲. از آنجـا که کارهـای مرتاضـان و سـاحران، محصول تحصـیل و تـدریس است; تمـام آنها قابل مبارزه و معارضه است چون کارهای آنان، شیوه خاصی دارد افراد مستعد می توانند از آن طریق به آن کارها دست یابند.

۳. چون کارهـای آنـان محصول آموزش است و این راه به روی همگان باز است در زنـدگی ساحر و مرتاض«تحـدی» و مبارز طلبی نیست در حالی که پیامبران از روز نخست تحدی و مبارز طلبی کرده و با تعجیز دیگران حقانیت خود را اثبات می نموده اند، قرآن با ندایی بلند در باره معجزه جاویدان پیامبر می گوید:

(...لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْض ظَهِيراً)(۳).

«هرگز نمی توانند مانند آن را بیاورند هر چند یکدیگر را کمک کنند».

موسی بن عمران در میدان مبارزه کارهای ساحران را کوچک شمرد و فرمود:

(...ما جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللّهَ سَيُبْطِلُهُ ...)(۴).

۱- [۱] قصص/۳۱.
۲- [۲] آل عمران/۴۹.
۳- [۳] اسراء/۸۸.
۴- [۴] یونس/۸۱.

«آنچه آورده اید از سنخ سحر است وخدا از طریق اعجاز آن را باطل می کند».

وقتی سحر آنان باطل شد نخستین کسانی که به وی گرویدند، همان ساحران بودند زیرا با تبحری که در فن سحر داشتند اذعان پیدا کردند که کار خارق العاده موسی از سنخ سحر نیست و از مبدأ دیگری سرچشمه می گیرد و علت غلبه اعجاز بر سحر این است که ساحران بر نیروی محدود انسانی تکیه می کنند، در حالی که پیامبران از نیروی نامحدود خدا کمک می گیرند و وضع محدود در برابر نامحدود روشن است.

۴. کارهای مرتاضان و جادوگران چون معلول تعلیم و تمرین است قلمرو خاصی دارد و از تنوع برخوردار نیست، مثلاً مرتاضی بر اثر ریاضت، قطار را از حرکت باز می دارد، ولی او دیگر بر کار خارق العاده ای که در مورد آن ریاضت نکشیده، قادر نیست در حالی که اعجاز پیامبران از تنوع برخوردار است، زیرا آنان مطابق مقتضیات زمان و با توجه به درخواست های مختلف مردم (با جمع بودن دیگر شرایط)، دست به اعجاز زده اند و طبعاً معجزات آنان متنوع و گوناگون است.

درباره موسی می خوانیم که عصای وی با خواست او تبدیل به اژدها می شد(۱) و با زدن آن بر سنگ دوازده چشمه جاری می گشت(۲) و با زدن همین عصا آب دریا کنار رفت و کف دریا ظاهر گشت.(۳)

و با بیرون آوردن دست خود محیط اطراف را روشن می کرد.(۴)

۱- [۱] (فَأَلْقی عَصاهُ فَإِذا هِیَ ثُعْبانٌ مُبِینٌ) .اعراف/۱۰۷

۲- [۲] (...فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصاکَ الحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَهَ عَیْناً...) .بقره/۶۰

۳- [۳] (فَأَوحَیْنا إِلی مُوسی أَنِ اضْرِبْ بِعَصاکَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ...) . شعراء/۶۳.

۴- [۴] (وَأَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُج بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوء...). نمل/۱۲

تا آنجا که قرآن موسی را با داشتن معجزات نه گانه معرفی می کند.(۱)

حضرت مسیح در نخستین برخورد خود با بنی اسرائیل معجزاتی را نشان می دهد که از تنوع کامل برخوردار است می گوید:

۱. از گل شکل پرنده ای می سازم و در آن می دمم و به اذن خدا به صورت پرنده ای در می آید.

(...أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ فَانْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِاللّهِ...).

۲. و نابینایان و بیماران مبتلا به پیسی را شفا می بخشم:

(وَأُبْرِئُ الأَکْمَهَ وَالأَبْرَصَ...) .

۳. مردگان را به اذن خدا زنده می کنم:

(...وَأُحْیِ المَوْتی بِإِذْنِ اللّهِ...) .

۴. و از آنچه که می خورید و در خانه های خود ذخیره می سازید به شما خبر می دهم.(۲)

(...وَأُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ...) .

علت محدود بودن کارهای ساحران و مرتاضان و تنوع کارهای خارق العاده پیامبران همان است که گفته شده گروه نخست به قدرت محدود بشری خود تکیه دارند در حالی که پیامبران از قدرت بی پایان خدا استمداد می نمایند.

۵. پیامبران و ساحران از نظر هدف و انگیزه کاملاً متمایز می باشند.

آموزگاران الهی به خاطر متحول کردن مردم وآشنا ساختن آنان به مبدأ و معاد و آراستن جامعه انسانی به فضایل اخلاقی دست به چنین کاری می زنند،

۱- [۱] (وَلَقَدْ آتَیْنا مُوسی تِسْعَ آیات بَیِّنات...). (اسراء/۱۰۱).
۲- [۲] آل عمران/۴۹.

در حالی که انگیزه مرتاضان و جادوگران، کاملاً مادی است. یا طالبان زر و زیورند و یا خواهان مقام و شهرت می باشند.

۶. همین طوری که پیامبران و ساحران از نظر انگیزه با هم متمایز می باشند و از نظر روحیه و اخلاق و ملکات در دو قطب مخالف قرار دارند، پیامبران و دارندگان کرامات، انسان های والا و وارسته ای هستند که در پرونده زندگی آنان، نقطه تاریک و زننده وجود ندارد در حالی که پرونده ساحر و مرتاض خلاف آن را نشان می دهد.

پاسخ یک پرسش

از بحث های گذشته پاسخ یک پرسش نیز روشن شد و آن این که هرگاه مبدأ پیدایش کارهای خارق العاده، نفس واراده نیرومند انسان است چرا معجزات پیامبران، سحر ساحران را باطل می کرد؟

پاسخ این است که معجزات و انواع دیگر کارهای خارق العاده در دو امر شریک و شبیهند و در یک چیز متفاوت و ممتازند:

نقطه اشتراک آنها این است که:

۱. نفس و اراده قوی در انجام کار خارق العاده مؤثر است.

۲. هیچ کار خارق العاده ای بدون اذن تکوینی الهی تحقق نمی یابد.

این دو مطلب را از دو آیه قرآن به خوبی می توان به دست آورد.

قرآن در مورد معجزات می فرماید:

(...وَما کانَ لِرَسُول أَنْ یَأْتِیَ بِآیَه إِلاّبِإِذْنِ اللّهِ) (۱).

«هیچ پیامبری نمی تواند معجزه ای بیاورد مگر به اذن خدا».

۱- [۱] مؤمن/۷۸.

و در باره سحر می فرماید:

(...وَما هُمْ بِضارّینَ بِهِ مِنْ أَحَد إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ...)(۱).

«کار ساحران به کسی ضرری نمی رساند مگر به اذن خدا».

در آیه نخست، معجزه، فعل پیامبران شمرده شده است همان طور که آیه دوم هم اضرار به دیگران را (که واقعیت سحر را تشکیل می دهد)هم فعل ساحران دانسته است یعنی نفس آنان در پیدایش معجزه و سحر، مؤثر و کارساز است.

و در هر دو آیه، تحقق کار خارق العاده مستند به اذن و مشیت الهی گردیده است.

این استناد همان استناد ضروری و اجتناب ناپذیر ممکن به واجب است، که هر فاعل بشری یا طبیعی، سرانجام به فاعل الهی منتهی می گردد. و به تعبیر شاعر:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای *** نبرّد رگی تا نخواهد خدای

ولی نقطه امتیاز آنها این است که نفس پیامبران و اولیای الهی علاوه بر این رابطه ضروری، پیوند دیگری نیز دارند که آن کسبی و اختیاری است از آنجا که آنان انانیت و خودخواهی را درهم شکسته اند، و خود را تسلیم در برابر خواست خدا نموده اند، وجز رأی او طالب چیزی نیستند، از حمایت و پشتیبانی خاص خداوند برخوردار گردیده و دست قدرت خداوند پیوسته یار و حامی آنها است، و به عبارت دیگر: آنان در پوشش اراده تکوینی و تشریعی خداوند قرار گرفته اند و خداوند درباره آنان سنّت خاصی را برپا داشته است و آن غلبه قطعی پیامبران در پرتو نصرت وحمایت خاص الهی است و قرآن در آیات بسیاری این سنت جاویدان الهی را بیان کرده است که جهت روشن شدن

۱- [۱] بقره/۱۰۲.

مطلب، نمونه هایی را یادآور می شویم. درمورد پیامبران می فرماید:

(وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا لِعِبادِنا الْمُرْسَلِينَ *إِنَّهُمْ لَهُمُ المَنْصُورُونَ* وَإِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الغالِبُونَ) (۱).

«مشیت ما بر حمایت فرستادگانمان تعلق گرفته است، آنان یاری شدگانند، و سپاه ما غالب و پیروز است».

و در باره ساحران از زبان موسی چنین نقل می کند:

(...ما جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللّهَ لا يُصْلِحُ عَمَلَ المُفْسِدِينَ)(۲)

«کاری که شما انجام دادید سحر است و خدا آن را باطل می سازد و خداوند عمل مفسدان را اصلاح نمی کند».

با توجه به این دو جمله:

۱.(لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا ...).

۲.(إِنَّ اللّهَ سَيُبْطِلُهُ...) .

به خوبی رمز پیروزی پیامبران بر ساحران روشن می گردد زیرا پیامبران پیوسته مورد عنایت خاص خدا بوده و از اراده قاهر و غالب او کمک می گیرند، و از طرف دیگر، ساحران مشمول سنت دیگر خداوند هستند و آن این که کار آنها باطل و بی اثر گردد.

بنابر این هم برتری نفس و اراده پیامبران بر ساحران وهم مشیت حکیمانه الهی در مورد غلبه همیشگی رسولان وشکست ساحران، رمز موفقیت گروه نخست وشکست گروه دوم می باشد.

۱- [۱] صافات/۱۷۱_۱۷۳.

۲- [۲] یونس/۸۱.

(۳)

۲۱– دو راه دیگر برای شناسایی پیامبران

آیات موضوع

۱.(وَإِذْ قالَ عِیْسَی ابنُ مَرْیَمَ یا بَنِی إِسْرائیلَ إِنّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوراهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُول یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُأَحْمَد...) (صف/۶).

۲. (وَاجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی * هارُونَ أَخِی* أُشْدُدْبِهِ أَزْرِی* وَأَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی)(طه/۲۹_۳۲).

۳. (...قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی) (طه/۳۶).

۴. (وَوَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا أَخاهُ هارُونَ نَبِیّاً)(مریم/۵۳).

۵. (وَإِنِّی مُرْسِلَهٌ إِلَیْهِمْ بِهَدِیَّه فَناظِرَهٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ) (نمل/۳۵).

۶. (فَلَمّا جاءَ سُلَیْمانَ قالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمال فَما آتانِی اللّهُ خَیْرٌ مِمّا آتاکُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِیَّتِکُمْ تَفْرَحُونَ) (نمل/۳۶).

ترجمه آیات

۱.«به یاد آور زمانی را که عیسی فرزند مریم به بنی اسرائیل گفت: من فرستاده خدا به سوی شما هستم، تصدیق کننده توراتی هستم که پیش روی من قرار دارد و بشارت دهنده ام به پیامبری که پس از من می آید و نام او "احمد" است».

۲.«از بستگانم برای من پشتیبانی قرار ده، یعنی هارون برادرم را، و پشت مرا به وسیله او محکم نما، و او را در کار تبلیغ شریک من گردان».

۳.«آنچه درخواست کرده بودی، اجابت نمودیم».

۴.«از طریق رحمت خود، برای پشتیبانی موسی، به برادر او نبوت دادیم».

۵.«من به سوی سلیمان هدیه ای می فرستم تا ببینم فرستادگانم از پیش او با چه جوابی باز می گردند؟».

۶.«هنگامی که (فرستاده ملکه سبا) نزد سلیمان آمد گفت: میخواهید مرا با مال کمک کنید(و فریب دهید)؟ آنچه را که خدا به من داده، بهتر است از آنچه به شما داده است، بلکه شما هستید که به هدیههایتان خوشحال میشوید!».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

گاهی تصور می شود که داشتن معجزه، راه منحصر به فرد برای شناسایی پیامبران راستگو از مدعیان دروغگو می باشد در حالی که حقیقت چنین نیست، بلکه معجزه، راه عمومی است که تمام افراد می توانند از آن بهره بگیرند ولی در کنار آن، دو راه دیگر هست که به کمک آنها می توان صدق دعوی نبوت را به دست آورد.

یکی از این دو راه، ریشه قرآنی دارد، و دومی راهی است که عقلای جهان در قضاوت های خود بر آن تکیه می کنند و از این طریق، حق و باطل را از هم باز می شناسند و البته قرآن نیز به نوعی آن را یادآور شده است چنان که روشن خواهد شد.

۱. تنصیص پیامبر پیشین

هرگاه نبوت فردی با دلایل قطعی ثابت شد و او نشانه ها و ویژگی های پیامبر بعد از خود را به گونه ای روشن بیان کرد، آنگاه خصوصیات وارد در کلام او به نحو روشن بر فردی منطبق گردید، در این صورت می توان نبی بعدی را از طریق تنصیص پیامبر پیشین شناخت.

نص پیامبر قبل بر پیامبر بعد از خود و معرفی شخص او و یا بیان نشانه ها و ویژگی های او امری است که طبع رسالت و هدف نبوت آن را اقتضا می کند تا این که راه برای گرایش انسان های حقیقت جو به رسولان الهی از هر جهت هموار گردد و در نتیجه هدف بعثت تأمین شود چنان که در تاریخ امامان معصوم (علیهم السلام) این نکته به روشنی دیده می شود که امام قبل، امام پس از خود را گاهی به صورت خاص وگاهی با بیان نشانه های او، معرفی نموده است، قطعاً این روش مورد توجه پیامبران نیز بوده است چنان که در خصوص پیامبر اسلام نص قرآنی این مطلب را تأیید می کند هر چند به خاطر تحریف حقایق تاریخی این مطلب در مورد همه پیامبران در دسترس ما نمی باشد.

مسلمانان مدعی آن هستند که حضرت مسیح پیامبر پس از خود را به عنوان فردی به نام «احمد» تعیین کرده است و قرآن این حقیقت را در آیه یاد

ص : ۳۷۶

شده در زیر یادآور شده است. می فرماید:

(وَإِذْ قالَ عِیْسَی ابنُ مَرْیَمَ یا بَنِی إِسْرائیلَ إِنّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوراهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُول یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَد...)(۱).

«به یاد آور زمانی را که عیسی فرزند مریم به بنی اسرائیل گفت: من فرستاده خدا به سوی شما هستم، تصدیق کننده توراتی هستم که پیش روی من قرار دارد و بشارت دهنده ام به پیامبری که پس از من می آید و نام او "احمد "است».

حضرت مسیح (علیه السلام) در این گفتار پیامبر بعدی را معرفی کرده و حتی نام او را بیان نموده است، هرگاه یک چنین تنصیص بدون شک و تردید بر فردی منطبق گردید، حجت بر همگان تمام است و باید او را به عنوان پیامبر زمان خود بپذیرند.

آیه یاد شده تنصیص مسیح را به صورت فشرده نقل کرده است و چون در زمان نزول قرآن، انجیل در دست بود در این قسمت تفصیل نداده است ولی با مراجعه به انجیل یوحنا فصل های (۱۴، ۱۵و ۱۶) روشن می شود که وی علاوه بر ذکر نام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، دیگر خصوصیات او را نیز متذکر شده است و با توجه به خصوصیات وارد در آن که همگی در مورد پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) صادق است; شک و شبهه ای در تطبیق آن نص بر این مورد وجود نخواهد داشت.

چون بحث ما در نبوت عامه به صورت کلی است، در این مورد بیش از این سخن نمی گوییم، و تفصیل این قسمت را در نبوت خاصه بیان خواهیم کرد.

در پایان نکته دیگری را یادآور می شویم و آن این که: اگر حضرت مسیح

۱- [۱] صف/۶.

بر نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) تنصیص نمود حضرت موسی نیز پیامبر معاصر خود را معرفی کرده است او از درگاه الهی خواست که برادر او هارون را در امر نبوت شریک سازد و چنین گفت:

(وَاجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی * هارُونَ أَخِی *أُشْدُدْبِهِ أَزْرِی* وَأَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی)(۱).

«از بستگانم برای من پشتیبانی قرار ده، یعنی هارون برادرم را، و پشت مرا به وسیله او محکم نما، و او را در کار تبلیغ شریک من گردان».

خداوند بزرگ درخواست او را پذیرفت و نبوت هارون نیز به وسیله خود موسی اعلام شد چنان که می فرماید:

(...قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی) (۲).

«آنچه درخواست کرده بودی، اجابت نمودیم».

در جای دیگر می فرماید:

(وَوَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا أَخاهُ هارُونَ نَبِیّاً)(۳).

«از طریق رحمت خود، برای پشتیبانی موسی، به برادر او نبوت دادیم».

در این جا از تذکر نکته ای ناگزیریم و آن این که تصریح پیامبر پیشین و انطباق گفتار او بر پیامبر بعدی باید آنچنان روشن باشد که برای افراد حق جو، جای شک و ابهام نباشد بنابر این، این که گاهی دیده می شود مزدوران استعمار با تحریف ها و دروغ سازی های بسیار آیات قرآن را بر افرادی مانند باب و بهاء

۱- [۱] طه/۲۹_۳۲.

۲- [۲] طه/۳۶.

۳- [۳] مریم/۵۳.

تطبیق می کننـد، به طور مسـلم فاقـد ارزش و اعتبار می باشد و ما در بحث نبوت خاصه به گونه ای به تحریف های آنان اشاره خواهیم کرد.

۲. گرد آوری قراین و شواهد

راه سوم برای شـناسایی نبی راسـتگو از متنبی دروغگو این است که انسـان بـا گرد آوردن قرائن و شواهـد، قضـیه را یک طرفه سازد و از مجموع آنچه در زنـدگی و برنامه فرد مـدعی نبوت وجود دارد حقیقت را کشف کنـد. گاهی این قرائن نتیجه مثبت دارد و می رساند که مدعی، راستگو است و گاهی نتیجه منفی داشته و دعوی او را تکذیب می کند.

امروز در دادگاه های جهان برای شـناختن مجرم و یا فرد بی گناه این روش، مورد اسـتفاده قرار می گیرد. فرض کنید قتلی رخ می دهـد، پرونـده ای تنظیم و پـای گروهی به میـان کشـیده می شود، بازپرسـان زبردست بـا بازجویی های متعـدد و متنوع می توانند گنهکار را از بی گناه تمییز دهند مثلًا اگر کسـی بخواهد درمورد پیامبر اسـلام (صـلی الله علیه وآله وسلم) به جمع قراین بپردازد باید پیرامون موضوعات یاد شده در زیر تحقیق کند:

۱. بررسی سوابق زندگی او پیش از بعثت، و این که آیا در این بخش از عمر، انسانی وارسته بوده و انسان گنهکار و آلوده؟

۲. محیطی که از آنجـا برخاسـته آیـا یک محیط علمی و فرهنگی بوده، یا یک محیط دور از فرهنگ و دانش؟ طبعاً در صورت دوم کتاب او که قرآن است، نمی تواند محصول محیط علمی او باشد در حالی که اگر او از میان یک جامعه تحصـیل کرده بر می خاست تأثیر محیط در برنامه های او امری محتمل بود.

ص : ۳۷۹

۳. محتویات آیین او، هرگاه محتویات آیین او در اصول و فروع در درجه بسیار بالا-یی قرار گیرد این گواه بر آن است که آورنده این برنامه از مقام غیب کمک می گیرد در حالی که اگر در مورد خدا و صفات او و مسائل حقوقی، نظامی، سیاسی و غیره، سخنان بی مایه را مطرح نماید و در بیان مسائل اخلاقی و روش بهره مندی از مواهب طبیعی با شهوت رانان همفکر باشد در این صورت نمی توان برنامه او را یک مکتب الهی انگاشت.

۴. ثبات او در راه دعوت واین که حاضر شود جان و مال خود را در راه هدف فدا سازد، نشانه معنویت و اخلاص او است و به روشنی ثابت می کند که وی در تبلیغ شریعت انگیزه مادی ندارد.

۵. وسایلی که او در پیشبرد آیین خود از آن بهره گرفته است، آیا او در نبرد با دشمنان اصول اخلاقی جنگ را رعایت می کرد یا به خاطر رسیدن به هدف از هر وسیله ای بهره می گرفت؟

در این قسمت، مطالعه غزوات پیامبر و برنامه های تبلیغی او می تواند رهگشا باشد.

۶. وضع پیروان و یاران نزدیک وی از نظر روحی و اخلاقی می تواند پرده از روحیات مدعی نبوت بر دارد زیرا انسان هرچه هم پنهان کار باشد نمی تواند خصوصیات زندگی خود را از بستگان و نزدیکان و ارادتمندان درجه یک پنهان سازد این جا است که اگر وضع پیروان او از نظر فکری وروحی در درجه بالایی قرار داشته باشد حاکی ازآن است که مدعی نبوت، انسان والا و برجسته ای بوده است.

۷. عدم تناقض و خلافگویی در برنامه، حاکی از احاطه مقام ربوبی بر برنامه های او است و گرنه بشر عادی خطا کار و غیر معصوم، هر روز نغمه ای را ساز کرده و پیوسته مرتکب تناقض گویی می شود ولی یکنواختی او در مقام

بیان مرام خود چه در موقع عزت و قوت و چه در موقع ضعف، نشانگر صفا و صدق او است. مثلاً پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روز اول که یک پیرو بیش نداشت خود را بنده و رسول خدا خواند، و روزی هم که شبه جزیره را تسخیر کرد، همان را تکرار کرد و گفت:«انّی عبد اللّه ورسوله».

اینها یک رشته قراینی است که به عنوان نمونه بازگو شد، و هرگز قراین و شواهد منحصر به اینها نیست و ما در بخش نبوت پیامبر اسلام از نظر قرآن به تشریح این قراین خواهیم پرداخت.

نخستین کسی که ازاین روش بهره گرفت، قیصر پادشاه روم بود، وی آنگاه که نامه ای از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دریافت نمود، برای شناسایی پیامبر تلاش کرد که عده ای از نزدیکان او را که برای تجارت به شام آمده بودند به دربار خود احضار کند، سپس با طرح سؤالات هفت گانه توانست به نتیجه برسد وما مشروح این داستان را در آینده بازگو خواهیم کرد.(۱)

و با یک نظر به قرآن کریم می توان دریافت که پیمودن این راه سابقه ای بس طولانی داشته است زیرا وقتی نامه سلیمان به دست بلقیس رسید او به اطرافیان خود گفت من هم اکنون هدیه ای را برای سلیمان می فرستم و منتظر عکس العمل او هستم چنان که قرآن می فرماید:

(وَإِنِّی مُرْسِلَةٌ إِلَیْهِمْ بِهَدِیَّه فَناظِرَةٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ)(۲).

«من به سوی سلیمان هدیه ای می فرستم تا ببینم فرستادگانم از پیش او با چه جوابی باز می گردند؟».

او گمان داشت که سلیمان پادشاه است و اهداف دنیوی دارد و می توان او را از طریق تطمیع خاموش نمود ولی وقتی فرستادگان نزد سلیمان رفتند و

۱- [۱] تاریخ طبری، ج۲، ص ۲۹.

۲- [۲] نمل/۳۵.

هـدیه ها را تقـدیم کردند با نهیب او روبرو شدند او گفت: آیا (به گمان خود) مرا با ثروت دنیا کمک می کنید؟ آنچه خدا به من داده است نیکوتر از آن است که شما آورده اید این شما هستید که با مال دنیا خشنود می شوید.(۱)

این گونه پاسخ، پاسخ پیامبران و مردان الهی است در حالی که اهل دنیا در این موارد راه مجامله و معامله را پیش می گیرند.

متأسـفانه این راه در میان متکلمان اسـلامی چندان رواج نداشـته و کمتر از آن بهره گرفته اند و فقط دو نفر از آنان را می توان نام برد که پیمودن این راه را بار دیگر رواج داده اند.

۱. مؤلف میزان الموازین فی امر الـدین یعنی مولی نجفعلی تبریزی که به عنوان روحانی شـیعه در اسـلامبول می زیست وی در کتاب خود که در سال ۱۲۸۸هـ. ق به طبع رسیده است ازاین راه بهره گرفته و صفحات ۲۳۱ تا ۲۳۴ را به این مطلب اختصاص داده است.

۲. نویسـنده کتـاب الوحی المحمّـدی یعنی سـید محمـد رشـید رضـا. وی در این کتاب از گردآوری قراین و شواهـد در اثبات حقـانیت پیـامبر اکرم (صـلی الله علیـه وآله وسـلم) فروگـذار نکرده است و تـا آنجـا که فرصت اجـازه می داد مـا نیز در کتـاب «الالهیات» در این مورد سخن گفته ایم وشواهد و قراینی را گرد آورده و نتیجه گرفته ایم.

البته همین طور که یادآور شدیم، این دو راه اخیر راه عمومی نیست. بلکه فقط انسان های محقق و کنجکار می توانند ازاین دو راه بهره بگیرنـد، از این جهت در پرتـو رحمت حق راه هـای سه گـانه ای در اختیـار انسـان هـا قرار گرفته است و هر کس می تواند به فرا خور استعداد خود از آن بهره بگیرد.

۱- [۱] (فَلَمّا جاءَسُلَیْمانَ قالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمال فَما آتانِیَ اللّهُ خَیْرٌ مِمّا آتاکُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِیَّتِکُمْ تَفْرَحُونَ)(نمل/۳۶).

(۱)

۲۲– اساس دعوت پیامبران

آیات موضوع

۱. (وَقالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النّارُ إِلاّ أَيّاماً مَعْدُودَةً...) (بقره/۸۰).

۲. (...إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوحِ اللّهِ إِلاّ الْقَوْمُ الْكافِرُونَ)(یوسف/۸۷).

۳. (...فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ...)(بقره/۲۱۳).

۴. (رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلاّ يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَالرُّسُلِ...)(نساء/۱۶۵).

۵. (وَيا قَومِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدراراً وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلى قُوَّتِكُمْ وَ لا تَتَوَلَّوا مُجْرِمينَ)(هود/۵۲).

۶.(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكات مِنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ وَلكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ)(اعراف/۹۶).

۷. (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكَمْ إِنَّهُ كانَ غَفّاراً *يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكَمْ مِدراراً * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالوَ بَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكَمْ جَنّات وَيَجْعَل لَكَمْ أَنْهاراً)(نوح/۱۰_۱۲).

۸. (وَما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَه فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثير) (شورى/۳۰).

۹. (وَاتَّقُوا فِتْنَهً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خاصَّهً وَاعْلَمُوا انَّ اللّهَ شَديدُ العِقابِ)(انفال/۲۵).

۱۰. (ما أَصابَكَ مِنْ حَسَنَه فَمِنَ اللّهِ وَما أَصابَكَ مِنْ سَيِّئَه فَمِنْنَفْسِكَ...)(نساء/۷۹).

۱۱.(وَيا قَومِ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقاقِى أَنْ يُصيبَكُمْ مِثْلُ ما أَصابَ قَوْمَ نُوح أَوْ قَوْمَ هُود أَوْ قَومَ صالِح وَ ما قَوْمُ لُوط مِنْكُمْ بِبَعيد) (هود/۸۹).

۱۲. (... فَذانِكَ بُرْهانانِ مِنْ رَبِّكَ إِلى فِرْعَونَ وَمَلَئِهِ)(قصص/۳۲).

۱۳. (...وَإِنْ مِنْ أُمَّه إِلاّخَلا فِيها نَذِيرٌ)(فاطر/۲۴).

۱۴. (وَما أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَه إِلاّ لَها مُنْذِرُونَ)(شعراء/۲۰۸).

۱۵. (...إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ...)(رعد/۷).

۱۶. (قُلْ إِنَّما الْعِلْمُ عِنْدَ اللّهِ وَإِنَّما أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ)(ملک/۲۶).

۱۷. (وَلَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ إِنِّى لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ) (هود/۲۵).

ص : ۳۸۴

۱۸. (حَقِيقٌ عَلی أَنْ لا أَقُولَ عَلَی اللّهِ إِلاّالْحَقَّ قَدْ جِئْتُكَمْ بِبَيِّنَه مِنْ رَبِّكَمْ فَأَرْسِلْ مَعِیَ بَنِی إِسْرائيلَ)(اعراف/۱۰۵).

۱۹. (وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالبَيِّناتِ...)(فاطر/۲۵).

۲۰. (قالَ يا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلی بَيِّنَه مِنْ رَبِّی وَآتانِی رَحْمَهً مِنْ عِنْدِهِ...)(هود/۲۸).

۲۱.(لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَالْمِيزانَ...) (حديد/۲۵).

۲۲. (فَلَمّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأی كَوْكَباً قالَ هذا رَبِّی فَلَمّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الآفِلِينَ)(انعام/۷۶).

۲۳. (فَلَمّا رَأی الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبِّی فَلَمّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِی رَبِّی لأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضّالِّينَ) (انعام/۷۷).

۲۴. (فَلَمّا رَأی الشَّمْسَ بازِغَهً قالَ هذا رَبِّی هذا أَكْبَرُ فَلَمّا أَفَلَتْ قالَ يا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمّا تُشْرِكُونَ) (انعام/۷۸).

۲۵. (...أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَلا يَضُرُّكُمْ *أُف لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ...)(انبياء/۶۶_۶۷).

۲۶. (قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّه وَهُوَ بِكُلِّ خَلْق عَلِيمٌ) (يس/۷۹).

۲۷.(ادْعُ إِلی سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَهِ وَالْمَوعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ)(نحل/۱۲۵).

ص : ۳۸۵

ترجمه آیات

۱.«جز مدتی کوتاه آتش دوزخ ما را نخواهد سوخت».

۲.«از رحمت خدا جز کافران کسی مأیوس نمی گردد».

۳.«خدا پیامبرانی برانگیخت که مژده آور و بیم دهنده بودند».

۴.«پیامبرانی بر انگیخت مژده بخش و بیم دهنده تا مردم بر خدا حجتی نداشته باشند.(تا حجّت بر مردم، تمام گردد)».

۵.«ای مردم از خدا آمرزش بخواهید و سپس به سوی او برگردید، او ابرهای باران زا را به سوی شما می فرستد و بر نیروی شما می افزاید، با گناه از خدا روی برمتابید».

۶.«اگر مردمِ آبادی ها و شهرها ایمان آورده و از گناه پرهیز کرده بودند، برکات زمین و آسمان را به روی آنان می گشودیم ولی آنان (پیامبران الهی) را تکذیب کردند، وما آنان رابه مقتضای اعمالشان مؤاخذه کردیم».

۷.«نوح می گوید: خدایا! من به مردم گفتم: از خدا طلب آمرزش کنید، او آمرزنده گناهان است(و در این صورت خداوند) ابرهای باران زا به سوی شما می فرستد و شما را با ثروت ها و فرزندان کمک می کند، وباغ ها و جویبارها در اختیار شما قرار می دهد».

۸.«هر نوع ناگواری که به شما می رسد نتیجه کارهایی است که انجام داده اید و او از بسیاری از کارهای ناروا می گذرد».

۹.«از عذابی که تنها دامنگیر ستمگران نمی شود بپرهیزید، و بدانید که عذاب خدا شدید است».

۱۰.«اگر در زندگی دنیوی به تو نیکی برسد از جانب خداست و اگر بدی برسد محصول کارهای خودت خواهد بود».

ص : ۳۸۶

۱۱.«ای مردم! مبادا عداوت با من موجب آن شود که آنچه به قوم نوح وقوم هود و قوم صالح رسید دامنگیر شما شود، و قوم لوط از شما دور نیستند».

۱۲.«این دو حجت از جانب پروردگار تو برای فرعون و اطرافیان اوست».

۱۳.«و هیچ امتی نیست جز اینکه در میان شان هشدار دهنده ای بوده است».

۱۴. «هیچ قریه ای را هلاک نکردیم مگر اینکه هشدار دهندگانی فرستادیم».

۱۵.«تو فقط بیم دهنده ای».

۱۶.«بگو علم فقط از جانب خدا است،و من تنها بیم دهنده ام».

۱۷.«نوح را به سوی قومش فرستادیم (و او به آنان گفت) من برای شما بیم دهنده ای آشکارم».

۱۸.«لازم است بر من که درباره خدا جز سخن حق نگویم. من از جانب پروردگار شما دلیل روشنگری آورده ام، بنی اسرائیل را آزاد کن و همراه من بفرست».

۱۹.«اگر تو را تکذیب کنند، کسانی را که پیش از تو بودند نیز تکذیب کرده اند و فرستادگان ما به سوی آنان با دلایل روشنی بخش آمده اند».

۲۰.«گفت ای مردم! چه می گویید اگر من دلیلی از پروردگار خود بیاورم و او به من از جانب خود رحمت داده باشد؟».

۲۱.«ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و به همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم».

۲۲.«هنگامی که شب بر او تاریک شد، ستاره را مشاهده کرد و گفت:این پروردگار من است. و چون غروب کرد گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم».

ص : ۳۸۷

۲۳.«آنگاه که سر زدن ماه را دید گفت: این پروردگار من است و چون غروب کرد گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند در گمراهی خواهم بود».

۲۴.«و چون خورشید را تابان دید، گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر است، امّا وقتی غروب کرد گفت: ای قوم من! من از آن چه شریک خدا قرار می دهید بیزارم».

۲۵.«آیا جز خدا موجوداتی را می پرستید که نسبت به شما سود و زیانی ندارند. آوخ بر شما و معبودانی (جز خدا) که می پرستید! چرا نمی اندیشید؟».

۲۶.«بگو : همان کسی که در آغاز آن را آفرید زنده اش می کند و او بر هر آفرینشی داناست».

۲۷.«با فرزانگی و اندزری نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین طریق با آنان مباحثه کن، پروردگار، گمراهان و هدایت شدگان طریقش را بهتر می شناسد».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

اساس دعوت پیامبران الهی را دو مطلب تشکیل می داد: یکی مسئله بشارت وانذار (امید و بیم) و دیگری حجت و دلیل. حجت و برهان آنان گاهی کار خارق العاده (معجزه)، و گاهی اقامه دلیل و استدلال بوده. و اگر بخواهیم این دو پایه را در عبارت کوتاهی بیان کنیم باید بگوییم: از دو عامل درونی و بیرونی بهره می گرفتند:

عامل برونی: وعده و وعیدهای مربوط به آخرت، که افراد را به انجام وظیفه وادار می ساخت.

عامل درونی: دلایل روشن و بیّنات که اندیشه ها را باز و به عقل ها نورانیت می بخشید.

و امّا عامل جهاد و نقش آن در ترویج آیین یکتا پرستی مطلب دیگری است که بعداً متذکّر می شویم.

عامل اوّل: عامل برونی _ امید و بیم

اشاره

از نظر اصول تربیتی، خطرناک ترین روش در تربیت یک انسان، تکیه بر امیـد تنها، و یا بیم تنها است. تربیتی که بر تک عاملی استوار باشد یا مایه طغیان، ویا وسیله یأس خواهد بود، امید بیش ازحد مایه سهل انگاری می گردد، و چه بسا فرد تحت تربیت از انجام وظایف شانه خالی می کنـد، فرزنـدان بنی اسـرائیل به خاطر امید فزون از حد، راه طغیان و تجاوز را در پیش گرفتند و خود را ملت برگزیده انگاشتند و از هر نوع فساد به امید مغفرت خدا خودداری نکردند. و شعار آنان این بود که:

(...لَنْ تَمَسَّنَا النّارُ إِلاّ أَیّاماً مَعْدُودهً...) (۱).

«جز مدتی کوتاه آتش دوزخ ما را نخواهد سوخت».

همچنان که بیم تنها کارساز نیست چه بسا مایه یأس و نومیدی می گردد و از این جهت قرآن یأس و نومیدی از رحمت خدا را از ویژگی های کافران می شمارد و می فرماید:

(...إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوحِ اللّهِ إِلاّ الْقَوْمُ الکافِرُونَ) (۲).

«از رحمت خدا جز کافران کسی مأیوس نمی گردد».

از این جهت در برنـامه هـای امروز امور تربیتی، به هر دو عامـل توجه شـده و به موازات یکـدیگر پیش می رونـد، مثلاً اگر در جوامع پیشرفته زندان و تبعید و کارهای اجباری و سرانجام اعدام هست، در برابر آن تشویق و تقدیر و ترفیع رتبه و معرفی افراد خدمتگزار به جامعه، نیزوجود دارد.

۱- [۱] بقره/۸۰.

۲- [۲] یوسف/۸۷.

در برنامه های پیامبران بشارت و انذار، بیم و امید، به موازات یکدیگر پیشرفته و پیامبران خدا چنین معرفی شده اند:

(...فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَمُنْذِرِینَ...)(۱).

«خدا پیامبرانی برانگیخت که مژده آور و بیم دهنده بودند».

و باز می فرماید:

(رُسُلًا مُبَشِّرِینَ وَمُنْذِرِینَ لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّهٌ ...) (۲).

«پیامبرانی بر انگیخت مژده بخش و بیم دهنده تا مردم بر خدا حجتی نداشته باشند.(تا حجّت بر مردم، تمام گردد)».

و به همین مضمون است آیه های (۴۸) انعام و (۵۶) کهف.

در این آیـات امیـد و بیم به صورت کلّی مطرح شـده انـد ولی در آیـات دیگر، کلیات، حالت جزئی به خود گرفته، و می توان فهرست این نویدها و بیم های جزئی را چنین بیان کرد:

۱. بشارت به نعمت های دنیوی.

۲. بیم از نقمت های دنیوی.

۳. بشارت به نعمت های اخروی.

۴. بیم دادن از عذاب های اخروی.

مجموع بشـارت و انـذار رسولاـن الهی بر این چهار محور دور می زد. اکنون به آیاتی که پیرامون هر چهار موضوع وارد شـده است اشاره می کنیم:

۱. بشارت به نعمت های دنیوی

از نظر قرآن،ایمان به خدا و تقوا در جهان آفرینش مؤثر می باشند،

۱- [۱] بقره/۲۱۳.

۲- [۲] نساء/۱۶۵.

توضیح این که: یک فرد مادی عمل انسان را بریده از جهان خلقت می اندیشد و معتقد است که کردار انسان، تنها از جهان آفرینش متأثر می گردد ولی در عالم آفرینش خصوصاً عالم های دور دست، اثر نمی گذارد. در حالی که از نظر یک انسان الهی و خصوصاً پیرو قرآن کریم رابطه این دو، بالا ـ تر از رابطه تأثر یک جانبه انسان از جهان خارج است بلکه هر دو در یکدیگر تأثیر می گذارند، اگر انسان از نعمت های الهی از قبیل نور و آب و دیگر مواهب طبیعی بهره می گیرد; همچنین اعمال و کردار او در صفحه گیتی اثر می گذارند وجهان آفرینش از شیوه زندگی او متأثّر می شود. البته این نوع رابطه محسوس نیست که بتوان در آزمایشگاه ها بر آن دست یافت. بلکه این رابطه را جهان غیب بازگو می کند و می گوید: ای بشر ایمان و کفر تو در آمدن و نیامدن باران، و در فراوانی و کمی نعمت و... مؤثّر است.

روی این اساس پیامبران الهی بشارت به فزونی نعمت های دنیوی را یکی از اهرم های تبلیغاتی خود قرار داده ویادآور می شدند که تقوا و پاکدامنی شما موجب ارسال رحمت الهی است. اینک، برخی از آیات را در این جا متذکر می شویم:

۱. هود به قوم خود فرمود:

(وَیا قَومِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّماءَ

عَلَيْكَمْ مِدراراً وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلى قُوَّتِكَمْ وَ لا تَتوَلَّوا مُجْرِمينَ) (۱).

«ای مردم از خدا آمرزش بخواهید و سپس به سوی او برگردید، او ابرهای باران زا را به سوی شما می فرستد و بر نیروی شما می افزاید، با گناه از خدا روی برمتابید».

۲. (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكات مِنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ وَلكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ)(۲).

«اگر مردم آبادی ها و شهرها ایمان آورده و از گناه پرهیز کرده بودند، برکات زمین و آسمان را به روی آنان می گشودیم ولی آنان (پیامبران الهی) را تکذیب کردند، وما آنان رابه مقتضای اعمالشان مؤاخذه کردیم».

۳. خدا از نوح چنین نقل می کند:

(فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفّاراً *يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدراراً * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالوَ بَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنّات وَيَجْعَل لَكُمْ أَنْهاراً).(۳).

«نوح می گوید: خدایا! من به مردم گفتم: از خدا طلب آمرزش کنید، او آمرزنده گناهان است(و در این صورت خداوند) ابرهای باران زا به سوی شما می فرستد و شما را با ثروت ها و فرزندان کمک می کند، وباغ ها و جویبارها در اختیار شما قرار می دهد».

این سه آیه و آیات دیگر ، افعال بشر را اعم از زیبا و زشت مؤثر در آفرینش می داند، گویی جهان خلقت موجود زنده ای است که می بیند و می شنود و از کارهای بشر تأثر می پذیرد، و در برابر آن واکنش نشان می دهد، پیامبران با توجه دادن انسان به چنین سرنوشت های زیبا و زشت که خواه ناخواه دامنگیر انسان می شود او را به سوی ایمان و تقوا و اعمال شایسته دعوت می کردند.

۲. بیم از نقمت های دنیوی

از آیات پیشین استفاده شد که نه تنها عمل نیک انسان در جلب رحمت الهی مؤثر است بلکه اعمال بد انسان نیز در جهان آفرینش مؤثر می باشد و

۱- [۱] هود/۵۲.

۲- [۲] اعراف/۹۶.

۳- [۳] نوح/۱۰_۱۲.

پیامدهایی خواهد داشت. اینک آیاتی را در خصوص این مورد یادآور می شویم:

آیات مربوط به نقمت های دنیوی دو نوع است:

الف. آیاتی که به صورت کلی یادآور می شونـد که اعمال بـد و زشت انسان در این جهان پیامدهای ناگواری دارد، و هر نوع ناگواری که در این جهان به انسان می رسد نتیجه عمل او است.

ب. آیـاتی که بیـانگر نزول عـذاب الهی نسبت به گروهی است که با پیامبران خود از در مخالفت وارد شـده و رسالت آنان را تکذیب نمودند. اینک آیات عمومی در این قسمت:

۱.انذار از طریق نقمت های دنیوی به صورت کلی

آیات وارد در این مورد فزون تر از آن است که در اینجا منعکس شود و از باب نمونه برخی را یادآور می شویم:

الف. (وَما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَه فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَیَعْفُوا عَنْ کَثیر) (۱).

«هر نوع ناگواری که به شما می رسد نتیجه کارهایی است که انجام داده اید و او از بسیاری از کارهای ناروا می گذرد».

ب. (وَاتَّقُوا فِتْنَهً لا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خاصَّهً وَاعْلَمُوا انَّ اللّهَ شَدیدُ العِقابِ)(۲).

«از عذابی که تنها دامنگیر ستمگران نمی شود بپرهیزید، و بدانید که عذاب خدا شدید است».

۱- [۱] شوری/۳۰.

۲- [۲] انفال/۲۵.

به طور مسلم این عذابی که دامن مجرم و غیر مجرم را می گیرد; تنها عذاب دنیوی است که در آن، خشک و تر با هم می سوزند، و گرنه عذاب اخروی هر کس از آن خود او است، و در هر حال، این عذاب دنیوی واکنش اعمال یک جامعه است.

ج. (ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَه فَمِنَ اللّهِ وَما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَه فَمِنْ نَفْسِکَ...).(۱)

«اگر در زندگی دنیوی به تو نیکی برسد از جانب خداست و اگر بدی برسد محصول کارهای خودت خواهد بود».

برخی از آیاتی که بیانگر نعمت های دنیوی می باشند به گونه ای ناظر به این موضوع هستند.

۲. انذار از طریق عذاب های خاص دنیوی

پیامبران الهی پیوسته مردم را از عذاب های دنیوی که دامنگیر گنهکاران می شود بیم می دادند ولی متأسفانه بسیاری از آنان به خاطر غرق شدن در گناه، این انذارها را نادیده گرفته و پیوسته می گفتند اگر راست می گویید انذار خود را جامه عمل بپوشانید، و در این خصوص آیاتی که در مورد هلاکت قوم نوح و لوط و صالح و شعیب و قوم فرعون و غیره نازل شده است می توانند شاهد گفتار ما باشند. و ما چون پیرامون این آیات به هنگام بررسی زندگی پیامبران از دیدگان قرآن بحث خواهیم کرد در این جا به نقل و تفسیر آنها نمی پردازیم و فقط برای ذکر نمونه سخن شعیب به قومش را یادآور می شویم:

(وَیا قَومِ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شِقاقِی أَنْ یُصیبَکُمْ مِثْلُ ما أَصابَ قَوْمَ نُوح أَوْ قَوْمَ

۱- [۱] نساء/۷۹.

هُود أَوْ قَومَ صالِح وَ ما قَوْم لُوط مِنْكَمْ بِبَعيد) (۱).

«ای مردم! مبادا عداوت با من موجب آن شود که آنچه به قوم نوح وقوم هود و قوم صالح رسید دامنگیر شما شود، و قوم لوط از شما دور نیستند».

اکنون به بررسی دو نوع اهرم تبلیغی که همان بشارت و انذار نسبت به نعمت ها وعذاب های اخروی است، می پردازیم.

۳ _ ۴ امید و بیم اخروی

دو اهرم دیگر که پیامبران در تبلیغ رسالت خویش از آن بهره گرفته اند امید و بیم های اخروی است که بیش از دو موضوع پیشین مورد توجه بوده اند. آنان پیوسته در دعوت به آیین خود به مردم بشارت می دادند که افراد مؤمن و نیکوکار در آخرت وارد بهشت می شوند و در آنجا از نعمت های الهی بهره می گیرند، همچنان که آنان را بیم می دادند که مخالفان آیین خداوندی سرنوشت ناگواری که همان زندگی در آتش دوزخ است دارند بنابر این مجموع آیات مربوط به بهشت و دوزخ، بلکه آیات مربوط به زندگی شهیدان در برزخ و معذب بودن گنهکاران در آن، یکی از اهرم های تبشیر و انذار بوده است و چون آیات مربوط به این قسمت بی شمار است و غالب خوانندگان یک نوع آشنایی با آنها دارند، دامن سخن را در این جا کوتاه می سازیم. ولی یادآور می شویم که نعمت ها و عذاب های اخروی تنها نعمت ها و عذاب های جسمانی نیستند بلکه علاوه بر آن نعمت ها و عذاب های معنوی نیز هستند که ما در مباحث معاد از همین سلسله بحث های تفسیر موضوعی (منشور جاوید) پیرامون آن بحثخواهیم کرد.(۲)

۱- [۱] هود/۸۹.

۲- [۲] به جلد هفتم مراجعه بفرمائید.

در پایـان این بحث یادآور می شویم که اگر چه پیامبران الهی برای ابلاغ رسالت خویش از دو اهرم تبشـیر و انـذار بهره جسـته اند، ولی اهرم انذار نقش اساسـی تری را ایفا نموده است. این حقیقت را با مراجعه به آیات قرآن به روشـنی می توان به دسـت آورد، زیرا علاوه بر این که در همه موارد، در کنار عنصـر تبشـیر از انذار نیز یاد شده است، در موارد بسـیاری تنها عنصـر انذار مطرح گردیده است، تا آنجا که در بخشـی از آیات قرآن عموم پیامبران الهی به عنوان «منذر» و «نذیر» توصیف گردیده اند. و اینک نمونه هایی از این آیات:

١. (...وَإِنْ مِنْ أُمَّه إِلّاخَلا فِیها نَذِیرٌ).(١) «و هر امّتی درگذشته انذار کنندهای داشته است».

٢. (وَما أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَه إِلّا لَها مُنْذِرُونَ).(٢) «ما هیـچ شـهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر اینکه انـذار کننـدگانی از پیامبران الهی داشتند».

اهمیّت انـذار از دیـدگاه قرآن به پایه ای است که در آیات متعـدد، وظیفه و مأموریت آخرین پیامبر الهی را فقط انـذار دانسـته است چنان که می فرماید:

(...إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ...)(٣).

«تو فقط بیم دهنده ای».

وباز می فرماید:

(قُلْ إِنَّما الْعِلْمُ عِنْدَ اللّهِ وَإِنَّما أَنَا نَذِیرٌ مُبِینٌ) (۴).

«بگو علم فقط از جانب خدا است،و من تنها بیم دهنده ام».(۵)

١- [١] فاطر/٢۴.

٢- [٢] شعراء/٢٠٨; همچنین به آیات: ٧٢/صافات، ٣۴/سبأ، ٢٣/زخرف مراجعه نمایید.

٣- [٣] رعد/٧.

۴- [۴] ملک/٢۶.

۵- [۵] هود/٢۵.

و نیز در مورد حضرت نوح که اولین پیامبر صاحب شریعت است می فرماید:

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ إِنِّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ)(۱).

«نوح را به سوی قومش فرستادیم (و او به آنان گفت) من برای شما بیم دهنده ای آشکارم». و به همین مضمون است آیه ۲ سوره نوح.

البته این حصر:(پیامبر تو بیم دهنده ای بیش نیستی) مسلماً حصر اضافی است . یعنی در مقابل اجبار، تو فقط نقش بیم دهنده ای داری نه این که کار پیامبرمنحصر به بیم دادن باشد، زیرا همان گونه که در گذشته آوردیم پیامبران، بیم دهندگان و نوید دهندگانند، اگر چه تأکید آیات بر انذار بیش از تأکید آنها بر تبشیر است.

و شاید علت آن این است که تأثیر انذار در انسان های معمولی بیش از تأثیر تبشیر است.

عامل دوم دعوت بر اساس استدلال و روشنگری

اشاره

یکی دیگر از اهرم های تبلیغی پیامبران الهی این بود که افراد را از طریق گفتگو و اقامه دلیل و حجت روشن به آیین خود دعوت می کردند، سرانجام در میان جمعیت هایی که در قلمرو دعوت پیامبران قرار می گرفتند انسان های عاقل و دانا و حق جویی بودند انبیا می توانستند از فطرت و خرد آنان کمک بگیرند و

۱- [۱] در این باره به آیات: ۱۸۴/اعراف، ۱۲/هود، ۸۹ حجر، ۴۹/ حج، ۱۱۵/شعراء، ۵۰/عنکبوت،۴۶/سبأ، ۲۳/فاطر، ۷۰/ص، ۹/احقاف، ۵۰ و ۵۱/ذاریات، ۱/فرقان، ۴و۶۵/ص، ۲/ق، ۱۹۴/ شعراء، ۹۲/نمل مراجعه نمایید.و البته این آیات افزون بر آیاتی است که در آنها انذار و تبشیر با هم ذکره شده اند.

سرانجام از درون در آنها تحول ایجاد کنند.

پیامبران در این جا به فراخور حال افراد از دلیل و برهان کمک می گرفتند، برخی از این دلایل جنبه کلی داشت یعنی اجمالاً ثابت می کرد که مدعی نبوت در ادعای خود راستگو است، و برخی از آنها جنبه جزئی داشت یعنی اصل و قانونی را که مطرح می کرد بر خصوص استواری آن قانون استدلال می نمود.

معجزات پیامبران، براهین و دلایل(۱) کلی و اجمالی آنان بود که در نوع افراد یقین می آفرید، در حالی که دلایل عقلی و فطری و احیاناً بیانات خطابی در موارد خاصی و نسبت به برخی افراد کارساز بود نه همه موارد، و چون درباره معجزه به صورت گسترده بحث کردیم اینک در مورد نوع دوم، یعنی دعوت بر اساس استدلال و روشنگری به صورت فشرده بحث می کنیم ویادآور می شویم مجموع هر دو قسم را، کلمه بینه، و بینات در بر می گیرد، و هر کجا قرآن این واژه را به کار برده است مقصود چیزهایی است که نسبت به مدعا روشنی بخشد، چنان که از زبان موسی بن عمران می گوید:

(حَقِیقٌ عَلی أَنْ لا أَقُولَ عَلَی اللّهِ إِلاّالْحَقَّ قَدْ جِئْتُکُمْ بِبَیِّنَه مِنْ رَبِّکُمْ فَأَرْسِلْ مَعی بَنِی إِسْرائیلَ)(۲).

«لازم است بر من که درباره خدا جز سخن حق نگویم. من از جانب پروردگار شما دلیل روشنگری آورده ام، بنی اسرائیل را آزاد کن و همراه من بفرست».

۱- [۱] قرآن کریم علاوه بر این که معجزات پیامبران را «آیات» (نشانه ها) و «بیّنات» (امور روشنگر)می داند از آن با واژه (برهان) تعبیر آورده است، چنان که درباره دو معجزه موسی(عصا وید بیضاء) می فرماید:(فَذانِکَ بُرْهانانِ مِنْ رَبِّکَ إِلی فِرْعَونَ وَمَلَئِهِ)(قصص/۳۲) :« این دو معجزه، دو برهان از جانب پروردگار تو هستند برای فرعون و اطرافیان او»، و این خود گواه روشنی است بر این که معجزات انبیا دلایل منطقی بر مدعای آنان بود و نه صرفاً امور اقناعی برای انسان های ساده اندیش.

۲- [۲] اعراف/۱۰۵.

و باز می فرماید:

(وَإِنْ یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالبَیِّناتِ...)(۱).

«اگر تو را تکذیب کنند، کسانی را که پیش از تو بودند نیز تکذیب کرده اند و فرستادگان ما به سوی آنان با دلایل روشنی بخش آمده اند».(۲)

نمونه هایی از دعوت های همراه با استدلال

اشاره

در میان آیات فراوانی که بیانگر منطق حضرت نوح در تبلیغ رسالت خویش است این آیه به صورت جامع حاکی است که دعوت او با دلیل و استدلال همراه بوده است چنان که می فرماید:

(قالَ یا قَوْمِ أَرَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَه مِنْ رَبِّی وَآتانِی رَحْمَهً مِنْ عِنْدِهِ...)(۳).

«گفت ای مردم! چه می گویید اگر من دلیلی از پروردگار خود بیاورم و او به من از جانب خود رحمت داده باشد؟».

و در سوره نوح برای اولین بار در محیط بشر وجود رابطه میان عمل انسان و جهان آفرینش در کلام حضرت نوح آمده است آنجا که می فرماید:

(فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کانَ غَفّاراً *یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدراراً * وَ...) (۴). و تفصیل این قسمت در گذشته بیان شد.

۱- [۱] فاطر/۲۵.

۲- [۲] و نیز به سوره حدید آیه ۲۵ مراجعه شود.

۳- [۳] هود/۲۸.

۴- [۴] نوح/۱۰_۱۲.

ابراهیم و برهان رسالت

در زمان ابراهیم خلیل افکار و اندیشه ها بالا رفته و جامعه بشری از شایستگی بیشتری برخوردار بود، وبالأخص وی در میان ملت متمدن بابل مبعوث شد که برای خود علم و تمدنی داشتند ولی متأسفانه گروهی اجرام سماوی ــ و گروه دیگر بت های زمینی را می پرستیدند، و به خاطر شایستگی آنان از نظر فکری، ابراهیم با منطق نیرومند در صحنه تبلیغ ظاهر شد او آنگاه که ملاحظه کرد مردم، ستارگان و ماه و خورشید را می پرستند و آنها را رب و کارگردان جهان آفرینش می دانند، رو به آنان کرد و گفت: این اجرام که شما آنها را کارگردان جهان و انسان می شمارید گاهی با ما هستند و گاهی از ما غایبند و مدبر انسان چگونه می تواند از افراد تحت تدبیر و تربیت خود دور بماند؟ او از خصوصیت «افول»و غیبت نتیجه گرفت که اینها نمی توانند مفیض فیض و مدبر انسان و جهان باشند، باید دنبال خدایی رفت که برای او افول و غیبت نیست.

ممکن است برهان ابراهیم ناظر به مسئله حرکت اجرام سماوی باشد، زیرا حرکت یکنواخت این اجسام حاکی از این است که قدرت بالاتری آنها را مسخر کرده و پیوسته می آورد، و در این صورت موجود مسخّر چگونه می تواند «رب» و کردگار انسان وجهان باشد؟

چنان که برهان حرکت می تواند ناظر به این باشد که حرکت بدون هدف نیست، و طبعاً این اجرام فاقد کمال بوده در جستجوی کمال خود می باشند، وموجود ناقص که در مسیر دریافت کمال است چگونه می تواند صاحب و پروردگار انواع موجود در کره زمین باشد؟

هیچ بعید نیست که تمام مراحل این برهان وحتی مراحلی که از آن یاد

نکردیم، مقصود خلیل الرحمن بوده و از ا نها بهره گرفته است.(۱)

منطق ابراهیم خلیل استدلال و برهان بود آنگاه که به جرم درهم شکستن بتها محاکمه می شد رو به حاضران کرد و گفت:

(...أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا یَنْفَعُکُمْ شَیْئاً وَلا یَضُرُّکُمْ *أُفّ لَکُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ أَفَلا تَعْقِلُونَ) .(۲)

«آیا جز خدا موجوداتی را می پرستید که نسبت به شما سود و زیانی ندارند. آوخ بر شما و معبودانی (جز خدا) که می پرستید! چرا نمی اندیشید؟».

این مقدار از بیانات دو پیامبر بزرگ که سر سلسله پیامبران بودند در ارائه نمونه کافی است ولی در این جا باید به دو نکته دیگر اشاره کرد:

۱. گاهی پیامبران به جای برهان، از اصل جدل بهره می گرفتند، یعنی از قضایایی که طرف بحث، آنها را مسلم می دانسته بر ضد او استفاده می کردند.

قرآن کریم از انسانی یاد می کند که در مورد احیای مردگان با پیامبر گرامی مخاصمه کرد و استخوان پوسیده ای را نشان داد و با لحنی تعجب آمیز و همراه با تمسخر به آن حضرت گفت: چه کسی این استخوان را زنده می کند؟

خداوند به او وحی کرد که در پاسخ بگوید:

(...یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّه ...) .

«آن کس در مرحله نخست آن را آفرید بار دیگر زنده می کند».(۳)

۱- [۱] به سوره انعام، آیات ۷۶_ ۷۹ رجوع شود.

۲- [۲] انبیاء/۶۶_۶۷.

۳- [۳] به آیات۷۹ _ ۸۳سوره یس مراجعه شود. و مفصل این آیات را در مباحث معاد بخوانید.

از ظاهر سیاق استفاده می شود که فرد مخاصم و مجادل، معتقد به خدا بود و پذیرفته بود که استخوان مخلوق خداست به همین جهت این اصل مورد قبول خصم، پایه استدلال قرار گرفته و با او در مورد مسئله معاد مناظره گردیده است.

البته آنجا که هدف از جدل چیزی جز بیدار کردن طرف نیست و آنجا که توجه دادن طرف، کافی در ارائه مطلب بود، به همان اکتفا میورزیدند، ولی در عین حال، جدل را با برهان و استدلال همراه می ساختند از این جهت در اواخر آیه و نیز از آیات پس از آن، رنگ استدلال برهانی به خود گرفته است و می فرماید:(وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیم) : یعنی اگر شبهه معاد مربوط به علم خداست باید دانست که علم الهی نامحدود است و همه چیز را در پوشش می گرد.

۲. از آنجا که گروهی از مردم بر درک برهان عقلی توانایی ندارند، پیامبران الهی از طریق وعظ وخطابه و پند و اندرز وارد شده و آنها را به سوی صراط مستقیم دعوت می کردند و همه این روش ها در پوشش «بیّنه» قرار دارد. و آیاتی که برمحور امید و بیم دور می زند و در آغاز بحث یادآور شدیم مصداق روشن وعظ و خطابه است، که انبیاء روی آن تکیه می کردند. و هر سه روش، در آیه مبارکه:(ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالحِکْمَهِ وَالمَوعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنَ)(۱) آمده است و هر یک به مثابه دارویی است که باید در محل مناسب خود مصرف شود.

۱- [۱] نحل/۱۲۵.

(۲)

۲۳- در راه تبلیغ

آیات موضوع

۱. (وَلَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ فَصَبَرُوا عَلی ما کُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتّی أَتاهُمْ نَصْرُنا...)(انعام/۳۴).

۲. (فَاصْبِر کَما صَبَرَ أُولُوا العَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ...) (احقاف/۳۵).

۳. (...اسْتَعِینُوا بِاللّهِ وَاصْبِرُوا...)(اعراف/۱۲۸).

۴.(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصابِرُوا وَرابِطُوا...) (آل عمران/۲۰۰).

۵. (...اُعْبُدُوا اللّه ما لَكَمْ مِنْ إله غَيْرُهُ...)(اعراف/۵۹).

۶. (وَلَقَدْ بَعَثْنا فِى كُلِّ أُمَّه رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ...) (نحل/۳۶).

۷. (...فَأَرْسِلْ مَعَنا بَنِى إِسْرائِيلَ وَلا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْناكَ بِآيَه مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلامُ عَلى مَنِ اتَّبَعَ الهُدى* إِنّا قَدْ أُوحِىَ إِلَيْنا أَنَّ العَذابَ عَلى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلّى)(طه/۴۷_۴۸).

۸. (وَتَاللّهِ لأَكِيدَنَّ أَصْنامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ) (انبياء/۵۷).

۹. (...وَشاوِرْهُمْ فِى الأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ...) (آلعمران/۱۵۹).

۱۰. (قُلْ يا أَيُّهَا الكافِرُونَ* لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ)(كافرون/۱_۲).

۱۱. (...إِنِّى أُشْهِدُ اللّهَ وَاشْهَدُوا أَنّى بَرِىءٌ مِمّا تُشْرِكُونَ *مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِى جَمِيعاً ثُمَّ لا تُنْظِرُونِ) (هود/۵۴_۵۵).

۱۲. (قَدِ افْتَرَيْنا عَلَى اللّهِ كَذِباً إِنْ عُدْنا فِى مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجّانَا اللّهُ مِنْها وَ ما يَكُونُ لَنا أَنْ نَعُودَ فِيها...)(اعراف/۸۹).

۱۳. (يا قَوْمِ إِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقامِى وَتَذْكِيرى بِآياتِ اللّهِ فَعَلَى اللّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكاءَكُمْ ثُمَّ لا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَىَّ وَلا تُنْظِرُونِ)(يونس/۷۱).

۱۴. (وَما لَنا أَلاّ نَتَوَكَّلَ عَلى اللّهِ وَقَدْ هَدانا سُبُلَنا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلى ما آذَيْتُمُونا وَعَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ) (ابراهيم/۱۲).

۱۵. (وَما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْر إِنْ أَجْرِىَ إِلاّ عَلى رَبِّ الْعالَمِينَ) (شعراء/۱۸۰).

۱۶. (اِتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْئَلُكَمْ أَجْراً وَهُمْ مُهْتَدُونَ) (يس/۲۱).

۱۷. (...ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْر وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ)(ص/۸۶).

۱۸. (قُلْ ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْر إِلاّ مَنْ شاءَأَنْ يَتَّخِذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلًا) (فرقان/۵۷).

۱۹. (قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْر فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِىَ إِلاّعَلَى اللّهِ...) (سبأ/۴۷).

۲۰. (...يا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسالَهَ رَبِّى وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلكِنْ لا تُحِبُّونَ النّاصِحينَ)(اعراف/۷۹).

۲۱. (لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالمُؤْمِنينَ رؤُوفٌ رَحِيمٌ)(توبه/۱۲۸).

۲۲. (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطاعُوهُ إِنَّهُمْ كانُوا قَوماً فاسِقينَ)(زخرف/۵۴).

۲۳. (...فَاذْكُرُوا آلاءَ اللّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)(اعراف/۶۹).

۲۴. (وَاتَّقُوا الَّذِى أَمَدَّكُمْ بِما تَعْلَمُونَ *أَمَدَّكُمْ بِأَنْعام وَبَنِينَ* وَجَنّات وَعُيُون)(شعراء/۱۳۲_۱۳۴).

ص : ۴۰۵

۲۵. (وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكَمْ خُلَفاءَمِنْ بَعْدِعاد وَبَوَّأَكُمْ فِى الأرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِها قُصُوراً وَتَنْحِتُونَ الْجِبالَ بُيُوتاً فَاذْكُرُوا آلاءَ اللّهِ وَ لا تَعْثَوا فِى الأرْضِ مُفْسِدِينَ)(اعراف/۷۴).

۲۶.(وَإِذْ قالَ مُوسى لِقَومِهِ يا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِياءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكاً...) (مائده/۲۰).

۲۷. (يا أَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ...)(مائده/۱۱).

۲۸. (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاتُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالمَنِّ وَالأَذى...) (بقره/۲۶۴).

۲۹. (وَيا قَوْمِ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقاقِى أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلَ ما أَصابَ قَوْمَ نُوح أَوْ قَومَ هُود أَوْ قَومَ صالح وَ ما قَومُ لُوط مِنْكُمْ بِبَعِيد) (هود/۸۹).

۳۰. (قُلْ سِيرُوا فِى الأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ المُكَذِّبينَ) (انعام/۱۱).

۳۱. (...فَسِيرُوا فِى الأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ المُكَذِّبينَ) (نحل/۳۶).

۳۲. (وَلَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسى بِآياتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَومَكَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيّامِ اللّهِ إِنَّ فِى ذلِكَ لآيات لِكُلِّ صَبّار شَكُور) (ابراهيم/۵).

۳۳. (وَلَقَدْ بَعَثْنا فى كُلِّ أُمَّه رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ...)(نحل/۳۶).

۳۴. (وَسْئَلْ مَن أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا أَجَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ)(زخرف/۴۵) .

ص : ۴۰۶

۳۵. (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّهِ الإِسْلامُ...)(آل عمران/۱۹).

۳۶. (...لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَد مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) (آل عمران/۸۴).

۳۷. (...إِنِّى خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِى إِسْرائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِى) (طه/۹۴).

۳۸. (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْكُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَكُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَه مِنَ النّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ *وَلاتَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ البَيِّناتُ وَأُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ)(آلعمران/۱۰۳و۱۰۵).

۳۹. (وَأَطِيعُوا اللّهَ وَرَسُولَهُ وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّاللّهَ مَعَ الصّابِرِينَ)(انفال/۴۶).

ترجمه آیات

۱.«پیامبرانی پیش از تو تکذیب شدند. آنها در برابر تکذیب مخالفان استقامت ورزیدند، تا این که نصرت ما فرا رسید».

۲.«بنابر این صبر کن همچنانکه پیامبران اولوا العزم صبر کردند و بر ایشان شتاب مکن».

۳.«از خدا یاری بجویید و شکیبا باشید».

۴.«ای مؤمنان شکیبایی کنید، در برابر دشمن ثبات ورزید، مهیای جهاد باشید».

۵.«خدا را عبادت کنید که جز او معبودی برایتان نیست».

۶.«ما برای هر امّت و اجتماعی پیامبری ارسال کردیم و همگی می گفتند: خدا را بپرستید و از پرستش بت اجتناب ورزید».

۷.«بنی اسرائیل را از قید و بند آزاد ساز، و آنان را شکنجه مکن، ما با معجزه ای از طرف پروردگار به سوی تو آمده ایم، و درود بر پیروان هدایت، به ما وحی شده است که عذاب الهی بر تکذیب کنندگان آیین خدا و روی گردانان از برنامه های الهی است».

۸.«به خدا سوگند آنگاه که از شهر بیرون روید در مورد بت های شما تصمیم می گیرم».

۹.«با آنان به مشاوره بپرداز و هر موقع تصمیم گرفتی بر خدا تکیه کن».

۱۰.«بگو ای کافران من نمی پرستم آنچه را که شما می پرستید».

۱۱.«من خدا را گواه می گیرم و شما نیز شاهد باشید. من جز خدای یکتا از خدایان شما بری هستم، آنچه می توانید انجام دهید و مهلت ندهید».

۱۲.«اگر ما به طریقه شما برگردیم پس از آن که خدا ما را از آن نجات داد، به خدا دروغ بسته ایم».

۱۳.«ای مردم هرگاه مقام و یادآوری های من به آیات الهی، برای شما قابل تحمل نیست، قدرت خود و شرکای خود را گرد آورید، تا کارتان برای شما پنهان نباشد آنگاه به زندگی من پایان بخشید و مهلت ندهید(ولی این کار را نمی توانید انجام دهید».

۱۴.«چرا ما بر خدا توکل نکنیم در حالی که ما را به راه های خودمان هدایت کرده و ما در برابر آزارهای شما استقامت میورزیم و متوکّلان بر خدا تکیه کنند».

۱۵.«من پاداشی نمی خواهم، پاداش من بر خدا است».

۱۶.«از کسانی که از شما مزد نمی طلبند و خود هدایت شدگانند پیروی کنید».

۱۷.«من برای ابلاغ رسالت خو دمزد نمی خواهم و شما را به زحمت نمی افکنم» .

ص : ۴۰۸

۱۸.«بگو من از شما پاداشی نمی خواهم جز آن که هر کس بخواهد به سوی پروردگار خود راهی بیابد».

۱۹.«بگو پاداشی که از شما خواسته ام به سود شما است. و اجر من بر کسی جز برخدا نیست».

۲۰.«ای مردم من رسالتی را که از جانب خدا بر عهده داشتم ابلاغ کردم و شما را پند دادم ولی شما ناصحان را دوست نمی دارید».

۲۱.«پیامبری از خودتان به سوی شما آمد، رنج های شما برای او گران است، بر سعادت شما علاقمند و به مؤمنان رؤوف و مهربان است».

۲۲.«ملت خود را سبک عقل شمرد، و آنان نیز از او پیروی کردند. آنان گروه فاسق و بیرون از اطاعت خدا بودند».

۲۳.«پس نعمت های خدا را به یاد داشته باشید شاید رستگار شوید».

۲۴.«از مخالفت خدا بپرهیزید تا رستگار شوید خدایی که شما را به آنچه که می دانید مدد داده است، شماها را به وسیله مال و فرزند، و باغ ها و چشمه ها کمک نموده است».

۲۵.«به یاد آورید که شما را جانشین قوم عاد نمود، و در زمین جای داد، در سرزمین های هموار آن کاخ ها می سازید، و از کوه ها برای خود منزل می سازید، پس نعمت های خدا را به یاد آورید، در زمین فساد نکنید».

۲۶.«یاد آور زمانی که موسی به قوم خود چنین گفت: نعمت های خدا را به یاد آورید که در میان شما پیامبرانی برانگیخت و شماها را پادشاهان زمین قرار داد».

ص : ۴۰۹

۲۷.«به یـاد آوریـد نعمت های خـدا را آن گاه که گروهی دست تعـدی به سوی شـما دراز کردنـد و خـدا دست آنان را کوتاه ساخت».

۲۸.«ای مؤمنان اجر و ثواب صدقات خود را با منت گذاردن و اذیت نمودن باطل نسازید».

۲۹.«ای قوم! مخالفت شـما با من سبب نشود که به عذابی مانند عذاب قوم نوح و هود و صالح گرفتار شوید، و سرگذشت قوم لوط از شما دور نیست».

۳۰.«بگو: در زمین گردش کنید تا ببینید سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است».

۳۱.«در زمین سیر کنید و سرانجام تکذیب کنندگان را بنگرید».

۳۲.«مـا موسـی را بـا دلایـل روشن خود برانگیختیم تا قوم خود را از تاریکی ها به روشـنی وارد سازد، و روزهای خـدا (اعم از نقمت و نعمت) را یادآوری کند، و در این یادآوری برای افراد بردبار و سپاسگزار نشانه های هدایت است».

۳۳.«در میان هر ملتی پیامبری برانگیختیم (تا به آنان بگویند) خدا را بپرستید و از پرستش بت ها (غیر خدا) بپرهیزید».

۳۴.«از پیامبران پیشین بپرس آیا جز پرستش خدای رحمان، به پرستش خدایان دیگر دستور داده بودیم؟».

۳۵.«دین نزد خدا اسلام است».

۳۶.«از آن ترسیدم که به من بگویی چرا در میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و مراقب سفارش من نشدی؟».

۳۷.«همگی به ریسـمان خدا چنگ بزنید، و از هم جدا نشوید، نعمت های خدا را در حق خود به یاد آورید، آنگاه که دشمنان یکـدیگر بودیـد، قلب های شـما را به هم الفت داد و در پرتو نعمت خدا برادر یکدیگر شدید، و بر لب گودال آتش بودید که شما را از آن نجات داد، و خـدا آیات خود را چنین بیان میکند تا هدایت شوید. و از آنان نباشـید که گروه گروه شدند و پس از آمدن دلایل روشن، راه اختلاف پیش گرفتند برای آنها عذاب بزرگی است».

۳۸.«خـدا و رسول اورا اطاعت کنیـد و با هم نزاع و جـدال نکنید، که در نتیجه ضـعیف گردیده، و نفوذ کلام و قدرت شـما از دست می رود، و پایداری کنید، که خدا صابران را دوست دارد».

ص : ۴۱۰

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

اگر همه انسان های روی زمین افراد منطقی و پیراسته از انگیزه های باطل بودند، برهان و نصیحت و انذار، در دعوت و هدایت آنان کافی بود، و پیامبران در تبلیغ خود بر این اهرم ها تکیه کرده و به امور دیگر نیاز نداشتند. ولی در میان مردم اکثریت قابل ملاحظه ای وجود داشته که در برابر براهین و منطق پیامبران شکست می خوردند، ولی تسلیم حق نمی شدند، وحتی دست به کارشکنی و سنگ اندازی نیز می زدند. از این جهت باید پیامبران الهی از روح نیرومند، و اراده قوی واستوار، و صبر و استقامت وافر، بهره مند باشند، تا در مقابل توطئه های دشمن احساس عجز نکرده و رسالت خویش را عملی سازند. اکنون لازم است با مراجعه به آیات قرآن، خصوصیات روحی و ویژگی های رفتار پیامبران را در راه تبلیغ مورد بررسی قرار دهیم، و ببینیم آنان در مسیر تبلیغ و ایفای رسالت خویش با مخالفان و پیروان خود چگونه، رفتار می کردند؟

۱. صبر و استقامت در برابر مشکلات

صبر و بردباری بر خلاف آنچه که دشمنان شرایع الهی و به ویژه اسلام برای آن معنی باطلی تراشیده اند، یکی از ابزارهای مهمی است که باید مبلغان الهی و ناصحان بشری به آن مجهز باشند. تفسیر صبر به تو سری خوردن و سکوت در مقابل ظالم و ستمگر، معنی باطلی است که برای آن تراشیده شده تا این شیوه اخلاقی را در انظار، بد و ناشایست جلوه دهد. در حالی که حقیقت صبر همان استقامت و تحمل رنج برای دست یافتن به اهداف و آرمان های متعالی است، و انسان بدون یک چنین شیوه، به آرمان های بلند دست

نمی یابد، و لذا در آیات جهاد روی عنصر صبر تکیه می شود، و یک فرد مجاهد بدون استمداد از آن نمی تواند بر دشمن پیروز گردد، سرباز سست اراده و کم استقامت در همان لحظات نخست فرار را بر قرار بر می گزیند، و سنگر را به دشمن تحویل می دهد. برای این که روشن شود چگونه پیامبران برای ایفای رسالت الهی خویش از اهرم صبر بهره می گرفتند، آیاتی را یادآور می شویم:

(وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلى ما كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتّى أَتاهُمْ نَصْرُنا...)(۱).

«پیامبرانی پیش از تو تکذیب شدند. آنها در برابر تکذیب مخالفان استقامت ورزیدند، تا این که نصرت ما فرا رسید».

خداوند به پیامبر گرامی توصیه می کند که بسان پیامبران اولوا العزم در طریق تبلیغ استقامت ورزد. چنان که می فرماید:

(فَاصْبِر كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ...)(۲).

در اهمیت این ابزار کافی است که در قرآن مجید پیامبر اکرم شخصاً نوزده بار به صبر توصیه شده است. بنابر این نباید از اهمیت آن غافل بود.

نه تنها خود پیامبران از این ابزار بهره می گرفتند، بلکه به پیروان خود نیز دستور صبر و بردباری می دادند، تا آنجا که موسی بن عمران آشکارا به پیروان خود می گوید: «از صبر کمک بگیرید» (...اسْتَعِينُوا بِاللّهِ وَاصْبِرُوا...)(۳). و گواه روشن بر اینکه صبر به معنی استقامت است نه تحمل زور، این است که

۱- [۱] انعام/۳۴.

۲- [۲] احقاف/۳۵.

۳- [۳] اعراف/۱۲۸.

در دعوت به صبر، مسئله مرزبانی نیز که بدون استقامت ممکن نیست مطرح شده است چنان که می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصابِرُوا وَرابِطُوا...)(۱).

و د ر آیه دیگر می فرماید:

(...وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ)(۲).

«اگر بردباری به خرج دهید و از تجاوز بپرهیزید، این از کارهایی است که در گرو اراده استوار است».

و همچنین آیات دیگر که در باره دعوت پیروان پیامبر به صبر وارد شده است.

۲. صراحت و قاطعیت

از ویژگی های رهبران الهی صراحت و قاطعیت است. این دو خصلت در رهبران بشری کمتر دیده می شود، آنان در اعلام مواضع اهداف خود غالباً از روش پنهان کاری بهره می گیرند، وصراحت و قاطعیت در مواضع و اهداف را از موانع پیروزی خود به شمار می آورند. ولی در روش پیامبران و رهبران بزرگ الهی صراحت در گفتار و قاطعیت در عمل از اصول سیاست آنان به شمار می رود، آنان با صراحت و قاطعیت، آرمانهای الهی و برنامه های سماوی خود را اعلان کرده و آماده شنیدن اعتراض مخالفان و برخورد خصمانه دشمنان بودند.

البته در مسائل نظامی کاملاً محتاطانه برخورد کرده و اصل پنهان کاری را رعایت می نمودند، ولی سخن ما در طرح اهداف کلی و اعلان مواضع اصولی

۱- [۱] آل عمران/۲۰۰.

۲- [۲] آل عمران/۱۸۶.

است. در این مورد، با صراحت و قاطعیت کامل، رسالت الهی خویش را ایفا نموده اند مثلاً مسئله توحید و این که خدایی جز خدای جهان نیست، همگی به اتفاق کلمه و با صراحت هرچه تمام تر می گفتند:

(...اُعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِله غَیْرُهُ...) .

قرآن این جمله را از پیامبرانی مانند : نوح، هود، صالح، و شعیب نقل می کند.(۱)

قرآن درباره برنامه کلی پیامبران چنین می فرماید:

(وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّه رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ...) (۲).

«ما برای هر امّت و اجتماعی پیامبری ارسال کردیم و همگی می گفتند: خدا را بپرستید و از پرستش بت اجتناب ورزید».

چه صراحت و قاطعیتی بالاتر ازا ین که موسی و هارون در برابر فرعون قرار گرفتند و هدف رسالت خود راچنین بیان کردند:

(...فَأَرْسِلْ مَعَنا بَنِی إِسْرائیلَ وَلا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْناکَ بِآیَه مِنْ رَبِّکَ وَالسَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی*...)(۳).

«بنی اسرائیل را از قید و بند آزاد ساز، و آنان را شکنجه مکن، ما با معجزه ای از طرف پروردگار به سوی تو آمده ایم، و درود بر پیروان هدایت، به ما وحی شده است که عذاب الهی بر تکذیب کنندگان آیین خدا و روی گردانان از برنامه های الهی است».

این آیات مربوط به صراحت در گفتار، و اعلان مواضع و اهداف است، در مورد عمل و تحقق بخشیدن به اهداف و برنامه ها، کاملاً قاطع

۱- [۱] سوره اعراف/۵۹، ۶۶، ۷۳و۸۵.

۲- [۲] نحل/۳۶.

۳- [۳] طه/۴۷_۴۸.

بودنـد. مثلاًـ آنگـاه که ابراهیم مصلحت می بینـد که بتخـانه عظیم بابـل را به صـورت تـل بزرگی از چـوب، در آورد و به بت پرستان عملاً ثابت کنـد که آنها مبـدأ کاری نیسـتند با قاطعیت تمام تصـمیم می گیرد که به این کار جامه عمل بپوشاند، حتی تصمیم خود را به برخی از آنان گوشزد کرده و می فرماید:

(وَتَاللّهِ لأَکِیدَنَّ أَصْنامَکُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِینَ) (۱).

«به خدا سوگند آنگاه که از شهر بیرون روید در مورد بت های شما تصمیم می گیرم».

البته معنی قاطعیت، استبداد در رأی نیست، و این دو مطلب از دو مقوله اند. اسـتبداد، خود رأیی و خود محوری است و مستبد نه تنهـا مشـاوره نمی کنـد بلکه، مشـاوره را برای خود نقص می پنـدارد، در حـالی که قاطعیت با مشاوره کمال هماهنگی دارد وآن این که هرگـاه مطلب از همـان لحظـات نخست روشن باشـد و یـا پس از مشـاوره بـا اهل فن، جوانب امر روشن گردد در اعلان و اجرای آن تردیـد به خود راه ندهد، و با قاطعیت کامل وارد کار شود و موانع احتمالی را با تکیه به قدرت الهی نادیده بگیرد. قرآن کریم در این باره می فرماید:

(...وَشاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ...)(۲).

«با آنان به مشاوره بپرداز و هر موقع تصمیم گرفتی بر خدا تکیه کن».

۳. سازش ناپذیری در اصول

یکی از ویژگی های رهبران الهی این است که هرگز در اصول و اهداف کلی با دشمن، معامله نمی کردند و هرگز حاضر نمی شدند اصول مکتب به

۱- [۱] انبیاء/۵۷.

۲- [۲] آل عمران/۱۵۹.

نحوی از انحاء خدشه دار شود. این همان خصیصه سازش ناپذیری در مقابل دعوت به چشم پوشی از اصول است.

در زندگی پیامبر گرامی این مسئله به خوبی روشن است. قریش از او دعوت کردند که پیامبر، خدایان آنان را عبادت کند، تا آنان نیز خدای پیامبر را عبادت نمایند، قبول یک چنین پیشنهاد، یک نوع عدول از اصول مکتب به شمار می رفت و به همین جهت وحی الهی رسول گرامی را تعلیم کرد که بفرماید:

(لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ)(۱).

ابن هشام در سیره خود می نویسد: گروهی از مردم طائف آمدند تا با پیامبر گرامی از در صلح وارد شوند، مشروط بر این که صلح نامه ای نوشته شود و دو طرف امضا کنند و مواد صلح نامه این باشد که مردم طائف پس از قبول اسلام در انجام این امور آزاد باشند:

۱. نماز نگزارند.

۲. ربا بخورند.

۳. عمل جنسی مطلقاً مباح باشد.

۴. بتکده آنان یک سال یا بیشتر بر پا باشد تا زنان آنان،آنها را عبادت کنند.

یک چنین صلح و آشتی پذیری عدول از اصولی بود که پیامبر برای تبلیغ و تحکیم آنها بر انگیخته شده بود، از این جهت پیامبر همه این شرایط را رد کرد، و در رد برخی از این مواد آیه ای از قرآن تلاوت فرمود تا به آنان بفهماند که این مواد مخالف برنامه های قطعی مکتب، و آرمان های رسالت او است و سازش در مورد آنها پذیرفته نیست.

۱- [۱] کافرون/۲.

در مورد ربا فرمود:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِیَ مِنَ الرِّبوا...) (۱).

درباره زنا فرمود:

(وَلا تَقْرَبُوا الزِّنا إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَساءَ سَبِیلًا) (۲).

و درباره نماز فرمود:«لا خَیْرَ فی دِینٍ لا صَلاةَ مَعَه» آیینی که در آن نماز نباشد سودی ندارد».(۳)

بنابر این مقصود از سازش ناپذیری، حفظ اصول و قوانین اساسی مکتب و عدم عدول از آنها است و گرنه با حفظ اصول، چشم پوشی از برخی خصوصیات در صورتی که مصلحت ایجاب کند، با «سازش ناپذیری» منافاتی ندارد چنان که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در غزوه حدیبیّه، گذشت هایی از خود نشان داد که کاملاً بی سابقه بود.

علی (علیه السلام) در آغاز صلح نامه نوشت: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم : هذا ما اصطلح علیه محمّد رسول اللّه (صلی الله علیه وآله وسلم)». طرف صلح که عمرو بن سهیل بود اعتراض کرد که ما رحمان را نمی شناسیم. بنویسد«بسمك اللهم»و نیز تو را رسول خدا نمی دانیم، پس کلمه «رسول اللّه» را از کنار نامتان بردارید.

پیامبر همه را پذیرفت و حتی حاضر شد که همان سال از حدیبیه به مدینه باز گردد، و سال دیگر برای انجام مراسم عمره به مکه بیاید.(۴)

عدول از چنین اموری که برنامه های اصولی و قوانین اساس مکتب را

۱- [۱] بقره/۲۷۸.

۲- [۲] اسراء/۳۲.

۳- [۳] سیره ابن هشام، ج۲، ص ۵۴۲_ ۵۴۴.

۴- [۴] بحار، ج ۲۰، ص ۳۶۸ وغیره.

خدشه دار نمی سازد، انعطافی است که در مواقع خاص که مصلحت برتر آن را ایجاب می کند، از شرایط یک رهبر هوشیار و موقعیت شناس است.

اکنون نظری به زندگانی پیامبران پیشین می افکنیم، و سازش ناپذیری آنان را در حفظ اصول از زبانشان بشنویم:

حضرت هود آنگاه که ملت وی از او روی گردان شدند وحتی او را متهم کردند که مورد خشم خدایان آنان قرار گرفته است، تصمیم گرفت که رابطه خود را به کلی از آنان قطع کند، وچنین گفت:

(...إِنِّی أُشْهِدُ اللّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّی بَرِیءٌ مِمّا تُشْرِکُونَ* مِنْ دُونِهِ فَکِیدُونِی جَمِیعاً ثُمَّ لا تُنْظِرُونِ) (۱).

«من خدا را گواه می گیرم و شما نیز شاهد باشید. من جز خدای یکتا از خدایان شما بری هستم، آنچه می توانید انجام دهید و مهلت ندهید».

شعیب آنگاه که تهدید شد اگر آیین بت پرستی را نپذیرد از شهر بیرون خواهد شد در پاسخ چنین گفت:

(قَدِ افْتَرَیْنا عَلَی اللّهِ کَذِباً إِنْ عُدْنا فِی مِلَّتِکُمْ بَعْدَ إِذْ نَجّانَا اللّهُ مِنْها وَ ما یَکُونُ لَنا أَنْ نَعُودَ فِیها...) (۲).

«اگر ما به طریقه شما برگردیم پس از آن که خدا ما را از آن نجات داد، به خدا دروغ بسته ایم».

در این جا لازم است یادآور شویم که اگر چه تمام پیامبران از اهرم های ظاهری و اسباب عادی مانند: صبر و بردباری، و دعوت پیروان به شکیبایی، و قاطعیت در تصمیم گیری و عمل، و آشتی ناپذیری درباره اصول مکتب،

ص : ۴۱۸

۱- [۱] هود/۵۴_۵۵.

۲- [۲] اعراف/۸۹.

بهره می گرفتند، امّا در همه حالات توجه کامل داشتند که ریشه تأثیر این عوامل، در گرو اراده حق تعالی است و هرچه در جهان می گذرد باید از اراده او سرچشمه بگیرد، از این جهت عامل مهمی در زندگی آنان خودنمایی می کند که هم اکنون یادآور می شویم.

۴. توکل بر خداوند

مقصود از توکل، واگذاری کارها به خدا است البته نه به این معنا که جهان اسباب و مسببات را نادیده بگیریم و پیوسته در انتظار این باشیم که دستی از غیب بیرون آید، و کاری را صورت دهد، زیرا توکل به این معنا بر خلاف سنت حکیمانه خدا است، اراده حکیمانه او بر این تعلق گرفته است که حوادث مادی و فیوض معنوی از طریق اسباب وعلل ویژه تحقق یابند، و نادیده گرفتن این حلقه ها بر خلاف مشیت او است، از این جهت باید یک فرد کوشا درهای اسباب و علل ظاهری را به خوبی بزند، و از آن درها وارد شود. ولی در عین حال بداند که این اسباب یک رشته امور و ابسته به اراده حق، بیش نیستند، وچه بسا این اسباب از کار بیفتند و یا انسان در تشخیص اسباب دچار اشتباه شود و یا در مقابل این اسباب، موانعی ظاهر شود، به خاطر یک چنین زمینه های واقعی باید کار را به خدا بسپارد که این اسباب در پرتو مشیت حکیمانه خدا، او را به هدف برساند.

از این جهت پیامبران پس از تمسک به اسباب و علل طبیعی و عادی و یا اعمال قاطعیت و ابراز سازش ناپذیری، سرانجام به خدا توکل نموده و آن را سنگ زیرین آسیاب تلقی می کردند که بر پایه آن سنگ رویین می تواند تلاش کند و منشأ اثر باشد. اینک در این مورد آیاتی را یادآور می شویم:

۱. نوح آنگاه که آیات الهی را گوشزد قوم خود کرد و از آنان احساس کبر

و روی گردانی نمودو آگاه شد که آنان در صدد حیله و خدعه هستند چنین گفت:

(یـا قَوْمِ إِنْ کانَ کَبُرَ عَلَیْکُمْ مَقامِی وَتَـذْکِیرِی بِآیاتِ اللّهِ فَعَلَی اللّهِ تَوَکَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَکُمْ وَشُـرَکاءَکُمْ ثُمَّ لا یَکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّهً ثُمَّ اقْضُوا إِلَیَّ وَلا تُنْظِرُونِ)(۱).

«ای مردم هرگـاه مقـام و یـادآوری هـای من به آیـات الهی، برای شـما قابل تحمل نیست، قـدرت خود و شـرکای خود را گرد آوریـد، تا کارتان برای شـما پنهان نباشـد آنگاه به زنـدگی من پایان بخشـید و مهلت ندهیـد(ولی این کار را نمی توانید انجام دهید)».

۲. این نه تنها منطق نوح بود، بلکه شـیوه تمام رسولان الهی توکل بر خدا بوده است، آنگاه که قرآن درباره رسولان اعزام شده به سوی قوم نوح وعاد و ثمود و ملت های پس از آنان، سـخن می گوید، یادآور می شود که ملت ها، آنان را تکذیب کردند، و به بهـانه این که پیـامبران، آنهـا را از راه هـای نیاکـان بـاز می دارنـد، روی برگردانیدنـد، در این موقع پیامبران پس از به کار انداختن تمام ابزارهای تبلیغی، توکل بر خدا را پیش گرفته و گفتند:

(وَما لَنا أَلاّ نَتَوَکَّلَ عَلَی اللّهِ وَقَدْ هَدانا سُبُلَنا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلی ما آذَیْتُمُونا وَعَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّل الْمُتَوَکِّلُونَ) .(۲)

«چرا ما بر خدا توکل نکنیم در حالی که ما را به راه های خودمان هدایت کرده و ما در برابر آزارهای شما استقامت میورزیم و متوکّلان بر خدا تکیه کنند».

۱- [۱] یونس/۷۱.
۲- [۲] ابراهیم/۱۲; مسئله توکل بر خـدا در طریق تبلیغ درباره پیامبران دیگر نیز وارد شـده است به سوره های :هود/۶۵ و ۸۸، یوسف/۶۷، اعراف /۸۹ مراجعه شود. خداونـد بزرگ پیامبر اسـلام را در نه آیه دسـتور می دهد که به خدا توکل کند به سوره های: آل عمران/۱۵۹، نساء/۸۱، انفال/۶۱، هود/۱۲۳، فرقان/۵۸، شعراء/۲۱۷، نمل/۷۹، احزاب ۳و۴۸ مراجعه شود.

۵. تبلیغ رسالت برای خدا

یکی از شیوه های پیامبران در راه تبلیغ این بود که پیوسته می گفتند ما اجر و پاداشی نمی خواهیم و اجر و مزد ما با خدا است و در حقیقت منطق یکایک پیامبران این جمله بود:

(وَما أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْر إِنْ أَجْرِیَ إِلاّ عَلی رَبِّ العالَمِینَ) (۱).

«من پاداشی نمی خواهم، پاداش من بر خدا است».

و قرآن این منطق را در سوره شعرا، از پیامبرانی مانند: نوح (۱۲۹) هود (۱۲۸)، صالح (۱۴۵)، لوط (۱۶۴)، شعیب (۱۸۰)، نقل می کند.

این شعار آنچنان در میان ملت ها معروف بود که حتی زمانی که فرستادگان مسیح وارد انطاکیه شدند وحبیب بن نجار به آنان ایمان آورد او رو به مردم کرد و گفت:

(اِتَّبِعُوا مَنْ لا یَسْئَلُکُمْ أَجْراً وَهُمْ مُهْتَدُونَ)(۲).

«از کسانی که از شما مزد نمی طلبند و خود هدایت شدگانند پیروی کنید».

اصولاً ـ انگیزه پیامبران در این راه، انگیزه الهی و اطاعت فرمان خدا است، در این صورت اگر هم اجر و پاداشی بر این اطاعت مترتب شود، باید از خدا بخواهند نه از مردم.

گذشته از این هیچ انسانی، هرچه هم انسان والایی باشد، هرگاه کاری را برای خدا صورت دهد، مستحق پاداش نیست، زیرا هستی و تمام متعلقات وی ملک خدا است و از خود چیزی ندارد که آن را در راه خدا صرف کند و اگر

۱- [۱] شعراء/۱۸۰.

۲- [۲] یس/۲۱.

هم بر اعمال نیک پاداش مقرر شده است از باب لطف و تفضل الهی است.

آری شعار پیامبر گرامی مانند دیگر پیامبران شعار :

(...ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ) (۱).

«من برای ابلاغ رسالت خود مزد نمی خواهم و شما را به زحمت نمی افکنم» بود ولی در عین حال درباره مزد رسالت او سه آیه دیگر هست که به گونه ای مفسر یکدیگر می باشند.

۱.در آیه ای «دوستی خویشاوندان خود» را پاداش تبلیغ رسالت خود معرفی کرده و می فرماید:

(قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى...) (۲).

«من پاداشی جز دوستی با خاندان خود از شما نمی خواهم».

۲. در آیه دیگر مزد رسالت خود را راهیابی بندگان مؤمن به سوی خدا دانسته و می فرماید:

(قُلْ ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلاّ مَنْ شاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلاً) (۳).

«بگو من از شما پاداشی نمی خواهم جز آن که هر کس بخواهد به سوی پروردگار خود راهی بیابد».

۳. و در آیه سوم یادآور می شود که این دو پاداش که خواسته شده است، به ظاهر به نفع او است ولی در حقیقت به نفع خود مسلمانان است. چنان که می فرماید:

(قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّ عَلَى اللّهِ...) (۴).

«بگو پاداشی که از شما خواسته ام به سود شما است. و اجر من بر کسی جز برخدا نیست».

۱- [۱] ص/۸۶.

۲- [۲] شوری/۲۳.

۳- [۳] فرقان/۵۷.

۴- [۴] سبأ/۴۷.

اکنون از دیدگاه تفسیر موضوعی، باید این سه آیه را با هم پیوند داد و وحدت و هماهنگی آنها را به دست آورد.

در این بیان می توان گفت: دوستی با خاندان رسالت کمالی است که سود آن در واقع به خود انسان بر می گردد زیرا در پرتو ارتباط با آنان، از نظر اندیشه و عمل تکامل می یابد، و دوستی با پاکان پاکی آفرین، و با ناپاکان ناپاکی سزاست. بنابر این مودت فی القربی، هرچند به صورت اجر مطرح شده است، ولی در حقیقت اجر نیست، بلکه کاری است که سود آن را خود افراد می برند نه پیامبر و نه ذی القربی، مزد و پاداش آن است که سود آن به پیامبر بر گردد نه به مسلمانان و دوستداران قربی.

و از جانب دیگر در آیه دوم اجر و پاداش را راه یابی به سوی خدا قرار داده است وچه راهی جز ارتباط با عترت است که پیوسته با قرآن همراه و قرآن نیز با آن ملازم می باشد.

اینک هر سه آیه را برای روشن تر شدن مسئله در کنار هم یادآور می شویم:

۱.(لا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُربی...).

۲.(ما أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْر إِلاّ مَنْ شاءَأَنْ یَتَّخِذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلاً).

۳. (...ما سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْر فَهُوَ لَکُمْ...).

همین طوری که یادآور شدیم واقعیت این سه آیه به این امر باز می گردد که پیامبر مزدی نخواسته، و تنها برای سعادت مردم به مودت قربی، توصیه کرده که این تنها راه وصول آنان به سعادت است.

و در دعای ندبه به صورت شیوا این آیات گرد هم آمده و یکدیگر را تفسیر کرده اند.

۶. خیر خواهی و دلسوزی پیامبران

از آنجـا که انگیزه پیامبران، تنها همان خشـنودی خـداست طبعاً برای تلاش و سـعی خود حـد و پایانی نخواهنـد دیـد، و از این جهت همه پیـامبران آنچه در تـوان داشـتند در راه هـدایت امت به کـار می برنـد. خسـتگی و فرسـودگی برای آنـان مفهـومی نداشت، و زندگی پیامبرانی مانند نوح، ابراهیم ، حضـرت کلیم، مسـیح و پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) این مسئله را ثابت می کند. به خاطر این اصرار، گاهی مورد شکنجه های جانکاهی قرار می گرفتند. ولی منطق آنان این بود که :

(...یا قَوْمِ لَقَدْأَبْلَغْتُکُمْ رِسالَهَ رَبِّی وَنَصَحْتُ لَکُمْ وَلکِنْ لا تُحِبُّونَ النّاصِحِینَ) (۱).

«ای مردم من رسـالتی را که از جـانب خـدا بر عهـده داشـتم ابلاغ کردم و شـما را پنـد دادم ولی شـما ناصـحان را دوست نمی دارید».

وبه همین مضمون است آیه های ۶۲و ۶۸ سوره اعراف.

وحی الهی علاقه پیامبر الهی را به سعادت و خوشبختی مردم چنین بیان می کند:

(لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالمُؤْمِنینَ رؤوُفٌ رَحِیمٌ) (۲).

«پیامبری از خودتان به سوی شما آمد، رنج های شما برای او گران است، بر سعادت شما علاقمند و به مؤمنان رؤوف و مهربان است».

۱- [۱] اعراف/۷۹.

۲- [۲] توبه/۱۲۸.

۷. استفاده از ابزارهای صحیح

پیامبران الهی در طریق تبلیغ خود از عقل و خرد مردم بهره می گرفتند، وبا روشن کردن اذهان آنان، در آنها روح گرایش به خدا را زنده می کردند. در مجموع سیره پیامبران دیده نشده است که حتی یک بار از حماقت و بی خردی مردم برای پیشبرد اهداف و مقاصد خود، بهره گرفته باشند.

ولی رهبران بشری و علاقمندان مناصب و مقامات دنیوی، برای پیشبرد مقاصد خود به هر سو دست می افکنند و حتی گاهی از مطالب باطل که خود به آن عقیده ندارند نیز کمک می گیرند، در جهان امروز رهبران درس خوانده و روشنی هستند که بت پرستی و گاو پرستی را محکوم می کنند، و آن را یک نوع سقوط اندیشه انسانی می دانند، امّا وقتی به منصب رهبری دست می یابند، «نهروواز» دور گاو مقدس گشته و از معبود باطل آیین هندو تجلیل می کنند، وقتی اعتراض می شود که گاو مقدس، از تقدس، فقط لفظ آن را دارد، و چرا تو مانند دیگر هندوها در عیدگاه مقدس شرکت کرده و اطراف گاو می چرخی؟ می گوید: چون توده مردم به آن عقیده دارند، من نه تنها با آن مخالفت نمی کنم، بلکه با آنان همراه و همگام می باشم.

و در حقیقت نهروها و گاندی ها، مقام و منصب خود را در گرو پیروی از اندیشه های عمومی می دانند و از این جهت حب مقام، آنان را به چنین شیوه ای فرا می خواند.

این مسئله، تازگی ندارد، فرعون مصر، آنگاه که در برابر منطق موسی به زانو در آمد و کاملاً رسوا گشت، فوراً از حماقت مردم بهره گرفت و پادشاهی خود و چشمه هایی را که از زیر قصر او عبور می کردند، و ثروتی که در اختیار داشت به رخ مردم کشید، و آن را نشانه حقانیت خود دانست همچنان که فقر و

تهی دستی موسی را نشانه باطل بودن دعوت او بشمار آورد، در حالی که هیچ نوع رابطه منطقی میان استواری مکتب و ملک و ثروت، و بیپایگی مکتب و تهی دستی و نداشتن ثروت وجود ندارد. امّا چون مردم مصر از نظر فکر و اندیشه در درجه پایین بودند، او از همین بی مایگی مردم بهره گرفت و این سخنان بی پایه را بر زبان جاری کرد.

قرآن ، درباره این روش ناپسند فرعون چنین می فرماید:

(فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطاعُوهُ إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً فاسِقينَ) .(۱)

«ملت خود را سبک عقل شمرد، و آنان نیز از او پیروی کردند. آنان گروه فاسق و بیرون از اطاعت خدا بودند».

سیره نویسان، در باره پیامبر گرامی می نویسند: فرزند پیامبر به نام ابراهیم در سن هجده ماهگی چشم از جهان پوشید پیامبر در مسجد بود که خبر احتضار فرزندش به وی رسید، فوراً وارد خانه شد، فرزند را در آغوش گرفت، نگاهی رقت بار به چهره او افکند، اشک از گوشه چشمان او سرازیر شد، و این جمله را گفت: ابراهیم عزیز، دل می سوزد، چشم می بارد، امّا سخنی بر خلاف رضای حق نمی گویم، در همین حالت بود که روح ابراهیم از بدن جدا شد و به ابدیت پیوست جنازه را به مسجد آوردند که مراسم غسل و تکفین و تدفین را انجام دهند، در این لحظات آفتاب گرفت، در این هنگام مردم تصور کردند که به خاطر عظمت مصیبت پیامبر آفتاب نیز گرفته است، یک چنین اندیشه، به نفع پیامبر بود، ومقام او را در نظر مردم بالا می برد، امّا پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله وسلم) منزه از آن است که از جهل مردم برای پیشبرد مقاصد خود بهره بگیرد، علاوه بر این، آینده علم و دانش که پرده از روی روابط پدیده ها بر

۱- [۱] زخرف/۵۴.

می دارد، درباره او قضاوت خواهد کرد. در این جا پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) به خاطر وظیفه وجدانی و الهی، جریان تجهیز ابراهیم را به تأخیر انداخت و بر بالای منبر رفت و فرمود:

«إنَّ الشَّمْسَ وَالقَمَرَ آيَتانِ مِنْ آياتِ اللّهِ لا تَنْخَسِفانِ لِمَوْتِ أَحَد وَلا لِحَياهِ أَحَد...».

ای مردم آفتاب و ماه نشانه هایی از نشانه های خدا هستند (آیاتی که بر طبق سنن و قوانینی که خدا مقرر داشته است حرکت می کنند) و هرگز این دو برای حیات و مرگ کسی نمی گیرند، یعنی میان گرفتگی خورشید و درگذشت فرزندم ابراهیم رابطه ای نیست، هر موقع ماه وا فتاب گرفت نماز بخوانید.(۱)

این ندای الهی ووجدانی پیامبر، مقام او را در هر زمان بالا ـ می برد، ومردم بیدار اذعان می کنند که او مرد حقیقت بود نه دلباخته مقام و طالب نام و نشان.

۸. یادآوری نعمت های الهی

یکی از ویژگی های پیامبران در دعوت به راه توحید وپرستش خدا و دوری از پرستش غیر او، یادآوری نعمت هایی است که خدا در اختیار بشر نهاده است زیرا پرستش از آن کسی است که وجود وحیات و زندگی انسان از جانب اوست وچون حیات انسان در گرو نعمت هایی است که خدا به او ارزانی داشته است، طبعاً پرستش نیز از آن او است و در این مورد پیامبران مانند هود و صالح تذکراتی دارند که قرآن یادآور شده است.

۱- [۱] سیره حلبی، ج۲، ص ۳۴۸. البته این یک ضابطه کلی است و هدف این است که شیادان از این حوادث نفع شخصی شیطانی برند، ولی اگر موردی دلیل قطعی وارد شده که مثلاً شهادت امام معصوم در عالم کون مؤثر بوده است پذیرفته خواهد شد.

هود به قوم خود می گوید:

(...فَاذْكُرُوا آلاءَ اللّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) .(۱)

و باز می فرماید:

(وَاتَّقُوا الَّذِی أَمَدَّكُمْ بِما تَعْلَمُونَ* أَمَدَّكُمْ بِأَنْعام وَبَنِینَ *وَجَنّات وَعُیُون).(۲)

«از مخالفت خدا بپرهیزید تا رستگار شوید خدایی که شما را به آنچه که می دانید مدد داده است، شماها را به وسیله مال و فرزند، و باغها وچشمه ها كمك نموده است».

وصالح پس از آن که برهان نبوت خود (ناقه) را به مردم نشان داد، نعمت های الهی را به آنان خاطر نشان کرد و فرمود:

(وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفاءَ مِنْ بَعْدِ عاد وَبَوَّأَكُمْ فِی الأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِها قُصُوراً وَتَنْحِتُونَ الجِبالَ بُيُوتاً فَاذْكُرُوا آلاءَ اللّهِ وَ لا تَعْثَوا فِی الأَرْضِ مُفْسِدِینَ).(۳)

«به یاد آورید که شما را جانشین قوم عاد نمود، و در زمین جای داد، در سرزمین های هموار آن کاخ ها می سازید، و از کوه ها برای خود منزل می سازید، پس نعمت های خدا را به یاد آورید، در زمین فساد نکنید».

یادآوری نعمت های الهی یکی از اهرم های تبلیغی پیامبران بود که در دو مرحله بر آن تکیه می کردند: ۱. مرحله قبل از گرویدن مردم به آنان،۲. مرحله پس از گرایش و ایمان مردم، زیرا پس از ایمان، استواری و پابرجایی در مسیر ایمان، همچنان نیاز به تبلیغ و توصیه دارد. ویادآوری نعمت های الهی نقش

۱- [۱] اعراف/۶۹.

۲- [۲] شعراء/۱۳۲_۱۳۴.

۳- [۳] اعراف/۷۴.

مهمی را می تواند ایفا نماید.

در این باره، موسی بن عمران و پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) تذکراتی دارند که یادآور می شویم:

۱. (وَإِذْ قالَ مُوسى لِقَومِهِ يا قَومِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِياءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكاً...).(۱)

«یادآور زمانی که موسی به قوم خود چنین گفت: نعمت های خدا را به یادآورید که در میان شما پیامبرانی برانگیخت و شماها را پادشاهان زمین قرار داد».

نظیر این مضمون در سوره های ابراهیم آیه (۲) و بقره آیه (۴۰) وارد شده است.

۲. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) از جانب خدا مأمور می شود تا برای تثبیت ایمان یاران خود، نعمت های الهی را یادآور شود چنان که می فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَومٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ...) .(۲)

«به یادآورید نعمت های خدا را آنگاه که گروهی دست تعدی به سوی شما دراز کردند و خدا دست آنان را کوتاه ساخت».

نظیر این مضمون در سوره مائده، آیه (۷) هم آمده است.

باید توجه داشت که یادآوری نعمت و عطایی که به دیگری ارزانی می شود تنها در یک صورت می تواند با منّت همراه باشد و آن یادآوری نعمت های خداوند است ولی در مورد کارهای نیک که برخی از افراد برای دیگران انجام می دهند، منت نهادن نه تنها پسندیده نیست بلکه مذموم و ناپسند است و لذا

۱- [۱] مائده/۲۰.

۲- [۲] مائده/۱۱.

پیامبران همه نعمت ها را به خدا نسبت می دادند، نه به خود، و قرآن از به رخ کشیدن نعمت ها که موجب اذیت باشد نهی کرده است، چنان که می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدقاتِکُمْ بِالمَنِّ وَالأَذی...) .(۱)

«ای مؤمنان اجر و ثواب صدقات خود را با منت گذاردن و اذیت نمودن باطل نسازید».

۹. یادآوری سرگذشت تبهکاران

اگر بیم های اخروی، مایه بیداری گنهکاران می شود،یادآوری سرگذشت گنهکاران در این جهان که بر اثر نافرمانی گرفتار قهر الهی شده اند نیز موجب هدایت و بازگشت به معنویت می گردد. و یکی از اهداف بزرگ قرآن در بیان قصه ها و سرگذشت ها، عبرت گیری و پند آموزی است تا همه افراد متوجه باشند که سرنوشت هوا و هوس، و طغیان و تجاوز در همه جا یکی است، و این مسئله،در قرآن آیاتی را به خود اختصاص داده که ما در بیان سرگذشت زندگی پیامبران به آن اشاره خواهیم کرد و در این جا به عنوان نمونه برخی را یادآور می شویم:

۱. شعیب به قوم خود چنین می گوید:

(وَیا قَوْمِ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شِقاقِی أَنْ یُصِیبَکُمْ مِثْل ما أَصابَ قَوْمَ نُوح أَوْ قَومَ هُود أَوْ قَومَ صالِح وَما قَوم لُوط مِنْکُمْ بِبَعید).(۲)

«ای قوم،مخالفت شما با من سبب نشود که به عذابی مانند عذاب قوم نوح و هود و صالح گرفتار شوید، و سرگذشت قوم لوط از شما دور نیست».

۲. پیامبر گرامی از جانب خدا مأمور شد که به مردم بگوید: اندکی در زندگی اقوام گذشته بیاندیشند وسرانجام زندگی تکذیب کنندگان پیامبران را از

۱- [۱] بقره/۲۶۴.

۲- [۲] هود/۸۹.

نزدیک ببینند، چنان که می فرماید:

(قُلْ سِیرُوا فِی الأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الْمُکَذِّبینَ) .(۱)

و به همین مضمون است آیه ۶۹ از سوره نمل.

گاهی قرآن به صورت عمومی دستور بررسی زندگانی ملت های گذشته را داده و می فرماید:

(...فَسِیرُوا فِی الأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الْمُکَذِّبِینَ).(۲)

«در زمین سیر کنید و سرانجام تکذیب کنندگان را بنگرید».

این نوع تبلیغ آنگاه مؤثرتر خواهد بود که افراد مورد تبلیغ از نظر نوع گناه، شبیه گذشتگان باشند که طبعاً از نظر کیفر سرنوشت مشابهی خواهند داشت.

و نیز یادآور می شویم که همین طور که یادآوری سرگذشت تبهکاران، مایه بیداری گروهی می گردد، یادآوری روزگار خوش اقوامی که بر اثر طاعت زندگی سعادتمندانه داشتند، نیز موجب گرایش انسانها به سوی هدایت و اطاعت خواهد بود و آیه یاد شده در زیر گویای این مطلب نیز هست.

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسى بِآیاتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِوَذَکِّرْهُمْ بِأَیّامِ اللّهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لآیات لِکُلِّ صَبّارشَکُور) .(۳)

«ما موسی را با دلایل روشن خود برانگیختیم تا قوم خود را از تاریکی ها به روشنی وارد سازد، و روزهای خدا (اعم از نقمت و نعمت) را یادآوری کند، و در یادآوری برای افراد بردبار و سپاسگزار نشانه های هدایت است».(۴)

۱- [۱] انعام/۱۱.

۲- [۲] نحل/۳۶.

۳- [۳] ابراهیم /۵.

۴- [۴] ایام اللّه روزهایی است که به نوعی بیانگر حوادثی است که مظاهر صفات جمال و جلال الهی می باشد و قهر یا رحمت خدا را به روشنی نشان می دهند.

۱۰. دعوت به آیین واحد

عنصر وحدت و یگانگی در منطق پیامبران برای خود جلوه های فراوانی دارد که می توان به گونه یاد شده در زیر بیان کرد:

۱. تمام پیامبران برای بسط کلمه توحید برانگیخته شده و قرآن به این حقیقت تصریح کرده می فرماید:

(وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّه رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ...).(۱)

«در میان هر ملتی پیامبری برانگیختیم(تا به آنان بگویند) خدا را بپرستید و از پرستش بت ها (غیر خدا) بپرهیزید».

در آیه دیگر می فرماید:

(وَسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا أَجَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحمنِ آلِهَهً یُعْبَدُونَ).(۲)

«از پیامبران پیشین بپرس آیا جز پرستش خدای رحمان، به پرستش خدایان دیگر دستور داده بودیم؟».

منطق پیامبرانی مانند: نوح، هود، صالح، و شعیب همگی این بود که (ما لَکُمْ مِنْ إِله غَیْرُهُ) .(۳)

دعوت به خدای یگانه یکی از جلوه های توحید در آیین همه پیامبران است، از برخی از آیات استفاده می شود که گرایش به خدای یگانه آیین فطری است و شرک وگرایش به کثرت در آلهه، انحراف از فطرت است، قرآن پس از آن که یادآور می شود که آیین توحید، آیین فطرت است، گروهی را که از آن جدا

۱- [۱] نحل/۳۶.

۲- [۲] زخرف/۴۵.

۳- [۳] به سوره اعراف، آیه های ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۸۵ رجوع شود.

شده اند توبیخ نموده و می فرماید:

(وَلا تَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِینَ* مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَکانُوا شِیَعاً کُلُّ حِزْب بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ) .(۱)

«از مشرکان مباشید، آنان که در دین متفرق گردیده و هر دسته به آنچه نزد او بود خشنود گردید».

۲. جلوه دیگر از دعوت پیامبران به وحدت و یگانگی، این بود که همگی به تبلیغ یک آیین مبعوث شده اند و همگی به یک دین به نام اسلام دعوت کرده اند و اگر تفاوتی هست، تفاوت در شریعت ها و به اصطلاح آبشخورها است و گرنه فیض جاری در مجاری وحی به سوی بندگان، از نظر و اقعیت یکی است. چنان که می فرماید:

(إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الإِسْلامُ).(۲)

۳. یکی دیگر از مظاهر وحدت در دعوت های انبیا این بود که هر یک از آنان مردم را به ایمان به پیامبران دیگر دعوت نموده اند، و باید همه امت ها به استواری تمام شرایع ایمان بیاورند. چنان که می فرماید:

(...لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَد مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) .(۳)

اینها یک رشته جلوه های توحید است که در منطق پیامبران دیده می شود. در کنار این جلوه های وحدت، مسئله توحید در کلمه است که پیروان خود را به آن سفارش می کرده اند، و به خاطر اهمیتی که دارد، آن را مستقلاً مورد بحث قرار می دهیم.

۱- [۱] روم/۳۱_۳۲.
۲- [۲] آل عمران/۱۹.
۳- [۳] آل عمران/۸۴.

۱۱. وحدت و یگانگی امت

جای شک نیست که آب های ضعیف و باریک، کارساز نیستند، ولی آنگاه که در نقطه ای گرد آمدند، نیروی عظیمی را تشکیل می دهند، نیروهای انسانی در یک جامعه نیز همین حکم را دارند، و به همین جهت تمام داعیان ومصلحان جهان، طرفدار وحدت کلمه بوده و پیوسته از تفرقه افکنی نکوهش می کردند. این مطلب در منطق تمام پیامبران به نوعی جلوه گر است از باب نمونه می توان برخورد هارون با قوم خود را یادآور شد. آنگاه که در غیاب موسی گروهی ازجاده توحید منحرف شده و راه شرک را در پیش گرفتند، او با این که به شدت ناراحت بود امّا با این مسئله برخورد بسیار ملایمی داشت، وحفظ وحدت کلمه و پرهیز از ظهور خلاف و شقاق را بر اعمال خشونت در برابر منحرفان ترجیح داد، تا موسی بن عمران از میقات باز گردد و هر نحوی مصلحت بداند اقدام کند.

وقتی موسی به وی اعتراض کرد که چرا آنان را از این کار زشت به عنف و شدت باز نداشتی در پاسخ چنین گفت:

(...إِنِّی خَشِیتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرائِیلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَولِی).(۱)

«از آن ترسیدم که به من بگویی چرا در میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و مراقب سفارش من نشدی؟».

امّا دعوت به وحدت در زندگی پیامبر اسلام، جلوه خاصی دارد و رسول گرامی در این راه گامهایی برداشت که یادآور می شویم:

نخست میان اوس و خزرج تفاهم و دوستی ایجاد کرد. آنگاه میان مهاجران و انصار پیمان اخوت و برادری بست، وحی الهی به این هم اکتفا

۱- [۱] طه/۹۴.

نکرد بلکه همه جامعه با ایمان را برادر خواند و فرمود:

(إِنَّما الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَهٌ...) .(۱)

آنگاه به عنوان یک برنامه کلی به جامعه با ایمان چنین خطاب کرد:

(واعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعاً وَلا تَفَرَّقُوا وَاذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْکُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَکُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَه مِنَالنّارِفَأَنْقَذَکُمْ مِنْها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ) .(۲)

«همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید، و از هم جدا نشوید، نعمت های خدا را در حق خود به یاد آورید، آنگاه که دشمنان یکدیگر بودید، قلب های شما را به هم الفت داد و در پرتو نعمت خدا برادر یکدیگر شدید، و بر لب گودال آتش بودید که شما را از آن نجات داد، و خدا آیات خود را چنین بیان می کند تا هدایت شوید».

(وَلا تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَیِّناتُ وَأُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ) .(۳)

«و از آنان نباشید که گروه گروه شدند و پس از آمدن دلایل روشن، راه اختلاف پیش گرفتند برای آنها عذاب بزرگی است».

چه خطابی لذیذتر و شیرین تر و جهانی تر از این خطاب قرآن که می فرماید:(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعاً)گویی همه انسان ها بدون گرایش به آیین وحی در چاه ضلالت و گمراهی هستند و آیین خدا ریسمانی است که اگر بر آن دست زنند، از چاه ضلالت بیرون می آیند. و به گفته سنایی:

از چاه شور این جهان، بر حبل قرآن زن تو دست *** کای یوسف، آخر بهر توست این حبل در چاه آمده

۱- [۱] حجرات/۱۰.

۲- [۲] آل عمران/۱۰۳.

۳- [۳] آل عمران/۱۰۵.

قرآن در آیه دیگر می فرماید:

(وَأَطِیعُوا اللّهَ وَرَسُولَهُ وَلا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِیحُکُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللّهَ مَعَ الصّابِرِینَ) .(۱)

«خدا و رسول او را اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید، که در نتیجه ضعیف گردیده، و نفوذ کلام و قدرت شما از دست می رود، و پایداری کنید، که خدا صابران را دوست دارد».

با توجه به اهمیت وحدت و اخوت، پیامبر گرامی عنایت عجیبی به وحدت نشان داده که یادآوری نمونه هایی از آن، سازنده خواهد بود، اینک نمونه هایی را یادآور می شویم.

۱. در جنگ با قبیله «بنی المصطلق» پس از پیروزی مسلمانان بر مشرکان، میان دو نفر از مهاجر و انصاری درگیری لفظی رخ داد. این دو نفر به شیوه عصر جاهلی، قبیله خود را به کمک خویش طلبیدند. ندای تفرقه افکنی آنان، آن هم در سرزمین دشمن شکست خورده،به گوش پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید و فوق العاده او را متأثر ساخت. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: به این نداهای خبیثانه اعتنا نکنید، این ها شعار جاهلی است. آنگاه برای زدودن اندیشه تلخ گروه گرایی از مغز آنان، در همان لحظه که نیمروز گرم بود، فرمان حرکت داده پس از طی یک مسافت طولانی که کاملاً ـ بی سابقه بود فرمان فرود صادر شد، و از فرط خستگی همه را خواب ربود، به گونه ای که پس از بیداری، ازآن حادثه تلخ چیزی، جز به صورت کم رنگ در خاطره ها وجود نداشت، و پیامبر با این تدبیر بار دیگر وحدت اسلامی را تحکیم نمود.(۲)

۲. جوانان اوس و خزرج در پرتو آیین وحدت بخش اسلام، پس از

۱- [۱] انفال/۴۶.

۲- [۲] سیره ابن هشام، ج۳، ص ۳۰۳.

جنگ و نزاع های طولانی، دست وحدت و برادری به یکدیگر داده و در کمال صفا و دوستی زندگی می کردند، روزی در بیرون مسجد پیامبر دور هم حلقه زده بودند و گل می گفتند و گل می شنیدند، یکی از سران یهود ساکن مدینه به نام «شاس» از دیدن این منظره سخت ناراحت شد. یک جوان یهودی را تحریک کرد که وارد حلقه آنان شود و با تجدید خاطره های تلخ جنگ های دو قبیله در عصر جاهلیت، تخم نفاق در میان آنان بیفشاند، آن جوان یهودی نقش خود را به خوبی ایفا کرد، به گونه ای که در پایان همان جلسه، کار به مشاجره و نزاع کشید، و جوانان هر دو گروه دست به قبضه شمشیر بردند و نزدیک بود که درگیری آغاز شود. وقتی پیامبر از ماجرا آگاه شد خود را به میان آنان رساند و با ندای بلند گفت:

«اللّه اللّه أَبِدَوی الجاهلیَّهِ وَأَنَا بَیْنَ أَظْهُرِکُمْ بَعَدَ أَنْ هَداکُمُ اللّهُ بِالإِسْلامِ وَأَکْرَمَکُمْ بِهِ وَقَطَعَ بِهِ عَنْکُمْ أَمْرَ الجاهلیَّهِ وَاستَنْقَذَکُمْ مِنَ الکُفْرِ وَأَلَّفَ بِهِ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ».

«شما را به خدا! شما را به خدا! آیا با این که من در میان شما هستم، ادعاهای جاهلیت را زنده می کنید در حالی که خدا شما را به وسیله اسلام هدایت کرد، و گرامی داشت و روابط عصر جاهلیت را گسست و شما را از کفر نجات داد، و دلهایتان را به هم نزدیک ساخت».(۱)

این نه تنها پیامبر بزرگ اسلام بود که در راه وحدت، گام های بلندی برداشت و با کوشش بی دریغ، عوامل تفرقه را درهم شکست، بلکه پس از او وصی و جانشین آن حضرت علی (علیه السلام) نیز تمام همت و تلاش خود را در این راه به کار برد. و درست در همین راستا بود که سکوت تلخ (۲۵) ساله را برگزید تا وحدت جامعه اسلامی را حفظ نماید. چنان که می فرماید:

«سَأَصْبِرُ ما لَمْ أَخَفْ علی جَماعَتِکُمْ»(۲) .

«تا زمانی که حفظ وحدت ایجاب کند، صبر خواهم کرد».

۱- [۱] همان، ج۲، ص ۲۵۰.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۱۶۹.

آن حضـرت در خطبه ای جامع، تاریخ امت های پیشـین را یادآور شده و عوامل پیروزی و شـکست آنها را گوشـزد کرده و از آن جمله از وحدت به عنوان یکی از مهم ترین عوامل پیروزی و از تفرقه به عنوان یکی از مهم ترین عوامل شـکست یاد نموده است.چنان که می فرماید:

در تاریـخ گذشـتگان بنگریـد که چگونه بودنـد. آنگـاه که افراد، متحـد، و خواسـته هـا هماهنـگ، و دل ها معتـدل و دست ها پشتیبان یکدیگر و شمشـیرها کمک کننده هم، و دیده ها عمیق و تیز، و اراده ها اسـتوار بود. آیا فرمانروایان زمین نبودند، ولی بنگرید که سـرانجام کار آنان به کجا انجامید، آنگاه که تشتت کلمه جایگزین وحدت شد، و به گروه های مختلف و متخاصم پراکنـده شدنـد، (در این حـال) خداونـد لبـاس کرامت را از تن آنان بیرون کرد، و نعمت های خود را از آنان گرفت. و اینک سر گذشت آنان، مایه عبرت پند آموزان است.(۱)

ص : ۴۳۸

۱- [۱] همان، خطبه ۱۹۱(قاصعه).

۲۴- مؤثرترین گروه های مخالف با پیامبران

آیات موضوع

۱. (وَکَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیّ عَدُوّاً شَیاطِینَ الإِنْسِ وَالجِنّ یُوحِی بعْضُهُمْ إِلی بَعْض زُخْرَفَ الْقَولِ غُرُوراً...)(انعام/۱۱۲).

۲. (وَما أَرْسَلْنا فی قَرْیَه مِنْ نَذِیر إِلّاقالَ مُتْرَفُوها إِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ)(سبأ/۳۴).

۳. (وَکَذلِکَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ فی قَرْیَه مِنْ نَذِیر إِلّاقالَ مُتْرَفُوها إِنّا وَجَدْنا آباءَنا عَلی أُمَّه وَإِنّا علی آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ) (زخرف/۲۳).

۴. (أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حاجَّ إِبْراهِیمَ فی رَبِّهِ أَنْ آتاهُ اللّهُ الْمُلْکَ...) (بقره/۲۵۸).

۵. (وَإِنَّ فِرْعَونَ لَعال فِی الأَرْضِوَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفینَ)(یونس/۸۳).

ص : ۴۳۹

۶. (إِنَّ فِرْعَونَ عَلا فِی الأرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً...)(قصص/۴).

۷. (وقارُونَ وَفِرْعَونَ وَهامانَ وَلَقَدْ جائَهُمْ مُوسی بِالبَیِّناتِ فَاسْتَکْبَرُوا فِیالأَرْضِ وَ ما کانُوا سابِقینَ)(عنکبوت/۳۹).

۸. (قالَ الْمَلأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَومِهِ لِلَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قالُوا إِنّا بِما أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ)(اعراف/۷۵).

۹. (قالَ المَلأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَومِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یا شُعَیْبُ وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْیَتِنا...) (اعراف/۸۸).

۱۰. (...یا قَومِ أَلَیْسَ لِی مُلْکُ مِصْرَ وَهذِهِ الأَنْهارُ تَجْری مِنْ تَحْتِی أَفَلا تُبْصِرُونَ)(زخرف/۵۱).

۱۱. (...إِنَّ المَلأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ...)(قصص/۲۰).

۱۲. (قالَ الْمَلأُ مِنْ قَومِ فِرْعَونَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِیمٌ)(اعراف/۱۰۹).

۱۳. (وَقالَ الْمَلأُ مِنْ قَومِ فِرْعَونَ أَتَذَرُ مُوسی وَقَوْمَهُ لِیُفْسِدُوا فی الأَرْضِ...)(اعراف/۱۲۷).

۱۴. (قالَ المَلأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنّا لَنَریکَ فی سَفاهَه) (اعراف/۶۶).

ص : ۴۴۰

۱۵.(فَقالَ الْمَلأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَراکَ إِلاّبَشَراً مِثْلَنا...) (هود/۲۷).

۱۶.(فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطاعُوهُ إِنَّهُمْ کانُوا قَوماً فاسِقِینَ)(زخرف/۵۴).

۱۷. (...رَبَّنا إِنّا أَطَعْنا سادَتَنا وَکُبراءَنا فَأَضَلُّونا السَّبِیلا)(احزاب/۶۷).

۱۸. (وَتِلْکَ عادٌ جَحَدُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَکُلِّ جَبّار عَنِید)(هود/۵۹).

۱۹. (...لَوْلا أَنْتُمْ لَکُنّا مُؤْمِنِینَ)(سبأ/۳۱).

۲۰. (...إِذْ تَأْمُرُونَنا أَنْ نَکْفُرَ بِاللّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْداداً...) (سبأ/۳۳).

۲۱. (اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ...) (توبه/۳۱).

۲۲. (وَتَری کَثِیراً مِنْهُمْ یُسارِعُونَ فِی الإِثْمِ وَالْعُدْوانِ وَأَکْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ) (مائده/۶۲).

۲۳. (لَولا یَنْهاهُمُ الرَّبّانِیُّونَ وَالأَحْبارُ عَنْ قَولِهِمُ الإِثْمَ وَأَکْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما کانُوا یَصْنَعُونَ) (مائده/۶۳).

۲۴. (...وَقَدْ کانَ فَرِیقٌ مِنْهُمْ یَسْمَعُونَ کَلامَ اللّهِ ثُمَّ یُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِما عَقَلُوهُ...)(بقره/۷۵).

۲۵. (فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیْدِیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِاللّهِ لِیَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا کَتَبَتْ أَیْدِیهِمْ وَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّایَکْسِبُونَ) (بقره/۷۹).

۲۶. (وَلَمّا جاءَهُمْ کِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَکانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللّهِ عَلَی الْکافِرِینَ) (بقره/۸۹).

۲۷. (الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَإِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ)(بقره/۱۴۶).

ص : ۴۴۱

۲۸. (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ البَيِّناتِ وَالهُدى مِنْ بَعْدِما بَيَّنّاهُ لِلنّاسِ فِى الْكِتابِ أولئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللاّعِنُونَ) (بقره/۱۵۹).

۲۹. (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ الْكِتابِوَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُولئِكَ ما يَأْكُلُونَ فِى بُطُونِهِمْ إِلاّ النّارَ وَلا يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَلا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ)(بقره/۱۷۴).

۳۰.(وَلَمّا جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ كِتابَ اللّهِ وَراءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ)(بقره/۱۰۱).

ترجمه آیات

۱.«ما برای هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم، آنان از راه فریب به یکدیگر سخنان بی اساس و فریبنده را القا می کردند».

۲.«برای هیچ آبادی، پیامبر بیم دهنده ای نفرستادیم مگر این که افراد دارا و خوشگذران به آنها گفتند: ما به رسالت شما کافریم».

۳.«ما پیش از تو به هیچ نقطه ای پیامبر بیم دهنده ای اعزام نکردیم، مگر این که نعمت زده های آنان گفتند ما پدران خود را بر شیوه ای یافته ایم و از آنها پیروی خواهیم کرد».

۴.«آیا نمی نگری به آن کس که خدا به او «حکومت» داده بود، با ابراهیم درباره پروردگارش به نزاع برخاست».

۵.«فرعون در روی زمین برتری طلب و خودخواه و از مسرفان بود».

۶.«فرعون در روی زمین برتری جسته و مردم را گروه گروه نمود (گروهی را به بردگی گرفت)».

۷.«موسی با دلایل روشن به سوی قارون و فرعون وهامان آمد، آنان در زمین کبر ورزیدند».

۸.«اشراف مستکبر از قوم صالح به مستضعفان مؤمن به وی گفتند، واقعاً می دانید که صالح از جانب پروردگارش آمده است؟ گفتند: آری ما به دین او مؤمن هستیم».

۹.«اشراف مستکبر قوم شعیب به او گفتند: تو و گروهی را که به تو ایمان آورده اند از شهر بیرون می کنیم».

۱۰.«ای مردم، حکومت مصر و این نهرهایی که از زیر قصر من جاری است از آن من نیست؟ چرا نمی بینید؟!».

۱۱.«مؤمن آل فرعون به موسی گفت:سران قوم، علیه تو توطئه می کنند».

۱۲. اطرافیان فرعون گفتند: «بیشک، این ساحری ماهر و دانا است».

۱۳.«سران قوم فرعون به وی گفتند: آیا موسی و بستگان او را آزاد می گذاری که در زمین فساد کنند؟».

۱۴.«سران کافر از قوم هود به وی گفتند: ما در تو بی خردی می بینیم».

۱۵. «سران کافر از قوم نوح به وی گفتند ما تو را جز بشر معمولی نمی دانیم».

۱۶.«او قوم خود را سبک خرد شمرد آنان نیز پیروی کردند، آنان افراد فاسقی بودند».

۱۷.«پروردگارا! ما سروران و بزرگان خود را اطاعت کردیم، و آنها ما را گمراه کردند».

ص : ۴۴۳

۱۸.«این سرگذشت قوم عاد است که آیات پروردگار خود را انکار کرده و با رسولان او به مخالفت برخاسته و پیرو فرمان هر ستمگر عنودی شدند».

۱۹.«اگر شما نبودید ما ایمان می آوردیم».

۲۰.«شما به ما دستور می دادید که به خدا کفر ورزیم و برای او شریکانی قائل شویم».

۲۱.«اهل کتاب علمای دین خود را خدایان خود گرفته اند».

۲۲.«گروه کثیری از آنان (اهل کتاب) را می بینی که به سوی گناه و تجاوز به حقوق، و خوردن مال حرام می شتابند، چه کار بدی انجام می دهند».

۲۳.«چرا علمای خداپرست و دانشمندان دینی، آنان را از گفتار ناروا و خوردن حرام باز نمی دارند؟ آنها نیز چه کار زشتی انجام می دهند».

۲۴.«گروهی از آنان کلام خدا را می شنیدند و پس از اندیشیدن آن را تحریف می کردند».

۲۵.«وای بر کسانی که کتاب آسمانی را به دست خود می نویسند. آنگاه می گویند این کتاب (تحریف شده) از جانب خدا است، تا آن را به بهای ناچیزی بفروشند، وای بر آنان از آنچه که نوشته اند و وای بر آنان از آنچه به دست آورده اند!».

۲۶.«وقتی کتابی از جانب خدا که تصدیق کننده کتابی بود (آیات مربوط به نبوت خاتم) که همراه داشتند، آمد(به انکار آن برخاستند) و قبلاً به وسیله همین بشارت ها بر افراد کافر نوید پیروزی خود را می دادند. وقتی آنچه را که قبلاً شناخته بودند به سوی آنان آمد، به آن کفر ورزیدند پس لعنت خدا بر کافران باد».

۲۷.«به آنان که کتاب داده ایم (پیامبر) را مانند فرزندان خود می شناختند،

حقا که گروهی از آنان در حالی که می دانند، حق را پنهان می کنند».

۲۸.«کسانی که دلایل و نشانه ها را پس از آن که برای مردم در کتاب بیان کردیم پنهان می کنند، خدا و لعنت کنندگان بر آنان لعنت می فرستند».

۲۹. «کسانی که آنچه را که ما در کتاب خود برای مردم فرو فرستادیم مخفی می سازند، و آن را به بهای کمی می فروشند، آنان در حقیقت جز آتش چیزی نمی خورند، و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و آنان را پاکیزه نمی سازد. و برای آنان عذاب دردناکی است».

۳۰.«آنگاه که پیامبری از جانب خدا آمد تصدیق کننده کتابی بود که با آنان بود، گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر انداختند، گویا از آن اطلاعی ندارند».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

هیچ دعوت اصلاح طلبانه ای در جهان نمی تواند موافقت تمام افراد را جلب کند، زیرا هر نوع دعوت، قهراً منافع مادی گروهی را به خطر می افکند و طبعاً به مخالفت بر می خیزند، بنابر این انتظار این که همه انسان ها دعوت های پیامبران را لبیک بگویند انتظاری بی مورد است بلکه موافقت انسان های عاقل و بی غرض و حق جو، کافی است.

از روزی که پیامبران ندای حق و عدالت سر دادند، دو گروه بیش از همه به مخالفت برخاستند:

۱. گروه مترفان.

۲. مستکبران.

«مترفان» گروهی بودند که به خاطر امکانات مادی به راحت طلبی عادت کرده و در اشباع غرایز، از حد تجاوز می کردند در حالی که گروه مستکبران عناصر سیاسی بودند که به منصب و مقام خود فکر می کردند، و آن را بر همه چیز مقدم می داشتند قرآن اگر چه از مخالفانی به نام «مجرمان»، «کافران»، «فاسقان» نام برده است، ولی همه این گروه ها تحت عنوان «مترفان» و «مستکبران» قرار می گیرند، و البته گروه ساده لوح و بی اراده، آلت دست این دو گروه بودند و در نتیجه در صف مخالفان می ایستادند، اینک به تشریح آیات مربوط به مخالفان پیامبران می پردازیم، و قبلًا نکته ای را یادآور می شویم و آن این که:

گاهی تصور می شود که مخالفان پیامبران، شیطانهای بشری بودند، در حالی که از برخی از آیات استفاده می شود که دایره مخالفت گسترده تر از این بود، و شیاطین جن نیز به مخالفت با آنها

ص : ۴۴۵

بر می خاستند، حالا مخالفت آنها چگونه بود؟ فعلاً برا ی ما مطرح نیست چنان که می فرماید:

(وَکَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیّ عَدُوّاً شَیاطِینَ الإِنْسِ وَالجِنّ یُوحِی بعْضُهُمْ إِلی بَعْض زُخْرَفَ الْقَولِ غُرُوراً...) .(۱)

«ما برای هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم، آنان از راه فریب به یکدیگر سخنان بی اساس و فریبنده را القا می کردند».

بنابر این آنان در خارج از محدوده بشر نیز دشمنانی داشته اند، و بلکه چنان که از برخی آیات قرآن استفا ده می شود پیامبران پیروان و یاران غیر بشری (از جن) داشته اند.(۲)

اکنون با توجه به نکته یاد شده، آیات مربوط به مخالفان بشری را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱. مترفان

«مترف» از ماده «ترف» به معنی نعمت است، طبعاً مقصود، افراد ثروتمند و غرق در نعمتی است که در سایه فزونی آن، راه طغیان را پیش گرفته و در اشباع غرایز خود رادع و مانعی نمی بینند.

قرآن به مخالفت این گروه چنین اشاره می کند:

(وَما أَرْسَلْنا فی قَرْیَه مِنْ نَذِیر إِلاّقالَ مُتْرَفُوها إِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ).(۳)

«برای هیچ آبادی، پیامبر بیم دهنده ای نفرستادیم مگر این که افراد دارا و خوشگذران به آنها گفتند: ما به رسالت شما کافریم».

۱- [۱] انعام/۱۱۲.

۲- [۲] به سوره جن آیات ۱_۱۶ رجوع شود.

۳- [۳] سبأ/۳۴.

و باز می فرماید:

(وَکَذلِکَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ فی قَرْیَه مِنْ نَذِیر إِلاّقالَ مُتْرَفُوها إِنّا وَجَدْنا آباءَنا عَلی أُمَّه وَإِنّا علی آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ).(۱)

«ما پیش از تو به هیچ نقطه ای پیامبر بیم دهنده ای اعزام نکردیم، مگر این که نعمت زده های آنان گفتند ما پدران خود را بر شیوه ای یافته ایم و از آنها پیروی خواهیم کرد».

همین طور که یادآور شدیم، «ترف» با طغیان رابطه مستقیم دارد خصوصاً آنگاه که جوانی و بیکاری نیز به آن ضمیمه شود، اینجاست که به طغیان منتهی می گردد و به قول شاعر عرب:

انّ الشباب والفراغ والجده *** مفسده للمرأ أیَّ مفسده

جوانی و بیکاری و ثروتمندی *** برای إنسان چه فسادانگیز است!

۲. مستکبران

گروه دیگر کسانی بودند که مناصب و مقامات سیاسی و اداری کشور را در دست داشتند چه بسا از ثروت دنیا هم بهره چندانی نداشتند، ولی به خاطر حفظ مقام مخالفت می کردند. و قرآن به شیوه خود که هر کجا که به نمونه گویی می پردازد پیوسته نمونه های بارزی را مطرح می کند چه در جانب حق و چه در جانب باطل، در این مورد نیز نمرود و فرعون را مطرح می کند که اولی معاصر با ابراهیم و دوم معاصر با موسی بوده است.

درباره نمرود خدا روی کلمه «ملک داری» که به معنی حاکم بودن او است تکیه می کند و از این طریق انگیزه مخالفت را بیان می کند. چنان که

۱- [۱] زخرف/۲۳.

می فرماید:

(أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حاجَّ إِبْراهِیمَ فی رَبِّهِ أَنْ آتاهُ اللّهُ الْمُلْکَ...) .(1)

«آیا نمی نگری به آن کس که خدا به او «حکومت» داده بود، با ابراهیم درباره پروردگارش به نزاع برخاست».

در مورد فرعون که نمونه بارز مخالف رسالت بود، از کلمات «عال» و «علا» و «استکبار» بهره گرفته است، که همگی حاکی از روحیه ناسازگاری با حق و حقیقت است، زیرا مقام به دست، فقط مقام را به رسمیت می شناسد، حتی حق و حقیقت را برای مقام می خواهد اینک آیات وارد در این باره:

۱. (...وَإِنَّ فِرْعَونَ لَعال فِی الأَرْضِوَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِینَ).(2)

«فرعون در روی زمین برتری طلب و خودخواه و از مسرفان بود».

۲. (إِنَّ فِرْعَونَ عَلا فِی الأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً...).(3)

«فرعون در روی زمین برتری جسته و مردم را گروه گروه نمود (گروهی را به بردگی گرفت)».

۳.(وقارُونَ وَفِرْعَونَ وَهامانَ وَلَقَدْ جائَهُمْ مُوسی بِالبَیِّناتِ فَاسْتَکْبَرُوا فِیالأَرْضِ وَ ما کانُوا سابِقِینَ) .(4)

«موسی با دلایل روشن به سوی قارون و فرعون وهامان آمد، آنان در زمین کبر ورزیدند».

قرآن گاهی مخالفان را بدون ذکر نام، به استکبار توصیف کرده و می فرماید:

۴.(قالَ الْمَلأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَومِهِ لِلَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ

۱- [1] بقره/۲۵۸.

۲- [2] یونس/۸۳.

۳- [3] قصص/۴.

۴- [4] عنکبوت/۳۹.

أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قالُوا إِنّا بِما أَرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ).(۱)

«اشراف مستکبر از قوم صالح به مستضعفان مؤمن به وی گفتند، واقعاً می دانید که صالح از جانب پروردگارش آمده است؟ گفتند: آری ما به دین او مؤمن هستیم».

و در باره مخالفان شعیب می فرماید:

۵. (قالَ الْمَلأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَومِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یا شُعَیْبُ وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْیَتِنا...) .(۲)

«اشراف مستکبر قوم شعیب به او گفتند: تو و گروهی را که به تو ایمان آورده اند از شهر بیرون می کنیم».

در همه این موارد انگیزه مخالفت، استکبار است که روشن ترین تجلی آن مقام داری و مقام خواهی و حکومت بر مردم است که با حکومت پیامبران سازگار نیست. حتی قارون که در این آیات به عنوان مستکبر معرفی شده است، از این نظر است که ثروت او برای وی خدم و حشمی ایجاد کرده بود که در صورت گرایش واقعی به موسی، این قدرت برای او پایدار نبود.

در برخی از آیات هر چند کلمه «استکبار» نیامده است ولی جمله هایی وارد شده است که بیانگر استکبار آن گروه است. مثلاً آنگاه که فرعون در میدان احتجاج با موسی مغلوب گشت فوراً حاکمیت خود را بر مصر، به رخ مردم کشید و گفت:

(...یا قَومِ أَلَیْسَ لِی مُلْکُ مِصْرَ وَهذِهِ الأَنْهارُ تَجْرِی مِنْ تَحْتِی أَفَلا تُبْصِرُونَ) .(۳)

«ای مردم، حکومت مصر و این نهرهایی که از زیر قصر من جاری است از آن من نیست؟ چرا نمی بینید؟!».

۱- [۱] اعراف/۷۵.

۲- [۲] اعراف/۸۸.

۳- [۳] زخرف/۵۱.

در برخی از آیات، ریشه مخالفت«طغیان» معرفی شده است، مسلماً طغیان یک پدیده روحی است که یکی از دو چیز سبب آن می باشد، یا کبر و مقام خواهی که او را به نادیده گرفتن مرزهای حق و باطل وادار می سازد، ویا «ترف» و ثروت اندوزی و اشباع غرایز مایه طغیان خواسته های نفسانی می باشد.

تا این جا با انگیزه های مخالفت که همان ترف و استکبار است آشنا شدیم.

۳. مخالفت ملأ

در برخی از آیات سخن روی «ملأ» متمرکز شده است که باید به گونه ای در مورد آن بحث کرد.

«ملأ» در لغت عرب گروهی را می گویند که عظمت آنان چشمگیر باشد، چنان که می فرماید:

(إِنَّ الْمَلأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ...) .(۱)

مؤمن آل فرعون به موسی گفت:«سران قوم، علیه تو توطئه می کنند».

ولی مخالفت «ملأ» با رسولان الهی به خاطر یکی از دو انگیزه پیشین بوده است. یا بر اثر اتراف و اعیان منشی و راحت طلبی(۲) بوده و یا این که قدرت های سیاسی را قبضه کرده بودند. اینک برخی از آیات مربوط به ملأ را

۱- [۱] قصص/۲۰.

۲- [۲] گواه بر این مطلب آیه ۸۸ سوره یونس است که ملأ قوم فرعون را به کسانی که ثروت فزونی دارند توصیف می کند و می فرماید:(وَقالَ مُوسی رَبَّنا إِنَّکَ أَتَیْتَ فِرْعَونَ وَمَلأَهُ زِینَةً وَأَمْوالاً فی الحَیاهِ الدُّنیا...) و نیز در باره مخالفان موسی یادآور می شود که آنان ملأ (قدرت طلب) بودند. چنان که می فرماید:(ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسی وَأَخاهُ هارُونَ بِآیاتِنا وَسُلْطان مُبین* إِلی فِرْعَونَ وَمَلإِهِ فَاسْتَکْبَرُوا وَکانُوا قَوماً عالینَ)(مؤمنون/۴۵_۴۶).

یادآور می شویم:

۱. (قالَ الْملأُمِنْ قَوم فِرْعَونَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِیمٌ).(۱)

«سران قوم فرعون گفتند موسی جادوگر دانایی است».

۲. وباز می فرماید:

(وَقالَ الْمَلأُ مِنْ قَومِ فِرْعَونَ أَتَذَرُ مُوسی وَقَوْمَهُ لِیُفْسِدُوا فی الأَرْض...).(۲)

«سران قوم فرعون به وی گفتند: آیا موسی و بستگان او را آزاد می گذاری که در زمین فساد کنند؟».

۳. و باز می فرماید:

(قالَ الْمَلأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنّا لَنَریکَ فی سَفاهَه...) .(۳)

«سران کافر از قوم هود به وی گفتند: ما در تو بی خردی می بینیم».

۴. و در باره نوح می فرماید:

(فَقالَ الْمَلأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَراکَ إِلاّ بَشَراً مِثْلَنا...) .(۴)

«سران کافر از قوم نوح به وی گفتند ما تو را جز بشر معمولی نمی دانیم».

۴. فریب خوردگان ساده لوح

اهرم مخالفت در دست گروه های مترف و مستکبر بود، ولی آنان نه تنها خود گمراه بودند بلکه دیگران را نیز گمراه می کردند و اصولاً غالب افراد جامعه را ساده لوحانی تشکیل می دهند که تحت تأثیر روش صاحبان زر و زور قرار

۱- [۱] اعراف/۱۰۹.

۲- [۲] اعراف/۱۲۷.

۳- [۳] اعراف/۶۶.

۴- [۴] هود/۲۷.

می گیرنـد.و از آنجا که اسـتقلال مالی و سیاسـی ندارنـد، قهراً اسـتقلال فکری خود را نیز از دست می دهنـد. قرآن گروهی را یادآور می شود که آلت دست دو گروه پیشین بوده و فریب ضلالت های آنان را می خورند که برخی را یادآور می شویم:

درباره فرعون که خود گمراه و سردسته مخالفان موسی بود، می فرماید:

(فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطاعُوهُ إِنَّهُمْ كانُوا قَوماً فاسِقِينَ) .(۱)

«او قوم خود را سبک خرد شمرد آنان نیز پیروی کردند، آنان افراد فاسقی بودند».

در روز قیامت گروهی که محکوم به آتش می شوند، به خدا چنین خطاب می کنند:

(...رَبَّنا إِنّا أَطَعْنا سادَتَنا وَكُبَراءَنا فَأَضَلُّونا السَّبِيلا).(۲)

«پروردگارا! ما سروران و بزرگان خود را اطاعت کردیم، و آنها ما را گمراه کردند».

و به همین مضمون است آیه ۹۲ سوره فصلت.

وباز می فرماید:

(وَتِلْكَ عادٌ جَحَدُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبّار عَنِيد).(۳)

«این سـرگذشت قوم عـاد است که آیـات پروردگـار خود را انکـار کرده و بـا رسولان او به مخالفت برخاسـته و پیرو فرمان هر ستمگر عنودی شدند».

در نزاعی که روز رستاخیز میان مستضعفان و مستکبران در می گیرد، گروه مستضعف به مستکبران چنین می گویند:

(...لَوْلا أَنْتُمْ لَكُنّا مُؤْمِنِينَ) .(۴)

۱- [۱] زخرف/۵۴.

۲- [۲] احزاب/۶۷.

۳- [۳] هود/۵۹.

۴- [۴] سبأ/۳۱.

«اگر شما نبودید ما ایمان می آوردیم».

وباز در ادامه مناظره به مستکبران چنین می گوید:

(...إِذْ تَأْمُرُونَنا أَنْ نَكْفُرَ بِاللّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْداداً...) .(۱)

«شما به ما دستور می دادید که به خدا کفر ورزیم و برای او شریکانی قائل شویم».

البته همیشه تخم ضلالت به وسیله اقویا پاشیده می شود، آنگاه در پرتو فشار و اعمال قدرت، افراد مستضعف و کم عمق به همان افکار و اندیشه ها خو گرفته و جزء مخالفان رسولان قرار می گیرند.

تا اینجا به چهار گروه از مخالفان پیامبران اشاره کردیم که اساس مخالفت را دو گروه نخست (مترفان _ مستکبران) تشکیل می دهند. ویادآور شدیم که علت مخالفت «ملأ» همان انگیزه های دو گروه پیشین بوده است و در حقیقت جز یکی یا هر دو گروه چیزی نیست و مخالفت گروه چهارم به خاطر پیروی چشم و گوش بسته از دو گروه نخست می باشد. لذا باید عذاب در گروه نخست دو برابر عذاب فریب خوردگان باشد.(۲)

در اینجا گروه پنجمی نیز وجود دارد که تأثیر آنان در گمراهی مردم کمتر از دو گروه پیشین نیست و آن عالمانی است که با گرفتن رشوه دست به حلال و حرام می زدند ونهایتاً حقایق را از مردم پنهان می داشتند. و در قرآن به این گروه عنایت خاصی مبذول شده است.

۵. دانشمندان دنیا پرست

انتظاری که مردم از یک فرد دانشمند دارند هرگز از یک فرد عادی ندارند،

ص : ۴۵۳

۱- [۱] سبأ/۳۳.

۲- [۲] اعراف/۳۸ و ص /۶۱. البته تحریک افراد ساده لوح، از طریق های گوناگون صورت می گرفت و غالباً به وسیله تحریک تعصبات قومی انجام می یافت.

زیرا علم و آگـاهی طبعاً به عمـل دعوت می کنـد هر چنـد نمی توان آگاهی را سـبب کامل ایمان دانست امّا علم یکی از پایه هـای ایمـان است، از آنجا که علمای دین در پرتو علم و آگاهی از شـرایع، مردم را به ایمان و اخلاص دعوت می کننـد انتظار این است که آنان سـر سوزنی از طریق حق منحرف نشونـد بالأخص راهبان مسـیحیت که پیوسـته مردم را به زهـد و وارسـتگی دعوت می کننـد. حالا اگر این گروه به خاطر مناصب دنیوی حقایق را کتمان کنند ویا حلال و حرام خدا را خدشه دار سازند، در ایـن صـورت بیش از یـک فرد عـادی نکـوهش می شونـد و شایـد در آخرت هـم کـار آنـان مشـکل تر از جاهلاـن گمراه باشد.(۱)

انحراف یـک عـالم دینی انحراف یـک فرد نیست بلکه انحراف یـک گروه جـامعه است، زیرا مردم روی اعتمـادی که به عالم دینی دارنـد، او را کارشـناس مسائل مـذهبی می اندیشـند، و گفتار و کردار او را، سـند می داننـد. بنابر این اگر عالم دینی تابع هوی و هوس گردد، قهراً نه تنها خود آلوده است بلکه دیگران را نیز آلوده می سازد.

بدتر از آن این که عالم دین آلت دست قدرت های سیاسی و ثروت اندوزان جامعه باشد در این صورت است که مستکبران و مترفان از طریق عالمان دینی، به اسـتثمار و استضـعاف جامعه پرداخته، و آنان را به خـدمت می گیرنـد. اینجاست که ارزش آن دانشـمند دینی و آن زاهـد وارسـته که به هیـچ قیمت حاضـر به تحریف و کتمان حقیقت نمی شود، و رضای خـدا را با رضای مردم عوض نمی کنـد، کاملاًـ روشن می گردد، در برابر، آن روحـانی نمایی که علم را وسـیله کسب قـدرت و ثروت ساخته و احیاناً آلت دست فشارهای سیاسی و مترفان جامعه می شود.

۱- [۱] مجمع البیان، ج۳، ص ۲۳_ ۲۴ با توضیح مختصر.

از آیات قرآنی استفاده می شود که یکی از موانع نفوذ و دعوت پیامبر اکرم، دانشمندان دینی یهودی و مسیحی بوده اند که از اوّلی به لفظ «احبار» و از دومی به لفظ «رهبان» تعبیر می آورد و این گروه به خاطر کسب رضایت صاحبان قدرت وحفظ مقام و منصب خود از دو راه وارد می شدند.

۱. تحریف حقایق.

۲. کتمان حقایق.

خداوند بزرگ، برای امت بنی اسرائیل، احکام کاملی را در قلمرو فرد و اجتماع فرستاده بود، شکی نیست که قانون از آزادی انسان می کاهد، و کاهش آزادی مخالف هوا و هوس است، عالمان دینی مرجع فتوی و قضاوت بودند و آنان مأمور بودند احکام تورات را بدون کم و زیاد در جامعه بنی اسرائیل اجرا نمایند، ولی آنگاه که صاحبان زر و زور دچار انحراف وگناه می شدند. اجرای احکام برای آنان مشکل می شد، و احیاناً با گرفتن رشوه حکم الهی را تغییر می دادند. در حالی که همان قانون را در باره افراد فقیر و مستمند به دقت اجرا می نمودند.

خلاصه یکی از کارهای زشت آنان رشوه گیری برای تحریف احکام الهی بوده و این مسئله در زندگی برخی از احبار و رهبان کاملاً روشن بود.

عدی بن حاتم می گوید: آوازه دعوت پیامبر گرامی را از خواهرم شنیدم، برای شناسایی مقام و موقعیت او که آیا واقعاً دعوت او الهی است یا بشری، شام را به عزم مدینه ترک گفتم، وقتی وارد محضر او شدم دیدم حضرتش این آیه را تلاوت می کند:

(اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ...) .(۱)

«اهل کتاب علمای دین خود را خدایان خود گرفته اند».

ص : ۴۵۵

۱- [۱] توبه /۳۱.

در این موقع من به حضرتش عرض کردم ما هرگز برای آنان چنین مقامی (ربوبیت) را ثابت نکرده ایم، پیامبر در پاسخ فرمود اگر چیزی را تورات تحریم کند، ولی علمای دین شما آن را حلال بشمارند، یا بر عکس، کدام را مقدم می دارید؟ گفتم : گفتار علمای دین را، با این که می دانم مخالف حکم خداست. پیامبر فرمود: همین کار اعتراف به ربوبیت آنها است.(۱)

(ربوبیت) از کلمه «رب» به معنی صاحب گرفته شده است گویا آنان با دادن زمام قانون به دست عالمان دین، آنها را صاحبان خود اتخاذ نموده اند و مقام قانون گذاری که حق مطلق خدا است به دست بشر سپرده اند و آنان را اختیاردار خود قرار داده اند.

در این قسمت روایاتی از ائمه اهل بیت وارد شده است که می توان آنها را در کتاب های تفسیر برهان و نور الثقلین مطالعه کرد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: هرگز یهودیان و نصاری برای احبار و رهبان نمازنمی گزاردند و روزه نمی گرفتند، ولی در حلال وحرام تابع آنان بودند. آنچه را آنان حلال می کردند، حلال می شمردند . و آنچه را حرام معرفی می کردند، حرام می دانستند.(۲)

گاهی آنان مستقیماً آلوده به گناه نمی شدند ولی در برابر گروه آلوده سکوت می کردند.

می فرماید:

(وَتَرى كَثِيراً مِنْهُمْ يُسارِعُونَ فِي الإِثْمِ وَالْعُدْوانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ *لَولا يَنْهاهُمُ الرَّبّانِيُّونَ وَالأَحْبارُ عَنْ قَولِهِمُ الإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ

۱- [۱] مجمع البیان، ج۳، ط: صیدا.

۲- [۲] همان مدرک.

لَبِئْسَ ما کانُوا یَصْنَعُونَ) .(۱)

«گروه کثیری از آنـان (اهـل کتـاب) را می بینی که به سوی گنـاه و تجـاوز به حقوق، و خوردن مال حرام می شـتابند، چه کار بـدی انجام می دهند. چرا علمای خداپرست و دانشـمندان دینی، آنان را از گفتار ناروا و خوردن حرام باز نمی دارند؟ آنها نیز چه کار زشتی انجام می دهند».

آیـات متعـددی در قرآن از تحریـف علمـای اهـل کتـاب سـخن گفته و آنـان را به خـاطر جابجـا کردن آیـات تورات و انجیل نکوهش می کند چنان که می فرماید:

(...وَقَدْ کانَ فَرِیقٌ مِنْهُمْ یَسْمَعُونَ کَلامَ اللّهِ ثُمَّ یُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِما عَقَلُوهُ...) .(۲)

«گروهی از آنان کلام خدا را می شنیدند و پس از اندیشیدن آن را تحریف می کردند».(۳)

زشـتکاری علمای بنی اسـرائیل گاهی به جایی می رسـید که کتاب آسـمانی خود را به صورت تحریف شـده می نوشـتند و در میان مردم پخش می کردنـد تا در برابر آن، از کسانی که تحریف کتاب به نفع دنیوی آنان بود، بهای ناچیزی بگیرند چنان که می فرماید:

(فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیْدِیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِاللّهِ لِیَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا کَتَبَتْ أَیْدِیهِمْ وَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا یَکْسِبُونَ) .(۴)

«وای بر کسانی که کتاب آسمانی را به دست خود می نویسند. آنگاه می گویند این کتاب (تحریف شده) از جانب خدا است، تا آن را به بهای ناچیزی بفروشند، وای بر آنان از آنچه که نوشته اند و وای بر آنان از آنچه به دست آورده اند!».

۱- [۱] مائده/۶۲_۶۳.

۲- [۲] بقره/۷۵.

۳- [۳] به همین مضمون است آیه ۴۶/ نساء و ۴۱ __ ۱۳۰/مائده.

۴- [۴] بقره/۷۹.

البته تحریف آنان منحصر به دگرگون کردن احکام الهی نبود، بلکه هنگامی که مردم در باره بشارت های پیامبر خاتم به آنها مراجعه می کردند ــ در این قسمت نیز دست به تحریف می زدند ــ و بشارت های تورات در مورد پیامبر را طبق دلخواه تفسیر می کردند، وقتی اوس و خزرج به آنان می گفتند که شما اهل کتاب، قبل از بعثت ما را به چنین آیین و پیامبر دعوت می کردید. اکنون چه شد پس از طلوع از آن روی گرداندید؟ آنان با کمال وقاحت می گفتند: آن بشارات مربوط به فرد دیگری غیر از این پیامبر است.

قرآن کریم در این باره چنین می فرماید:

(وَلَمّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَكانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْكافِرِينَ) .(۱)

«وقتی کتابی از جانب خدا که تصدیق کننده کتابی بود (آیات مربوط به نبوت خاتم) که همراه داشتند، آمد(به انکار آن برخاستند) و قبلاً به وسیله همین بشارت ها بر افراد کافر نوید پیروزی خود را می دادند. وقتی آنچه را که قبلاً شناخته بودند به سوی آنان آمد، به آن کفر ورزیدند پس لعنت خدا بر کافران باد».

مقصود در این آیه بشارت های پیامبر خاتم است که در عهدین موجود بود ولی آنان در مقام تفسیر و تطبیق تحریف می کردند و زمان بعثت این پیامبر را به آینده موکول می کردند.(۲)

در پایان، حدیثی را در باره تحریف اهل کتاب به معنی تحریم حلال و تحلیل حرام یادآور می شویم:

مسلم در صحیح خود نقل می کند که زنی از بنی زهره به نام فاطمه دست

۱- [۱] بقره/۸۹.

۲- [۲] مجمع البیان، ج۱، ص ۱۵۸.

به سرقت زد. و فردی به نام ابو سالم از او شفاعت کرد. پیامبر فرمود: در حدود الهی نباید شفاعت کنید. آنگاه فرمود:

«إنّما هَلَکَ النّاسُ قَبْلَکُمْ أَنَّهُمْ کانُوا إذا سَرَقَ الشَّریفُ فیهِمْ تَرَکُوهُ وَإذا سَرَقَ الضَّعیفُ فِیهِمْ أَقامُوا عَلَیْهِ الحَدَّ».(۱)

«مردمان گذشته به این خاطر هلاک گردیدند که هرگاه فرد سرشناسی دزدی می کرد، او را رها می کردند، و هرگاه انسان ناتوانی دست به سرقت می زد، حدّ الهی را بر او جاری می کردند».

کتمان حقایق

یکی از کارهای زشت علمای یهود و نصاری این بود که حقایق را پنهان می کردند و پنهان کردن حقایق، جدا از تحریف بود، تحریف به صورت کم و زیاد کردن احکام و قوانین الهی بود، و یا به صورت تصرف در بشارات مربوط به پیامبر خاتم،انجام می گرفت، ولی کتمان، انکار وجود حکمی در تورات و یا وجود بشارتی در انجیل بود. در این جا نه تنها خود را گمراه می کردند بلکه مایه گمراهی گروه بسیاری می شدند، و اگر به راستی آنان، عالمان دین و راستگویان مذهب خود بودند، در همان عصر ظهور رسالت ختمی مرتبت، می توانستند رستاخیزی در میان خود ایجاد کنند و آنچه را که سالیان درازی برای آن تبلیغ کرده بودند; آشکارا به مردم بگویند، ولی متأسفانه گروهی عظیمی از آنان حقایق را از ملت خود که آنان نیز نسبت به کتاب خود امّی وناآگاه بودند، پنهان نمودند.

سوره بقره که از سوره هایی است که در اوایل هجرت در مدینه بر پیامبر نازل شد، و نزاع وجدال اهل کتاب با پیامبر در آنجا وارد شده است، در آیات

۱- [۱] صحیح نسائی، ج۸، کتاب قطع السارق، ۷۲.

متعددی روی کتمان تکیه کرده است، که اکنون یادآور می شویم:

۱. (الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَإِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ).(۱)

«به آنان که کتاب داده ایم (پیامبر) را مانند فرزندان خود می شناختند، حقا که گروهی از آنان در حالی که می دانند، حق را پنهان می کنند».

۲. (إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ البَیِّناتِ وَالهُدی مِنْ بَعْدِما بَیَّنّاهُ لِلنّاسِ فِی الکِتابِ أُولئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللّهُ وَیَلْعَنُهُمُ اللاّعِنُونَ) .(۲)

«کسانی که دلایل و نشانه ها را پس از آن که برای مردم در کتاب بیان کردیم پنهان می کنند، خدا و لعنت کنندگان بر آنان لعنت می فرستند».

۳. (إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ الْکِتابِوَیَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً أُولئِکَ ما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ إِلاّ النّارَ وَلا یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَلا یُزَکِّیهِمْ وَلَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ).(۳)

«کسانی که آنچه را که ما در کتاب خود برای مردم فرو فرستادیم مخفی می سازند، و آن را به بهای کمی می فروشند، آنان در حقیقت جز آتش چیزی نمی خورند، و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و آنان را پاکیزه نمی سازد. و برای آنان عذاب دردناکی است».

گاهی قرآن عمل علمای اهل کتاب را به صورت کلی توصیف می کند و این که آنان کتاب خدا را پشت سر انداخته و به آن اعتنا نکردند و این کار ممکن است به

۱- [۱] بقره/۱۴۶.

۲- [۲] بقره/۱۵۹.

۳- [۳] بقره/۱۷۴.

صورت تحریف انجام گرفته باشد، همچنان که ممکن است به صورت کتمان حقایق و بشارات بوده باشد. چنان که می فرماید:

(وَلَمّا جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِیقٌ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ کِتابَ اللّهِ وَراءَ ظُهُورِهِمْ کَأَنَّهُمْ لا یَعْلَمُونَ).(۱)

«آنگاه که پیامبری از جانب خدا آمد تصدیق کننده کتابی بود که با آنان بود، گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر انداختند، گویا از آن اطلاعی ندارند».

در بخش آینده(بخش بیست و پنجم) که پیرامون انگیزه های مخالفت، بحث و گفتگو می کنیم، به تکمیل این بحث می پردازیم.

۱- [۱] بقره/۱۰۱.

۲۵- انگیزه های مخالفت

آیات موضوع

۱.(...أُعْبُدُوا اللّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِله غَيْرُهُ...)(هود/۶۱).

۲. (...أَتَنْهانا أَنْ نَعْبُدَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا وَإِنَّنا لَفِي شَكٍّ مِمّا تَدْعُونا إِلَيْهِ مُرِيب)(هود/۶۲).

۳. (قالُوا وَجَدْنا آبائَنا لَها عابِدِينَ)(انبياء/۵۳).

۴. (قالُوا بَلْ وَجَدْنا آبائَنا كَذلِكَ يَفْعَلُونَ)(شعراء/۷۴).

۵. (...أَصَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا...)(هود/۸۷).

۶. (قالُوا أَجِئْتَنا لِتَلْفِتَنا عَمّا وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا...)(يونس/۷۸).

۷. (وَإِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَوَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلا يَهْتَدُونَ)(بقره/۱۷۰).

۸.(يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَهُمْ عَنِ الآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ) (روم/۷).

ص : ۴۶۲

۹. (فَلَمّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالبَيِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ العِلْمِ وَحاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ)(غافر/۸۳).

۱۰. (قالَ إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِنْدِی أَوَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ القُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعاً...) (قصص/۷۸).

ترجمه آيات

۱.«خدا را كه جز او خدايی نيست بپرستيد».

۲.«آيا ما را از آنچه پدران ما پرستش می كردند باز می داری؟ و ما در صحت دعوت تو در شك و ترديد هستيم».

۳.«گفتند: ما نياكان خود را پرستشگر آنان يافتيم».

۴.«پاسخ دادند: فقط نياكان خود را ديده ايم كه چنين می كردند».

۵.«آيا نماز تو، به تو فرمان می دهد كه به ما بگويی از آنچه پدرانمان عبادت می كردند دست برداريم؟!».

۶.«آيا به سوی ما آمده ای كه ما را از راه پدرانمان باز داری؟».

۷.«آنگاه كه به آنان گفته شود از آنچه كه خدا فرو فرستاده است پيروی كنيد در پاسخ می گويند: ما از طريقه ای كه پدران خود را بر آن يافته ايم پيروی می كنيم، آيا اگر پدران آنان چيزی را نمی فهميدند ــ و به حق راهی نداشتند(باز هم شايسته پيروی هستند؟)».

۸.«آنان صورتی از زندگی دنيا می دانند و از سرای ديگر، بی خبرند».

۹.«آنگاه كه پيامبران آنان با دلايل به سوی آنها آمدند به علم و دانش كه داشتند دل خوش كردند، ولی كيفر استهزای آنان نسبت به پيامبران، آنان را فرا گرفت».

۱۰.«من اين ثروت را در سايه دانش خود به دست آورده ام.آيا نمی داند كه خدا ملت هايی را كه از او نيرومندتر و ثروتمندتر بودند نابودكرد».

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

بـا گروه های مخالفان پیامبران در بحث پیش آشـنا شـدیم آنچه مهم است شـناخت انگیزه ها و شـیوه های مخالفت آنان اسـت نخست به انگیزه های مخالفت اشاره می کنیم.

از بررسـی مجموع آیات مربوط به مخالفان پیامبران به دست می آید که انگیزه های اصـلی از امور یاد شده در زیر تجاوز نمی کرد.

۱. تعصب بر آیین نیاکان.

۲. غرور علمی و محدود دانستن قلمرو زندگی.(جز جهان مادّی، جهان دیگری نیست).

۳. پیروی از هوا و هوس.

اکنون به تشریح این انگیزه ها می پردازیم:

با شـناخت معنی «اتراف» و مترفین انگیزه مخالفت آنان را نیز شـناختیم، افراد عیاش و ثروتمند پیوسته خواهان اشباع غرایز خود هسـتند و در این طریق حـد و مرزی نمی شناسـند وچون دین را مخـالف آزادی در شـهوت می دیدنـد قهراً به مخـالفت بر می خاستند، و چون در گذشته با آیات مربوط به مترفین آشنا شدیم در این جا از تکرار آنها خود داری می کنیم.

همچنان که در گذشـته با «مسـتکبران» که از مخالفان سـر سـخت پیامبران بودند آشـنا شدیم ـ گروه مستکبر کسانی اند که به مقـام و منصب علاقه فراوانی دارنـد و پـذیرش دعوت انبیا را با حفظ منصب خود، ناسازگار می دیدنـد طبعاً به مخالفت بر می خاسـتند، بنابر این در حالی که «مترفان» و «مسـتکبران» از مخالفان سـر سـخت پیامبران بودنـد «ترف» و «کبر» نیز از انگیزه های مخالفت به شمار می رفت، و آیات این قسمت در بحث پیش بیان شد.

آنچه مهم است، تبیین انگیزه های سه گانه ای است که به ترتیب بیان می شوند.

۱. تعصب بر روش نیاکان

تعصب از ماده «عصب»به معنی عرق و پی است که واقعیت آن به نژاد پرستی بر می گردد، گویی علاقه به نژاد و خاندان، سبب می شد که همه حقایق را زیر پا گذارند و یا لا اقل در مسایل مخالف با آن نیندیشند ــ این نوع از انگیزه غالباً در افراد عادی تبلور داشت نه ثروتی داشتند و نه مقامی، چیزی که آنان را به مخالفت بر می انگیخت این که دست کشیدن از روش نیاکان برای آنان بسیار مشکل بود، و غالباً پیامبران با این گروه و این انگیزه روبرو بودند اینک به ذکر این آیات به ترتیب تاریخ پیامبران می پردازیم:

۱. آنگاه که حضرت صالح به قوم خود گفت:

(...أُعْبُدُوا اللّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِله غَيْرُهُ...).

«خدا را که جز او خدایی نیست بپرستید».

در پاسخ وی گفتند:

(...أَتَنْهانا أَنْ نَعْبُدَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا وَإِنَّنا لَفِي شَكّ مِمّا تَدْعُونا إِلَيْهِ مُرِيب).(۱)

«آیا ما را از آنچه پدران ما پرستش می کردند باز می داری؟ و ما در صحت دعوت تو در شک و تردید هستیم».

۲. آنگاه که ابراهیم با براهین روشن، بی پایگی بت پرستی را ثابت کرد آنان در پاسخ ابراهیم چنین گفتند:

(... وَجَدْنا آبائَنا لَها عابِدِينَ).(۲)

۱- [۱] هود/۶۲.

۲- [۲] انبياء/۵۳.

وباز گفتند:

(وَجَدْنا آبائَنا كَذلِكَ يَفْعَلُونَ).(۱)

۳. آنگاه که شعیب قوم خود را به یکتاپرستی دعوت کرد در پاسخ وی گفتند:

(...أَصَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا...) .(۲)

«آیا نماز تو، به تو فرمان می دهد که به ما بگویی از آنچه پدرانمان عبادت می کردند دست برداریم؟!».

۴. موسی بن عمران آنگاه که فرعونیان را دعوت به یکتاپرستی کرد، در پاسخ او گفتند:

(...أَجِئْتَنا لِتَلْفِتَنا عَمّا وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا...).(۳)

«آیا به سوی ما آمده ای که ما را از راه پدرانمان باز داری؟».

۵. درباره پیامبر گرامی یکی از مستمسک های مخالفت، همان پیروی از روش نیاکان بود واین مطلب در سوره های بقره آیه ۱۰۷، مائده/۱۰۴، اعراف/۲۸، لقمان/۲۱، صافات/۶۰ـ۷۰ وارد شده است، که به نقل یکی بسنده می کنیم:

(وَإِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَوَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلا يَهْتَدُونَ).(۴)

«آنگاه که به آنان گفته شود از آنچه که خدا فرو فرستاده است پیروی کنید در پاسخ می گویند: ما از طریقه ای که پدران خود را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم، آیا اگر پدران آنان چیزی

۱- [۱] شعراء/۷۴.

۲- [۲] هود/۸۷.

۳- [۳] یونس/۷۸.

۴- [۴] بقره/۱۷۰.

را نمی فهمیدند ـ و به حق راهی نداشتند(باز هم شایسته پیروی هستند؟)».

آیات مربوط به این قسمت بیش از آن است که در این جا منعکس شده زیرا گذشته از آیات یاد شده، یک قسمت از آیات به صورت کلی بیان شده، و این که شیوه مخالفان در برابر دعوت پیامبران اصرار به پیروی از شیوه نیاکان بوده است. و این حاکی از آن است که بیماری تعصب، بیماری ریشه داری بوده است. و این آیات در سوره های ابراهیم آیه ۱۰ وسوره زخرف آیه های ۲۲، ۲۳و ۲۴ آمده است.

۲. غرور علمی

علم زدگی بیماری قرن حاضر نیست بلکه بشر پیوسته مغرور علم و دانش ناچیز خود بوده و با این مغز کوچک به نبرد پیامبران الهی می رفت در حالی که شخصیت های والای علمی، پیوسته علم خود را ناچیز و کوچک تر از آن دانسته اند که حتی نام علم بر آن نهند، وقتی آگاهی های خود را با مجهولات خود مقایسه می کردند، آن را قطره ای در برابر دریای ناپیدای کرانه می اندیشیدند و هر چه علم و دانش آنان پیشرفت می کرد، آگاهی از فزونی جهل، بالا ـ می رفت، در این مورد از شیخ الرئیس، این بیت نقل شده است:

تا به جایی رسید دانش من *** کـه بدانستـمی که نادانـم

انیشتین دانشمند فیزیک دان معاصر هنگامی که در برابر پلّکان کتابخانه عظیم خود ایستاده بود، خبرنگاری از او پرسید نسبت معلومات تو به مجهولاـتت چیست؟ او در پاسخ گفت: نسبت این دو به هم بسان نسبت این نردبان کوچک به این ساختمان عظیم است.(۱)

ص : ۴۶۷

۱- [۱] مجله رساله الإسلام، نشر دار التقریب بین المذاهب الإسلامیه، سال چهارم شماره ۱۳ احمد امین مصری در مقاله یاد شده، وقتی این جمله را یادآور می شود، گفتار او را تعقیب می کند و می فرماید: ولو أنصف لقال انه اقلّ من هذهالنسبه : اگر انصاف میورزید می گفت: کمتر از این.

قرآن با جمله کوتاهی محدودیت دایره آگاهی انسان را روشن می سازد و می فرماید:

(...وَما أُوتِيتُمْ مِنَ العِلْمِ إِلاّ قَلِيلاً) .(۱)

«از دانش جز بهره اندکی ندارید».

گذشته از این، آگاهی انسان مربوط به ظاهر زندگی و رویه آن است و از باطن این جهان هیچ نوع آگاهی ندارد. چنان که می فرماید:

(يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الحَياةِ الدُّنْيا وَهُمْ عَنِ الآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ) .(۲)

«آنان صورتی از زندگی دنیا می دانند و از سرای دیگر، بی خبرند».

اکنون که بشر از نظر تکنولوژی و شناخت روابط مادی تا حدی گام های بلندی برداشته است، اندیشمندان واقع بین دانش خود را ناچیز می شمارند، تا چه رسد به دوران های پیش از اسلام و معاصر آن که علم و آگاهی بشر در آن شرایط، بسیار محدودتر بوده است، و شگفت این که در آن اعصار، گروهی به علم ناچیز خود تکیه کرده و به مخالفت با پیامبران برخاسته اند چنان که می فرماید:

(فَلَمّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالبَيِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ العِلْمِ وَحاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ) .(۳)

«آنگاه که پیامبران آنان با دلایل به سوی آنان آمدند به علم و دانشی که داشتند دل خوش کردند، ولی کیفر استهزای آنان نسبت به پیامبران آنان را فرا گرفت».

البته استشهاد به این آیه در صورتی است که مقصود از ضمایر در الفاظ

۱- [۱] اسراء/۸۵.

۲- [۲] روم/۷.

۳- [۳] غافر/۸۳.

(فرحوا بما عندهم) گروه کافر باشد، نه پیامبران زیرا احتمال دوم بسیار ضعیف است . ومقصود از دانش آنان همان آگاهی محدودی بود که زندگی را، به زندگی دنیا منحصر کرده، و مرگ را پایان عمر انسان می دانستند از این جهت به پیامبر می گفتند قیامت و رستاخیزی در کار نیست.

قارون در سایه دانش خاصی گنج های فراوانی به دست آورد. آنگاه که افراد مؤمن بنی اسرائیل به وی گفتند از طریق این ثروت سرای دیگر را بطلب و بهره خود را از دنیا فراموش مکن(که بسیار کم است)و نیکی کن همچنان که خدا به تو نیکی کرده است و خواهان فساد در زمین مباش که خدا مفسدان را دوست نمی دارد.(۱) (وقتی این سخنان را شنید در پاسخ چنین گفت:

(... إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْم عِنْدِى...).(۲)

«من این ثروت را در سایه دانش خود به دست آورده ام».

قرآن در نقد این پاسخ یادآور می شود که اگر علم برای نجات کافی بود پس چرا ملت های پیشین که از او نیرومندتر بودند هلاک شدند چنان که می فرماید:

(... أَوَ لَمْ یَعْلَمْ أَنَّ اللّهَ قَدْأَهْلَکَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَکْثَرُ جَمْعاً).(۳)

«آیا نمی داند که خدا ملت هایی را که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند نابودکرد».

گذشته از این از او باید پرسید: علم و دانش را چگونه به دست آورده است، جز این است که او با نعمت های خدا توانسته است آگاهی خاصی از خواص اشیا پیدا کند، و بر طلا و نقره مخلوق خدا دست یابد، حتی

۱- [۱] قصص/۷۷.

۲- [۲] قصص/۷۸.

۳- [۳] قصص/۷۸.

سرمایه هایی را که او در این راه مصرف کرده است از آن خدا بوده است و در حقیقت منهای لطف و عطای خدا، چیزی در خانه هستی نیست، که صاحب و مالک چیزی باشد.

۳. هوای نفس

مقصود از هوای نفس پیروی از خواهش های حیوانی انسان در برابر خواسته های عقلانی او است. شکی نیست که دین در برابر نفسانیّات قرار دارد ــ و خواست های نفسانی مصلحت فرد و جامعه مطرح نیست،آنچه مطرح است، لذت های نفسانی است. و یک چنین تز و مکتبی نمی تواند الهی باشد، از این جهت هوا پرستان و هوس رانان، با همین انگیزه در برابر پیامبران ایستاده و با عدالت خواهی و عدالت منشی ــ و ساده زیستی آنان مبارزه می کردند.

ولی اگر در این عامل دقت کنیم، هوای نفس ریشه همه عوامل پیشین است، زیرا درست است که فرو رفتگی در شهوت،و یا علاقه به منصب، ویا تعصب بر روش نیاکان، ویا دلخوش کردن به علم ناچیز است که آنها را به مبارزه بر می انگیخت ولی باید توجه کرد که آنان در طریق مبارزه، عقل و خرد را کنار نهاده و پیرو خواسته های نفس بوده اند و آیاتی که در این مورد هوای نفس را انگیزه مخالفت معرفی می کند، در حقیقت می تواند دلیلی بر عوامل یاد شده پیشین باشد.(۱)

۱- [۱] آیات مربوط به بیان این انگیزه در سوره های : بقره/۸۷; مائده/۷۰; قصص/۵۰; کهف/۲۸; جاثیه۲۳; محمد/۱۶ و قمر/۳.

۲۶- شیوه های مخالفت: اتهام ها و انتقادها

آیات موضوع

۱.(کَذلِکَ ما أَتَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُول إِلاّ قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ)

(ذاریات/۵۲).

۲. (کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوح فَکَذَّبُوا عَبْدَنا وَقالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِر) (قمر/۹).

۳.(قالُوا إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِینَ)(شعراء/۱۵۳).

۴. (فَتَوَلّی بِرُکْنِهِوَقالَ ساحِرٌ اوْ مَجْنُونٌ)(ذاریات/۳۹).

۵. (...وَیَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ* وَما هُوَ إِلاّ ذِکْرٌ لِلْعالَمِینَ)(قلم/۵۱_۵۲).

۶. (...إِنّا لَنَراکَ فِی سَفاهَه وَإِنّا لَنَظُنُّکَ مِنَ الْکاذِبِینَ)(اعراف/۶۶).

۷.(...فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ...) (بقره/۱۰۲).

ص : ۴۷۱

۸. (فَأُلْقِیَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قالُوا آمَنّا بِرَبِّ هارُونَ وَمُوسی) (طه/۷۰).

۹. (...وَقالَ الْکافِرُونَ هذا ساحِرٌ کَذّابٌ)(ص/۴).

۱۰. (...إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ یُؤْثَرُ)(مدثر/۲۴).

۱۱. (...وَإِنْ نَظُنُّکَ لَمِنَ الْکاذِبِینَ)(شعراء/۱۸۶).

۱۲. (أَفْتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ...)(سبأ/۸).

۱۳. (وَقالَ فِرْعَونُ ذَرُونی أَقْتُلُ مُوسی وَلْیَدْعُ رَبَّهُ إِنِّی أَخافُ أَنْ یُبَدِّلَ دِینَکُمْ أَوْ أَنْ یُظْهِرَفِی الأَرْضِ الفَسادَ) (غافر/۲۶).

۱۴. (...أَتَذَرُ مُوسی وَقَوْمَهُ لِیُفْسِدُوا فِی الأَرْضِوَیَذَرَکَ وَآلِهَتَکَ...) (اعراف/۱۲۷).

۱۵. (...یا نُوحُ قَدْجادَلْتَنا فَأَکْثَرْتَ جِدالَنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقینَ)(هود/۳۲).

۱۶. (...یا هُودُ ما جِئْتَنا بِبَیِّنَه وَما نَحْنُ بِتارِکِی آلِهَتِنا عَنْ قَوْلِکَ...) (هود/۵۳).

۱۷. (...إِنّا کَفَرْنا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنّا لَفِی شَکّ مِمّا تَدْعُونَنا إِلَیْهِ مُرِیب) (ابراهیم/۹).

۱۸. (...یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هذا إِلاّ أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ)(انعام/۲۵).

ص : ۴۷۲

۱۹. (لَوْ نَشاءُ لَقُلْنا مِثْلَ هذا إِنْ هذا إِلّا أَساطِيرُ الأَوَّلِينَ)(انفال/۳۱).

۲۰. (وَما مَنَعَ النّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الهُدی إِلّا أَنْ قالُوا أَبَعَثَ اللّهُ بَشَراً رَسُولاً)(اسراء/۹۴).

۲۱. (...إِنْ أَنْتُمْ إِلّا بَشَرٌ مِثْلُنا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونا عَمّا كانَ يَعْبُدُ آباءُنا...)(ابراهیم/۱۰).

۲۲. (...أَبَشَرٌ يَهْدُونَنا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا...)(تغابن/۶).

۲۳.(قُلْ لَوْ كانَ فِی الأَرْضِ مَلائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنا عَلَيْهِمْ مِنَالسَّماءِمَلَكاً رَسُولاً)(اسراء/۹۵).

۲۴. (قالُوا أَنُؤْمِنُ لَکَ وَاتَّبَعَکَ الأَرْذَلُونَ)(شعراء/۱۱۱).

۲۵.(أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هذا الَّذِی هُوَ مَهِينٌ وَلا يَكادُ يُبِينُ *فَلَولا أُلْقِیَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جاءَ مَعَهُ المَلائِكَةُ مُقْتَرِنينَ) (زخرف/۵۲_۵۳).

۲۶. (وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالغَداهِ وَالعَشِیّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلا تَعْدُ عَيْناکَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَهَ الحَياهِ الدُّنْيا وَلا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَاتَّبَعَ هَواهُ وَكانَ أَمْرُهُ فُرُطاً) (کهف/۲۸).

۲۷.(وَما أَرْسَلْنا فِی قَرْيَه مِنْ نَذِير إِلّا قالَ مُتْرَفُوها إِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ كافِرُونَ* وَقالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوالاً وأَولاداً وَما نَحْنُ بِمُعَذَّبينَ) (سبأ/۳۴_۳۵).

۲۸. (وَما أَمْوالُكُمْ وَلا أَولادُكُمْ بِالَّتِی تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنا زُلْفی إِلّامَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً...)(سبأ/۳۷).

۲۹. (قالُوا يا شُعَيْبُ ما نَفْقَهُ كَثِيراً مِمّا تَقُولُ وَإِنّا لَنَراکَ فِينا ضَعِيفاً وَلَولا رَهْطُکَ لَرَجَمْناکَوَما أَنْتَ عَلَيْنا بِعَزِيز)(هود/۹۱).

۳۰. (قالُوا اطَّيَّرْنا بِکَ وَبِمَنْ مَعَکَ قالَ طائِرُكُمْ عِنْدَ اللّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَومٌتُفْتَنُونَ)(نمل/۴۷).

۳۱. (فَإِذا جاءَتْهُمُ الحَسَنَهُ قالُوا لَنا هذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَهٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسى وَمَنْ مَعَهُ أَلا إِنَّما طائِرُهُمْ عِنْدَ اللّهِ وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ)(اعراف/۱۳۱).

۳۲. (...وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَهٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَهٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ فَمالِ هؤلاءِ الْقَومِ لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً)(نساء/۷۸).

۳۳. (وَيَصْنَعُ الفُلْكَ وَكُلَّما مَرَّ عَلَيْهِ مَلأ مِنْ قَومِهِ سَخِرُوا مِنْهُ...) (هود/۳۸).

۳۴. (وَما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُول إِلاّ كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ) (حجر/۱۱).

۳۵. (...وَاتَّخَذُوا آياتِی وَما أُنْذِرُوا هُزُواً)(كهف/۵۶).

۳۶. (وَما يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِیّ إِلاّ كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ) (زخرف/۷).

۳۷. (وَإِذا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلاّ هُزُواً...) (انبياء/۳۶).

۳۸. (وَإِذا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلاّهُزُواً أَهذا الَّذِی بَعَثَ اللّهُ رَسُولاً) (فرقان/۴۱).

۳۹. (...وَإِذا خَلَوا إِلى شَياطِينِهِمْ قالُوا إِنّا مَعَكُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ) (بقره/۱۴).

۴۰. (وَإِنّی كُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ وَاسْتَغْشَوا ثِيابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْباراً)(نوح/۷).

۴۱. (وَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهذا القُرآنِ وَالغَوا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ)(فصلت/۲۶).

۴۲. (قالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ المَرْجُومينَ)(شعراء/۱۱۶).

۴۳. (قالَ أَراغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِی يا إِبْراهيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لأَرْجُمَنَّكَ...) (مريم/۴۶).

۴۴. (قالَ المَلأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنا...) (اعراف/۸۸).

۴۵. (وقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِيمِلَّتِنا...)(ابراهیم/۱۳).

۴۶. (قالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ) (انبیاء/۶۸).

۴۷. (وَقَولِهِمْ إِنّا قَتَلْنَا المَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّهِ وَما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَلكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ...)(نساء/۱۵۷).

۴۸. (وَإِذْ يَمْكُرُبِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللّهُ وَ اللّهُ خَيْرُالماكِرِينَ)(انفال/۳۰).

۴۹. (...ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كانُوا يَكْفُرُونَ بِآياتِ اللّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِالحَقِّ...)(بقره/۶۱).

۵۰. (...فَرِيقاً كَذَّبُوا وَفَرِيقاً يَقْتُلُونَ)(مائده/۷۰).

ترجمه آیات

۱.«همچنین برای امت های پیشین پیامبر نیامد مگر این که به او گفتند جادوگر است یا دیوانه».

۲.«پیش از آنان قوم نوح تکذیب کردند، آنان بنده ما را تکذیب نموده وگفتند: دیوانه است، ومورد شکنجه قرار گرفت».

۳.«مخالفان هریک از این دو پیامبر به آنان گفتند: تو سحر شده هستی(کنایه از مجنون)».

۴.«فرعون از موسی روی برگرداند و گفت جادوگر یا دیوانه است».

۵.«می گویند او دیوانه است در حالی که قرآن او چیزی جز مایه یادآوری نیست».

۶.«ما در تو نوعی سبکی اندیشه و فکر می بینیم و گمان می کنیم که دروغ می گویی».

۷.«از دو فرشته چیزی می آموختند که به وسیله آن میان زن و شوهر جدایی بیفکنند».

۸.«ساحران به سجده افتادند و گفتند به خدای موسی و هارون ایمان آوردیم».

۹. «و کافران گفتند: این جادوگری کذاب است».

۱۰.«این جز جادویی که فرا آموخته چیزی نیست».

۱۱.«و گمان ما این است که دروغ می گویی».

۱۲.«یا به خدا عمداً دروغ بسته و یا آنکه جنون دارد که بی اختیار خلاف می گوید».

۱۳.«فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشیم و او پروردگارش را بخواند، می ترسم دینتان را دگرگون کند یا در این سرزمین فساد انگیزد».

۱۴.«آیا موسی و قوم او را آزاد می گذاری تا در زمین فساد کنند، و تو و خدایانت را ترک نمایند؟».

ص : ۴۷۶

۱۵.«گفتند ای نوح، زیاد با ما به جدال برخاستی و زیاد جدل کردی وعده خود (عذاب) را بیاور اگر راست می گویی».

۱۶. «ای هود دلیل روشنی بر مدعای خود نیاوردی وما نیز به خاطر گفتار تو خدایان خود راترک نخواهیم کرد».

۱۷.«ما به آنچه که برای تبلیغ آن اعزام شـده اید کفر میورزیم، و در باره آنچه ما را به سوی آن دعوت می کنید شک و تردید داریم».

۱۸.«افراد کافر می گویند قرآن جز داستان های گذشتگان چیزی نیست».

۱۹.«اگر بخواهیم مانند قرآن تو را می آوریم، آن جز افسانه های پیشینیان چیزی نیست».

۲۰.«مردم را از گرویدن به پیامبران آنگاه که با هدایت به سوی آنان آمدند، چیزی باز نداشت، جز این که گفتند: آیا می شود خدا بشری را به عنوان رسول بر انگیزد؟».

۲۱.«شما بشری مثل ما بیش نیستید که می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند باز دارید».

۲۲.«آیا بشری ما را هدایت می کند، پس کفر ورزیده وروی بر گردانیدند».

۲۳.«بگو اگر در زمین فرشتگانی باشند برای آنان فرشته ای به عنوان رسول اعزام می کردیم».

۲۴.«گفتند: آیا ما به تو که گروهی فرومایه پیروت شده اند ایمان بیاوریم».

ص : ۴۷۷

۲۵.«آیا من بهتر از این انسان خوار نیستم، که آشکار سخن نمی گوید؟ اگر راست می گوید، چرا دستبندهایی از طلا برای او فرستاده نمی شود؟ چرا فرشتگان همراه او نمی آیند؟».

۲۶.«با افرادی که هر صبح و شام خدا را می خوانند و رضای خدا را می طلبند بساز و صبر کن، هرگز به خاطر زیور زندگی دنیا دیدگان لطف و محبت خود را از آنان مگیر، و از کسی که قلب او را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوا و هوس پیروی کرده و کارهای او دور از حد اعتدال است پیروی مکن».

۲۷.«در هیچ قریه ای بیم دهنده ای نفرستادیم مگر آن که مترفان گفتند ما به آنچه شما برای تبلیغ آن مبعوث شده اید کافریم، و ما اموال و فرزندان بیشتری از شما داریم، و ما گرفتار عذاب نخواهیم شد».

۲۸.«اموال و فرزندان شما مایه تقرب به ما نخواهد بود مگر کسی که ایمان آورده، و عمل نیک انجام دهد».

۲۹.« ای شعیب بسیاری از گفته های تو را نمی فهمیم. و تو را در میان خود ضعیف وناتوان می بینیم، اگر طایفه تو نبود تو را سنگسار می کردیم، و هرگز قوی تر از ما نیستی».

۳۰. «گفتند ما به تو و پیروان تو فال بد زده ایم .این شومی شما از جانب خدا و آن هم به خاطر اعمال بد شماست و شما پیوسته آزمایش می شوید».

۳۱.«زمانی که نیکی به آنها رسید، گفتند: این از خود ماست و اگر رنج به آنها می رسید فال بد به موسی و کسان او می زدند، آگاه باش که طالع نیک و بد آنان نزد خداست لکن اکثر آنان نمی دانند».

۳۲.«اگر چیزی به آنها برسد می گویند: از جانب خداست و اگر شری برسد می گویند از ناحیه توست بگو: همه از ناحیه خداست چرا این قوم حاضر نیستند حقایق را درک کنند».

۳۳.«او کشتی را می ساخت و هرگاه سران قوم او از کنار او می گذشتند (و کشتی سازی او را در خشکی می دیدند) او را مسخره می کردند».

۳۴.«هیچ پیامبری به سوی آنان نمی آمد مگر این که او را استهزا می کردند».

۳۵.«آیات الهی و آنچه که با آن بیم داده می شدند به شوخی می گرفتند».

۳۶.«هیچ پیامبری به سوی آنان نمی آمد مگر اینکه او را مسخره می کردند».

۳۷.«هنگامی که کافران تو را ببینند با تو برخوردی جز تمسخر و استهزا ندارند».

۳۸.«و هنگامی که تو را ببینند به مسخره ات می گیرند: آیا این همان کسی است که خدا او را به رسالت فرستاده است؟».

۳۹.«زمانی که با پیشوایان خود خلوت می کنند می گویند: با شماییم، ما فقط آنان را استهزاء می کنیم».

۴۰.«من هرگاه آنان را دعوت می کردم تا آنان را بیامرزی، انگشـتان خود را در گوش های خود فرو می بردند و لباس ها را بر سر می کشیدند، و براین کار اصرار میورزیدند و کبر نشان می دادند».

۴۱.«سران کفر به دیگران گفتند: به قرآن گوش فرا ندهید و هنگام تلاوت آن ، سرو صدا کنید، تا پیروز شوید».

۴۲.«اگر دست از تبلیغ برنداری سنگسار خواهی شد».

۴۳.آزر به ابراهیم گفت:«آیا مرا از خدایانم باز می داری؟ اگر دست از تبلیغ برنداری تو را سنگسار می کنم».

۴۴. «مستکبران قوم شعیب به او گفتند: تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند، از این شهر بیرون می کنیم».

۴۵. «افراد کافر به پیامبران خود گفتند: شما را از سرزمین خود بیرون می کنیم، مگر این که به روش و آیین ما باز گردید».

۴۶.«گفتند اورا بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید».

۴۷.«و گفتار یهود که ما عیسای مسـیح فرزند مریم و رسول خدا را کشتیم (در حالی که تصمیم بر قتل او گرفتند) او را نکشتند و به دار نیاویختند بلکه جریان بر آنان مشتبه شد».

۴۸.«به یاد آر هنگامی که کافران نیرنگی اندیشیدند که تو را زندانی کنند یا بکشند یا تبعید کنند، آنان از در حیله وارد شدند. و خدا نیز حیله های آنان را خنثی کرد، خدا بهترین (پاسخ دهنده) حیله گران است».

۴۹.«آنان (بنی اسرائیل) آیات الهی را انکار می کردند. وپیامبران را به ناروا می کشتند».

۵۰.«گروهی را تکذیب می کردند و گروهی را می کشتند».

ص : ۴۷۹

بررسی و تفسیر

اشاره

مخالفـان دعـوت پیـامبران به طـور کلی از دو شـیوه بهره می گرفتنـد: یکـی حربه تهمت و افـترا، دیگری انتقادهـای بی جـا و به عبارت دیگر تفسیر یک سلسله واقعیت ها به صورت غیر صحیح.

و به دیگر سخن: گاهی افترا می بستند، و گاهی اموری را نقطه ضعف می پنداشتند در حالی که به یک معنا نقطه قوت بودند. اینک ما مجموع این شیوه ها را با یادآوری آیات مربوط، مورد بحث قرار می دهیم.

در طول تاریـخ، منادیان اصـلاح، پیوسـته آماج تهمت های ناجوانمردانه مخالفان بودنـد، و آنان را با یک سلسـله مسایل روانی متهم می کردنـد. بررسـی این تهمت ها، از واقعیتی پرده بر می دارد. و آن این که دشـمنان پیامبران هرگز نتوانسـتند آنان را به فساد مالی، و انحراف جنسـی، و آدم کشـی و خونریزی، ومانند آنها متهم سازنـد، زیرا زمینه زنـدگی آنان به گونه ای بود که این لکه ها بر دامن آنان نمی نشـست، و مردم نمی پذیرفتند. از این جهت آنان را به یک رشـته امور روحی و روانی که نفی و اثبات آنها مشکل بود، متهم می کردند ، مانند اتهام به سحر و کهانت، یا جنون و دیوانگی و نظایر آن.

بررسـی آیـات مربوط به اتهامـات وارد بر پیـامبران، این حقیقت را روشن می کنـد که غالبـاً به امور یـاد شـده در زیر متهم می شدند:

۱. جنون، ۲. سفاهت، ۳. سحر، ۴. کهانت، ۵. شاعری، ۶. دروغگویی، ۷. جدل گرایی، ۸.افسانه گرایی، ۹. آموزش دیدن از دیگران، ۱۰. نفرین شده بتان.

اینک ما به تحلیل هر یک از این تهمت ها به صورت فشرده می پردازیم.

۱. جنون و دیوانگی

جنون که معادل فارسی آن «دیوانگی» است یکی از تهمت های عمومی است که اکثریت منادیان توحید به آن متهم شدند. زیرا این گروه پیوسته بر خلاف میل جامعه حرکت می کردند، و یک چنین حرکت، که از قبیل حرکت بر خلاف مسیر آب است در نظر مردم یک حرکت محال وجنون آمیز است، وجز افراد فاقد عقل و خرد، چنین کاری را انجام نمی دهند.

مجنون از کلمه «جن» اخذ گردیده و معنی لغوی آن جن زده است، همانگونه که در زبان فارسی مقصود از دیوانه کسی است که از جانب دیو آسیب دیده ولی به مرور زمان معنی ریشه ای به دست فراموشی سپرده شد و معنای وسیع به خود گرفت، یعنی فاقد عقل و خرد، هر چند عامل آن جن زدگی نباشد.

این تهمت در میان پیامبران بیش از همه متوجه پیامبر اسلام شده است ، و در عین حال در قرآن مجید در باره نوح و صالح و شعیب و موسی بلکه عموم پیامبران یادآوری شده است که به همگی اشاره می کنیم.

در باره عموم پیامبران چنین می فرماید:

(کَذلِکَ ما أَتَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُول إِلاّ قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ) .(۱)

«همچنین برای امت های پیشین، پیامبری نیامد مگر این که به او گفتند جادوگر است یا دیوانه».

در باره نوح یادآور می شود:

(کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوح فَکَذَّبُوا عَبْدَنا وَقالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِر).(۲)

ص : ۴۸۱

۱- [۱] ذاریات/۵۲.

۲- [۲] قمر/۹.

«پیش از آنان قوم نوح تکذیب کردند، آنان بنده ما را تکذیب نموده و گفتند: دیوانه است، ومورد شکنجه قرار گرفت».

و در مورد اتهام صالح و شعیب به «جنون» می فرماید:

(قالُوا إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِینَ) .(۱)

«مخالفان هریک از این دو پیامبر به آنان گفتند: تو سحر شده هستی(کنایه از جنون)».

و در باره اتهام موسی به جنون می فرماید:

(فَتَوَلّی بِرُکْنِهِ وَقالَ ساحِرٌ اوْ مَجْنُونٌ).(۲)

«فرعون از موسی روی برگرداند و گفت جادوگر یا دیوانه است».

قرآن بیش از همه این تهمت را از مشرکان عصر رسالت پیامبر نقل می کند، و این تهمت در سوره های حجر/۶، شعراء/۲۷، صافات/۳۶، دخان/۲۴، طور/۲۹، قلم/۵۱، تکویر/۲۳ آمده است. و در اینجا یک مورد را یادآور می شویم:

(...وَیَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ* وَما هُوَ إِلاّذِکْرٌ لِلْعالَمِینَ).(۳)

«می گویند او دیوانه است در حالی که قرآن او چیزی جز مایه یادآوری نیست».

و احیاناً به جای کلمه مجنون لفظ سفیه و معادل آن به کار می برند که همان سبکی عقل و اندیشه است و در حقیقت درجه نازل از جنون به شمار می رود چنان که به حضرت هود چنین گفتند:

(...إِنّا لَنَراکَ فِی سَفاهَه وَإِنّا لَنَظُنُّکَ مِنَ الکاذِبِینَ) .(۴)

«ما، در تو نوعی سبکی اندیشه و فکر می بینیم و گمان می کنیم که دروغ می گویی».

ص : ۴۸۲

۱- [۱] شعراء/۱۵۳.

۲- [۲] ذاریات/۳۹.

۳- [۳] قلم/۵۱_۵۲.

۴- [۴] اعراف/۶۶.

تا اینجا به گونه ای از بررسی تهمت جنون فارغ شدیم اکنون به تحلیل دیگرتهمت ها می پردازیم.

۲. تهمت سحر و جادوگری

سحر و جادو برای خود بحث گسترده ای دارد تا حقیقت آن روشن گردد گاهی افرادی تصور می کنند که سحر و جادو، افسانه ای بیش نیست. در حالی که قرآن به سحر و جادو، از دیده یک واقعیت می نگرد، واقعیتی که برای خود شرایط خاصی دارد، تا آنجا که در باره مردم «بابل» که از دو فرشته سحر می آموختند می فرماید:

(...فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ...).(۱)

«از دو فرشته چیزی می آموختند که به وسیله آن میان زن و شوهر جدایی بیفکنند».

بنابر این نمی توان سحر و جادو را یک مسئله پنداری انگاشت، بلکه در حد خود، واقعیت و اثر ویژه ای دارد، وواقعیت «سحر» در قدرت نفسانی ساحر، و تصرف در حواس افراد دیگر، خلاصه می شود. بنابر این ساحر، سحر، قدرت نفسانی، و تصرف در حواس، همگی واقعیت هایی هستند که سحر را به وجود می آورند، و در نتیجه انسان غیر واقع را واقع می انگارد، بدون این که آنچه می نمایاند، واقعیت داشته باشد.

در حالی که واقعیت معجزه بر خلاف سحر است در آنجا که آنچه را که پیامبر انجام می دهد و می نمایاند واقعیت دارد.

در هر حال همه پیامبران یا غالب آنها به چنین تهمت (جادوگری) متهم بوده اند، و هر یک به مناسبت محیط خود.

۱- [۱] بقره/۱۰۲.

قرآن در باره عموم پیامبران چنین می فرماید:

(کَذلِکَ ما أَتَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُول إِلاّ قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ).(۱)

«همچنین برای پیشینیان پیامبری نیامد مگر اینکه گفتند جادوگر و یا دیوانه است».

ولی این تهمت در باره موسی و پیامبر گرامی به کار گرفته شده است و قرآن درباره اتهام موسی به سحر، در آیاتی این تهمت را نقل می کند، مانند: اعراف/۱۰۹، یونس/۷۶، اسراء/۱۱۰، طه/۶۶و ۷۱، شعراء/۳۴و۴۹، نحل/۱۳، قصص/۴۸، غافر/۲۴، زخرف/۵۰.

و در باره پیامبر اسلام در سوره های :یونس/۲، هود/۷، اسراء/۴۷، فرقان/۸، انبیاء/۳، ص ۴ آمده است.

البته علت اتهام موسی به سحر یک جریان عادی بود زیرا در زمان او فن سحر و جادو، فن رایج آن روز بود، و آنان می اندیشیدند که کار موسی هم از نوع کار آنها است، ولی آنگاه که در میدان مبارزه بر ساحران غلبه کرد، نخستین گروهی که به او ایمان آوردند، ساحران بودند، زیرا آنان به حقیقت کار موسی پی بردند و قرآن این حقیقت را چنین بیان می کند:

(فَأُلْقِیَ السَّحَرَهُ سُجَّداً قالُوا آمَنّا بِرَبِّ هارُونَ وَمُوسی).(۲)

«ساحران به سجده افتادند و گفتند به خدای موسی و هارون ایمان آوردیم».

ولی علت ظاهری اتهام پیامبر به جادوگری همان تفرقه ای بود که در میان مشرکان پدید آمده بود، جوانان قریش به توحید گرویده و پیران به شرک باقی ماندند، و چون تفرقه افکنی یکی از کارهای جادوگران بود، از این جهت

۱- [۱] ذاریات/۵۲.

۲- [۲] طه/۷۰.

پیامبر را ساحر وکتاب او را سحر خواندند، چنان که می فرماید:

(...وَقالَ الکافِرُونَ هذا ساحِرٌ کَذّابٌ) .(۱)

وباز می گفتند:

(...إِنْ هذا إِلّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ).(۲) و همچنین آیات دیگر.

۳. اتهام به دروغگویی

دروغ همان گفتار خلاف واقع است که گاهی گوینده آن بر خلاف بودن آن توجه دارد و گاهی ندارد.

و افترا به دروغی می گویند که گوینده آن با عمد و قصد آن سخن را بگوید.

کسانی که پیامبران را به «جنون» متهم می کردند طبعاً باید به دروغگویی هم متهم کنند، زیرا انسان دیوانه به خاطر فقد عقل و خرد، غالب سخنان او خلاف واقع خواهد بود. همچنین کسانی که آنان را به سحر وجادو متهم می کردند، طبعاً پیامبران را به دروغگویی نیزمتهم می نمودند.

از باب نمونه قوم هود آنگاه که او را یک فرد سفیه می خواندند ــ به دنبال آن می گفتند:

(...وَإِنْ نَظُنُّکَ لَمِنَ الکاذِبِینَ) .(۳)

بنابر این چون همه پیامبران به جنون متهم شدند، طبعاً به دروغ گویی نیز متهم بودند، ولی حساب «افترا» از مطلق دروغ جدا است، در «افترا» عمد

۱- [۱] ص/۴.

۲- [۲] مدَّثر/۲۴.

۳- [۳] اعراف/۶۶.

نهفته است که ملازم با عقل و خرد و محاسبه مصالح است و هرگز با جنون سازگار نیست از این جهت درباره پیامبر گرامی به طور محتاطانه یکی از دو نسبت را داده و می گفتند:

(أَفْتَری عَلی اللّهِ کَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّهٌ...) .(۱)

«یا به خدا عمداً دروغ بسته و یا آنکه جنون دارد که بی اختیار خلاف می گوید».

۴. اتهام به اخلالگری و فساد در زمین

آنگاه که دعوت انبیا نظام های موجود را تهدید می کرد، مخالفان، آنان را به عنوان اخلالگر و کسانی که در فسادند، متهم می کردند ونمونه بارز آن را در مبارزه موسی با فرعون مصر مشاهده می کنیم. وقتی موسی در مقام احتجاج بر فرعون پیروز شد، فرعون با قیافه دموکراسی از قوم خود اجازه خواست که موسی را بکشد (گویا او یک فرد دمکراتی بود که در سر بریدن هزاران طفل از قوم بنی اسرائیل از قوم خود اجازه گرفته بود)آنگاه به تمسخر گفت: موسی خدای خود را به کمک فرا خواند، من می ترسم آیین شما را تغییر دهد و در مصر او فساد کند، چنان که می فرماید:

(وَقالَ فِرْعَونُ ذَرُونی أَقْتُلُ مُوسی وَلْیَدْعُ رَبَّهُ إِنِّی أَخافُ أَنْ یُبَدِّلَ دِینَکُمْ أَوْ أَنْ یُظْهِرَفِی الأَرْضِ الفَسادَ) .(۲)

حتی سران قوم فرعون به او گفتند:

(...أَتَذَرُ مُوسی وَقَوْمَهُ لِیُفْسِدُوا فِی الأَرْضِ وَیَذَرَکَ وَآلِهَتَکَ...) .(۳)

۱- [۱] شعراء/۱۸۶.

۲- [۲] غافر/۲۶.

۳- [۳] اعراف/۱۲۷.

«آیا موسی و قوم او را آزاد می گذاری تا در زمین فساد کنند، و تو و خدایانت را ترک نمایند؟».

اصولاً ـ فساد در نظر افراد سطحی یک معنی نسبی دارد، هرگاه شخص با بهترین برنامه برای نجات قوم خود قیام کند در نظر متولیان نظام، مفسد خواهد بود، چون منافع آنان را به خطر افکنده است، فساد آنگاه معنی حقیقی پیدا می کند، که حق وباطل از هم شناخته شوند. آنگاه کسانی که به جانب باطل دعوت می کنند مفسد خواهند بود.

۵. اتهام به جدال

افراد دور از فرهنگ و دانش آنگاه که در برابر منطق افرادتاب مقاومت از دست می دهند، و نمی توانند برای آنان نقطه ضعفی بگیرند، مسئله جدال و مجادله گری را بهانه کرده، خود را از ادامه بحث نجات می دهند: پیامبران گرامی در دعوت به توحید و معاد، نیرومندترین دلیل و برهان را در دست داشتند ولی چون دعوت آنان با مزاج بت پرستی و دنیاخواهی، موافق نبود، آنان را به فقدان دلیل و منطق متهم می نمودند از این جهت حضرت نوح که منطق او در کوبیدن بت پرستی در قرآن مذکور است، متهم به جدال می شود و می گویند:

(...یا نُوحُ قَدْجادَلْتَنا فَأَکْثَرْتَ جِدالَنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ) .(۱)

«گفتند ای نوح، زیاد با ما به جدال برخاستی و زیاد جدل کردی وعده خود (عذاب) را بیاور اگر راست می گویی».

ص : ۴۸۷

۱- [۱] هود/۳۲.

و در باره هود نیز همین اتهام را وارد می کردند و به او می گفتند:

(یا هُودُ ما جِئْتَنا بِبَیِّنَه وَما نَحْنُ بِتارِکِی آلِهَتِنا عَنْ قَوْلِکَ...) .(۱)

«ای هود دلیل روشنی بر مدعای خود نیاوردی وما نیز به خاطر گفتار تو خدایان خود راترک نخواهیم کرد».

گاهی به صورت ریاکارانه در برابر دلایل پیامبران می گفتند: سخنان شما برای ما یقین آفرین نیست. و ما در صحت گفتار شما شک داریم، قرآن می فرماید: منطق اقوام نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آن آمده اند این بود که می گفتند:

(...إِنّا کَفَرْنا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنّا لَفِی شَکٍّ مِمّا تَدْعُونَنا إِلَیْهِ مُرِیب) .(۲)

«ما به آنچه که برای تبلیغ آن اعزام شده اید کفر میورزیم، و در باره آنچه ما را به سوی آن دعوت می کنید شک و تردید داریم».(۳)

۶. اتهام به افسانه بودن محتوای دعوت

خداوند بزرگ از روز نخست آیین واحدی را فرو فرستاده است و اصول و ریشه های آیین در تمام رسالت ها و نبوتها یکسان بوده است خصوصاً مسئله یکتا پرستی که نخستین اصل قانون اساسی پیامبران گرامی را تشکیل می دهد، از این جهت هر موقع پیامبری آیین توحید و دعوت به رستاخیزرا مطرح می کرد، مردم به فکر این که محتوای دعوت او در شریعت پیشین و دعوت های قبلی بوده، برچسب افسانه و اسطوره بودن بر آن می زدند، در حالی که نه قدیم و دیرینه بودن نشانه باطل بودن، و نه جدید و نو بودن نشانه حقانیت است، این

۱- [۱] هود/۵۳.

۲- [۲] ابراهیم/۹.

۳- [۳] و به همین مضمون است آیه ۶۲ از سوره هود.

منطق افراد سطحی و قشری است که اندیشه نو را نشانه ترقی، و فکر دیرینه را نشانه باطل بودن می انگارند. در حالی که در سنجش خرد، حق و باطل برای خود میزان مشخصی دارد که در آن حدوث و قدم مؤثر نیست.

قرآن این تهمت را از زبان مشرکان عصر رسالت به صورت مکرر نقل می کند، چنان که می فرماید:

(...یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هذا إِلاّ أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ) .(۱)

«افراد کافر می گویند قرآن جز داستان های گذشتگان چیزی نیست».

و باز می فرماید:

(...لَوْ نَشاءُ لَقُلْنا مِثْلَ هذا إِنْ هذا إِلاّ أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ).(۲)

«اگر بخواهیم مانند قرآن تو را می آوریم، آن جز افسانه های پیشینیان چیزی نیست».

و این اتهام در سوره های نحل/۲۴، مؤمنون/۸۳، فرقان /۵، نمل/۶۸، احقاف/۱۷، قلم/۱۵، مطففین/۱۴، همگی مربوط به پیامبر اسلام وارد شده است.

سوء استفاده از یک رشته واقعیت ها

تا این جا بخش اتهامات مخالفان پیامبران به پایان رسید و نوع تهمت ها روشن شد از خلال همین تهمت ها می توان به طهارت و پاکدامنی پیامبران پی برد، د ر کنار این اتهامات، بر زندگی پیامبران یک رشته واقعیت هایی حکومت می کرد، که به هیچ وجه مایه نقص و عیب نبود ولی گروه مخالف آن واقعیت ها را به صورت بد تفسیر نموده و به اصطلاح سوء استفاده می کردند، ما اکنون این

۱- [۱] انعام/۲۵.

۲- [۲] انفال/۳۱.

واقعیت هارا مورد بررسی قرار می دهیم تا روشن شود که چگونه مخالفان روش انبیا آسمان و ریسمان را به هم وصل می کردند و بر مقصد خود استدلال می نمودند.

۷. شما بشرید

یکی از اشکالات دیرینه مخالفان پیامبران بشر بودن آنان بود. مخالفان به فکر اینکه بشر نمی تواند راهنمای بشر باشد و یا نمی تواند، با مقام ربوبی در ارتباط باشد، تا پیام های الهی را دریافت کرده و ابلاغ نماید پیوسته به پیامبران می گفتند: شماها بشری بیش نیستید و نمی توانید راهنمای ما باشید. و این یکی از موانع نفوذ هدایت انبیا در قلوب مردم بود. چنان که می فرماید:

(وَما مَنَعَ النّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الهُدى إِلاّ أَنْ قالُوا أَبَعَثَ اللّهُ بَشَراً رَسُولاً).(۱)

«مردم را از گرویدن به پیامبران آنگاه که با هدایت به سوی آنان آمدند، چیزی باز نداشت، جز این که گفتند: آیا می شود خدا بشری را به عنوان رسول بر انگیزد؟».

و باز از امت های پیامبران پیشین نقل می کنند که می گفتند:

(...إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونا عَمّا كانَ يَعْبُدُ آباءُنا...).(۲)

«شما بشری مثل ما بیش نیستید که می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند باز دارید».

۱- [۱] اسراء/۹۴.

۲- [۲] ابراهیم /۱۰.

باز همین منطق را از امت های پیشین نقل کرده می فرماید:

(...أَبَشَرٌ یَهْدُونَنا فَکَفَرُوا وَتَوَلَّوْا...).(۱)

«آیا بشری ما را هدایت می کند، پس کفر ورزیده وروی بر گردانیدند».

و به همین مضمون است آیه ۱۵ از سوره یس.

ما در بحث مربوط به لزوم اصل نبوت یادآور می شویم که یکی از پایه های هدایت هم سنخ بودن مربی و افراد تحت تربیت است و گروهی که فکر می کنند باید رهبر، ملک و فرشته باشد، از ضرورت هم سنخ بودن غفلت ورزیده اند. و لذا قرآن در نقد این نظریه می فرماید:

(قُلْ لَوْ کانَ فِی الأَرْضِ مَلائِکَةٌ یَمْشُونَ مُطْمَئِنِّینَ لَنَزَّلْنا عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَکاً رَسُولاً).(۲)

«بگو اگر در زمین فرشتگانی باشند برای آنان فرشته ای به عنوان رسول اعزام می کردیم».

و چون ما در این باره در آغاز کتاب سخن گفته ایم به همین اندازه بسنده می کنیم.

۸. تهی دستی پیامبران ویاران

شخصیت در هر محیطی برای خود ملاک خاصی دارد در مجامع علمی، ملاک شخصیت، علم و دانش، و در جوامع سرمایه داری عظمت افراد، بستگی به فزونی ثروت و امکانات مالی دارد، در میان قدرتمندان، زورمندترین افراد، از شخصیت والایی برخوردار است، محیطی که پیامبران گرامی در آنها مبعوث می شدند، محیط استکبار و استضعاف بود، کار در دست مستکبران و

۱- [۱] تغابن/۶.

۲- [۲] اسراء/۹۵.

مترفان بود که پیوسته گروه بیچاره و ناتوان را به زنجیر اسارت می کشیدند، وقتی منادیان عدالت از جانب پروردگار برانگیخته می شدند; فوراً افراد مستمند و بیچاره، دور آنان را گرفته، به امید رهایی از بند رقیّت و اسارت پیرو آنان می شدند، از این جهت غالباً پیروان آنان را گروه مستضعف و فقیر تشکیل می داد و همین واقعیت سبب می شد که مخالفان آن را دستاویز خود قرار داده و بگویند مکتب تو مکتب حق نیست، زیرا پیروان تو را افراد فقیر و به تعبیر آنان اراذل (طبقه پایین) تشکیل می داد. این بی خردان فکر نمی کردند که حق و باطل در گرو ثروت و تهی دستی نیست، باید حق و باطل را مطابق موازین خود شناخت و هرگز نمی توان تهی دستی را نشانه باطل انگاشت.

قرآن این برداشت را در آیات یاد شده در زیر نقل کرده است:

۱.مخالفان نوح به او می گفتند: ما چگونه از تو پیروی کنیم، در حالی که طبقه پایین جامعه از تو پیروی کرده اند. قرآن کریم این مطلب را چنین یادآور شده است:

(قالُوا أَنُؤْمِنُ لَکَ وَاتَّبَعَکَ الأَرْذَلُونَ) .(۱)

۲. فرعون پس از شکست در برابر منطق نیرومند موسی به همین حربه تشبث کرد و گفت:

(أَمْ أَنَا خَیْرٌ مِنْ هذا الَّذِی هُوَ مَهِینٌ وَلا یَکادُ یُبِینُ* فَلَولا أُلْقِیَ عَلَیْهِ أَسْوِرَهٌ مِنْ ذَهَب أَوْ جاءَ مَعَهُ الْمَلائِکَهُ مُقْتَرِنینَ).(۲)

«آیا من بهتر از این انسان خوار نیستم، که آشکار سخن نمی گوید؟ اگر راست می گوید، چرا دستبندهایی از طلا برای او فرستاده نمی شود؟ چرا فرشتگان همراه او نمی آیند؟».

۱- [۱] شعراء/۱۱۱.

۲- [۲] زخرف/۵۲_۵۳.

۳. مفسـران درباره پیامبر اسلام می نویسند که گروهی از سران شرک از حضرتش درخواست کردند، فقیران و مستمندان را از دور خود متفرق سازد و لااقل در جلساتی که ثروتمندان در حضور پیامبر هستند; مستمندان حضور نیابند.

قرآن در نقد اندیشه این گروه به صورت محکم و استوار چنین می فرماید:

(وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالغَداةِ وَالعَشِیّ یُریدُونَ وَجْهَهُ وَلا تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُریدُ زِینَهَ الحَیاهِ الدُّنْیا وَلا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَاتَّبَعَ هَواهُ وَکانَ أَمْرُهُ فُرُطاً) .(۱)

«با افرادی که هر صبح و شام خدا را می خوانند و رضای خدا را می طلبند بساز و صبر کن، هرگز به خاطر زیور زندگی دنیا دیدگان لطف و محبت خود را از آنان مگیر، و از کسی که قلب او را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوا و هوس پیروی کرده و کارهای او دور از حد اعتدال است پیروی مکن».

و به همین مضمون است آیه ۲۵ سوره انعام.

۴. قرآن کریم آنجا که مخالفت مترفان را با پیامبران یادآور می شود، دستاویز آنان را فزونی مال و ثروت و کثرت فرزندان معرفی می کند و می فرماید:

(وَما أَرْسَلْنا فِی قَرْیَه مِنْ نَذِیر إِلاّ قالَ مُتْرَفُوها إِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ* وَقالُوا نَحْنُ أَکْثَرُ أَمْوالاً وأَولاداً وَما نَحْنُ بِمُعَذَّبینَ) .(۲)

«در هیچ قریه ای بیم دهنده ای نفرستادیم مگر آن که مترفان گفتند ما به آنچه شما برای تبلیغ آن مبعوث شده اید کافریم، و ما اموال و فرزندان بیشتری از شما داریم، و ما گرفتار عذاب نخواهیم شد».

۱- [۱] کهف/۲۸.

۲- [۲] سبأ/۳۴_۳۵.

ولی قرآن این سخن بی مایه و اندیشه بی پایه را نقد کرده می فرماید:

(وَما أَمْوالُکُمْ وَلا أَولادُکُمْ بِالَّتِی تُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنا زُلْفی إِلاّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً...).(۱)

«اموال و فرزندان شما مایه تقرب به ما نخواهد بود مگر کسی که ایمان آورده، و عمل نیک انجام دهد».

۹. اندک بودن پیروان

از آنجا که زمام جامعه در دست مستکبران و مترفان بود گروه زیادی به خاطر ترس، از گرایش به پیامبران خودداری می کردند و تنها گروهی که در خود احساس شهامت می کردند به مخالفت با مستکبران برخاسته و به آنان ایمان می آوردند. از این جهت پیروان آنان در اقلیت بودند، و همین نکته، سبب می شد که مخالفان، آن را دستاویز قرار داده، اندکی پیروان را نشانه نادرست بودن دعوت بینگارند، و این تفسیر از جانب دشمنان در باره شعیب وارد شده است ، چنان که می فرماید:

(قالُوا یا شُعَیْبُ ما نَفْقَهُ کَثِیراً مِمّا تَقُولُ وَإِنّا لَنَراکَ فِینا ضَعِیفاً وَلَولا رَهْطُکَ لَرَجَمْناکَوَما أَنْتَ عَلَیْنا بِعَزِیز).(۲)

« ای شعیب بسیاری از گفته های تو را نمی فهمیم. و تو را در میان خود ضعیف وناتوان می بینیم، اگر طایفه تو نبود تو را سنگسار می کردیم، و هرگز قوی تر از ما نیستی».

۱۰. شومی و فال بد

گروهی در زندگی خود با یک رشته از واقعیت ها روبرو می شوند امّا چون

۱- [۱] سبأ/۳۷.

۲- [۲] هود/۹۱.

علل واقعی آنها را نمی شناسند برای ارضای حس کنجکاوی خود یا به علّت دیگری مانند حسد و عداوت عللی برای آن می تراشند از این قبیل است نحوست ایام که در میان ملت ها رواج دارد.

نحوست ایام برای خود بحث جداگانه ای دارد که اکنون وارد آن نمی شویم. ولی همین قدر می گوییم باید علل نیکی ها و بدی ها را در زندگی فردی و اجتماعی خود جستجو کرد تا به علل حوادث پی برد ونباید نتیجه کردار زشت خود را بر گردن چرخ و فلک یا کوکب بخت انداخت، متأسفانه برخی از شعرای والا مقام چنین گفته اند:

کوکب بخت مرا، هیچ منجّم نشناخت یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم؟

در حالی که باید در این مورد گفت:

تو خود، گر کنی اختر نیک را بد مدار از فلک چشم نیک اختری را

در زندگی پیامبران، افراد کم خرد و گنهکار به جای انگشت گذاردن روی علل حوادث، پیامبران را مسئول حوادث تلخ و نارسایی های زندگی خویش می شناختند. و عجیب این که یک چنین برداشت بد از دیر زمان حکمفرما بوده، مثلاً قوم صالح در برابر دعوت های او چنین می گفتند:

(قالُوا اطَّیَّرْنا بِکَ وَبِمَنْ مَعَکَ) .

«گفتند ما به تو و پیروان تو فال بد زده ایم».

او در پاسخ این سخن، یادآور می شود که:

(طائِرُکُمْ عِنْدَ اللّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَومٌ تُفْتَنُونَ).(۱)

«این شومی شما از جانب خدا و آن هم به خاطر اعمال بد شماست و شما پیوسته آزمایش می شوید».

۱- [۱] نحل/۴۷.

قوم فرعون آنگاه که زندگی خوشی داشتند و نعمت های خدا برای آنان فراوان بود; می گفتند این برکات از آن خود ما است. و اگر فشاری می دیدند، مثلاً باران کم می بارید، وجود موسی و پیروان او را به فال بد گرفته و آن بدی را از چشم آنها می دیدند.

خدا در پاسخ می گوید: این ناگواری ها نتیجه اعمال شما و از جانب خدا است وارتباطی به موسی ندارد. ولی چه می توان کرد که داوران، افرادنادانی بودند چنان که می فرماید:

(فَإِذا جاءَتْهُمُ الحَسَنَةُ قالُوا لَنا هذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسى وَمَنْ مَعَهُ أَلا إِنَّما طائِرُهُمْ عِنْدَ اللّهِ وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ).(۱)

مخالفان پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) همین داوری را درباره او داشتند با این تفاوت که هرگاه نیکی به آنان می رسید آن را از جانب خدا می دانستند، و هرگاه با ناگواری روبرو می شدند آن را از ناحیه پیامبر می دانستند. خدا به پیامبر دستور می دهد که بگوید: هر دو از جانب خداست آنان گروه نادان و بی خردی هستند همچنان که می فرماید:

(...وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ فَمالِ هؤلاءِ القَومِ لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً).(۲)

این تنها پیامبران نبودند که در نظر مخالفان شوم شمرده می شدند بلکه نمایندگان مسیح نیز با این تفکر روبرو شدند(۳)بلکه منادیان حقیقت پیوسته با

۱- [۱] اعراف/۱۳۱.

۲- [۲] نساء/۷۸.

۳- [۳] یس/ ۱۸و۱۹.

چنین واکنش هایی روبرو بوده و پیوسته مصلحان بشری و منادیان حقیقت، مایه «تطیر» بوده اند و برای دور کردن افراد از اطراف این گروه، هر نوع حادثه شومی را به آنان منتسب می کردند. و ما خود در زندگی خویش نمونه های فراوانی در این قسمت دیده ایم که جای شرح و وصف آن نیست.

واکنش های عملی مخالفان

تا این جا دو بحث به صورت مشروح بیان شد، یکی درباره تهمت ها و برچسب های بی اساس و دیگری تفسیر ناروا از واقعیت های موجود در زندگی پیامبران، در این جا بحث سومی باقی است و آن واکنش عملی و احیاناً گفتاری مخالفان در برابر پیامبران است، یعنی علاوه بر تهمت و تفسیر ناروا از واقعیت ها،یک رشته واکنش ها و رفتارها که به وسیله آن تبلیغ پیامبران را خنثی می کردند و ما این مطلب را تحت عنوان واکنش ها وعکس العمل ها بیان می کنیم مجموع واکنش های آنان را می شود در امور یاد شده در زیر خلاصه کرد:

۱. تمسخر و استهزاء.

۲. فرار از شنیدن تبلیغ.

۳. تهدید به تبعید و قتل.

۴. تصمیم بر قتل.

اینک توضیح هر یک از این واکنش ها.

۱۱. استهزاء و مسخره نمودن

یکی از کارهای مخالفان پیامبران، این بود که دعوت های آنان را جدی نمی گرفتند و چون جدی گرفتن، مسئولیت زا بود که از آن گریزان بودند، از این جهت، قرآن کراراً یادآور می شود که مخالفان، پیامبران را استهزا و مسخره

می کردنـد و مقصود این است که سـخنان آنان را به شوخی گرفته و با ادای خاصـی آنها را تحقیر می نمودنـد. مثلًا آنگاه که نوح شـیخ الأنبیا از جانب خدا مأمور ساختن کشتی شد، مخالفان از کنار او می گذشـتند و کار او را مسـخره می نمودند. چنان که می فرماید:

(وَيَصْنَعُ الفُلْكَ وَكُلَّما مَرَّ عَلَيْه مَلأٌ مِنْ قَومِهِ سَخِرُوا مِنْهُ...) .(۱)

«او کشتی را می ساخت و هرگاه سران قوم او از کنار او می گذشتند (و کشتی سازی او را در خشکی می دیدند) او را مسخره می کردند».

ناگفته پیدا است که کیفیت مسخره در هر موردی شکل خاصی دارد.

روی این اساس دعوت پیامبران با اسـتهزا و سـخریه مخالفان روبرو می شد، و چون خود فاقد شخصـیت بودند از این طریق می خواستند به شخصیت آنان آسیب رسانند، و آنها را در حد خود قرار دهند.

قرآن در این مورد چنین می فرماید:

(وَما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُول إِلاّ كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ) .(۲)

«هیچ پیامبری به سوی آنان نمی آمد مگر این که او را استهزا می کردند».

باز در باره مخالفان پیامبران چنین می فرماید:

(...وَاتَّخَذُوا آياتِي وَما أُنْذِرُوا هُزُواً) .(۳)

«آیات الهی و آنچه که با آن بیم داده می شدند به شوخی می گرفتند».

وباز می فرماید:

(وَما يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيّ إِلاّ كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ) .(۴)

۱- [۱] هود/۳۸.

۲- [۲] حجر/۱۱.

۳- [۳] کهف/۵۶.

۴- [۴] زخرف/۷.

«هیچ پیامبری به سوی آنان نمی آمد مگر اینکه او را مسخره می کردند».

و هر انـدازه که مردم از نظر فرهنگ در درجه پایین تری بودند پایه اسـتهزای آنان بالاتر بود. و به تعبیر دیگر گروه بی فرهنگ عاجزترین و ناتوان ترین گروه در مقابله با پیامبران بودند مسخره کردن، حربه انسان ناتوان است. و عرب جاهلی در این قسمت گوی سبقت را از دیگران برده بود. قرآن می فرماید:

(وَإِذا رَآکَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ یَتَّخِذُونَکَ إِلاّ هُزُواً...) .(۱)

«هنگامی که کافران تو را ببینند با تو برخوردی جز تمسخر و استهزا ندارند».

و باز می فرماید:

(وَإِذا رَأَوْکَ إِنْ یَتَّخِذُونَکَ إِلاّهُزُواً أَهذا الَّذِی بَعَثَ اللّهُ رَسُولاً) .(۲)

آنان نه تنها با رسول گرامی چنین برخوردی داشتند بلکه یاران و پیروان او را نیز به باد مسخره گرفتند و منافقان بیش از همه از این شیوه استفاده می کردند چنان که می فرماید:

(...وَإِذا خَلَوا إِلی شَیاطِینِهِمْ قالُوا إِنّا مَعَکُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ) .(۳)

امّـا این که مـایه های اسـتهزای آنان چگونه بوده در این مورد می توان از آیات قبلی کمک گرفت. ناچار واقعیت های موجود را مطـابق دلخواه خود تفسـیر می کردنـد. آنگـاه به مسـخره کردن آنان می پرداختنـد. مثلاً می گفتنـد: آیا این انسانی که یک مشت افراد گرسـنه و فقیر دور اوجمع شـده انـد، فرسـتاده خداست؟ همچنان که فرعون این مطلب را به گونه ای یادآور شده و گفت: این

۱- [۱] انبیاء/۳۶.

۲- [۲] فرقان/۴۱.

۳- [۳] بقره/۱۴.

انسان خوار و برخاسته از طبقه محروم می خواهد بر ما حکومت کند.(۱)

۱۲. فرار از شنیدن تبلیغ

برنامه های پیامبران در کام افراد گمراه بسان داروی تلخ در کام بیماران است ولی همین داروی تلخ، تضمین کننده عافیت و صحت آنها است، و این بیماری است که آن برنامه ها را در کام آنان، تلخ و ناخوشایند می سازد. از این جهت قوم نوح هرگاه با دعوت وی روبرو می شدند; نخست گوش ها را می گرفتند و به این اکتفا نمی کردند جامه های خود را به سر می کشیدند تا سخنان او به گوش آنان نفوذ نکند. چنان که می فرماید:

(وَإِنّی کُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ وَاسْتَغْشَوا ثِیابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً) .(۲)

«من هرگاه آنان را دعوت می کردم تا آنان را بیامرزی، انگشتان خود را در گوش های خود فرو می بردند و لباس ها را بر سر می کشیدند، و براین کار اصرار میورزیدند و کبر نشان می دادند».

قریش در باره پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) برنامه های مختلفی تهیه دیده بود تا به هر قیمت تمام شود جلو تبلیغ او را بگیرند و چون قرآن در اندیشه آنان زیبایی و جاذبه خاصی داشت و احیاناً با شنیدن آیه ای، اسلام رامی پذیرفتند از این جهت بخشنامه شدکه هر موقع پیامبر در مسجد الحرام با آهنگ دلربای خود مشغول خواندن قرآن شود، در اطراف او سر و صدا ایجاد کنند تا آوای قرآن در آن جار و جنجال ، گم و نامفهوم باشد.

۱- [۱] زخرف/۵۲.

۲- [۲] نوح /۷.

قرآن در این باره می فرماید:

(وَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهذا القُرآنِ وَالغَوا فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَغْلِبُونَ) .(۱)

«سران کفر به دیگران گفتند: به قرآن گوش فرا ندهید و هنگام تلاوت آن ، سرو صدا کنید، تا پیروز شوید».

در تاریخ ، سرگذشت اسعد بن زراره معروف است، او هنگامی که خواست از خانه عتبه بن ربیعه برخیزد و به سوی حرم بیاید تا خانه خدا را طواف کند، با پیشنهاد میزبان خود روبرو شد. و به او گفت: محمد آورنده آیین جدید هم اکنون در حجر اسماعیل نشسته است و بنی هاشم اطراف او را فرا گرفته اند و او مشغول خواندن قرآن است. شنیدن صدای قرآن، همان و گرایش به آن همان، اسعد گفت چکنم؟ گفت: پنبه ای به تو می دهم تا در داخل گوش خود بگذاری و انگشتانت را روی آن فشار ده و چشمانت را به زیر افکن تا او را نبینی و سخنانش را نشنوی.(۲)

هم اکنون اقلیت های کم و فاقد منطق به پیروان خویش اجازه نمی دهند که از برنامه های تبلیغی دیگران بهره بگیرند.

۱۳. تهدید به تبعید و قتل

مخالفان پیامبران در برخورد با دعوت های الهی شیوه های مختلفی را اتخاذ می کردند که قسمت اعظم آن بیان شد ولی آنگاه که از بازداری پیامبران مأیوس می شدند و پیشرفت دعوت آنان را مشاهده می کردند، در این صورت دست به تهدید و به تبعید و شکنجه و قتل می زدند. و قرآن این روش را در مورد

۱- [۱] فصلت/۲۶.

۲- [۲] اعلام الوری باعلام الهدی، و سرگذشت دنباله دارد. تفصیل آن را در کتاب فروغ ابدیت ، ج۱،ص ۳۵ _ ۴۰ و بحار الانوار، ج۱۹، ص ۸ _ ۱۱ مطالعه بفرمایید.

مخالفان پیامبرانی چون نوح وابراهیم و شعیب و جمعی از پیامبران ماننـد هود و صالح نقل کرده است که به ترتیب یادآور می شویم:

درباره نوح می فرماید:

(قالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یا نُوحُ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومینَ).(۱)

«اگر دست از تبلیغ برنداری سنگسار خواهی شد».

و درباره ابراهیم می فرماید:

(قالَ أَراغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِی یا إِبْراهیمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لأَرْجُمَنَّکَ) .(۲)

آزر به ابراهیم گفت:«آیا مرا از خدایانم باز می داری؟ اگر دست از تبلیغ برنداری تو را سنگسار می کنم».

در باره شعیب می فرماید:

(قالَ المَلأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یا شُعَیْبُ وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْیَتِنا...).(۳)

«مستکبران قوم شعیب به او گفتند: تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند، از این شهر بیرون می کنیم».

و در جای دیگر یادآور می شود که مخالفان شعیب وی را تهدید به سنگسار شدن کردند و گفتند:

(...وَلَوْلا رَهْطُکَ لَرَجَمْناکَ ...).(۴)

«اگر ملاحظه طایفه تو نبود، تو را سنگسار می کردیم».

۱- [۱] شعراء/۱۱۶.

۲- [۲] مریم/۴۶.

۳- [۳] اعراف/۸۸.

۴- [۴] هود/۹۱

و در باره گروهی از پیامبران که در میان آنان نوح و هود و صالح نیز هست قرآن مسئله تبعید را یادآور شده می فرماید:

(وقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّکُمْ مِنْ أَرْضِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِیمِلَّتِنا...) .(۱)

«افراد کافر به پیامبران خود گفتند: شما را از سرزمین خود بیرون می کنیم، مگر این که به روش و آیین ما باز گردید».

و در باره موسی از فرعون نقل می کند که گفت:(...ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسی وَلْیَدْعُ رَبَّهُ...).(۲)

«بگذارید من موسی را بکشم و او خدای خویش را به کمک خویش بخواند».

۱۴. تصمیم بر قتل

اگر مخالفان، آنان را تهدیـد به تبعید و قتل می کردند، گاهی تهدید خود را جدی گرفته و مقدّمات آن را فراهم کردند و این لطف الهی بود که پیامبران را از کام مرگ نجات می بخشید.

قرآن از پیامبرانی نام می برد که مخالفان، نقشه قتل آنان را کشیده و به مرحله اجرا درآوردند، هر چند نتیجه نگرفتند.

درباره ابراهیم می فرماید:

(قالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ فاعِلِینَ) .(۳)

«گفتند اورا بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید».

ص : ۵۰۳

۱- [۱] ابراهیم/۱۳.

۲- [۲] مؤمن/۲۶.

۳- [۳] انبیاء/۶۸.

و به همین مضمون است آیه ۲۴ از سوره عنکبوت.

در باره مسیح می فرماید:

(وَقَولِهِمْ إِنّا قَتَلْنَا المَسِیحَ عِیسی ابْنَ مَرْیَمَ رَسُولَ اللّهِ وَما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَلکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ...) .(۱)

«و گفتار یهود که ما عیسای مسیح فرزند مریم و رسول خدا را کشتیم (در حالی که تصمیم بر قتل او گرفتند) او را نکشتند و به دار نیاویختند بلکه جریان بر آنان مشتبه شد».

مخالفان پیامبر گرامی در دار النـدوه گرد آمدنـد و تصـمیم گرفتنـد که یکی از سه طرح را در باره او اجرا کنند: تبعید، زندانی کردن و کشـتن، ولی سـرانجام طرح اخیر را برگزیدنـد. و بسان حضـرت مسـیح مقدمات کار را در حقّ او فراهم ساختند، امّا با ناکامی روبرو شدند. خدا او را از نقشه قتل با خبر ساخت او مکه را به سوی مدینه ترک گفت. امّا به جای این که راه مدینه را در پیش گیرد راه جنوب شهر را در پیش گرفت و سه شبانه روز در غاری پنهان شد.

قرآن نقشه آنان را چنین بازگو می کند:

(وَإِذْ یَمْکُرُبِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخْرِجُوکَ وَیَمْکُرُونَ وَیَمْکُرُ اللّهُ وَ اللّهُ خَیْرُ الماکِرِینَ).(۲)

«به یاد آر هنگامی که کافران نیرنگی اندیشـیدند که تو را زندانی کنند یا بکشـند یا تبعید کنند، آنان از در حیله وارد شدند. و خدا نیز حیله های آنان را خنثی کرد، خدا بهترین (پاسخ دهنده) حیله گران است».

۱۵. قتل پیامبران

تا این جا سخن درباره نقشه های قتل و تصمیم مخالفان بر آن بود که

۱- [۱] نساء/۱۵۷.

۲- [۲] انفال/۳۰.

نافرجـام مانـد، ولی در عیـن حـال مخالفـان پیـامبران احیانـاً نقشـه هـای خـود را اجرا کرده و گروهی از پیـامبران را به قتـل می رساندند. و در این مورد قرآن چنین می فرماید:

(...ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کانُوا یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَیَقْتُلُونَ النَّبِیّینَ بِغَیْرِ الْحَقِّ...).(۱)

«آنان (بنی اسرائیل) آیات الهی را انکار می کردند. وپیامبران را به ناروا می کشتند».

و به همین مضمون است آیه ۱۱۲ از سوره آل عمران.

و باز می فرماید:

(...فَرِیقاً کَذَّبُوا وَفَرِیقاً یَقْتُلُونَ) .(۲)

«گروهی را تکذیب می کردند و گروهی را می کشتند».

اصولاً شهادت پیامبران در طریق هدف، نشانه ایمان و اخلاص آنان است کسانی که پایداری را، تا پای دار می رسانند و مرگ را بر زنـدگی بر می گزیننـد، گواه بر این است که به آرمان خود کاملًا ایمان دارنـد و نجات انسان ها را بالاتر از زندگی چند روزه خـود می داننـد، و لـذا یکی از ویژگی هـای پیـامبران، ثبـات وپایـداری در راه هـدف می باشـد. و مـا در بحث مربوط به ویژگی های پیامبران در این باره سخن گفتیم، چه نیکو می گوید:

با مسجد و منبر، نبود دعوی توحید *** منزلگه مردان موحّد، سر دار است

ص : ۵۰۵

۱- [۱] بقره/۶۱.

۲- [۲] مائده/ ۷۰.

۲۷– سنّت های الهی در زندگی پیامبران

آیات موضوع

۱. (إِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَیَوْمَ یَقُومُ الأَشْهادُ) (غافر/۵۱).

۲. (حَتّی إِذا اسْتَیْئَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا فَنُجِّیَ مَنْ نَشاءُوَلا یُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ القَومِ الْمُجْرِمینَ)(یوسف/۱۱۰).

۳. (...بَلْ نَظُنُّکُمْ کاذِبِینَ)(هود/۲۷).

۴. (...إِنِّی لَأَظُنُّکَ یا مُوسی مَسْحُوراً)(اسراء/۱۰۱).

۵. (وَلَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنا الْمُرْسَلِینَ *إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ* وَإِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الغالِبُونَ)(صافات/۱۷۱_ ۱۷۳).

۶. (هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ)(توبه/۳۳).

ص : ۵۰۷

۷.(ذلِـکَ بِـأَنَّهُمْ شـاقُّوا اللّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ یُشـاقِقِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَـإِنَّ اللّهَ شَدیـدُالعِقابِ *ذلِکَمْ فَـذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْکـافِرینَ عَـذابَ النّارِ) (انفال/۱۳_۱۴).

۸. (أَوَلَمْ یَسِـیرُوا فِی الأَـرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الَّذِینَ کانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ کانُوا هُمْ أَشَـدَّ مِنْهُمْ قُوَّهً وَآثاراً فِی الأَرْضِ فَأَخَـذَهُمُ اللّهُ بِـذُنُوبِهِمْ وَمـا کـانَ لَهُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ واقٍ *ذلِـکَ بِـأَنَّهُمْ کـانَتْ تَـأْتِیهِمْ رُسُـلُهُمْ بِالبَیِّنـاتِ فَکَفَرُوا فَأَخَـذَهُمُ اللّهُ إِنَّهُ قَوِیٌّ شَـدِیدُ الْعِقابِ)(مؤمن/۲۱___۲۲).

۹. (و ـ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَه عَتَتْ عَنْ أَمْرِرَبِّها وَرُسُلِهِ فَحاسَبْناها حِساباً شَدِیداً وَعَذَّبْناها عَذاباً نُکْراً). (طلاق/۸).

۱۰. (...وَیَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ الحَقِّ...)(بقره/۶۱).

۱۱. (...فَرِیقاً کَذَّبُوا وَفَرِیقاً یَقْتُلُونَ)(مائده/۷۰).

۱۲.(قـالَ المَلأُـ الَّذِینَ اسْـتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یـا شُـعَیْبُ وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعـکَ مِنْ قَرْیَتِنـا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنـا قـالَ أَوَ لَوْ کُنّا کارِهِینَ)(اعراف/۸۸).

۱۳.(وَإِنْ کادُوا لَیَسْتَفِزُّونَکَ مِنَ الأَرْضِ لِیُخْرِجُوکَ مِنْها وَإِذاً لا یَلْبَثُونَ خِلافَکَ إِلاّ قَلِیلاً* سُنَّهَ مَنْ قَدْأَرْسَلْنا قَبْلَکَ مِنْ رُسُلِنا وَلا تَجِدُ لِسُنَّتِنا تَحْوِیلاً)(اسراء/۷۶_ ۷۷).

۱۴.(وَإِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخْرِجُوکَ وَیَمْکُرُونَ وَیَمْکُرُ اللّهُ وَاللّهُ خَیْرُ الماکِرِینَ)(انفال/۳۰).

۱۵.(فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ إِلاّ مِثْلَ أَیّامِ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ المُنْتَظِرِینَ *ثُمَّ نُنَجِّی رُسُـلَنا وَالَّذِینَ آمَنُوا کَذلِکَ حَقّاً عَلَیْنا نُنجِ الْمُؤْمِنِینَ)(یونس/۱۰۲_ ۱۰۳).

۱۶. (فَکَذَّبُوهُ فَنَجَّیْناهُ وَمَنْ مَعَهُ فِی الفُلْکِ...)(یونس/۷۳).

ص : ۵۰۸

۱۷. (فَلَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا صالِحاً وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ...) (هود/۶۶).

۱۸.(فَلَوْلا كانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَها إِيمانُها إِلاّ قَوْمَ يُونُسَ لَمّا آمَنُوا كَشَفْنا عَنْهُمْ عَذابَ الخِزْى فِى الحَياهِ الدُّنْيا وَمَتَّعْناهُمْ إِليحين) (يونس/۹۸).

۱۹.(...آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ الاّ الَّذِى آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائيلَ وَأَنَا مِنَ المُسْلِمينَ)(يونس/۹۰).

۲۰.(...أُدْعُ لَنا رَبَّكَ بِما عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنّا الرِّجْزَ لَنُؤمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعكَ بَنِى إِسْرائيلَ* فَلَمّا كَشَفْنا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلى أَجَل هُمْ بالِغُوهُ إِذا هُمْ يَنْكُثُونَ)(اعراف/۱۳۴_۱۳۵).

ترجمه آیات

۱.«ما رسولان و مؤمنان را در زندگی دنیوی و روزی که شاهدان قیام می کنند یاری می دهیم».

۲.«آنگاه که رسولان از گرایش اقوام خود نومید شدند و گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده است، ناگهان کمک های ما رسید، و کسانی را که می خواهیم نجات داده شدند و عذاب ما از گروه مجرم دفع نمی شود».

۳. «به گمان ما شما دروغ می گویید».

۴.«ای موسی به گمان من تو جادو شده ای».

ص : ۵۰۹

۵.«مشیت ما بر پیروزی بندگان فرستاده خود تعلّق گرفته. آنان پیروزند و سپاه ما پیوسته بر دشمن چیره می شوند».

۶.«او است که پیامبر خود را با هدایت ها و آیین حق اعزام کرد تا او را بر همه ادیان نادرست پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند».

۷.«این کیفر برای این است که آنان با خدا و رسول او به مجادله برخاستند، و هرکس با خدا و رسول او به نزاع بر خیزد; خدا سخت کیفر است، این عذاب دنیوی است بچشید، و برای کافران (در سرای دیگر) عذاب آتش است».

۸.«آیا در روی زمین به سیر و سیاحت نمی پردازند، تا بنگرند سرانجام کسانی را که از آنان نیرومندتر بوده و پیش از آنان زمین را آباد کرده بودند، خدا آنان را به خاطر گناهانشان گرفت برای آنان در برابر عذاب الهی حفاظ و مانعی نبود. این بدان جهت است که رسولان ما با دلایل به سوی آنان می آمدند ولی آنان پیامبران را انکار می کردند خدا آنان را گرفت، حقا که او نیرومند و سخت کیفر است».

۹.«چقدر از ساکنان شهرها که از فرمان خدا و رسولان او سر برتافتند و ما از آنان حساب سختی کشیدیم، و آنان را به عذاب سختی کیفر دادیم، سرانجام وبال گناه خود را چشیده و در دنیا وآخرت زیانکار گشتند».

۱۰.«کافران پیامبران الهی را به ناحق می کشند».

۱۱.«گروهی را تکذیب کردند و گروهی را می کشند».

۱۲.«مستکبران قوم شعیب به او گفتند: تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند از شهر خود بیرون می رانیم، و یا این که باید به راه و روش ما بازگردید، شعیب گفت: هر چند ما آن را نخواهیم؟».

۱۳.«نزدیک بود که بر علیه تو توطئه کنند(و محیط مکه را به گونه ای سازند که مردم را بر ضد تو بشورانند) و در نتیجه تو را از مکه بیرون رانند، در این صورت جز اندکی زنده نمی مانند، و این سنت الهی است درباره رسولانی که پیش از تو فرستاده ایم وبرای سنت های الهی دگرگونی نیست».

۱۴.«به یاد آر زمانی را که از افراد کافر درباره تو توطئه کردند تا تو را زندانی کنند یا بکشند، یا بیرون نمایند، آنان از در حیله وارد شدند، خدا حیله آنان را بی اثر ساخت، خدا حیله حیله گران را به نحو احسن پاسخ می گوید».

۱۵.«آیا جز در انتظار روزهایی مانند روزهای اقوام پیشین هستند؟ بگو: منتظر باشید من نیز با شما از منتظرانم(آنگاه که عذاب می آید) ما پیامبران خود و مؤمنان را نجات می دهیم، بر ما است که مؤمنان را از عذاب نجات بخشیم».

۱۶.«نوح را تکذیب کردند، او و کسانی راکه با او در کشتی بودند نجات دادیم».

۱۷.«آنگاه که عذاب ما آمد صالح واهل ایمان را نجات دادیم».

۱۸.«چرا مردم شهرها و آبادی ها به هنگام نزول عذاب ایمان نیاوردند تا ایمانشان مفید واقع شود جز قوم یونس (وقتی قوم یونس ایمان آورد) عذاب خوار کننده ای در این دنیا از آنان برطرف کردیم و آنان را تا مدتی از زندگی برخوردار ساختیم».

۱۹.«من ایمان آوردم که خدایی جز آن که بنی اسرائیل می پرستند، وجود ندارد. و من از مسلمانانم».

۲۰.«ای موسی خدای خود را به عهدی که پیش تو دارد بخوان که عذاب را از ما برطرف کند، ما به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را آزاد می کنیم (ولی ایمان آنان کاملاً صوری بود زیرا) هرگاه عذاب را تا مدتی از آنان برطرف می کردیم، ناگهان پیمان شکنی را آغاز می کردند».

ص : ۵۱۱

بررسی و تفسیر آیات

اشاره

پیامبران الهی به خاطر داشتن ایمان قوی و نیرومند، در طریق انجام وظیفه سر از پا نشناخته و جز جانبازی و فداکاری در طریق تحقق بخشیدن به وعده های الهی، راهی نمی پیمودند، ولی از آنجا که در طریق انجام وظیفه خود با دشمنان لجوج و عنود روبرو می شدند، دشمنانی که منافع خود را در خطر می دیدند، قهراً آتش اختلاف شعلهور شده و صف آرایی آغاز می گردید، در این جا پیامبران در بهره گیری از نیروهای مادی و معنوی کوتاهی نکرده و آنچه در توان داشتند در طریق هدف نثار می نمودند.

۱. امدادهای غیبی

غالباً نیروهای محدود انسانی و مادّی پیامبران و پیروان انگشت شمار آنان،در میدان مبارزه کافی نبود. از این جهت، خدا، آنان را با نیروهای غیبی کمک می کرد و راه را بر آنان هموار می ساخت. و واقعیت این کمک های غیبی در برخی از آیات فرشتگان و برخی عوامل ویرانگر طبیعی تفسیر شده است.(۱)

البته این نه به آن معنی است که برخی از کارها بر عهده پیامبر و یاران و برخی دیگر بر عهده خدا بود به گونه ای که در قلمرو قدرت وجود داشت، زیرا این اندیشه نوعی شرک و ثنویت است. بلکه مقصود این است که نصرت الهی در سایه تلاش های مؤمنان و کارگزاران غیبی تحقق می پذیرفت(۲) و مبدأ همه

ص : ۵۱۲

۱- [۱] آل عمران/۱۲۴، انفال/۱۲، توبه/۲۶و ۴۰، احزاب/۹.

۲- [۲] قرآن به این توحید افعالی درخصوص مسئله نصرت وپیروزی اشاره کرده و بندگان مؤمن را در میدان های نبرد ابزار کار می داند که خدا اراده نافذ خود را از طریق آنان، آشکار می سازد چنان که می فرماید:(قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوم مُؤْمِنِينَ)(توبه/۱۴).

پیروزی ها خداست چنان که می فرماید:

(وَمَا النَّصْرُ إِلاّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ العَزِيزِ الحَكيمِ).(۱)

این سنت الهی جلوه هاو مظاهر گوناگونی دارد که در این فصل بررسی خواهیم کرد، اینک آیات مربوط به این سنت الهی را مورد بررسی و تفسیر قرار می دهیم:

۱. (إِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِى الحَياهِ الدُّنْيا وَيَوْمَ يَقُومُ الأَشْهادُ).(۲)

«ما رسولان و مؤمنان را در زندگی دنیوی و روزی که شاهدان قیام می کنند یاری می دهیم».

و نیز می فرماید:

(حَتّى إِذا اسْتَيْئَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا فَنُجّىَ مَنْ نَشاءُ وَلا يُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ القَومِ المُجْرِمينَ) .(۳)

«آنگاه که رسولان از گرایش اقوام خود نومید شدند و گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده است، ناگهان کمک های ما رسید، و کسانی را که می خواهیم نجات داده شدند و عذاب ما از گروه مجرم دفع نمی شود».

در این جا از توضیح نکته ای ناگزیریم هر چند خارج از موضوع بحث می باشد و آن این که ظاهر جمله (وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا) این است که مقصود از ضمایر متصل پیامبران است (نه مخالفان آنان) و در نتیجه رسولان الهی گمان می کردند که (العیاذ باللّه) به آنان دروغ گفته شده است، یعنی این وعده که خدا به یاری آنان خواهد شتافت و دشمن را نابود خواهد ساخت، بی اساس است.

۱- [۱] آل عمران / ۱۲۶.

۲- [۲] غافر / ۵۱ .

۳- [۳] یوسف / ۱۱۰.

شکی نیست که چنین گمان در شأن انسان های مؤمن و وارسته نیست تا چه رسد به رسولان الهی، قطعاً این جمله بیانگر معنای دیگری است که یادآور می شویم.

در تفسیر این جمله سه احتمال وجود دارد:

۱. مقصود از این ظن و گمـان، گمـان قلبی و فکری پابرجا و راسـخ نیست بلکه مقصود این است که وضع ظاهری آنان از نظر شداید و دشواری ها از این حکایت می کرد که راه نجاتی برای آنان نیست، نه این که چنین گمانی بر قلب آنان حاکم بود، و این مطلب در مکالمـات عرفی نظـایری دارد، مردم دربـاره کسـی که غرق در شـهوت و فساد است و کاری جز قـدرت طلبی و تجاوز به حقوق دیگران نـدارد، می گوینـد: این فرد فکر می کند که هرگز نخواهد مرد و همیشه در جهان خواهد ماند،مسـلماً یک چنین گمان و انـدیشه در فکر هیـچ انسان عاقلی نیست، همه افراد می دانند که روزی خواهند مرد امّا برداشت عملی او از زنـدگی به گونه ای است که گویا او اعتقادی به مرگ ندارد، و عمل او چنین تصوری را در اذهان ایجاد می کند که او معتقد به مرگ نیست نه این که در واقع چنین است. شـرایط حـاکم بر زنـدگی رسولاـن زجر دیـده و زحمت کشـیده که در چنگـال گروهی حق ناشـناس گرفتار می شدنـد و مـدتها در فشار به سر می بردنـد، که گویا وعده نصـرتی در کار نیست زیرا اگر بود تاکنون می رسـید، و این بندگان وارسته را از این فشار نجات می داد، و در نتیجه چنین گمانی زبان حال آنان بود نه زبان قال، وضع ظاهری آنان بر این دلالت می کرد، نه این که چنین اندیشه ای در مغز آنها وجود داشت.

۲. گمـان، یـک حالت روحی است که به دو صورت می توانـد در ذهن تجلی کنـد، گاهی به صورت عبوری و رهگـذر بسان برقی در ذهن ظاهر می شود و فوراً خاموش می گردد، و گاهی به صورت اندیشه ای راسخ و پابرجا

بر قلب حکومت می کنـد، آنچه شایسـته پیـامبران نیست همان قسم دوم است که هرگز با عصـمت و مقام شامـخ آنان سازگار نیست، و امّا قسم اول، که به صورت رهگـذر و نتیجه فشار طاقت فرسای حاکم بر زندگی آنان است منافاتی با عصـمت ندارد، زیرا یـک چنین گمـان برق آسا ایمان قوی و نیرومنـدی به دنبال دارد که بر آن خط بطلان کشـیده ویادآور می شود که تأخیر نصرت، معلول مصالحی است که از ما پوشیده است.

این دو پاسخ را می توان درباره آیه یاد شده در زیر نیز مطرح کرد:

(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَـدْخُلُوا الجَنَّهَ وَلَمّـا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ البَأْسـاءُ وَالضَّراءُ وَزُلْزِلُوا حَتّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتى نَصْرُ اللّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللّهِ قَرِيبٌ)(۱).

«آیـا گمـان کرده ایـد کـه وارد بهشت خواهیـد شـد، و حـال آن که بـا سـرگذشت پیشـینیان روبرو نشـده ایـد، نـاگواری هـا و ناملایمات آنان را فرا گرفت، و متزلزل شدنـد، تا آنجا که پیامبر و مؤمنان همراه او گفتنـد نصـرت خدا کی خواهد آمد؟ آگاه باشید که نصرت خدا نزدیک است».

مسـلماً یک چنین گفتار تضـرع آمیزی همراه با یک نوع یأس و نومیـدی، زبان حال بوده، نه زبان گفتار، یعنی شـرایط، مأیوس کننده و تزلزل آور بوده نه این که آنان در واقع نومید و متزلزل بوده اند.

و اگر هم چنین اندیشه ای از خاطر آنان می گذشت، رهگذاری بود که ایمان واقعی و عمیق پیامبران و مؤمنان آن را خنثی می کرد.

۳. پاسخ دیگر این که : مقصود از ضـمیر متصل در «وَظَنّوا» رسولان نیست ــ بلکه مردم است ــ یعنی تأخیر نصـرت الهی سبب شد که مردم به خود جرئت داده و بگویند: وعده نصرتی در کار نبوده است و دارندگان این اندیشه

۱- [۱] بقره/۲۱۴.

همان کافران بوده انـد ـ و شاهد این گفتار آیاتی است که از گمان بد مخالفان درباره پیامبران حکایت می کند. چنان که در داستان نوح از زبان مخالفان حکایت می کند که می گفتند:

(...بَلْ نَظُنُّکُمْ کاذِبِینَ) (۱).

«به گمـان مـا شـما دروغ می گوییـد» و همین تعبیر در داسـتان هود و صالـح نیز آمـده است، و از فرعون حکـایت می کنـد که خطاب به موسی می گفت:

(...إِنِّی لاظُنُّکَ یا مُوسی مَسْحُوراً)(۲).

«ای موسی به گمان من تو جادو شده ای».(۳)

***

اکنون با کمال اعتـذار از گسسـته شـدن رشته سـخن، به اصل مسـئله باز می گردیم و سـنت های دیگر الهی را درباره پیامبران یادآور می شویم:

۲. غلبه و پیروزی پیامبران

غلبه و پیروزی پیامبران بر مخالفان از سنت های الهی است که قرآن از آن گزارش می دهد و می فرماید:

(وَلَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِینَ *إِنَّهُمْ لَهُمُ المَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الغالِبُونَ) (۴).

«مشیت ما بر پیروزی بندگان فرستاده خود تعلّق گرفته. آنان پیروزند و سپاه ما پیوسته بر دشمن چیره می شوند».

۱- [۱] هود/۲۷.

۲- [۲] اسراء/۱۰۱

۳- [۳] المیزان، ج ۱۱، ص ۳۰۷.

۴- [۴] صافات/۱۷۱ـ۱۷۳.

و نیز می فرماید:

(کَتَبَ اللّهُ لأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِی إِنَّ اللّهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ) (۱).

«خدا بر خود لازم دانسته است که من و رسولان من پیروز می گردند. خدا نیرومند و پیروز است».

این دو آیه مربوط به همه رسولان الهی است و در باره شخص پیامبر گرامی نوید می دهد که او بر جهان شرک پیروز خواهد شد. چنان که می فرماید:

(هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدی وَدِینِ الحَقّ لِیُظْهِرَهُ عَلی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْکَرِهَ الْمُشْرِکُونَ) (۲).

«او است که پیامبر خود را با هدایت ها و آیین حق اعزام کرد تا او را بر همه ادیان نادرست پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند».

در این که خدا به پیروزی همه پیامبران و شخص پیامبر گرامی وعده قطعی داده است، سخنی در آن نیست، بلکه مهم تشریح واقعیت این پیروزی است.

آیا مقصود، پیروزی در مقام تبلیغ و اقامه حجت و برهان است که همه افراد در برابر منطق پیامبران به زانو در می آمدند هر چند برخی راه عناد و لجاج را پیش می گرفتند؟

یا آن که مقصود، پیروزی در میدان جنگ است، و این که در رویارویی دو گروه پیامبران را بر گروه مخالف پیروز می کرد؟

یا آن که مقصود این است که مخالفت آنان، به قیمت نابودی آنها تمام

۱- [۱] مجادله/۲۱.

۲- [۲] توبه/۳۳ ; صف/۹.

می شـد. تا آنجا که دشـمنان پیامبران به وسـیله عذاب های الهی نابود می گشـتند، مخالفان نوح با طوفان، و مخالفان موسـی با طغیان دریا، و مخالفان هود و صالح و شعیب و لوط هر یک به وسیله عذابی آسمانی نابود شدند.

قرآن بر نابودی مخالفان رسالت در اعصار گذشته تأکید می کند و یادآور می شود آنان که با پیامبران به مبارزه بر می خاستند به سـخت ترین عـذاب در دنیـا گرفتـار می شدنـد اینک برخی از آیاتی را که در این مورد آمـده و از سـنت الهی حکایت می کنند یادآور می شویم:

۱.(ذلِکَ بِأَنَّهُمْ شاقُّوا اللّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ یُشاقِقِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللّهَ شَدیدُ العِقابِ *ذلِکُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْکافِرینَ عَذابَ النّارِ) (۱).

«این کیفر برای این است که آنـان با خـدا و رسول او به مجادله برخاسـتند، و هرکس با خـدا و رسول او به نزاع بر خیزد; خـدا سخت کیفر است، این عذاب دنیوی است بچشید، و برای کافران (در سرای دیگر) عذاب آتش است».

۲.(وَلَقَد اسْتُهْزِئَ بِرُسُل مِنْ قَبْلِکَ فَأَمْلَیْتُ لِلَّذِینَ کَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کانَ عِقابِ) (۲).

«پیش از تو رسولان ما مورد استهزا، قرار گرفتند، افراد کافر را مهلت دادیم، آنگاه آنان را (به خاطر اعمال بد) گرفتیم، چگونه بود کیفر ما؟».

۳. (أَوَلَمْ یَسِیرُوا فِی الأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الَّذِینَ کانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ کانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّهً وَآثاراً فِی الأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَما کانَ لَهُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ واق *ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کانَتْ تَأْتِیهِمْ رُسُلُهُمْ بِالبَیِّناتِ فَکَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللّهُ

ص : ۵۱۸

۱- [۱] انفال/۱۳_۱۴.

۲- [۲] رعد/۳۲.

إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ العِقابِ) (۱).

«آیا در روی زمین به سیر و سیاحت نمی پردازند، تا بنگرند سرانجام کسانی را که از آنان نیرومندتر بوده و پیش از آنان زمین را آباد کرده بودند، خدا آنان را به خاطر گناهانشان گرفت برای آنان در برابر عذاب الهی حفاظ و مانعی نبود. این بدان جهت است که رسولان ما با دلایل به سوی آنان می آمدند ولی آنان پیامبران را انکار می کردند خدا آنان را گرفت، حقا که او نیرومند و سخت کیفر است».

۴. (وَ کَاَیِّنْ مِنْ قَرْیَه عَتَتْ عَنْ أَمْرِرَبِّها وَرُسُلِهِ فَحاسَبْناها حِساباً شَدِیداً وَعَذَّبْناها عَذاباً نُکْراً *فَذاقَتْ وَبالَ أَمْرِها وَکانَ عاقِبَهُ أَمْرِها خُسْراً)(۲).

«چقدر از ساکنان شهرها که از فرمان خدا و رسولان او سر برتافتند و ما از آنان حساب سختی کشیدیم، و آنان را به عذاب سختی کیفر دادیم، سرانجام وبال گناه خود را چشیده و در دنیا وآخرت زیانکار گشتند».

مجموع این آیه ها پرده از یک سنت پایدار الهی بر می دارد و آن این که آنگاه که مخالفان رسولان، پرچم مخالفت بر می افراشتند، و بر قدرت و عزت ظاهری خود می نازیدند، خدا آنان را به سخت ترین وجه کیفر داده است، بلاهای آسمانی و زمینی آنان را فرا گرفت و کیفر اعمال خود را در این جهان دیدند.و مطالعه زندگی امت های پیشین این حقیقت را آشکار می سازد.

این آیات، جنبه کلی دارند و در مورد خصوص هر پیامبری که اقوام او با او مخالفت کردند و به کیفر اعمال خود رسیدند، آیات بسیاری است که در زندگی خصوصی آنان مطرح خواهد شد. در این جا باید گفت: یک نوع رابطه ای تکوینی میان طغیان و گناه و نزول عذاب هست که از آن به لفظ سنت الهی تعبیر آوردیم.

ص : ۵۱۹

۱- [۱] مؤمن /۲۱_۲۲.

۲- [۲] طلاق/۸_۹.

در این جا احتمال چهارمی نیز وجود دارد و آن این که درست است که در میدان، احیاناً پیروزی از آن مخالفان بود، و یا برخی از پیامبران به دست جلادان جام شهادت می نوشیدند چنان که می فرماید:

(...وَیَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِالحَقِّ) (۱).

«کافران پیامبران الهی را به ناحق می کشند».

ونیز می فرماید:

(...فَرِیقاً کَذَّبُوا وَفَرِیقاً یَقْتُلُونَ) (۲).

«گروهی را تکذیب کردند و گروهی را می کشند».

ولی آنچه که می توان به صورت قاطعانه بیان کرد این است که مجموع پیامبران در پیشبرد اهداف خود (نشر آیین الهی) پیروز گشتند و اکثریت بشر را زیر چتر دین در آوردند و دین به صورت یک معنی جامع بر بشر حاکم شده، هر چند در طول زمان از طرف افراد خودخواه و مغرض ونادان، دستخوش تحریف گشته است.

و در همان موردی که پیامبران به ظاهر کشته و مغلوب شده اند، سرانجام آیین آنان حاکم گشته و نسل مخالفان را زیر چتر خود درآورده است. شهادت پیامبران و کشته شدن آنان چه بسا رمز پیروزی آنان بوده است، نه گواه شکست و اگر مسئله را بر محور هدف ارزیابی کنیم، پیامبران از نظر هدف غالب بوده و مخالفان یا نابود شده اند و یا پس از اندی به آیین آنان گرویده اند.

۱- [۱] بقره/۶۱.

۲- [۲] مائده/۷۰.

۳. اخراج پیامبران و نزول عذاب

در میـدان نبرد حق و باطل، گـاهی گروه باطـل به طور نـاجوانمردانه تصـمیم می گرفتنـد که پیـامبران را بـا خفت و خواری از زادگاه خود بیرون کننـد. و به اصـطلاح امروز «تبعیـد» و به اصـطلاح دیرینه« نفی بلد» کنند قرآن حکایت می کند که مخالفان شعیب او را به تبعید تهدید کردند می فرماید:

(قالَ الْمَلأُ الَّذِیـنَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یـا شُـعَیْبُ وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعکَ مِنْ قَرْیَتِنـا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنـا قـالَ أَوَ لَوْ کُنّا کارِهِینَ)(۱).

«مسـتکبران قوم شـعیب به او گفتنـد: تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند از شـهر خود بیرون می رانیم، و یا این که باید به راه و روش ما بازگردید، شعیب گفت: هر چند ما آن را نخواهیم؟».

در آیه دیگر دربـاره شـخص پیامبر، یادآور می شود که اگر مشـرکان مکّه تصـمیم بگیرنـد که تو را از مکه بیرون براننـد، فقط مـدت کمی زنـده می مانند و این سـنت الهی است درباره رسولان پیشـین و هرگز برای آن تغییر و دگرگونی نمی یابی. اینک متن آیه:

(وَإِنْ کادُوا لَیَسْتَفِزُّونَکَ مِنَ الأَرْضِ لِیُخْرِجُوکَ مِنْها وَإِذا لا یَلْبَثُونَ خِلافَکَ إِلاّ قَلِیلاً *سُنَّه مَنْ قَدْأَرْسَلْنا قَبْلَکَ مِنْ رُسُلِنا وَلا تَجِدُ لِسُنَّتِنا تَحْوِیلاً) (۲).

«نزدیک بود که بر علیه تو توطئه کننـد(و محیط مکه را به گونه ای سازنـد که مردم را بر ضـد تو بشورانند) و در نتیجه تو را از مکه بیرون رانند، در این صورت جز اندکی زنده نمی مانند، و این سنت الهی است درباره رسولانی که پیش از تو فرستاده ایم وبرای سنت های الهی دگرگونی نیست».

۱- [۱] اعراف/۸۸.

۲- [۲] اسراء/۷۶_۷۷.

در این جا دو نکته شایان توجه است:

۱. خدا سنت های خود را که از مصالح واقعی و علم بی پایان سرچشمه می گیرد غیر قابل تغییر اعلان می کند در برابر سنت های بشری که پیوسته از منافع شخصی وعلم محدود سرچشمه می گیرد و لذا پیوسته در دست تغییر و دگرگونی است و قرآن بر ثبات سنت های الهی در آیات دیگر نیز تأکید می کند.(۱)

۲. اگر سنت الهی بر این تعلق گرفته است که گروهی را که خواهان خاموش کردن چراغ هدایت از طریق اخراج پیامبران از سرزمین خود می باشند; نابود سازند، پس چگونه توطئه گران قریش که پیامبر را به هجرت از مکه وادار کردند مشمول چنین سنت نشدند؟ قرآن یادآور می شود که قریش دور هم گرد آمدند و سرانجام تصمیم گرفتند که درباره او یکی از سه کار را انجام دهند. او را:

۱. زندانی کنند، ۲. بکشند، ۳. از مکه بیرون نمایند.

و قرآن این توطئه را در آیه یاد شده در زیر یادآور می شود:

(وَإِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخْرِجُوکَ وَیَمْکُرُونَ وَیَمْکُرُ اللّهُ وَاللّهُ خَیْرُ الماکِرینَ)(۲).

«به یاد آر زمانی را که از افراد کافر درباره تو توطئه کردند تا تو را زندانی کنند یا بکشند، یا بیرون نمایند، آنان از در حیله وارد شدند، خدا حیله آنان را بی اثر ساخت، خدا حیله حیله گران را به نحو احسن پاسخ می گوید».

در این جا می توان به این صورت، این پرسش را پاسخ گفت:

۱. این آیه ناظر به موردی است که آنان به طور مستقیم، تصمیم بر

۱- [۱] انفال/۳۸، حجر/۱۳، کهف/۵۵، احزاب/۳۸_ ۶۲، فاطر/۴۳، غافر/۸۵، فتح/۲۳.

۲- [۲] انفال/۳۰.

اخراج پیامبر بگیرند و او را از شهر بیرون رانند، در حالی که قریش تصمیم بر قتل پیامبر گرفت نه بر اخراج او، و این پیامبر بود که برای رهـایی از توطئه قتـل و خنثی کردن نقشه مشـرکان، مکه را به عزم مـدینه ترک گفت. بنابر این هجرت پیامبر موضوع برای این سنت الهی نیست....

و لـذا قرآن این حقیقت را با جمله (وَإِنْ کادُوا لَیَسْتَفِزُّونَکَ) بیان می کنـد _ و مفاد آن این است که نزدیک بود که بر اخراج تو تصمیم بگیرند _ ولی موفق به این کار نشدند، بلکه برنامه آنان عوض شد، و نقشه قتل پیامبر را ریختند.

۴. نزول عذاب و نجات پیامبران و مؤمنان

در محکمه عدل الهی آنگاه که مجرمان که خواهان خاموشی چراغ های هدایت بودند، محکوم به هلاک و نابودی می شدند؛ مشیت الهی جوشـیده از عـدل حکیمـانه ایجـاب می کرد که پیامبران و پیروان آنان را از عـذاب نجات دهـد، زیرا میان گناه و نزول عذاب رابطه ای است که قرآن از آن پرده برداشـته است و قرآن به این سـنت الهی که در حقیقت مقتضای عدل او اسـت به صورتی کلی و جزئی اشاره نموده و می فرماید:

(فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ إِلاّ مِثْلَ أَیّامِ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ* ثُمَّ نُنَجّی رُسُلَنا وَالَّذِینَ آمَنُوا کَذلِکَ حَقّاً عَلَیْنا نُنجِ الْمُؤْمِنینَ)(۱).

«آیا جز در انتظار روزهایی مانند روزهای اقوام پیشـین هستند؟ بگو: منتظر باشید من نیز با شما از منتظرانم(آنگاه که عذاب می آید) ما پیامبران خود و مؤمنان را نجات می دهیم، بر ما است که مؤمنان را از عذاب نجات بخشیم».

جمله(کَذلِکَ حَقّاً عَلَیْنا نُنجِ الْمُؤْمِنینَ)بیانگر سنت الهی است.

ص : ۵۲۳

۱- [۱] یونس/۱۰۳_۱۰۲.

و در آیات دیگری آنگاه که عذاب های جزئی را یادآور می شود به نجات پیامبران و اهل ایمان اشاره می کند و می فرماید:

۱. در باره نوح می فرماید:

(فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْناهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الفُلْكِ)(۱).

«نوح را تکذیب کردند، او و کسانی راکه با او در کشتی بودند نجات دادیم».

۲. در باره هود می فرماید:

(فَلَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا صالِحاً وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ...) (۲).

«آنگاه که عذاب ما آمد صالح واهل ایمان را نجات دادیم».

و به همین مضمون است آیه ۹۶ از سوره هود که در باره شعیب سخن می گوید.(۳)

ظاهر این آیات این است که خدا پیامبران وکسانی را که قبل از رؤیت آثار عذاب به آنان ایمان آورده بودند نجات می داد ولی از آیه مربوط به یونس استفاده می شود که گاهی رحمت الهی شامل کسانی می شد که پیش از دیدن آثار عذاب جزء کافران بوده ولی به هنگام دیدن طلایه آن به پیامبر خود گرویده و از اهل ایمان شدند.

سرگذشت قوم یونس در قرآن در سوره های مختلفی وارد شده است و همگی حاکی از آن است که ایمان آنان مؤثر واقع شد و اهل نجات شدند.

قرآن این حقیقت را در این آیه چنین بیان می کند:

(فَلَوْلا كانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَها إِيمانُها إِلاّ قَوْمَ يُونُسَ لَمّا آمَنُوا كَشَفْنا

۱- [۱] یونس/۷۳.

۲- [۲] هود/۶۶.

۳- [۳] درباره نجات پیامبران و مؤمنان به آنان به ماده «نجات» از معجم المفهرس مراجعه فرمایید.

عَنْهُمْ عَذابَ الخِزْیِ فِی الحَیاهِ الدُّنْیا وَمَتَّعْناهُمْ إِلی حین)(۱).

«چرا مردم شهرها و آبادی ها به هنگام نزول عذاب ایمان نیاوردند تا ایمانشان مفید واقع شود جز قوم یونس (وقتی قوم یونس ایمان آورد) عذاب خوار کننده ای در این دنیا از آنان برطرف کردیم و آنان را تا مدتی از زندگی برخوردار ساختیم».(۲)

اکنون سؤال می شود چگونه ایمان این گروه مفید واقع شد امّا ایمان اقوام دیگر سودمند واقع نگشت، حتی فرعون به هنگام غوطهور شدن در آب چنین گفت:

(...آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ الاّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائیلَ وَأَنَا مِنَ المُسْلِمینَ)(۳).

«من ایمان آوردم که خدایی جز آن که بنی اسرائیل می پرستند، وجود ندارد. و من از مسلمانانم».

در پاسخ این سؤال می توان چنین گفت:

۱. عذاب های فراگیر نسبت به امت های پیشین غالباً عذاب آنی و ناگهانی بود که هر نوع مجال اندیشه و فکر و ایمان را از آنان می گرفت مانند نابودی از طریق صاعقه، و زمین لرزه های شدید و نظایر آن، در حالی که عذاب موعود قوم یونس برای خود آثار و نشانه هایی داشت که خبر از نزدیک بودن عذاب می داد در این جا بود که قوم یونس سر عقل آمدند و از صمیم دل، به آیین پیامبر خود یونس ایمان آوردند.

۲. ایمان گروه های پیشین ایمان صوری بود و ریشه هایی در دل نداشت و اگر عذاب برطرف می شد این گروه به همان حالت نخستین خود باز

۱- [۱] یونس/۹۸

۲- [۲] احتمال دارد مقصود آیه این باشد که هیچ گروهی، هنگام نزول عذاب ایمان نیاورد که ایمان او مفید واقع شود جز قوم یونس.

۳- [۳] یونس/۹۰.

می گشتند و خدا قوم فرعون را کراراً با طوفان و ملخ و شپش وقورباغه و خون آزمود و هر موقع چنین عذاب هایی بر آنان مسلط می شد به موسی می گفتند:

(...أُدْعُ لَنا رَبَّکَ بِما عَهِدَ عِنْدَکَ لَئِنْ کَشَفْتَ عَنّا الرِّجْزَ لَنُؤمِنَنَّ لَکَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعکَ بَنِی إِسْرائیلَ* فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلی أَجَل هُمْ بالِغُوهُ إِذا هُمْیَنْکُثُونَ)(۱).

«ای موسی خدای خود را به عهدی که پیش تو دارد بخوان که عذاب را از ما برطرف کند، ما به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را آزاد می کنیم (ولی ایمان آنان کاملاً صوری بود زیرا) هرگاه عذاب را تا مدتی از آنان برطرف می کردیم، ناگهان پیمان شکنی را آغاز می کردند».

چون در قوم فرعون و امثال آنان، یک چنین پیمان شکنی جزء خمیره آنان بود، از این جهت ایمان آنها سودمند واقع نشد و آنان را نجات نداد.

در پایان یادآور می شویم که رفع عذاب از این گروه، مایه تکذیب یونس نبود. زیرا رؤیت آثار و نشانه های عذاب بر راستگویی یونس گواهی می داد. چیزی که هست، ایمان حقیقی آنان و ایجاد دگرگونی در زندگی، سبب برطرف شدن عذاب از آنان گردید، و ما تفصیل این مسئله را در بحث «بدا» یادآور شدیم این همان بدایی است که امامیه به آن معتقدند و اهل سنت به خاطر ناآگاهی از این عقیده که از اصول قرآنی به شمار می رود به شدت با آن مخالفت کرده و تصور می کنند که اعتقاد به «بدا» مایه دگرگونی علم خدا می گردد.

۱- [۱] اعراف / ۱۳۴ ـ ۱۳۵ .

۲۸- پیامبران در قیامت

آیات موضوع

۱. (فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّه بِشَهِید وَجِئْنا بِکَ عَلی هؤلاءِ شَهِیداً) (نساء/۴۱).

۲. (...مِلَّهَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ هُوَ سَمّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ وَفی هـذا لِیَکُونَالرَّسُولُ شَهِیداً عَلَیْکُمْ وَتَکُونُوا شُهَداءَعَلَی النّاسِ...) (حج/۷۸).

۳. (وَکَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَیَکُونَالرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً...)(بقره /۱۴۳).

۴. (یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَمُبَشِّراً...)(احزاب/۴۵).

۵. (إِنّا أَرْسَلْنا إِلَیْکُمْ رَسُولاً شاهِداً عَلَیْکُمْ...)(مزمل/۱۵).

۶.(وَکَمْ مِنْ مَلَک فِی السَّماواتِ لا تُغْنی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً إِلاّ مِنْ بَعْدِ أَنْ یَأْذَنَ اللّهُ لِمَنْ یَشاءُ وَیَرْضی) (نجم/۲۶).

۷.(...وَلا یَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضی...)(انبیاء/۲۸).

۸. (وَمِنَ الَّلیلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَهً لَکَ عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً)(اسراء/۷۹).

ص : ۵۲۷

۹.(وَلَلآخِرَهُ خَيْرٌ لَکَ مِنَ الأولی* وَلَسَوْفَ يُعْطِيکَ رَبُّکَ فَتَرْضی) (ضحی/۴_۵).

۱۰. (قُلْ يا عِبادِیَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ...)(زمر/۵۳).

۱۱. (فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ) (اعراف/۶).

۱۲. (يَوْمَ يَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ...)(مائده/۱۰۹).

۱۳. (وَإِذْ قالَ اللّهُ يا عِيسَی ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّیَ إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ...) (مائده/۱۱۶).

۱۴.(وقالَ الرَّسُولُ يا رَبِّ إِنَّ قَومِی اتَّخَذُوا هذا القُرآنَ مَهْجُوراً) (فرقان/۳۰).

ترجمه آيات

۱.«چگونه خواهد بود آنگاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر آنان (گواهان امت ها) گواه آوریم».

۲.«طریقه و راه پدرتان ابراهیم، او که شما را در زمان های پیشین مسلمان نامیده است و در این مورد پیامبر گواه بر شماست و شما نیز گواهان بر مردم هستید».

۳.«شما را امت برگزیده قرار دادیم تا بر مردم شاهد و گواه باشید، وپیامبر نیز گواه بر شما باشد».

۴.«ای پیامبر ما تو را گواه و نوید دهنده بر انگیختیم».

ص : ۵۲۸

۵.«ما به سوی شما پیامبری را که گواه بر شماست برانگیختیم».

۶.«چه بسا فرشتگانی در آسمان ها هستند که شفاعت آنان سودی نمی بخشد مگر این که خدا درباره هر کس که بخواهد اذن دهد و راضی گردد».

۷.«در باره کسانی شفاعت می کنند که خدا آنها را برگزیند».

۸.«پاسی از شب را به تهجد برخیز و این تکلیفی اضافه است برای شما امید آن که خدا تو را به مقام شایسته ای برگزیند».

۹.«سرای دیگر برای تو از این جهان نیکوتر است. پروردگارت آن قدر به تو اعطا می کند تا تو را راضی نماید».

۱۰.«بگو: ای بندگان من که به زیان خودتان اسراف کرده اید از رحمت من نا امید نشوید».

۱۱.«قطعاً از کسانی که (رسولان الهی) به سوی آنان فرستاده شد و نیز از رسولان سؤال خواهیم کرد».

۱۲.«روز قیامت خداوند پیامبران را یکجا گرد آورده و به آنان می گوید:چه پاسخی دریافت کردید؟».

۱۳.«آنگاه که خدا به عیسی بن مریم می گوید آیا تو به مردم گفته ای که من و مادرم را در برابر خدای یکتا به خدایی برگزینید؟».

۱۴.« و رسول اکرم می گوید: پروردگارا! قوم من این قرآن را ترک نموده و کنار گذاشتند».

تفسیر و بررسی آیات

اشاره

مراتب و مقامات افراد در روز رستاخیز، در گرو ایمان قوی و نیرومند و عمل صالح و نیک آنهاست، پیامبران در پرتو ایمان وعمل صالح در پیشگاه

خدا مقاماتی دارند و در پرتو آن مقامات مصدر کارهایی می باشند که قرآن بخشی از آنها را یادآور شده و قسمت دیگر آن در روایات شریف وارد شده است; از این جهت برخی از شؤون پیامبران را در روز قیامت از نظر وحی متذکر می شویم:

۱. شهادت بر اعمال

مسئله شهادت بر اعمال معنی دقیقی دارد و مقصود از آن این است که پیامبران هر امت بر اعمال ظاهری و باطنی آنان گواهی داده و چه بسا بر واقعیت یک عمل که صورت مشترکی بین نیک و بد دارد; شهادت خواهند داد و یک چنین شهادت در گرو علم نافذ و نیرومندی است که بتواند ظاهر و باطن و آشکار و نهان را درک کند.

آیاتی که از چنین مقام رفیع و آگاهی خاص پیامبران گواهی می دهد در بخش معاد مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. اینک برای تکمیل این بحث به قسمتی از آیات اشاره می کنیم:

۱. (فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّه بِشَهِيد وَجِئْنا بِكَ عَلى هؤلاءِ شَهِيداً)(۱).

«چگونه خواهد بود آنگاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر آنان (گواهان امت ها) گواه آوریم».

۲. در برخی از آیات (۲) به صورت کلی بیان شده است که روز قیامت بر هر امتی شاهد و گواهی است ولی مفسران، گواه هر امت را پیامبران آن امت دانسته است.

۱- [۱] نساء/۴۱.

۲- [۲] به آیه ۸۴و ۸۹ از سوره نحل و آیه ۷۵ سوره قصص و آیه ۴۱ سوره نساء مراجعه فرمایید.

۳. (...مِلَّهَ أَبیکَمْ إِبْراهیمَ هُوَ سَمّاکُمُ الْمُسْلِمینَ مِنْ قَبْلُ وَفی هذا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهیداً عَلَیْکَمْ وَتَکَونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ...).(۱)

«طریقه و راه پـدرتان ابراهیم، او که شـما را در زمان های پیشـین مسـلمان نامیده است و در این مورد پیامبر گواه بر شـماست و شما نیز گواهان بر مردم هستید».

۴. (وَکَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَیَکُونَالرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً).(۲)

«شما را امت برگزیده قرار دادیم تا بر مردم شاهد و گواه باشید، وپیامبر نیز گواه بر شما باشد».

۵. در برخی از آیات قرآن، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)، شاهد و مبشر معرفی شده است چنان که می فرماید:

(یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَمُبَشِّراً...) .(۳)

«ای پیامبر ما تو را گواه و نوید دهنده بر انگیختیم».

ممکن است مقصود از این شهادت، گواهی پیامبر در روز رستاخیز باشد.

۶.و در آیه دیگر می فرماید:

(إِنّا أَرْسَلْنا إِلَیْکُمْ رَسُولاً شاهِداً عَلَیْکُمْ...).(۴)

«ما به سوی شما پیامبری را که گواه بر شماست برانگیختیم».

از آیات یاد شده به روشنی مقام شامخ شهادت پیامبران در قیامت به

ص : ۵۳۱

۱- [۱] حج / ۷۸ .

۲- [۲] بقره / ۱۴۳.

۳- [۳] احزاب / ۴۵ وفتح / ۸ .

۴- [۴] مزمل / ۱۵.

دست می آید، برای آگاهی از مفاد این آیات به مباحث معاد مراجعه نمایید.

۲. شفاعت

شفاعت پیامبران نسبت به گنهکاران از مقامات رفیع آنان به شمار می رود، شفاعت آنان مربوط به گنهکارانی است که رابطه ایمانی آنان با مقام ربوبی قطع نشده و نیز رابطه روحی و روانی با پیامبر برقرار باشد.

شفاعت، رابطه ای است سه جانبه:

۱. شفیع (شفاعت کننده).

۲. شفاعت شده (کسی که از شفاعت پیامبر بهره می گیرد).

۳. شفاعتپذیر (کسی که شفیع سراغ او می رود، تا رضایت او را به دست آورد).

واقعیت شفاعت این است که فیض الهی مانند مغفرت و بخشودن گناهان از طریق اسباب به امت ها می رسد، همچنان که فیض طبیعی در جهان مادّه از طریق وسایل طبیعی به ما می رسد.

بنابر این تعجب نخواهیم کرد اگر خدا بر اثر شفاعت پیامبران از تقصیر گنهکاری بگذرد و یا به عقیده معتزله مایه ترفیع درجه گردد.

در شفاعت دنیوی گنهکار به سراغ شفیع می رود. بر اثر اصرار و الحاح و یا تضرع و زاری او را تحریک می کند که سراغ صاحب حق برود، در حالی که در شفاعت های اخروی جریان بر عکس است. این صاحب حق است که به خاطر شرایط حاکم بر وجود گنهکار، شفیع را بر می انگیزد تا درباره مجرم شفاعت کند تا فیض او از طریق شفیع به مجرم برسد. بنابر این افراد ناآگاه که شفاعت قرآنی را یک نوع «پارتی بازی» تفسیر می کنند نه از قرآن اطلاعی دارند و

نه ازحدیث و نه حقیقت شفاعت را درک کرده اند.

شفاعت یک نوع روزنه امیـد به روی مجرمان و گنهکاران است که در سایه اعتقاد به آن، یأس و نومیـدی بر آنان سایه نیفکند زیرا در حالت یأس، دیگر انسان از انجام هر نوع کردار بـد و ناروا ابا نمیورزد از این جهت با گشودن این روزنه امیـد یک نوع افق نیمه روشن در برابر گنهکـار خودنمـایی می کنـد تـا شـرایط خود را دگرگون سـازد و اعمـال بـد را متوقف کنـد تـا شاید مشمول لطف الهی گردد.

شفاعت قرآن شفاعت محدودی است و برای خود شروطی می طلبد که مهمترین آنها اذن الهی است. تا از او اذنی صادر نشود پیامبران اقدام به شـفاعت نکرده و حق شفاعت ندارند و علم به وجود چنین شرطی بسیار مشکل است از این جهت شفاعت جز یک روزنه امید برای گنهکاران تجلی دیگری ندارد.

از آنجـا که ما درباره ماهیت شـفاعت و شـروط آن در جلـد هشـتم به صورت گسترده سـخن گفته ایم دامن سـخن را در اینجا کوتاه می سازیم و آیاتی را که چنین مقامی را برای پیامبران ثابت می کنند یادآور می شویم.

شفیعان روز رستاخیز

آیاتی که از شـفیعان نام ببرد بسیار کم است و خدا این مسئله را به صورت مبهم در قرآن مطرح کرده است واین خود در گرو مصـلحتی است که در جای خود بیان شده است فقط در برخی از آیات تصـریح کرده که فرشـتگان پس از اذن و گزینش خدا شفاعت می کنند چنان که می فرماید:

(وَكَمْ مِنْ مَلَك فِى السَّماواتِ لا تُغْنى شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلاّ مِنْ بَعْدِ أَنْ

يَأْذَنَ اللّهُ لِمَنْ يَشاءُ وَيَرْضى) (۱).

«چه بسا فرشتگانی در آسمان ها هستند که شفاعت آنان سودی نمی بخشد مگر این که خدا درباره هر کس که بخواهد اذن دهد و راضی گردد».

و همچنین در آیه دیگر پس از آن که درباره فرشتگان سخن می گوید و آنان را بندگان گرامی و معصوم از گناه معرفی می کند یادآور می شود که:

(...وَلا يَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضى...) (۲).

«در باره کسانی شفاعت می کنند که خدا آنها را برگزیند».

درباره پیامبران، آیه صریحی که آنان را شفیعان درگاه الهی معرفی کند به چشم نمی خورد ولی در احادیث، برخی از آیات به مقام شفاعت پیامبران تفسیر شده اند «مقام محمود» که برای پیامبر در قرآن ثابت است، همان مقام شفاعت می باشد چنان که می فرماید:

(وَمِنَ اللَّيلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسى أَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً) (۳).

«پاسی از شب را به تهجد برخیز و این تکلیفی اضافه است برای شما امید آن که خدا تو را به مقام شایسته ای برگزیند».

طبرسی می نویسد: مفسران اتفاق نظر دارندکه این مقام محمود مقام شفاعت است، آنگاه که پیامبر لوای حمد را به دست می گیرد و پیامبران و فرشتگان زیر آن لوا گرد می آیند و پیامبر نخستین شفیع می شود که شفاعت او پذیرفته می گردد و در این باره روایاتی نیز وارد شده است که همین نظر را تأیید

۱- [۱] نجم/۲۶.

۲- [۲] انبیاء/۲۸.

۳- [۳] اسراء/۷۹.

می کنند.(۱)

باز می فرماید:

(وَلَلآخِرَهُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الأُولی* وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی) (۲).

«سرای دیگر برای تو از این جهان نیکوتر است. پروردگارت آن قدر به تو اعطا می کند تا تو را راضی نماید».

روایات حاکی از آن است که این آیه مربوط به شفاعت است زیرا امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه می فرماید:

«پیامبر راضی نمی شود که موحدی وارد آتش گردد یعنی رضایت او در صورتی حاصل می شود که چنین هدفی تحقق پذیرد».

امام باقر (علیه السلام) فرمود: مسلمانان فکر می کنند امیدوار کننده ترین آیه در قرآن آیه (... یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ...)(۳). می باشد ولی از نظر ما خاندان رسالت، امید بخش تر از همه، آیه (وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرضی) است به خدا سوگند این همان شفاعتی است که خدا به پیامبر می بخشد تا درباره گویندگان «لا اله الاّ اللّه» شفاعت کند، تا آنجا که بگوید پروردگارا راضی شدم».(۴)

۳. پرسش و بازخواست

از نظر آیات قرآنی روز قیامت روز بازخواست و بازجویی است و همه

۱- [۱] مجمع البیان:۳/۴۳۵ و نیز نگاه کنید به درّ المنثور، ج۴، ص ۱۹۷; برهان، ج۲، ص ۴۳۸_ ۴۴۰.

۲- [۲] ضحی/۴_۵.

۳- [۳] زمر/۵۳، «ای بندگان من که بر خویشتن ستم کرده اید از رحمت خدا ناامید نباشید. خدا همه گناهان را می بخشد».

۴- [۴] مجمع البیان، ج۵، ص ۵۰۵; مفاتیح الغیب، ج۸، ص ۴۲۲.

انسان های مکلف در آن روز، بازجویی می شونـد و حساب پس می دهند پیامبران نیز از این قانون مسـتثنی نیسـتند، ولی قرآن در این مسئله روی موضوع خاصـی انگشت نهـاده و یادآور می شود که انبیا به گونه خاصـی مورد بازجویی قرار می گیرنـد و حاصـل آنچه از آیـات در این جـا مورد اسـتفاده می شود این است که آنـان در مورد دوچیز مورد سؤال و بازخواست قرار می گیرند:

۱. ابلاغ رسالت.

۲. عمکرد امت.

در مورد نخست می فرماید:

(فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِینَ أُرْسِلَ إِلَیْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِینَ) (۱).

«قطعاً از کسانی که (رسولان الهی) به سوی آنان فرستاده شد و نیز از رسولان سؤال خواهیم کرد».

از گروه نخست سؤال خواهـد شـد که به تکالیف الهی چگونه عمل کردنـد و از پیامبران سؤال خواهد شد که چگونه تکالیف واحکام الهی را به امت های خود ابلاغ نموده اند.

اگر چه خداونـد به چگونگی ابلاـغ رسـالت رسولاـن و عمل مکلفان آگاه است، ولی اعتقاد به این که در قیامت هم امت ها و هم پیـامبران مورد سؤال قرار می گیرنـد، نقش مؤثری در هـدایت انسـان ها خواهـد داشت که آنان با تکالیف الهی به صورت جدی برخورد کنند و خود را برای بازجویی خدا و مأموران الهی در قیامت آماده نمایند.

در این بـاره روایتی از رسول گرامی وارد شـده است که فرمودنـد که: «خداونـد (در قیـامت) از من سؤال خواهـد کرد آیا پیام های مرا به بندگان

ص : ۵۳۶

۱- [۱] اعراف/۶.

رساندی؟ و من در پاسخ خواهم گفت: پروردگارا من ابلاغ نمودم».(۱)

درباره مطلب دوم می فرماید:

(یَوْمَ یَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ)(۲).

«روز قیامت خداوند پیامبران را یکجا گرد آورده و به آنان می گوید:چه پاسخی دریافت کردید؟».

مفسران می گویند: این پرسش، آهنگ تقریر و توبیخ دارد وغرض از آن، سرزنش منافقان است آنگاه که در محکمه عدل الهی رسوا می گردند، یعنی پس از محکوم و رسوا شدن منافقان، خداوند روی به پیامبران کرده و می گوید: چگونه امت به دعوت های خیرخواهانه شماپاسخ دادند؟ و این تعریض به گروه منافق است که دعوت پیامبران را پاسخ مثبت ندادند و به صورت فریبکارانه و نفاق با آنان برخورد کردند.

و در آیه دیگر در خصوص مسیح می فرماید:

(وَإِذْ قالَ اللّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّیَ إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ...) (۳).

«آنگاه که خدا به عیسی بن مریم می گوید آیا تو به مردم گفته ای که من و مادرم را در برابر خدای یکتا به خدایی برگزینید؟».

در آیه به نکته ای اشاره شده و آن این که از مسیح در مورد عقیده باطل و انحراف اعتقادی امت او سؤال می شود و این انحراف یعنی پرستش انسان ها از کجا بوده است تا از پاسخ مسیح همگی بفهمند که مسیح جز توحید پیام دیگری نداشته است، و پرستش بشر، مربوط به تحریف گران بوده است.

ص : ۵۳۷

۱- [۱] المیزان، ج۸، ص ۱۲.

۲- [۲] مائده/۱۰۹.

۳- [۳] مائده /۱۱۶.

شکایت از امت

قرآن در برخی از آیات یادآور شده است که پیامبر گرامی در روز قیامت، لب به شکایت از گنهکاران امت خود گشوده و از این که آنان قرآن را از صحنه زندگی کنار گذاشته اند به پیشگاه الهی شکایت خواهد کرد چنان که می فرماید:

(وقالَ الرَّسُولُ یا رَبِّ إِنَّ قَومِی اتَّخَذُوا هذا القُرآنَ مَهْجُوراً) (۱).

« و رسول اکرم می گوید: پروردگارا! قوم من این قرآن را ترک نموده و کنار گذاشتند».

کلمه مهجور به معنی رها شده است و با توجه به اطلاق آیه می توان گفت: همه مراحل یاد شده در زیر را شامل است:

۱. قرائت و تلاوت.

۲. تدبر و فهم معانی.

۳. کاربرد آن در صحنه زندگی.

و امید است این کار ناچیز ما، در راه تفسیر و تفهیم معانی قرآن مقبول حضرتش قرار گیرد و آن حضرت از ما شکایت نکند.

در پایان یادآور می شویم که پیامبران، گذشته از مقامات یاد شده، مقامات دیگری نیز در قیامت دارند ازجمله آنان از اصحاب اعراف، ومیزان سنجش اعمال امت ها می باشند و ما چون در این باره در مباحث معاد به تفصیل سخن خواهیم گفت از تکرار آن در اینجا خودداری کرده و علاقمندان را به آن مباحث ارجاع می دهیم.

در اینجا با عرض سپاس به درگاه الهی از این که سوّمین جزء از کتاب منشور جاوید به پایان رسید خدا را سپاسگزار بوده و از حضرتش می خواهیم ما را در ادامه این راه کمک فرماید و این هدیه ناچیز را بپذیرد.

۱- [۱] فرقان/۳۰.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹